

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج حج سال تحصیلی ۱۳۸۵-۱۳۸۶ شامل ۱۱۸ جلسه درس به همراه خلاصه نویسی درس خارج فقه تا مساله ۱۷ تقریرات درس حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی دامت برکاته

«حدیث اخلاقی: استفاده از فرصت»

متن حدیث:

قال الباقر (عليه السلام): **بادر بانتهاز البغية (هدف) عند امكان الفرصة و لا إمكان كالأيام الخالية مع صحّة الأبدان.** (۱)

ترجمه حدیث:

امام باقر(ع) می فرماید: در جایی که فرصتی داری مبادرت کن و خودت را به مطلوب برسان و این امکانی که من می گویم دو چیز است یکی ایام فراغت و دیگری سلامت بدن.

شرح حدیث:

منظور امام(علیه السلام) این است که اگر تن شما سالم است و فراغ بال دارید از این فرصت برای رسیدن به مقصود استفاده کنید.

علي(عليه السلام) در یکی از کلمات قصارش می فرماید:

«**الفرصة سريعة الفوت بطيئة العود؛** فرصت زود فوت می شود و دیر هم بر می گردد.» (۲)

با استفاده از این دو روایت و روایات مشابه روشن می شود که از این فرصتی که داریم باید نهایت استفاده را داشته باشیم، از امنیت، سلامت و وجود يك حوزه علمیه غنی باید استفاده کرد. اگر مقداری به عقب برگردیم، در زمان مرحوم حاج شیخ و ایام جوانی مرحوم

امام (رحمه الله) طلاب مدرسه فیضیه از ترس مأموران دولت روزها به باغهای اطراف می رفتند و مخفی می شدند و شبها به مدرسه بر می گشتند و با آن وضع درس می خواندند؛ حال این امکانات امروز را با آن زمان مقایسه کنید، تعداد طلاب در آن زمان انگشت شمار و امکانات ناچیز بود، ولی امروزه دهها هزار نفر در حوزه مشغولند، پس از این فرصت باید استفاده کرد. بعضی از افراد از تعطیلات خیلی خوششان می آید، آیا آنها فکر می کنند که عمر جاویدان دارند؟!

لحظات عمر برگشت ناپذیر است و در بعضی از احادیث آمده است که همه چیز ممکن است برگردد (مثل مقام و ثروت) ولی عمر انسان حتی برای انبیا و اولیا برنمی گردد بنابراین باید از لحظات عمر استفاده کرد و وقتی درس شروع می شود باید همه آماده باشند چرا که یکی از مهمترین عبادات همین علوم اهل بیت (علیهم السلام) است به خصوص در این زمان که دشمن در کمین است.

× × ×

بحثی که در این سال به آن خواهیم پرداخت مباحث حج است که از اهمّ مسائل و دارایی احکامی مبتلا به است و مسائل مستحدثه فراوانی دارد و گاه بدون جواب می ماند که باید جواب آن را بدهیم.

در بحث حج هم مطابق تحریر الوسيله پیش خواهیم رفت؛ البته در کتاب عروة الوثقی هم مقداری از مسائل حج مطرح شده که اگر بحثی در عروه باشد و در تحریر نیامده باشد آنها را هم ذکر خواهیم کرد.

مرحوم امام (رحمه الله) در آغاز بحث حج می فرماید:

«کتاب الحج»

و هو من ارکان الدین (در روایات هم از ارکان شمرده شده است) و ترکة من الکبائر و هو واجب علی کل من استجمع الشرائط الآتیة.

مرحوم امام (رحمه الله) سه جمله فرموده است: **اولاً؛** حج از ارکان دین است.

ثانیاً؛ ترکش از کبائر است.

ثالثاً؛ با شرایط آتیه واجب است.

شکی نیست که فریضه حج از اعظم فروع دین و از اهم فرایض است و آثار کثیره ای در فرد و جامعه دارد و اگر حقش ادا شود، برکاتش تمام جامعه اسلامی را فرا می گیرد. در مقدمه باید سه امر مورد توجه قرار گیرد:

۱- معنای حج

۲- اهتمام شارع مقدس به امر حج

۳- آثار، حکمتها و فلسفه های حج.

الامر الاول: معنای حج:

ارباب لغت مانند قاموس، راغب و دیگران حج را معنا می کنند: الحج هو القصد و در ادامه معانی دیگری هم برای مشتقات حج بیان می کنند، به عنوان مثال «الحجّة» را به معنای راه روشن و «الحجّة» را به معنای الدلیل القاطع می دانند. آیا لفظ حج مشترک است که دارای معانی مختلف باشد (مشترک لفظی) یا همه اینها به معنی اصلی باز می گردد؟ ظاهر این است که همه اینها به معنی اصلی بر می گردد مثلاً جاده صاف انسان را به مقصد می رساند و یا دلیل قاطع برای غلبه بر خصم است، پس دلیل قاطع هم انسان را به مقصد می رساند؛ بنابراین همه این معانی به قصد بر می گردد که معنای اصلی حج است.

در اصطلاح هم تعاریف مفصّلی برای حج گفته شده، از جمله مرحوم محقق در شرایع می فرماید:

اسماً لمجموع المناسك المؤداة في المشاعر المخصوصة. (۳)

این مناسک گاهی طواف است و گاهی وقوف در مشعر و عرفات و گاهی ذبح در منی و ... که مجموع اینها حج است.

این تعریف عمره را هم شامل است، چون عمره هم مناسک خاصی است که در مکان خاص انجام می شود به همین جهت بعضی از فقها قید زمان را به این تعریف اضافه کرده اند (فی زمان معین).

آیا با این قید عمره خارج می شود؟ احتمال دارد که بگوییم عمره از تعریف خارج نمی شود چون عمره تمتع هم زمان مخصوص دارد مگر این که بگوییم که عمره تمتع جزئی از حج تمتع است و مستقل نیست.

بعضی دیگر برای این که معنای لغوی را حفظ کنند حج را این گونه تعریف کرده اند:

هو القصد لبیت الله الحرام لأداء مناسک مخصوصة عنده.

این تعریف در واقع همان معنای لغوی همراه با قیود است.

بعضی اشکال کرده اند که قید «عنده» تعریف را ناقص می کند، چون وقوف عرفات و مشعر، عند البیت الحرام نیست، پس این قید لازم نیست.

بنابراین در معنای اول از معنی لغوی به معنی جدیدی منتقل شده ایم ولی در معنای دوم معنای لغوی رعایت شده است.

در عرف متشرعه امروز آیا از حج معنی قصد به ذهن می آید یا مجموعه مناسک؟ معنای اول به ذهن می آید نه معنای قصد، حتی در زمان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) هم همین گونه بوده و مناسک مخصوصه به ذهن می آمده نه قصد بیت الله الحرام، بنابراین تردیدی نداریم که از معنای لغوی به معنای جدید منتقل شده ایم.

جمع بندی: حج در لغت به معنی قصد و مشتقات آن هم به معنی قصد است و در اصطلاح از معنای قصد به معنی جدید منتقل شده که همان مناسک مخصوص در زمان و مکان مخصوص است. البته خیلی نباید دنبال تعریف جامع و مانع باشیم چون تعاریف، شرح الاسمی و اجمالی است.

سؤال: آیا حج حقیقت شرعیه دارد؟

جواب: بله حقیقت شرعیّه دارد چون از زمان پیامبر(صلي الله عليه وآله) به این معنی استعمال شده و حقیقت متشرّعۀ ندارد.

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۹۸.

۲. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۹۸.

۳. ج ۱، ص ۱۶۳.

بیان شد که حج از اهم ارکان اسلام است و از روایاتی که در آینده بیان می شود، خواهیم دانست که عبادتی متفاوت از عبادات دیگر است. مقدمتاً سه امر را بیان می کنیم:

۱- معنای لغوی و اصطلاحی حج.

۲- اهتمام شارع به حج .

۳- فلسفه، حکمت و آثار حج.

در بحث اوّل بیان شد که همه ارباب لغت متفقند که معنای لغوی حج قصد است و در مشتقات حج مثل المحجّة و یا حجّت این معنا دیده می شود.

بعضی معنای اصطلاحی آن را به معنای لغوی پیوند داده و بعضی با قطع نظر از معنای لغوی حج را تعریف کرده اند.

نکته: آیا حج حقیقت شرعیّه است یا قبل از اسلام هم بوده تا حقیقت شرعیّه به معنی شرع مقدّس اسلام نباشد بلکه به معنی شرع مقدّس غیر از اسلام باشد؟ در قرآن خدا خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

«أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» (۱) آیا این حج همان حج است و خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) به لسان عربی بوده؟

ما نمی توانیم با تمسّک به این آیه بگوییم کلمه حج در شریعت حضرت ابراهیم حقیقت شرعیّه بوده و به عرب جاهلی و سپس به اسلام منتقل شده چون نمی دانیم به زبان عربی بر ابراهیم وحی شده است، بلکه به احتمال قوی به زبان عربی نبوده است؛ بلکه عرب جاهلی طواف و رفتن به منی را داشتند و مناسکی را به جای می آوردند و احتمالاً سعی را هم انجام می دادند، چون بر بالای صفا و مروه بتهای «اساف و نائله» را گذاشته بودند، بنابراین لفظ حج در عرب جاهلی بوده است، پس این که ادّعا کنیم حج حقیقت شرعیّه ندارد نیست و حقیقت متشرّعه است، حرف عجیبی است چون در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حتّی قبل از ایشان هم بوده است و نمی توان گفت اسلام این لفظ را برای این حقیقت وضع کرده بلکه يك حقیقت شرعی شرایع سابقه بوده است.

جمع بندی:

۱- لفظ حج قطعاً در زمان پیامبر برای مناسک مخصوص بوده است.

۲- قبل از اسلام در زمان عرب جاهلی حج برای مناسکی همراه با خرافات بوده است.

۳- از زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) حقیقت حج بوده ولی نمی دانیم که آیا با لفظ حج بوده یا غیر آن.

۲- اهتمام شارع به امر حج:

شواهد و قرائن متعددی داریم که امر حج در اسلام بسیار مهم است:

شاهد اول: حج و احکام حج در آیات قرآن به صورت گسترده حتی گسترده تر از نماز و روزه آمده است. آیات قرآن در مورد ارکان و اجزای نماز (مثل رکوع، قرائت، سجود، تشهد، رکعات) خیلی کمرنگ است ولی اجزا و احکام حج به صورت گسترده بیان شده است مثل طواف، وقوف عرفات و مشعر، قربانی، سعی صفا و مروه، احرام و کفارات احرام همه در آیات قرآن آمده است که معلوم می شود حج از نظر اسلام اهمیت فوق العاده ای داشته است. بیشترین احکام حج در سوره بقره و آل عمران و در سوره حج و توبه هم مقداری از احکام آمده است. لفظ «حج» نه بار و «حاج» یک بار در آیات قرآن آمده است. البته لفظ «صلوة» در قرآن بیشتر ولی احکام آن کمتر آمده است.

واژه «المسجد الحرام» و «الکعبه» در قرآن متعدد است ولی احکام و ارکان حج گسترده است و غالب آنها در قرآن آمده که نشانگر اهمیت حج در اسلام است.

شاهد دوم: تعبیراتی در آیات داریم که در مورد هیچ عبادتی نیست، از جمله آیه ذیل:

«وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ وَ مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيًّا مَنْ كَفَرَ فَانَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۲) در این آیه نکاتی قابل توجه است:

الف) تعبیر «لله» نشانگر این است که خداوند حج را يك بدهی نسبت به خود قرار داده ولی در مورد واجبات دیگر چنین نمی فرماید، به عنوان مثال در مورد روزه می فرماید **«کتب»**

عليكم الصيام» (۳) و یا در مورد صلوة مي فرمايد: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا»، (۴) بنابراین حج اعتبار دینی دارد، مانند نذر که با تعبیر «لله» استعمال مي شود و این تعبیر در مورد هیچ عبادتي نیست.

ب) تعبیر «من استطاع إليه سبيلاً» حج را سبیل به سوي خدا شمرده است که این تعبیر در مورد صلوة و صوم نیست.

ج) مراد از تعبیر «من كفر» كفر اعتقادي نیست بلکه به معنای معصیت است، چرا که كفر پنج معنا دارد که يك معنایش معصیت است (یعنی من كفر به معنی من عصي است) حال این که به جای عصیان کلمه كفر به کار برده شده نشانه اهميت آن است، یعنی این عصیان يك عصیان فوق العاده است.

د) تعبیر «إِنَّ اللَّهَ غَنَىٰ عَنِ الْعَالَمِينَ» به، لحن اعراض است، مثل این که به کسی مي گويي فلان کار را انجام بده و اگر انجام نداد، مي گويي برو من نيازي ندارم.

این جهات در آیه نشان مي دهد که خداوند به حج اهميت فوق العاده اي داده است.

آیه دیگر «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» (۵) است؛ مطابق آیه این حرکت تدريجي از نقصان به کمال و از کمال به نقصان يك تقويم طبيعي است که همه مي توانند از آن استفاده کنند. آیا عبادت ديگري غير از حج داريم که با ماههاي قمری تعيين شود؟ صوم، زکات و خمس همه با ماهها تعيين مي شود ولی خداوند اينها را ذکر نکرده که این نشان دهنده اهميتی است که شارع مقدس براي حج قائل بوده است.

۱. سوره حج، آیه ۲۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۴. سوره نساء، آیه ۱۰۳.

۵. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

بحث در اهمیّت حج به عنوان دوّمین مقدّمه از مقدّمات بحث بود. بیان شد که شارع مقدّس به انحاء مختلف این عبادت را با عبادات دیگر متفاوت دانسته و اهمیّت فوق العاده ای برای آن قائل شده است، از آیات قرآن چند شاهد را متذکّر شدیم.

شاهد سوّم: روایاتی که دلیل بر اهتمام به حج است

روایات قریب به تواتر یا متواتر است و از طریق فریقین نقل شده است. و چون روایات متواتر است نیازی به بحث از اسناد نیست اگر چه در بین روایات صحیح السند هم وجود دارد. این روایات را می توان به دو گروه تقسیم کرد:

۱- روایاتی که شدّت عقاب بر تارك حج را بیان می کند.

۲- روایاتی که ثواب حج را بیان می کند.

گروه اوّل:

روایات متعدّد است که چند روایت را از باب نمونه بیان می کنیم:

× ... عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عزّوجلّ: «و من كان في

هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضلّ سبيلا» (ابوبصیر به این جهت از تفسیر این آیه

می پرسد که مراد از اعمی، در آیه نایبناهی حقیقی نیست، بلکه اعمای معنوی مراد است) **قال:**

ذلك الذي يسوّف نفسه الحجّ یعنی حجّة الاسلام حتّی یأتیه الموت (۱).

چندین روایت به این مضمون در این ابواب آمده است.

در اینجا دو نکته قابل توجه است:

۱- تفسیری که در این روایت آمده بیان مصداق مهم است نه تمام مفهوم آن، با این توضیح مشکل بسیاری از روایات حل می شود.

۲- چرا کسی که تا وقت مردن حج را به تأخیر انداخته و انجام نمی دهد اعمی است؟ به دلیل آن که آثار و برکات حج بسیار آشکار است و انسان باید کوردل باشد که نتواند این آثار را ببیند.

× ... عن ذريح المحاربي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: من مات و لم يحجّ حجة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به (مانع قوی نداشته که او را تحت فشار قرار دهد) أو مرض لا يطيق فيه الحجّ أو سلطان يمنعه فليمت يهودياً أو نصرانياً. (۲)

مفهوم روایت این نیست که کافر حقیقی از دنیا می رود بلکه معنایش این است که به منزله کفار است و دلیل آن را روایات دیگر بیان کرده و می گوید کسی که حج را ترك کند شریعتی از شرایع اسلام را ترك کرده است که روایت بعد از این قبیل است.

× و بإسناده عن علي بن أبي حمزة، عن أبي عبدالله (عليه السلام) أنه قال: من قدر علي ما يحجّ به و جعل يدفع ذلك و ليس عنه شغل يعذّره الله فيه حتى جاء الموت فقد ضيّع شريعة من شرائع الإسلام. (۳)

× ... عن عبدالله بن ميمون، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: كان في وصية أمير المؤمنين (عليه السلام) قال: لا تركوا حجّ بيت ربكم فتهلكوا و قال: من ترك الحجّ لحاجة من حوائج الدنيا لم تقض حجتّي ينظر إلى المخلّفين. (۴) (تعبیر «ينظر إلى المخلّفين» دو احتمال دارد: احتمال اول این که حاجیها برگردند و نگاه او به آنها بیافتد و به برکت آنها خدا جاحت او را هم برآورد، و احتمال دیگر هم این است که به حج رفته و صحنه را از نزدیک ببیند و حج بجا آورد.

گروه دوم:

× ... عن خالد القلانسي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال علي بن الحسين (عليه السلام): حُجُّوا و اعتمروا تصحَّ أبدانكم و تتسع أرزاقكم و تكفون مؤونات عيالاتكم و قال: الحاج مغفور له و موجب له الجَنَّة و مستأنف له العمل (حج به منزله تولّد جدید است و مانند این است که نامه اعمال سابق را بر می دارند و قلم عفو بر جرائم اعمال سابق کشیده می شود) و محفوظ فی أهله و ماله. (۵)

در این حدیث هفت برکت از برکات حج بیان شده است.

× ... عن عبدالله بن سنان (سند معتبر است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: لما أمر ابراهيم و اسماعيل (عليهما السلام) ببناء البيت و تمَّ بنائه قعد ابراهيم علي ركن (ابراهيم روي يكي ازاركان بيت نشست) ثم نادي هَلَمْ الْحِجَّ (اگر «هَلِّمُوا» می گفت موجودین در زمان خودش را شامل می شد و «هَلَمْ» گفته تا همه را شامل شود) فلو نادي هَلِّمُوا إِلَى الْحِجِّ لَمْ يَحِجَّ إِلَّا مَنْ كَانَ يَوْمَئِذٍ إِنْشَاءً مَخْلُوقاً و لَكِنَّهُ نَادِي هَلَمْ الْحِجَّ (كَأَنَّ إِمَامًا مِي فَرَمَايِدَ اَيْنَ تَعْبِيرٍ شَامِلِ جَنَسٍ مِي شُودِ اَعْمَ از حاضر و غائب و کسانی که در آینده موجود می شوند) فَلَبَّى النَّاسُ فِي اصْلَابِ الرِّجَالِ «لَبَّيْكَ دَاعِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَبَّيْكَ دَاعِي اللَّهِ» فَمِنْ لَبَّى عَشْرًا يَحِجُّ عَشْرًا و مِنْ لَبَّى خَمْسًا يَحِجُّ خَمْسًا و مِنْ لَبَّى أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَبَعْدُ و مِنْ لَبَّى وَاحِدًا حِجًّا وَاحِدًا و مِنْ لَمْ يَلْبَّ لَمْ يَحِجَّ. (۶)

در اینجا دو نکته قابل توجه است:

- ۱- حج جنبه دعوتی دارد، با این که نماز و روزه خیلی مهم است ولی جنبه دعوت ندارد. در مورد حج يك پیامبر اولوالعزم انسانها را به حج دعوت کرده که چنین موردی در هیچ عبادتی نداریم و این نشانگر اهمیت عبادت است.

۲- این که بعضی لبیک نگفته اند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر گفته اند، به خاطر تفاوت استعدادهاست، چون لبیک به معنی آمادگی ذاتی درونی است، آنهایی که آمادگی داشتند لبیک گفتند و آنها که آمادگی نداشتند لبیک نگفتند.

× محمد بن الحسین الرضی فی نهج البلاغة عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال فی خطبة له: فرض علیکم حجّ بیتہ الذی جعلہ قبلۃ للأنام یردونه ورود الأنعام (مانند تشنه کمان وارد شریعه آب زلال می شوند) و یألهون إلیہ ولوہ الحمام (همان گونه که کبوتران در آشیانه احساس آرامش می کنند، در جنب خانه الهی احساس آرامش می کنند) جعلہ سبحانہ علامۃ لتواضعهم لعظمته و اذعانهم لعزّته و اختار من خلقه سماعاً أجابوا إلیہ دعوتہ و صدّقوا کلمته (شنوندگانی را که اجابت دعوتش کرده اند به سویی خودش آورده) و وقفوا مواقف انبیاء (انسان به جایی قدم می گذارد که بارها انبیا و اولیا قدم گذاشته اند) و تشبّہوا بملائکة المطیفین **بعرشه** (زوآر خانه خدا شبیه ملائکه ای هستند که اطراف عرش الهی طواف می کنند که این تعبیر در مورد هیچ عبادتی نیست، چون ملائکه ای که حول عرش طواف می کنند از ملائکه مقربین هستند) ... (۷).

۱. ح ۵، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۱، باب ۷، از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۹، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۹، باب ۴ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۷، باب ۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۹، باب ۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ح ۲۱، باب ۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مقدمه دوم از کتاب الحج در اهتمام شدید شارع مقدس نسبت به حج بود. قرآینی ذکر کرده و به روایات رسیدیم و هشت روایت در مورد عقاب شدید تارك الحج و ثواب عظیم فاعل الحج از منابع شیعه بیان کردیم دو روایت هم از کتاب التاج الجامع للاصول از منابع اهل سنت که شبیه سنن بیهقی و نوشته منصور ابی ناصر است نقل می کنیم. این کتاب بی شبهات به وافی و وسائل نیست که روایات معتبر اهل سنت را جمع کرده است. هر دو روایت از ابوهریره است:

× عن النبي (صلي الله عليه وآله) قال: من حجّ لله فلم يرفث (مواقعه نساء) و لم يفسق رجع
کیوم ولدته أمّه. (۱)

مشابه این تعبیر در روایات ما هم آمده است که در درس قبل نمونه آن ذکر شد.

× عن النبي (صلي الله عليه وآله) قال: العمرة إلى العمرة كفارة لما بينهما و الحجّ المبرور (مقبول)
ليس له جزاء إلا الجنة. (۲)

از مجموع این روایات ده گانه بر می آید که در اسلام حج اهمیّت فوق العاده ای دارد.

شاهد چهارم: روایات باب ۵

شاهد دیگر بر اهتمام شارع به امر حج احادیث متعدّدی است که می گوید اگر سالی از سالها خانه خدا خالی بماند و شخص مستطیع یافت نشود، حکومت اسلامی باید با استفاده از بیت

المال عدّه اي را به حج بفرستد؛ به عبارت دیگر گاهي حج واجب عینی و گاهي واجب کفایي است یعنی ولو حج را انجام داده اند ولی برای این که خانه خدا خالی نماند، عدّه اي به عنوان واجب کفایي به حج بروند و اگر کسی نبود، حکومت اسلامی باید عدّه اي را برای این منظور بفرستد که از باب نمونه دو روایت را بیان می کنیم:

× ... عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: لو عطل الناس الحج لوجب علي الإمام أن يجبرهم علي الحجّ إن شاءوا وإن أبوا فإنّ هذا البيت إنّما وضع للحج. (۳)

× .. محمد بن علي بن الحسين بن بابويه (صدوق) بأسانيده عن حفص بن البختري و هشام بن سالم و معاوية بن عمّار و غيرهم (در واقع چهار روایت است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: لو أنّ الناس تركوا الحجّ لكان علي الوالي أن يجبرهم علي ذلك و علي المقام عنده (مكّه) نباید خالی از پاسداران اسلامی و سکنه باشد) ولو تركوا زيارة النّبى (صلي الله عليه وآله) لكان علي الوالي أن يجبرهم علي ذلك (از اینجا معلوم می شود که زیارت پیامبر تا زمانی مستحب است که من به الکفایه باشد و اگر نبود واجب می شود) و علي المقام عنده فإن لم يكن لهم أموال أنفق عليهم من بيت مال المسلمين (۴).

إن قلت: حج از تعبّدیات است و توصّلي نیست، بنابراین قصد قربت در آن معتبر است، حال در صورت اجبار قصد قربت چه می شود؟

قلنا: در زکات هم قصد قربت معتبر است و اگر مردم زکات ندهند، حاکم شرع آنها را وادار به زکات می کند و خودش قصد قربت می کند، در ما نحن فیه هم به همین ترتیب است. چنین دستوری در هیچ يك از عبادات نداریم.

نکته قابل توجّه این است که با مشاهده این روایات روشن می شود بین دستورات اهل بیت (علیهم السلام) و برنامه های وهّابیه تا چه اندازه فرق است، آنها حرکت به قصد زیارت نبی را جایز نمی دانند ولی مطابق تعالیم ائمه معصومین (علیهم السلام) زیارت پیامبر (صلي الله عليه وآله) در جایی که من به الکفایه موجود نباشد واجب است. یکی از ائمه جماعات آنها

می گوید چهل سال است برای اقامه جماعت به مسجد النبی می آیم و هنوز به آن حضرت سلامی نکرده ام !!

شاهد پنجم: روایات باب ۴۷

در این روایات آمده است که برای حج استخاره نکنید که البته در مورد حجّ مستحب است چون حجّ واجب استخاره نمی خواهد، پس شارع مقدّس به قدری به حج اهمیت می دهد که اجازه نمی دهد برای انجام آن استخاره کنند، چون ممکن است استخاره بد بیاید و حج را ترک کنند.

× ... عن سهل بن زياد رفعه (روایت مرفوعه است) قال: قال ابو عبد الله (عليه السلام): ليس في ترك الحج خيرة (استخاره). (۵)

× ... عن سماعة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال لي: مالك تحجّ في العام؟ قلت: معاملة كانت بيني وبين قوم و اشتغال و عسي أن يكون ذلك خيرة (احتمال دارد که برای این کار استخاره کنم) فقال: لا والله ما فعل الله لك في ذلك من خيرة (خداوند اجازه استخاره نداده است) ثم قال: ما حبس عبد عن هذا البيت إلا بذنب (اگر کسی موفق به حج نشد، معلوم می شود گناهی مرتکب شده که خدا به واسطه آن از او سلب توفیق کرده است) و ما يعفو أكثر. (۶)

شاهد ششم: روایات باب ۴۸:

در این روایات آمده است که در مسئله حج مشورت نکنید چون ممکن است به واسطه مشورت حج را ترک کنید و اگر تصمیم گرفتید، حرکت کنید.

× ... عن ابن أبي عمير، عن رجل، عن اسحاق بن عمار (سند معتبر است) قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) إن رجلاً استشارني في الحج و كان ضعيف الحال فأشرت عليه أن لا يحجّ فقال: ما أخلفك أن تمرض سنة (این برنامه مشورتی برای تو چیزی جز بیماری یکسال باقی نخواهد گذاشت) قال: فمرضت سنة. (۷)

این روایت نشان می دهد که نباید برای حج مشورت کنید و اگر کسی با شما مشورت کرد نباید او را منصرف کنید.

این عبارات در هیچ جا نیامده و نشانگر اهمیّت فوق العاده حج است.

نکته: همه چیز باید در حدّ اعتدال باشد و نباید اهتمام به حج باعث ترك امور دیگری مانند انفاق به دیگران و تهیّه جهیزیه و ... بشود. در روایات داریم که وقتی حضرت مهدی (عج) ظهور می کنند اجازه طواف مستحب نمی دهند تا آنها که طواف واجب دارند بتوانند طواف کنند. ما هم در فتوایمان نوشته ایم که بهتر است حجاج مطاف را برای آنها که طواف واجب دارند خالی بگذارند به خصوص در این ایّام که ازدحام جمعیت زیاد است.

۳- حکمت، فلسفه و آثار حج:

آثار حج را بدون استفاده از روایات هم می توان بیان نمود ولی آن را با توجّه به روایات می گوئیم تا نگویند استحسان است. ما پنج اثر برای حج بیان می کنیم:

۱- آثار اخلاقی:

اگر حج درست انجام شود، انسان عوض شده و مطابق آنچه در روایات آمده پاک می شود، چه عالمی دارد عرفات، مشعر، طواف و
متأسّفانه ما حج را به يك پوسته تبدیل کرده و محتوای آن را گرفته ایم، در حالی که محتوای حج تربیت کننده است. در تمام عبادات اوّلین اثر، اثر تربیتی و اخلاقی است و اسلام در واقع مکتب عالی تربیت است.

۲- آثار اجتماعی:

در روایات آمده است که در ایّام حج مسلمانان از تمام دنیا دور هم جمع شده و متحد می شوند و اگر حج نبود مسلمانان گوشه و کنار دنیا هیچ گاه همدیگر را نمی دیدند. در ایّام حج است که نمایندگانی از تمام مسلمانان دنیا گرد هم آمده و با هم متحد می شوند، چرا که وقتی از هم دور باشند، سوء ظنّها زیاد شده و وقتی نزديك می گردند رفع سوء ظن می شود.

۳- آثار فرهنگی:

آثار رسول الله (صلي الله عليه وآله) از این مرکز به تمام دنیا پخش می شود و اگر مسلمانان عاقل باشند کنگره ها تشکیل می دهند و از این مرکز مسائل فرهنگی را به دنیا پخش می کنند. در تاریخ داریم که ایام حج برای پیروان اهل بیت روزنه ای به سوی آزادی بود تا مسائل خود را از امام بپرسند چرا که در ایام دیگر به جهت محدودیت هایی که حاکمان وقت برای ائمه درست می کردند امکان دست رسی به امام نبود.

۴- آثار سیاسی:

در روایات این آثار تقویت دین نامیده شده چون دشمنان عظمت اسلام و مسلمین را می بینند، به خصوص اگر مسائل جهان اسلام مثل مسئله لبنان و فلسطین در آنجا مطرح شود.

۵- آثار اقتصادی:

این جمعیت مشکلات اقتصادی بسیاری را حل می کنند، چون اموالی را که خرج می کنند باعث رفع مشکلات اقتصادی بسیاری می شود.

۱. التاج، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. همان مدرک.

۳. ح ۱، باب ۵ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۲، باب ۵ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۴، باب ۴۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۳، باب ۴۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ح ۱، باب ۴۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

در آستانه میلاد مبارك حضرت ولی عصر (عج) قرار داریم و امیدواریم در سایه آن حضرت و تحت توجّهاتش بتوانیم در این دوران تاریک غیبت کبری وظایفان را در مقابل ایشان انجام دهیم. ما همیشه مطالباتمان را از آن حضرت بیان می کنیم ولی باید به وظایفان هم توجّه کنیم.

«حدیث اخلاقی: ادب در خطاب»

متن حدیث:

عن منصور بن حازم عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: ثلاثة تردّ عليهم ردّ الجماعة و إن كان واحداً عند العطاس تقول يرحمكم الله (خدا شما را مشمول رحمتش قرار دهد) و إن لم يكن معه غيره و الرجل ليسلم علي الرجل فيقول «السلام عليكم» و الرجل يدعو للرجل يقول: «عافاكم الله» و إن كان واحداً فإنّ معه غيره. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق (علیه السلام): می فرماید: سه گروه است که اگر چه یکنفرند ولی به صورت جمع به آنها پاسخ بگو، در هنگام عطسه دیگری بگو: خدا شما را مشمول رحمتش قرار دهد، اگر چه کسی همراه او نیست (تو به صیغه جمع بگو) و در هنگام سلام کردن به دیگری بگو: سلام علیکم (به صیغه جمع) و در هنگام دعا برای سلامتی دیگری بگو: خداوند شما را عافیت دهد، اگر چه يك نفر است (ولی به صیغه جمع بگو) چرا که همراه او دیگری هست.

شرح حدیث:

از این حدیث استفاده می شود که در خطاب با مردم و در مناسبات بین آنها باید نهایت ادب رعایت شود. این سه نمونه که در روایت آمده بیان مصادیق روشن و از باب نمونه است و منحصر به اینها هم نیست و در تمام امور باید ادب رعایت شود.

در اسلام راجع به ادب در بیان و عمل تأکید فراوانی شده است. در حالات انبیا مشاهده می‌کنیم که مأمور به ادب بودند، به عنوان مثال در داستان حضرت موسی (علیه السلام) آمده است که به او خطاب شد «وقولا له قولاً لئناً» (۲)، از او خواسته شد با ادب و قول لئین با فرعون سخن بگوید تا شاید اثر کند، چون با ادب احتمال اثر بیشتر است و یا در داستان حضرت سلیمان در جریان نامه ای که به ملکه سبا نوشتند، نامه به صفت کریم توصیف می‌شود چون نامه در نهایت ادب نوشته شده و خشنونتی در آن نیست، با آن که حکومت ملکه سبا با حکومت حضرت سلیمان قابل مقایسه نبود.

و یا در داستان حضرت موسی می‌خوانیم که خطاب به خداوند می‌گوید «ربّیّ لما أنزلت إلیّ من خیر فقیر» (۳) که نشانه ادب است و یا در سوره حجرات رعایت ادب نسبت به ائمه (علیهم السلام) و پیامبر (صلی الله علیه وآله) را آموزش می‌دهد و می‌گوید که با نام اصلی آنها را صدا نزنید و با ادب سخن بگویید؛ اینها نشان می‌دهد که در اسلام به ادب خیلی اهمیت داده شده است.

در اینجا برای تکمیل بحث دو روایت از حضرت علی (علیه السلام) در مورد ادب نقل می‌کنیم:

«إنّ بذوي العقول من الحاجة إلى الأدب كما يظلم الزرع إلى المطر؛ همان گونه که زراعت نیاز به باران دارد ذوی العقول هم نیاز به ادب دارند.» (۴)

«كلّ شيء يحتاج إلى العقل و العقل يحتاج إلى الأدب؛ هر چیزی نیازمند عقل است و عقل نیازمند ادب است.» (۵)

از این احادیث استفاده می‌شود که بین عقل و ادب رابطه است و آدم عاقل با ادب است. اگر می‌خواهید تبلیغات شما اثر کند و مردم با شما همکاری کنند، ادب را رعایت کنید تا آنجا که می‌توانید از صیغه جمع استفاده کنید. ادب کلید حل بسیاری از مشکلات است و همه باید روی آن تمرین کنیم، ادب در سخن در معاشرت، رفت و آمد و

تعبیر «**إنَّ معهُ غَیره**» در روایت به چه معناست؟

يك احتمال این است که فرشتگان همراه اویند چون لااقل همراه هر نفر دو فرشته است و احتمال دیگر این است که همراه او خانواده اش هم ذکر می شود و صیغه جمع آنها را هم شامل می شود.

× × ×

بحث در امر ثالث از مقدمات بحث حج در فلسفه، حکمت و آثار حج بود. این حکمتها و آثار را از روایات استفاده می کنیم هر چند تابع حکمت عقل هم هست. این آثار عبارتند از:

۱- آثار اخلاقی ۲- آثار اجتماعی ۳- آثار فرهنگی ۴- آثار سیاسی ۵- آثار اقتصادی

در بعضی از روایات سه اثر و در بعضی دیگر آثار دیگری غیر از آن سه اثر و در بعضی يك اثر ذکر شده است.

در روایات دو گونه آثار ذکر شده است يك دسته آثار طبیعی مثل آثار اخلاقی و اجتماعی و دسته دیگر آثار مافوق طبیعی است مثل این که کسی که حج بجا آورد خداوند او را از غیر مستغنی می کند و سلامتی به او می دهد. ما فعلاً سراغ آثار طبیعی که بر حج مترتب است می رویم:

× ... **عن الفضل بن شاذان** (در باب علل شرایع و فلسفه احکام روایات فراوانی دارد) **عن الرضا(عليه السلام)** (فی حدیث طویل) **قال: إنّما أمرُوا بالحج لعلّ الوفاة** (ورود بر شخص محترم) **إلى الله عزّوجلّ و طلب الزیادة و الخروج من كل ما اقترف (ارتکاب گناه) العبد تائباً** **مما مضى مستأنفاً لما يستقبل مع ما فيه من إخراج الأموال و تعب الأبدان و الإشتغال عن الأهل و الولد و حظر (منع) النفس عن اللذات شاخصاً (حرکت) فی الحرّ و البرد ثابتاً علی ذلك دائماً مع الخضوع و الإستکانة و التذلل** (اینها آثار اخلاقی حج است که انسان را در طیّ چند روز عوض کرده و تربیت می کند) **مع ما فی ذلك لجميع الخلق من المنافع لجميع من فی شرق الأرض و غربها و من فی البرّ و البحر ممّن یحجّ و ممّن لم یحجّ** (مفهومش این است که

وقتی مسلمانان در آنجا گرد هم جمع می شوند برنامه ریزی اقتصادی برای کل جهان اسلام می کنند چون جهان اسلام باید به واسطه خودش خود کفا شود). **من بین تاجر و جالب و بائع و مشتری و کاسب و مسکین و مکار و فقیر و قضاء حوائج أهل الأطراف في المواضع الممكن لهم الاجتماع فيه (آثار اقتصادی) مع ما فيه من التفقه و نقل أخبار الأئمة إلى كل صقع و ناحية (آثار فرهنگی، همان گونه که در درس قبل بیان شد، در دوران خفقان زمان ائمه، حج دریچه ای به سوی آزادی بود که در ایام حج خدمت ائمه (علیهم السلام) رسیده و از محضرشان سؤال می کردند و اخبار را به نقاط مختلف جهان می بردند) كما قال الله عز وجل: «فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحزرون» و ليشهدوا منافع لهم. (۶)**

إن قلت: این که در روایت آمده در حج برای کل جهان اسلام برنامه ریزی اقتصادی کنند، این کار توجه به دنیا است، در حالی که به حج می روند که از دنیا دور شوند. قلنا: اگر به منافع شخصی فکر کنند، اشتغال به دنیا است ولی وقتی برای جامعه اسلامی برنامه ریزی می کنند توجه به دنیا نیست. در ذیل روایت به آیه نقر اشاره شده است. حال مطابق این آیه کدام فرقه تفقه در دین کنند فرقه ای که کوچ می کنند یا فرقه ای که می مانند؟ در اصول بیان شد که در این آیه دو تفسیر است:

در بعضی از شأن نزولها داریم که وقتی اعلام جهاد می شد همه برای جهاد آماده می شدند، خطاب شد که همه به جهاد نروند و عده ای بمانند و تفقه در دین کنند مطابق این شأن نزول نافرین متفقهین نیستند بلکه آنها که می مانند تفقه در دین می کنند. تفسیر دیگر این است که نافرین سراغ تفقه بروند که ظاهر آیه هم همین است. روایت هم با تفسیر دوم سازگار است که متفقهین نافرین هستند یعنی آنها که به حج رفته اند مسائل را یاد می گیرند و به بقیه منتقل می کنند.

حال کدام يك از دو تفسیر صحیح است، در حالی که دو تفسیر ضدین هستند؟ طبق مبنای ما که استعمال لفظ را در اکثر از معنای واحد صحیح می دانیم مانعی ندارد که هر دو تفسیر صحیح باشد.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۴۱ از ابواب احکام العشرة.

۲. سوره طه، آیه ۴۴.

۳. سوره قصص، آیه ۲۴.

۴. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۵۳.

۵. همان مدرک

۶. ح ۱۵، باب ۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در آثار و برکات حج به عنوان یکی از بزرگترین عبادات اسلامی بود. لازم به ذکر است که در کتب فقهی ما نسبت به آثار و فواید عبادات صحبتی نمی شود در حالی که این بحث ها لازم است، چرا که آگاهی از فواید و آثار هر عبادت انگیزه را برای انجام آن تقویت می کند. قرآن هم به این مسئله اهمیت داده و فواید بعضی از عبادات را بیان می کند، به عنوان مثال در مورد حج می فرماید:

لِيشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُم، (۱) ائمه (علیهم السلام) هم به این مسئله اهمیت داده و فواید و آثار و علل را بیان فرموده اند، به همین جهت در اولین باب در هر يك از عبادات علّت وجوب آنها آمده

است، پس ما نیز باید به این امر عنایت داشته باشیم و به همین دلیل سراغ این بحث رفته ایم بنابراین بیان آثار و فواید حج بحث غیر فقهی نیست. در جلسه قبل از آثار حج يك روايت (روایت فضل بن شاذان) که در آن سه فلسفه (اخلاقی، اقتصادی و فرهنگی برای حج) ذکر شده بود، بیان شد.

× ... قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) فقلت له: ما العلة التي من أجلها كلف الله العباد الحجَّ والطواف بالبيت؟ فقال: إنَّ الله خلق الخلق (إلى أن قال) وأمرهم بما يكون من أمر الطاعة في الدين و مصلحتهم من امر دنياهم فجعل فيه الاجتماع من الشرق والغرب ليتعارفوا (فلسفه اجتماعی که این شناخت باعث اتحاد است) و لينزع كلَّ قوم من التجارات من بلد إلى بلد و لينتفع بذلك المكاري و الجمال (فلسفه اقتصادی) و لتعرف آثار رسول الله (صلي الله عليه وآله) و تعرف أخباره و يذكر و لا ينسى (فلسفه فرهنگی). ... (۲).

در این روایت سه فلسفه ذکر شده که دو فلسفه از آن در روایت فضل بن شاذان هم آمده بود و يك در دو روایت چهار اثر ذکر شده است.

در ذیل روایت مطلبی ذکر شده که جمع بندي همه فلسفه هاست:

و لو كان كلَّ قوم إثمًا يتكلمون علي بلادهم و ما فيها (فقط به فکر خودشان باشند) هلكوا و خربت البلاد (آبادانی در سایه وحدت بلاد است) و سقطت الجلب و الأرباح (صادرات و واردات) و عميت الأخبار (اخبار به دست کسی نمی رسد) و لم تقفوا علي ذلك (دسترسی به اخبار و آثار معصومین (علیهم السلام) پیدا نمی کنند) فذلك علة الحجّ.

فلسفه پنجم که همان فلسفه سیاسی (حج باعث عظمت مسلمین در برابر دشمنان می شود) است در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) بیان شده است:

× ... فرض الله الإيمان تطهيراً من الشرك و الصلوة تنزيهاً عن الكبر ... و الحجّ تقوية للدين. (۳)

نسخ نهج البلاغه مختلف است و در بعضی از نسخ به جای «تقوية» تعبیر «تقربة» دارد.

بسیاری از شارحان نهج البلاغه «تقوية» را یا متن قرار داده اند یا نسخه بدل، و قراین هم

نشان می دهد که «تقویّه» درست است، چون صیغه تقرّب یا در کتب لغت نیست و یا اگر هست خیلی کم است و شخص فصیحی مانند حضرت چنین لغت شاذی را استفاده نمی کند، علاوه بر این «تقرّب» با دین نمی سازد و باید بگوید تقرّب للمسلمین؛ البتّه بعضی لفظ «اهل» را در تقدیر گرفته اند، یعنی تقرّب لأهل الدین ولی تقدیر خلاف اصل است، به همین جهت تقویّه صحیح تر است.

خطبه حضرت زهرا(علیها السلام) هم مشتمل است بر فلسفه احکام و حضرت می فرماید:

× ... و الحجّ تشییداً للدین.

ما منابع این خطبه را در کتاب زهرا برترین بانوی جهان ذکر کرده ایم، از جمله ابن ابی الحدید به اسناد متعدّد از اهل سنّت نقل می کند و در کتب ما در کتاب کشف الغمّه و در کتاب شافی سید مرتضی آمده است. این تقویت که در این دو روایت آمده همان فلسفه سیاسی است، چون از تمام بلاد و گروهها در آنجا جمع شده و متحد می شوند. لازم به ذکر است که فلسفه های حجّ منحصر به اینها نیست ولی عمده اش این پنج فلسفه است.

نکته: همان گونه که فاعلیّت فاعل لازم است قابلّیت قابل هم شرط است یعنی ما باید قابلّیت آن را داشته باشیم که این منافع را بهره برداری کنیم و باید در کنار حج کنگره های مختلف تشکیل شود، ولی متأسّفانه مراسم حجّ به دست گروهی افتاده است که جز پوسته ای از آن باقی نمانده و مانع از این می شوند که برنامه دیگری انجام شود. متأسّفانه حجّ زیر نظر دو گروه قرار گرفته: یکی سلفی های متعصّب که همه چیز را شرک می دانند و دیگری آمریکا که نمی گذارد شعارهم داده شود.

بزرگترین نماز جمعه دنیا نماز جمعه ای است که قبل از عرفات در مسجد الحرام تشکیل می شود، و در خیابانهای اطراف هم جا نیست که باید از این فرصت نهایت استفاده بشود و باید عده ای خطبه های آن را تنظیم کنند و به مهمترین مسائل جهان اسلام پرداخته شود ولی

در این اجتماع با عظمت به دلیل فشار این دو گروه فقط به ساده ترین مسائل اسلامی پرداخته می شود، به عنوان مثال خطیب جمعه می گوید وقتی به مسجد می آید پیاز نخورید. امیدواریم که روزی بیاید که حج مشکل گشا شود و اخبار مفید از آن جا به همه جا پخش شود.

فلسفه احکام در واقع حکمت است که نه علت، به همین جهت اغلب موارد هست نه این که صد درصد هر جا آن عبادت باشد این آثار باشد.

۲- آثار مافوق طبیعی:

آثار و برکاتی که با عقل نمی توانیم آنها را درست کنیم و جنبه مافوق طبیعی داشته و روایات بر آن دلالت دارد و از آن جمله روایت ذیل است که قبلاً ذکر شد:

× ... عن خالد القلانسي، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال علي بن الحسين (عليه السلام): حجّوا و اعتمروا تصحّ أبدانكم و تتسع أرزاقكم و تكفون مؤونات عيالاتكم و قال: الحاجّ مغفور له و موجب له الجنّة و مستأنف له العمل و محفوظ في أهله و ماله (۴).

این آثار که در روایت آمده مافوق طبیعی است و نمی توانیم برای آن دلیل عقلی بیاوریم. حدیث ۲۰ این باب هم شبیه روایت فوق است و احتمال دارد يك روایت باشند. روایت دیگری هم داریم که می گوید اگر می خواهید مستغنی شوید و وسعت مال داشته باشید، حج به جا آورید.

× و بإسناده عن السكوني، بإسناده يعني عن الصادق، عن آبائه (عليهم السلام) قال: قال رسول الله (صلي الله عليه وآله) (في حديث) و حجّوا تستغنوا. (۵)

۱. سوره حج، آیه ۲۸.

۲. ح ۱۸، باب ۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۵۲.

۴. ح ۷، باب ۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۵. ح ۱۳، باب ۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

سؤال: فرق بین علّت و حکمت چیست؟

جواب: علّت موضوع حکم است و حکمت جنبه غالبی دارد و بود و نبودش تأثیری در حکم ندارد و جزء موضوع حکم نیست. به عنوان مثال حج سبب اجتماع مسلمین و پیشرفت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است، حال آیا اگر حج هیچ یک از این آثار را نداشته باشد باطل است؟ خیر بلکه داعی این بوده که این آثار حاصل شود و گاه حاصل می شود و گاه حاصل نمی شود

از کجا بفهمیم این آثار علّت است یا حکمت؟ این را قراین نشان می دهد به عبارت دیگر با استفاده از قراین می فهمیم که موضوع حکم است یا داعی بر حکم. بعد از ذکر سه مقدمه سراغ متن کلام مرحوم امام در تحریر می رویم. مرحوم امام در طلعه کتاب حج سه جمله ذکر کرده اند:

و هو من ارکان الدین و ترکہ من الکبائر و هو واجب علی کل من استجمع الشرائط الآتیة.

از بحثهایی که در مقدمات سه گانه داشتیم این سه جمله و دلایل آن روشن می شود و هر یک مسلم است ولی در عین حال مطالبی را اضافه می کنیم تا مسئله واضحتر و شفافتر شود، اما مورد اول که حج از ارکان دین است از جمله دلایل آن روایاتی است که حج را از دعائم اسلام ذکر می کند.

مرحوم کلینی (۱) در این باب روایات متعددی دارد که پنج روایت آن می فرماید:

بنی الإسلام علی خمس و یکی از این پنج مورد حج است (ح ۱، ۳، ۵، ۷ و ۸). در بعضی از این روایات هم آمده است که:

ما نودي بشيء كما نودي بالولاية یعنی هیچ يك از این پنج مورد مثل ولایت نیست چون ولایت ضامن اجرای آنهاست و در یکی از این روایات آمده است:

لأنها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ (۲)، چون امام احکام را بیان می کند و بدون ولایت ممکن است تمام اعمال فاسد شود، علاوه بر این چون رئیس حکومت است از باب امر به معروف و نهی از منکر افراد را وادار به عمل می کند.

این که بعضی ولایت را از اینها بریده اند و فکر می کنند که ولایت همین است که دعای ندبه بخوانند، اشتباه است، درست است که دعای ندبه مفید و يك دوره تاریخ انبیاست ولی این به تنهایی کافی نیست بلکه باید خط امام در زندگی ما و محبت در کنار عمل باشد و ولایت به معنی هدایت است.

و اما جمله دوم مرحوم امام هم از بحثهای گذشته و مطلب قبل معلوم می شود.

أضف إلى ذلك؛ بابی در وسائل داریم تحت عنوان «ثبوت الكفر و الارتداد بترك الحج و تسوية استخفافاً أو جحوداً» که می گوید ترك حج موجب کفر است، در این باب پنج روایت آمده است.

مرحوم صاحب وسائل این کفر را به معنی کفر اعتقادی گرفته و ناچار شده که به روایت قید بزند که یکی از این قیود قید «استخفافاً» و دیگری قید «جحوداً» است که با این قید ترك حج جزء ارتداد و کفر می شود، ولی ما در باب انکار ضروری دین تصریح کردیم که انکار وقتی منجر به کفر می شود که منجر به انکار نبوت شود و انکار ضروری وقتی منجر به انکار نبوت می شود که علم به ضروری بودن دارد که در این صورت انکار ضروری دین، تکذیب پیامبر است. بسیاری از فقهای معاصر هم، عقیده شان همین است. معتقدیم کفر در واقع کفر عملی به معنی ترك يك واجب است نه این که کفر اعتقادی باشد.

گناه کبیره هم گناهی است که در قرآن بر آن وعده عذاب داده شده و یا این که از گناهی که در قرآن وعده عذاب دارد بزرگتر است.

و اما جمله سوّم در کلام مرحوم امام از بیانات قبل روشن می شود.

× × ×

مسألة ۱: لا يجب الحج طول العمر في أصل الشرع إلا مرة واحدة و وجوبه مع تحقق شرائطه فوري بمعنى وجوب المبادرة إليه في العام الأوّل من الاستطاعة و لا يجوز تأخيره و إن تركه فيه ففي الثاني و هكذا.

قید «اصل شرع» خارج می کند حجّی را که با اسباب دیگری مثل نذر، عهد و قسم واجب شده یا جایی که حج برای خالی نبودن بیت الله واجب کفایی است و جایی که حج به نیابت واجب شده و جایی که حج را فاسد کرده که در این صورت باید در سال آینده دوباره به جایی آورد چون يجب الحج بالإفساد، پس تعبیر اصل شرع به معنی این است که به عنوان اوّل فقط يك بار واجب است.

این مسئله مشتمل بر سه فرع است.

فرع اوّل: وجوب حج مرة واحدة

اجماع علمای اسلام بر این است که حج یکبار در عمر واجب است و مخالف در میان ما مرحوم صدوق است و می فرماید کسی که مستطیع است هر سال بر او حج واجب است که این قول شاذ و مخالف اجماع است. دلیل قول مرحوم صدوق روایات متعدّد است که در ادامه مورد بررسی قرار می دهیم.

اقوال:

مرحوم علامه می فرماید:

و إنّما يجب بأصل الشرع في العمر مرة واحدة بإجماع المسلمين علي ذلك ... و لا نعلم فيه خلافاً يعتدّ به و قد حكى عن بعض الناس أنه يقول يجب في كلّ سنة مرة و هذه حكاية

لا تثبت (کأن مرحوم علامه باور نمي کرده که مرحوم صدوق چنین بگوید در حالی که ثابت

است) **و هي مخالفة للاجماع و السنة. (۳)**

مرحوم صاحب ریاض می فرماید:

و لا خلاف فيه (وجوب حج مرة واحدة) **أجده إلا من الصدوق في العلل** (علل الشرايع)
فأوجهه علي المستطيع في كل عام كما في المستفيضة (روایات متعدّد و مستفيض بر کلام صدوق
 دلالت دارد) **المتضمنة للصحيح و غيرها لكنه ها كقوله شاذة مخالفة لإجماع المسلمين كافة كما
 صرح به الشيخ في التهذيبين** (تهذيب و استبصار) (۴).

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الاسلام.

۲. ح ۵.

۳. منتهی، ج ۲، ص ۶۴۳.

۴. ج ۳، ص ۴۶۴.

بحث در اولین فرع از مسئله اوّل حج در این بود که حج در تمام عمر یکبار بر مستطيع واجب
 مي شود. البتّه با عناوين ثانوي ممکن است بیش از یکبار هم واجب شود؛ این مبنا در میان
 عامّه و خاصّه معروف است و تنها مخالف، مرحوم صدوق در کتاب علل الشرايع است و از
 کتابهاي دیگر ایشان مخالفت نقل نشده است. بعضي مانند مرحوم علامه در دلالت عبارت
 ایشان در کتاب علل خدشه کرده و آن را توجیه کرده اند، بنابراین مشهور و معروف و ادّعاي
 اجماع مسلمين شده که حج فقط یکبار در عمر واجب است.

ادله وجوب مرّة واحدة:

برای اثبات وجوب حج در طول عمر يك بار به چند دلیل تمسك شده است:

۱- اجماع:

اجماع مسلمین بلکه شاید بتوان گفت از ضروریات دین یا فقه است، چون اگر اجماع باشد ممکن است گفته شود اجماع مدرکی است، چون مسئله مدارك دیگری هم دارد ولی اگر از ضروریات دین باشد قابل خدشه نیست به این معنا که اگر از هر متشرعی پرسیده شود که حج چند بار واجب است، می گوید یکبار و این دلیل از اجماع بالاتر است.

۲- اصل:

اگر در مسئله، دلیل مخالف نباشد، اصل چه اقتضا می کند؟ ما نحن فيه از قبیل اقل و اکثر استقلالی است، چون شك داریم که یکبار واجب است یا هر سال واجب است و اصل جاری در اقل و اکثر استقلالی، برائت مازاد است و اگر دلیل دیگری نباشد، اصل حجت است.

۳- آیه شریفه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» (۱):

در اصول بیان شد که امر دلالت بر ایجاب صرف الوجود دارد و صرف الوجود با مرّة حاصل می شود به عنوان مثال وقتی مولا به عبدش بگوید که فلان کار را انجام بده اگر عبد یکبار هم انجام دهد کافی است و اگر مولى بیش از آن را بخواهد، باید بگوید.

۴- روایات:

روایات متعددی داریم که «مرّة واحدة» می گوید و چون روایات متعدّد است و مشهور به آن عمل کرده اند از اسناد آن بحث نمی کنیم، اگر چه در میان آنها روایت صحیح السند هم وجود دارد.

× ... عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: ما كلف الله العباد إلا ما يطيقون إنما كلفهم في اليوم و الليلة خمس صلوة إلى أن قال: و كلفهم حجة واحدة و هم يطيقون أكثر من ذلك الحديث (۲).

× ... عن الفضل بن شاذان، عن الرضا (عليه السلام) قال: إنما أمروا بحجة واحدة لا أكثر من ذلك لأن الله وضع الفرائض علي أدنى القوة (حال أضعف مردم) ... فكان من تلك الفرائض الحج المفروض واحداً ثم رقب (مستحب قرار داد) بعد أهل القوة بقدر طاقتهم. (۳)

× و بالاسناد الآتي عن محمد بن سنان (محل بحث است) أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا (عليه السلام) كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله قال: علّة فرض الحج مرة واحدة لأن الله تعالى وضع الفرائض علي أدنى القوم قوة فمن تلك الفرائض الحج المفروض واحداً ثم رقب أهل القوة علي طاقتهم. (۴)

این سه روایت دلالت صریح دارد که حج در طول عمر بیش از یکبار واجب نیست.

روایاتی هم در مستدرک الوسائل و حداقل يك روایت هم در کتب عامّه داریم و روایت معارض هم در کتب عامّه و هم در کتب ما وجود دارد.

× ... روينا (مرسله است) عن جعفر بن محمد (عليهما السلام) أنّه قال: و أمّا ما يجب علي العباد في أعمارهم مرة واحدة فهو الحجّ فرض عليهم مرة واحدة لبعده الأمكنة و المشقة عليهم في الأنفس و الأموال ... (۵)

روایات دیگری هم در مستدرک وجود دارد که می گوید بعد از نزول دستور وجوب حج، اصحاب مکرراً سؤال کردند که آیا هر سال واجب است؟ حضرت فرمود اگر اصرار کنید و من جواب مثبت دهم، بر شما واجب می شود و امتّهای گذشته به جهت همین سئوالهای مکرر گرفتار شدند.

× و عن علي (عليه السلام) أنّه قال: لما نزلت: «و لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال المؤمنون: يا رسول الله (صلي الله عليه وآله) أفى كل عام؟ فسكت فأعادوا عليه

مرتین فقال: لا و لو قلت نعم لوجبت فأنزل الله: «يا أيها الذين آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبدلكنم تسؤکم» (کأنّ خدا ارفاق کرده و اگر لجاجت کنید ارفاق برداشته می شود)(۶).

دلالت حدیث واضح و سند ضعیف است.

سؤال: مگر پیامبر از سوی خدا احکام را نمی آورد، پس چرا می فرماید که اگر نعم بگویم واجب می شود؟

در انوار الفقاهه در کتاب البیع در بحث ولایت فقیه آمده است که آیا پیامبر(صلي الله عليه وآله) و ائمه(عليهم السلام) ولایت بر تشریع داشته اند؟ آیا علاوه بر ابلاغ، می توانستند تشریع قانون هم بکنند؟ ظاهر روایات این است که پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) فی الجمله ولایت بر تشریع احکام داشته است و مواردی را در آنجا جمع آوری کرده ایم که خداوند اجازه وضع و تشریع داده است و ائمه(عليهم السلام) هم قاعداً مقام پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) را دارند ولی در جایی ندیده ایم که تشریع حکم کرده باشند و این که امام جواد(عليه السلام) در سال دو خمس قرار داد و یا علی(عليه السلام) بر اسب و موارد دیگر زکات قرار داد، از قبیل حکم حاکم است و يك حکم دائمی نبوده و مخصوص يك مدّت زمان معین و به عنوان حکم ثانوی بوده است.

× عوالی اللئالی عن الشهيد قال: (مرسله است) روی ابن عباس قال: لما خطبنا رسول الله(صلي الله عليه وآله) بالحجّ قام إليه الأقرع بن حابس فقال: في كلّ عام؟ فقال: لا و لو قلت لوجب و لو وجب لم تفعلوا إنّما الحجّ في العمر مرّة واحدة فمن زاد فتطوّع (مستحب)(۷).

سؤال: احکام تابع مصالح و مفاسد است و با نعم گفتن پیامبر(صلي الله عليه وآله) چگونه حکم واجب می شود؟

بعضی از افراد مستحقّ ارفاقند و در حقّ آنها ارفاق می شود و به بعضی به خاطر لجاجتشان ارفاق نمی شود.

از طریق عامّه هم روایاتی وارد شده که يك روایت را بیان می کنیم:

× روي مسلم بإسناده عن أبي هريرة قال: خطبنا رسول الله (صلي الله عليه وآله) قال: يا أيها الناس قد فرض الله عليكم الحجّ فحجّوا فقال رجل: أكلّ عام يا رسول الله (صلي الله عليه وآله)؟ فسكت حتّي قالها ثلاثاً فقال رسول الله (صلي الله عليه وآله): لو قلت نعم لوجبت و لما استطعتم ثمّ قال: ذروني ما تركتكم فإنّما هلك من كان قبلكم بكثرة سؤالهم. (۸)

در ادامه ادله قول مخالف (مرحوم صدوق) که وجوب در هر سال را می گوید بیان خواهیم کرد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.
۲. ح ۱، باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۳. ح ۲، باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۴. ح ۳، باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۵. مستدرک الوسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۶. مستدرک الوسائل، ج ۸، ح ۲، باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۷. مستدرک الوسائل، ج ۸، ح ۴، باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۸. مغنی، ج ۳، ص ۱۵۲.

مقدمه:

این حدیث در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه شریفه «و أمر أهلك بالصلوة واصطبر عليها» (۱) آمده است.

متن حدیث:

قال العسكري (عليه السلام): كان رسول الله (صلي الله عليه وآله) يجيء كل يوم عند صلوة الفجر حتّى يأتي باب عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين (عليهم السلام) فيقول: «السلام عليكم و رحمة الله و بركاته» فيقولون: «و عليك السلام يا رسول الله و رحمة الله و بركاته» فيقول: الصلاة يرحمكم الله. (۲)

ترجمه حدیث:

امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر روز صبح در وقت نماز صبح به در خانه حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) آمده و می فرمود: سلام و درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد، و آنها در جواب می فرمودند: و درود و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای رسول خدا، حضرت می فرمود: وقت نماز است خدا شما را مورد رحمتش قرار دهد.

شرح حدیث:

در این حدیث نکاتی قابل توجّه است:

اولاً، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علاقه خاصی به حضرت زهرا و علی و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) داشت که هر روز به آنها سلام کرده و به نماز دعوتشان می کرد. **ثانیاً**، پیامبر با این کار می خواهد نشان دهد که وقتی قرآن می گوید: و أمر أهلك بالصلاة، او در این کار پیشگام است با این که خانواده اش اهل نماز هستند ولی همه روزه آنها را به نماز دعوت می کند.

ثالثاً، از این روایت معلوم می شود که اهل بیت چه کسانی هستند؟ بعضی می گویند که مراد از اهل بیت (علیهم السلام) زنان پیامبر هستند در حالی که وقتی آیه می فرماید: و أمر أهلك پیامبر اینها را صدا می زند.

رابعاً، مسئولیت نماز خواندن خانواده بر دوش سرپرست است به خصوص در مورد نماز صبح که باید آنها را بیدار کرد و نباید بی تفاوت بود، منتهی برای این که بچه ها ناراحت نشده و نسبت به نماز بی رغبت نشوند و آثار منفی در آنها نداشته باشد، باید به موقع بخوابند و کمتر مایعات بخورند و آنها را با مهربانی بیدار کرد.

آیا بیدار کردن آنها برای نماز واجب است؟ بله اگر بیدار نکردن آنها باعث وهن نماز شود بیدار کردن واجب است و حتی قبل از بلوغ هم مستحب است که بچه ها را به نماز عادت دهند.

خامساً، از این روایت موازنه بین سلام و جواب سلام استفاده می شود که اسلام دستور می دهد:

إِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها (۳).

نکته آخر این که مسئله نماز و مسائل دینی علاوه بر این که يك امر دینی است يك امر سیاسی هم شده است. می دانیم حزب الله لبنان و كلّ ملّت لبنان که با آنها همراهی کردند، درسی به آمریکا و اسرائیل دادند که آنها از درون پوسیده و آسیب پذیر هستند و ابر قدرت غیر قابل شکست نیستند و درسی هم به ممالك اسلامی دادند و آن این که: ای مسلمانان با داشتن اسلام قوی هستید و احساس ضعف نکنید که همان پیام قرآن است:

و لا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الأعلون (۴)

اینها به کمک ایمان و اسلامشان توانستند این درس را بدهند و به همین دلیل یکی از صهیونیستهای سرشناس توصیه کرده که به جای این که با اسلحه به جنگ مسلمانان بروید، کاری کنید که مفاسد اخلاقی در میان آنها شایع شود و از درون بیوسند که در این صورت

مقاومت از بین می رود، بنابراین دولتمردان جهان اسلام باید مراقب این مسئله باشند چون دین یک مسئله سیاسی شده است و باید مسئولین نسبت به مفاسد اخلاقی حساسیت نشان دهند چرا که مفاسد اخلاقی سر از مسائل سیاسی در می آورد.

به نظر ما بیش از آنچه که برای انرژی صلح آمیز هسته ای سرمایه گذاری می شود باید برای مبارزه با مفاسد اخلاقی سرمایه گذاری شود و باید قدر این اسلام را بدانیم که مایه عزّت، اقتدار، سربلندی و پیروزی ما بوده و خواهد بود.

× × ×

بحث در این بود که حج در تمام عمر یک بار واجب است و دلایل آن بیان شد. قول دیگر در مسئله قول مرحوم صدوق در علل الشرایع بود که ما کلام مرحوم صدوق را از جواهر نقل می کنیم:

إِنَّ الَّذِي اعْتَمَدَهُ وَافَقَى بِهِ أَنَّ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجَدَّةِ (مُسْتَطِيعٍ) فِي كُلِّ عَامٍ فَرِيضَةٌ. (۵)

بعضی کلام ایشان را توجیه کرده اند و بعضی هم مانند مرحوم علامه مخالفت صدوق را قبول نکرده اند و فرموده اند که برای ما ثابت نیست. آیا می توان کلام صدوق را توجیه کرد یا این که باید بگوییم مخالفی است شاذ؟

ادله وجوب حج در هر سال (قول صدوق در علل):

۱- آیه شریفه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (۶).

آیه دلالت بر استمرار دارد، چون امسال مصداق من استطاع هستید و سال آینده هم اگر مستطیع باشید باز همان خطاب شامل است.

جواب از دلیل: ما از این آیه، وجوب یکبار را فهمیده ایم ولی اینها وجوب استمرار را استفاده می کنند.

جواب استدلال به آیه روشن است، گاهی عموم ازمانی است و گاهی افرادی؛ به عنوان مثال گاهی گفته می شود اکرم کل فقیر و گاهی گفته می شود اکرم کل فقیر فی کلّ يوم، به عبارت

دیگر گاهی افراد مصداق عام هستند و باصرف الوجود این عام حاصل است و گاهی عموم زمانی است و با صرف الوجود امتثال حاصل نمی شود.

حال در آیه مورد بحث عموم افرادی است و می گوید بر مستطیع لازم است که حج به جا آورد که قدر مسلم آن يك سال است و زائد بر آن از آیه فهمیده نمی شود، بنابر این آیه اطلاق و عمومی ندارد و شکي نیست که استمرار زمانی که لازمه عموم زمانی است در آن نیست، بنابراین استدلال به آیه برای اثبات استمرار وجوب صحیح نیست.

۲- روایات:

شش روایت است که عنوان باب آن این است:

باب أنه يجب الحج علي الناس في كل عام وجوباً كفايياً يعني صاحب وسائل این روایات را به وجوب کفایي برای خالی نبودن اطراف بیت الله حمل کرده است، در حالی که مرحوم صدوق از این روایات وجوب عینی استفاده می کند در این باب مجموعاً هفت حدیث است که حدیث سوم آن دلالت ندارد.

× ... عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى (عليهما السلام) قال: إن الله عز وجل فرض الحج علي أهل الجدة في كل عام و ذلك قوله عز وجل: و لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً ... (۷).

ما گفتیم که آیه دلالت بر استمرار در هر سال ندارد ولی در غیر واحدي از این روایات به این آیه استدلال شده است.

× ... عن حذيفة بن منصور، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إن الله عز وجل فرض الحج علي أهل الجدة في كل عام (۸).

× ... عن أبي جرير القمي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: الحج فرض علي أهل الجدة في كل عام (۹).

× ... عن حذيفة بن منصور، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إن الله عزّوجلّ فرض الحجّ (و العمرة) علي أهل المدة في كلّ عام. (۱۰)

ظاهراً این حدیث همان حدیث ۲ در این باب است.

× ... عن اسد بن يحيى، عن شيخ من اصحابنا (معلوم نیست که این شیخ چه کسی است آیا مراد امام است و به خاطر تقيّه چنین گفته شده است؟) قال: الحجّ واجب علي من وجد السبيل إليه في كلّ عام (۱۱).

× ... عن عبدالله بن الحسين الميثمي رفعه (مرفوعه است) إلى أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إنّ في كتاب الله عزّوجلّ فيما أنزل الله: و لله علي الناس حجّ البيت في كلّ عام من استطاع إليه سبيلاً (۱۲).

آیا این روایت می گوید که قرآن تحریف شده است؟ ممکن است بگوییم که تفسیر آیه به متن آیه داخل شده است.

این شش روایت که بعضی مشکل سندی و بعضی مشکل تحریف قرآن دارد، دلیل قول مرحوم صدوق است که باید روایات بررسی شود.

۱. سوره طه، آیه ۱۳۲.

۲. وسائل، ج ۸، ح ۷، باب ۴۳ از ابواب احکام العشرة.

۳. سوره نساء، آیه ۸۶.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۵. جواهر، ج ۱۷، ص ۲۲۱.

۶. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۷. ح ۱، باب ۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۸. ح ۲، باب ۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۹. ح ۴، باب ۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۱۰. ح ۵، باب ۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۱۱. ح ۶، باب ۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۱۲. ح ۷، باب ۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

اخيراً رهبر کاتولیکهای جهان پاپ شانزدهم حمله زشتی به احکام اسلام کرده است و مسئله جهاد را دلیل بر خشونت اسلام و مسلمین دانسته و می گوید این حکم الهی نیست و اسلام نمی تواند دین الهی باشد.

خوشبختانه تمام مسلمانان در گوشه و کنار جهان به اعتراض برخاسته اند و دولتها و ملتها و گروهها به این سخنان اعتراض کرده اند و ما نیز بیانیّه ای صادر کرده ایم. (۱)

بحث در مسئله اوّل از مسائل حج بود. فرع اوّل در مورد وجوب حج در تمام عمر مرّة واحدة بود، در مقابل قول شاذّی داشتیم که می گفت حج در هر سال واجب است (قول مرحوم صدوق در علل). از جمله ادلّه این قول ۶ روایت بود که می فرمود حج بر مستطیعان در هر سال واجب است.

بعضي از روایات هم در مستدرک الوسائل و بعضي ديگر در منابع اهل تسنن آمده است که از باب نمونه از هر کدام يك روايت را ذکر مي کنيم.

× **عن عيَّاشي في تفسيره** (روایات عیاشی مرسله است، چون عیاشی برای خلاصه شدن کتابش اسناد روایات را حذف کرده است) **عن الحلبي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) في حديث حجة الوداع إلى أن قال: فقال سراقه ابن جعشم الكناني: يا رسول الله (صلي الله عليه وآله) علمنا ديننا كأثما خلقنا اليوم أرايت لهذا الذي أمرتنا به لعامنا هذا أو لكل عام؟ فقال رسول الله (صلي الله عليه وآله): لا بل للأبد (تصور ما اين است که عبارت غلط است و در واقع «للابد» بوده است).** (۲)

ظاهر روايت اين است که همیشه بايد حج به جا آوريد. روايات ديگري به همين مضمون در مستدرک آمده است و اما روايت عامه را از سنن کبراي بيهي نقل مي کنيم:

× ... **قال سمعتُ جابر بن عبدالله يقول اهللنا: أصحاب رسول الله (صلي الله عليه وآله) بالحجّ خالصاً فذكر الحديث قال: فيه فقال سراقه ابن مالك متعتنا (حج تمتع) هذه يا رسول الله لعامنا هذا أم للأبد؟ قال: لا بل للأبد، در ادامه بيهقي مي گوید: أخرجه بخاري و مسلم في الصحيح من حديث ابن جريح.** (۳)

و از تعبير ذيل روايت روشن مي شود که حديث در نظر آنها داراي موقعيت خاصي است. **جمع بين روايات:**

از يك سو رواياتي داشتيم که مي فرمود حج در طول عمر يكبار واجب است و از سوي ديگر روايات متعددي داشتيم که مي فرمود حج در هر سال واجب است (قول صدوق) هر دو طايفه از احاديث متضافر است و بعضي هم صحيح السند است، حال در مقام تعارض چه بايد کرد؟

اولين راه حل، جمع دلالي است که بر دو گونه است:

۱- جمع تبرّعی:

به سلیقه و میل خود هر کدام را بر معنای حمل می کنیم که این جمع قابل قبول نیست.

۲- جمع عرفی:

دو راه دارد:

الف) جمعی که اهل عرف به آن پیوسته عمل می کنند مثل جمع میان عام و خاص به تخصیص و یا جمع میان مطلق و مقید بالتقید، که این جمع حجّت است، چون معانی الفاظ را از عرف می فهمیم.

ب) جمعی که متداول نیست ولی بالخصوص شاهی از آیات یا روایات و یا دلیل عقل دارد. در ما نحن فیه چهار راه جمع گفته شده است:

۱- جمع صاحب وسائل:

روایات طایفه اولی که می گوید یکبار واجب است بر وجوب عینی و روایات طایفه دوم که وجوب هر سال را می گوید بر وجوب کفای حمل می کنیم، یعنی حج نباید ترك شود و مکه نباید خالی از زوّار بماند.

مرحوم صاحب وسائل این جمع را عرفی می داند، چون روایاتی داریم که می گوید مکه نباید خالی از حجّاج بماند که دو دسته از روایات را ذکر می کند يك دسته روایات باب ۵ است که عنوان باب چنین است:

«وجوب اجبار الوالیّ الناس عليّ الحجّ ... و وجوب الإنفاق عليهم من بيت المال إن لم يكن

لهم مال» که این باب روایات متعدّد دارد و حداقل دو روایت دلالت دارد.

باب دیگر باب ۴ است که عنوان باب چنین است:

«عدم جواز تعطيل الكعبة عن الحجّ»

این روایات برای صاحب وسائل شاهد جمع است، بنابراین، این جمع عرفی است.

۲- جمع شیخ طوسی:

طایفه اولی که حج را یکبار واجب می داند بر وجوب و طایفه ثانیه را بر استحباب حمل می کنیم.

شاهد جمع این است که جمع وجوب و استحباب هم مثل جمع بین خاص و عام، جمع شایعی است، چون از قبیل نص و ظاهر است یعنی روایات مرّة نصّ در عدم وجوب و روایات هر سال ظاهر است (امر ظاهر در وجوب است) و در جمع بین ظاهر و نص، ظاهر را حمل بر نص می کنیم و می گوئیم مستحب است.

۳- جمع دیگری از مرحوم شیخ طوسی:

طایفه اولی را حمل بر وجوب عینی و طایفه ثانیه را که وجوب هر سال را می گوید حمل بر وجوب بدلی می کنیم، یعنی اگر امسال نشد، سال بعد و اگر سال بعد نشد، سال بعد از آن و فی کلّ عام یعنی فی کلّ عام علی البدل.

ایشان برای این جمع شاهی ذکر نکرده است ولی می توان گفت روایاتی که می گوید عقب انداختن حج جایز نیست (تسویف) و اگر عقب انداخت در سال بعد واجب است شاهد این جمع است.

۴- جمع بعضی از فقها:

مطابق روایات طائفه دوم پیامبر (صلي الله عليه وآله) می خواهد بفرماید، مستطیعان هر سال، در آن سال باید حج به جای آورند و مقصود پیامبر کل مستطیعان بوده است یعنی کبرای کلیّه ای داریم که امروز بر زید و سال بعد بر عمرو و سال سوّم بر بکر و ... منطبق است که باید به جای آورند.

لسان روایات هم با این جمع سازگار است و شاهد آن ظاهر خود روایات است چون تعبیر «اهل الجدة» در روایات کلی است.

از این طرق جمع دو جمع بهتر قابل قبول است که یکی حمل بر استحباب است (جمع اوّل) چون در همه جا معمول است و دیگری حمل بر مستطیعان هر سال (جمع چهارم) است.

سَلَمْنَا؛ که هیچ يك از طرق جمع را نپذیریم در این صورت به اعمال مرجّحات می رسیم.
طایفه اولی دو ترجیح دارد:

۱- مطابق مشهور است یعنی شهرت فتوایی از شیعه و اهل سنت بر آن است **(خذ بما اشتهر بین اصحابك ودع الشاذ النادر)**.

۲- روایات طایفه اول مطابق ظهور کتاب الله است که می گوید یکبار واجب است.
أضف إلى ذلك: روایات قول دوم معرض عنهاست و فی حدّ ذاته حجّیت ندارد، بنابراین حج یکبار در عمر واجب است و جای اشکال ندارد.

۱. در ادامه معظم له متن بیانیه را قرائت نمودند.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۸، ح ۳، باب ۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. السنن الکبری، ج ۴، ص ۳۲۶

قبل از ورود به بحث دو نکته لازم به ذکر است:

در مورد سخن دور از منطق آقای پاپ، مسلمین جهان عکس العمل نشان دادند و او هم عقب نشینی کرد، این سخن فقط به زیان مسلمانان نبود بلکه به زیان مسیحیان هم تمام شد چرا که قرنهایست که مسیحیان با ما زندگی مسالمت آمیز دارند، ولی رئیس يك جمعیت، آتشی روشن می کند که به زیان مسلمانان و همه مسیحیان جهان است چرا که این آتش، دنیا را به هم می زند؛ وقتی انسان بی مطالعه کاری کند دامنه اش دنیا را می گیرد، بنابراین ما با

مسیحیها مشکلی نداریم و در قانون اساسی ما هم برای آنها حقوقی در نظر گرفته شده و به همین جهت مسیحیها هم به این سخنان اعتراض کرده اند.

نکته دیگر این که حوادث اخیر همه به ضرر مستکبران است، جریان لبنان که کسی انتظار نداشت صد در صد به زیان آنها بود. جریان اجلاس غیر متعهدها که در میان این ۱۱۸ کشور دوستان آمریکا زیاد بودند هم به ضرر آمریکا تمام شد، چرا که این اجلاس در کوبا که دشمن سرسخت آمریکا است تشکیل شد و اموری مطرح شد که به نفع مستضعفان تمام شد. جریان پاپ هم به ضرر آنها تمام شد، چون معلوم شد که آنها در دنیا ایجاد ناامنی می کنند و ما دست دوستی دراز کرده و بیش از حق خود نمی خواهیم. این برنامه ها صفوف مسلمانان را متحد کرده و حوادث اخیر افغانستان و عراق دامن آنها را گرفته است و این حوادث نوید بخش پیروزی مسلمانان است.

× × ×

در مورد روایاتی که وجوب حج در هر سال را می گوید، مرحوم آیت الله العظمی خویی (ره) در زمان جاهلیت مردم در بعضی از سالها حج به جای می آوردند و در بعضی از سالها آن را تعطیل می کردند و شاید این روایات که می گوید حج هر سال واجب است، اشاره به این مسئله باشد.

بحث در مسئله اول از مسائل حج به فرع دوم که فوریت حج بود رسید.

فرع دوم: فوریت حج

اجماع قائم است که حج از واجبات فوری است و مخالفی هم در این مسأله وجود ندارد. مرحوم کاشف الغطاء می فرماید:

أنه يحرم تسويف الحجّ (تأخير انداختن) و يجب في سنة الاستطاعة علي الفور للإجماع محصّلاً و منقولاً بل الضرورة (ظاهراً ضرورت دين است) و لظاهر الأمر (از ظاهر امر فوريت مي فهمد). (۱)

مرحوم صاحب جواهر بعد از نقل فوريت از مرحوم محقق مي فرمايد:
اتّفاقاً محكياً عن الناصريات و الخلاف و شرح الجمل للقاضي و في التذكرة و المنتهي (در اين دو كتاب خودشان ديده اند) إن لم يكن محصّلاً (اقوال را خودمان بررسي كنيم و به اجماع برسيم). (۲)

ادله:

ادله متعددي ذكر شده است كه به نظر ما فقط دو دليل قانع كننده است.

۱- ظاهر امر:

ما معتقديم امر ظاهر در وجوب و فوريت است و اين كه گفته شده امر ظاهر در وجوب است و دلالت بر فوريت و تراخي ندارد اشتباه است. به دو بيان امر ظاهر در فوريت است:
۱- امر بعث لفظي است و جانشين بعث عملي و فعلي مي شود به عنوان مثال اگر مولا خادمش را هل دهد و به دنبال كاري بفرستد مقتضاي بعث فعلي اين است كه همان وقت برود نه اين كه فردا برود، پس بعث فعلي فوري است و ما معتقديم كه بعث قولي هم جانشين بعث فعلي است بنا بر اين صيغه امر كه بعث قولي است ظاهر در فوريت است.

۲- بناي عقلا بر اين است كه مولى وقتى به عبدش دستور دهد كه چيزي را تهيه كند، اگر عبد آن را به تأخير اندازد مولى مي تواند او را مؤاخذه كند و عبد نمي تواند بگويد كه امر دلالت بر فوريت ندارد و من فردا آن را انجام مي دهم و يا اگر مقامات بالاتر بخشنامه اي صادر كنند و زير دستان به تأخير بياندازند آنها را مؤاخذه مي كنند. پس اولاً، امر جانشين بعث فعلي است كه بناي بر فور دارد. ثانياً، بناي عقلا بر فوريت است مگر اين كه قرينه اي قائم شود كه تراخي جايز است كه گاهي قرينه لفظيه و گاهي قرينه حاليه است. مثلاً مولا به

عبد می گوید میهمانهای دارم که هفته آینده می آیند مقدمات آن را فراهم کن، در اینجا قرینه داریم که عجله ای برای فراهم کردن مقدمات نیست. بنابراین امر ظهور در فوریت دارد مگر این که قرینه بر تراخی باشد و در ما نحن فیه «لله علی الناس» به منزله امر است و ظهور در فوریت دارد.

۲- روایات:

روایاتی که در باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائط آمده و عمده آنها دلالت بر ما نحن فیه دارد ولی این روایات به دو صورت است: بعضی از روایات تعبیر تسویف دارد و بعضی این تعبیر را ندارد و می گوید هر کسی که حج را به تأخیر بیندازد گناه کرده است که از هر دو گروه روایاتی از باب نمونه ذکر می کنیم و چون روایات متضافر است نیازی به بحث از اسناد نیست.

الف) روایاتی که تعبیر تسویف دارد:

× ... عن أبي الصباح الكناني، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قلت له: أ رأيت الرجل التاجر ذا المال حين يسوّف الحج كل عام و ليس يشغله عنه إلا التجارة أو الدين؟ فقال: لا عذر له يسوّف الحج (روایت مطلق است و دلالت بر فوریت دارد) إن مات و قد ترك الحج فقد ترك شريعة من شرائع الإسلام (۳).

× ... عن زيد الشحام قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): التاجر يسوّف الحج قال: ليس له عذر فإن مات فقد ترك شريعة من شرائع الإسلام (۴).

× ... عن محمد بن الفضيل قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: «و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضلّ سبيلاً» قال: نزلت فيمن سوّف الحجّ حجّة الإسلام و عنده ما يحجّ به فقال: العام أحجّ العام أحجّ حتّي يموت قبل أن يحجّ (و سابقاً بیان شد که حج به قدری برکات مهم دارد که اگر کسی آنها را نبیند نابینا است و در آخرت هم نابینا خواهد بود). (۵)

(ب) روایاتی که تعبیر تسويف ندارد.

× ... عن الحلبي (ظاهراً صحيحه است) عن أبي عبدالله (عليه السلام): قال: إذا قدر الرجل علي ما يحجّ به ثم دفع ذلك و ليس له شغل يعذّره به فقد ترك شريعة من شرائع الإسلام (معلوم مي شود که حج فوري است) الحديث (۶).

× و باسناده عن علي بن أبي حمزة (سند مشکل دارد) عن أبي عبدالله (عليه السلام) أنّه قال: من قدر علي ما يحجّ به و جعل يدفع ذلك و ليس (له) عنه شغل يعذّره الله فيه حتّي جاء الموت فقد ضيع شريعة من شرائع الإسلام. (۷)

غالب روایات این باب بر این معنا - که تأخیر حج جایز نیست - دلالت دارد. بعضی از معاصرین و مرحوم صاحب جواهر به دلایل دیگری هم استدلال کرده اند از جمله روایات باب ۵ از ابواب نیابت در حج است که سه روایت دارد و مضمون آن این است که اگر مستطیع به حج هستی، نیابت نکن که از آن فوریت را فهمیده اند. ما معتقدیم دلالت بر فوریت ندارد و این روایات درست مثل جایی است که به کسی که روزه قضا دارد گفته می شود اگر روزه قضا داری روزه قضا بگیر نه روزه مستحب و این دلالت نمی کند که فوراً روزه قضا بگیرد.

× ... عن سعد بن أبي خلف قال: سألت أبا الحسن موسى (عليه السلام) عن الرجل الضرورة (کسی که حج به جایی نیاورده است) يحجّ عن الميت؟ قال: نعم إذا لم يجد الضرورة ما يحجّ به عن نفسه فإن كان له ما يحجّ به عن نفسه فليس يحز عنه حتّي يحجّ من ماله (حجّ نیابی جایی حج واجب تو را نمی گیرد، این ربطی به بحث ما ندارد) و هي تجزي عن الميت إن كان للضرورة مال و إن لم يكن له مالا. (۸)

این همان فتوایی است که ما می دهیم و می گوئیم کسی که حج به گردنش است اگر از طرف کسی، حج نیابتی به جا بیاورد، صحیح است، چون امر به شيء نمی از ضد خاصش نمی کند.

۱. ج ۴، ص ۴۶۹.
۲. ج ۱۷، ص ۲۲۳.
۳. ج ۴، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۴. ج ۶، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۵. ج ۸، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۶. ج ۳، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۷. ج ۹، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
۸. ج ۱، باب ۵ از ابواب نيات حج.

بحث در مسئله اول از مسائل حج در فرع دوم (فوریت حج) بود. بیان شد نزد امامیه اجماعی است که حج واجب فوری است و باید در اولین فرصت انجام شود. فوریت حج در میان عامه اختلافی است و مرحوم شیخ در کتاب خلاف اقوال آنها را بیان می فرماید:

الحجّ وجوبه علي الفور دون التراخي و به قال مالك و ابويوسف و المزني و ليس لأبي حنيفة فيه نصّ و قال أصحابه يجيء علي قوله (مناسب مباني ابوحنيفة چنین است) أنّه علي الفور كقول أبي يوسف و قال الشافعي وجوبه علي التراخي و معناه أنّه بالخيار إن شاء قدّم و إن شاء أخرّ و التقديم أفضل و به قال الأوزاعي و الثوري و محمد (محمد بن الحسن شاگرد ابوحنيفة). (۱)

بنابراین هر دو قول (فور و تراخی) در میان عامّه قائل دارد ولی علمای ما همه قائل به فوریت هستند.

دو دلیل از ادله مسئله بیان شد که دلیل اول ظهور امر در فوریت و دلیل دوم روایات تسويف بود.

در مورد دلیل دوم اشکالی مطرح است و آن این که بعضی معتقدند روایات تسويف دلالت ندارد، چون این روایات تسويفی را می گوید که منتهی به ترك و مرگ است و اگر تسويف کند ولی بعداً حج را به جا آورد، داخل در روایات تسويف نیست، پس دلیل اخصّ از مدّعاست.

قلنا: ما از دو جهت جواب می دهیم:

اولاً، روایات تسويف فقط تسويف منتهی به مرگ را نمی گوید که از آن جمله روایت ذیل است:

× ... عن أبي الصباح الكناني (ظاهراً سند معتبر است) عن أبي عبد الله (عليه السلام) ... فقال: لا عذر له يسوّف الحجّ إن مات و قد ترك الحجّ فقد ترك شريعة من شرايع الإسلام. (۲)

این دو جمله مستقل است، در يك جمله می فرماید تسويف عذر نیست و در جمله دیگر می فرماید اگر بمیرد شریعتی از شرايع اسلام را از بین برده است؛ اگر می فرمود: لا عذر له أن يسوّف الحجّ إلى أن يموت می توانستیم بگوییم تسويف منتهی به مرگ را می گوید. نظیر این روایت روایات دیگری هم داریم.

ثانياً، اگر مقید به ترك باشد مطابق روایت، حج واجب فوری است یا موسّع؟ اگر موسّع باشد وقتی که در اول وقت به جای نیامورد و در وسط وقت از دنیا برود دیگر شریعتی از شرايع اسلام را ترك نکرده است، پس از این که می گوید شریعتی از شرايع اسلام را ترك کرده معلوم می شود که واجب فوری است.

بنابراین اشکال به روایات تسويف وارد نیست و همان طوري که غالب علما از این روایات فوریت فهمیده اند، ما هم فوریت می فهمیم.

همان گونه که قبلا بیان شد بعضی دلیل سوّمی هم برای فوریت بیان کرده اند که روایات باب ۵ از ابواب نیابت است. این روایات می گوید اگر مستطیع هستی نیابت نکن، از این روایات استفاده فوریت کرده اند، چون حجّ واجب فوری است، پس نیابت حرام است. يك روایت ذکر شد و بیان کردیم که این روایات دلیل بر فوریت نمی شود چون مثل این است که گفته شود کسی که روزه قضا دارد، روزه مستحب به جا نیاورد و معنای این سخن این نیست که روزه قضا فوری است، بنابراین روایات می گوید تو ذمه ات مشغول است ولو واجب فوری هم نباشد، زیر بار دین مردم نرو و این روایت دلالت بر اولویت خودش نسبت به دیگران داند نه وجوب فوری.

دو روایت دیگر از روایات باب نیابت را بیان می کنیم که سند همگی معتبر است:

× ... عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) في رجل ضرورة مات ولم يحجّ حجة الإسلام وله مال قال: يحجّ عنه ضرورة لا مال له (اگر مستطیع باشد نمی تواند). (۳)

× ... عن سعيد بن عبد الله بن الأعرج (ثقه) أنّه سأل أبا عبد الله (عليه السلام) عن الضرورة أيجبّ عن الميت؟ فقال: نعم إذا لم يجد الضرورة ما يحجّ به فإن كان له مال فليس له ذلك حتّي يحجّ من ماله و هو يجزي عن الميت كان له مال أو لم يكن له مال. (۴)

از این دو روایت نیز فوریت استفاده نمی شود و فقط دلالت بر این دارد که تا زمانی که به گردن خودش حجّ است، زیر بار دین دیگری نرود.

بقي هنا شيء:

ما مطابق ذیل روایت فتوا می دهیم و آن این که اگر کسی که خود مستطیع است و هنوز حج به جا نیاورده نیابت از غیر کند نیابتش صحیح و مجزی از میّت است ولو ما قائل به فوریت حج هستیم چون امر به شیء دلالت بر نهی از ضد خاص نمی کند.

«بحث اصولی»

در باب اوامر بحثی داریم که آیا امر به شیء مقتضی نهی از ضدّ آن می باشد؟ ضد بر دو قسم است: ضدّ عام و ضدّ خاص. ضدّ عام همان ترك است آیا امر به شیء نهی از ترك آن است؟ بعضی معتقدند که امر به شیء مقتضی نهی از ترك آن است چون امر مرکّب است یعنی به جای آور و ترك نکن (افعل و لاتترك)، به عبارت دیگر امر به دلالت تضمّن بر نهی از ترك دلالت دارد و لی این بر خلاف کلمات محققین است.

بعضی هم معتقدند که امر به دلالت التزام بر نهی از ترك (ضدّ عام) دلالت دارد یعنی وقتی افعل می گوید لازمه اش لاتترك است؛ بعضی هم نه دلالت تضمّن را پذیرفته اند و نه دلالت التزامی را و معتقدند که اصلاً دلالت ندارد چون حرمت ترك به این معنی است که در ترك مفسده است، حال آیا هر جا در فعل مصلحت بود، حتماً در ترك مفسده است؟

خیر هر جا در فعل مصلحت است الزاماً در ترك مفسده نیست، به عنوان مثال اگر تجارت می کرد سود می برد اما تنبلی کرده و تجارت نکرده و سود هم نبرده ولی از سرمایه اش چیزی کم نشده است. بنابراین امر به شیء مستلزم نهی از ضدّ عام (ترك مطلق) نیست. سلّمنا، امر به شیء دلالت بر نهی از ضدّ عام دارد، آیا امر به شیء دلالت بر نهی از ضدّ خاص هم دارد؟ مثل این که امر داریم که ادای دین باید فوری باشد، ولی ادای دین فوری را رها کرده و به نماز می پردازد (ضدّ خاص) آیا ترك واجب کردن حرام است؟ و یا مسجد نجس شده و وقت هم برای نماز وسیع است ولی تطهیر مسجد که واجب است رها کرده و مشغول نماز می شود (ضدّ خاص) آیا امر به شیء اقتضای نهی از ضدّ خاص می کند تا این نماز باطل باشد؟

ما معتقدیم که تطهیر مسجد ولو واجب فوری است ولی به قدری فوری نیست که منافات با يك نماز خواندن داشته باشد. بنابراین امر به شيء مقتضی نهی از ضدّ خاص نمی باشد و در ما نحن فيه با این که شخص مستطیع است و قائل به وجوب فوری هم هستیم اگر شخص وجوب فوری را رها کرده و نایب شود، در عین این که در ترك واجب فوری گناه کرده، ولی حجّ نیایی او صحیح است، چون امر به شيء دلالت بر نهی از ضدّ خاصّش نمی کند.

۱. ج ۱، کتاب الحج، مسئله ۲۲، ص ۳۷۶.

۲. ح ۴، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۲، باب ۵ از ابواب نیابت.

۴. ح ۳، باب ۵ از ابواب نیابت.

مقدمه:

در آستانه ماه مبارك رمضان قرار داریم که در این ماه مردم يك وظیفه و ما دو وظیفه داریم. وظیفه مردم استغفار و آمادگی برای ماه رمضان و ضیافت الله است و باید روزهای آخر شعبان را برای توبه از گناه مغتنم بشمارند و باید روزه را با تمام واجبات و مستحبات آن به جا آورند و از این فریضه مهم و ماه پربرکت بهره ببرند.

از این نظر وظیفه ما با مردم مشترك است، ولی يك وظیفه دیگر هم داریم و آن این که به وسیله ماه رمضان و تبلیغات جامعه را پاکسازی کنیم. عوامل زیادی فساد را پراکنده می کنند و باید با تبلیغ در این ماه مفساد را پاکسازی کنیم، به همین جهت حدیثی انتخاب کرده ایم که منطبق بر امر دوم است و در ذیل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»[×] و داعياً إلى الله بإذنه و سراجاً منيراً^(۱) آمده است.

متن حدیث:

× ... عن ابن عباس قال لما نزلت يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً قد كان أمر علياً و معاذاً أن يسيرا إلى اليمن فقال: انطلقا فبشرا و لا تنفرا و بشرا و يسرا] و لا تعسرا فإنه قد أنزل عليّ «يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً و داعياً إلى الله بإذنه و سراجاً منيراً»^(۲).

ترجمه حدیث:

ابن عباس می گوید پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) به علي (عليه السلام) و معاذ بن جبل امر کرد که به یمن بروند (بعد از این که یمن مسلمان شد) و به آنها فرمود بروید و مردم را بشارت دهید و تنفر ایجاد نکنید و بشارت دهید و سخت گیری نکنید، چرا که خداوند بر من وحی کرده که ای پیامبر ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم دهنده و تو را دعوت کننده به سوي خدا به فرمان او قرار دادیم و چراغی روشنی بخش.

شرح حدیث:

پنج صفت در این آیه برای پیامبر بیان شده است:

۱- شاهد:

مبلغ باید خوب ببیند که در ظاهر جامعه چه مشکلات اخلاقی و اعتقادی وجود دارد تا برای بر طرف کردن آن بکوشد.

۲- مبشراً:

مردم را بشارت دهد.

۳- نذیراً:

بعضی خیال می کنند انذار به معنی خشونت است، ولی انذار می تواند با جاذبه نیز همراه باشد، به عنوان مثال قرآن می فرماید:

إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ

تَقْلَحُونَ. (۳)

و در ادامه می فرماید: شیطان می خواهد با شراب و قمار شما را از خدا دور کند و بین شما دشمنی ایجاد کند که اینها انذار است ولی جاذبه دارد، پس انذار می تواند جاذبه داشته باشد.

۴- داعياً إِلَى اللَّهِ:

مردم را به سوی خدا دعوت کنید.

۵- سراجاً منيراً:

به وسیله نور الهی (آیات و روایات) تاریکیها را برطرف کند.

تمام این پنج صفت جاذبه است و به فرض در «نذیراً» جاذبه نباشد در هشتاد درصد بقیه جاذبه است پس تبلیغ باید با جاذبه باشد.

یکی از مسائل مهم در امر تبلیغ همین است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این حدیث روی آن انگشت گذاشته است به خصوص در زمانی که امثال پاپ ما را به خشونت متهم می کنند که چنین تبلیغی سخن آنها را ابطال می کند.

یکی از عیبهایی بزرگ این است که بسیاری از مردم دنیا عقاید ما را از دشمنان ما می گیرند، در حالی که باید از خود ما سؤال کنند و اگر نزدیک ببینند خواهند دید که اشتباه کرده اند. سعی کنید جاذبه های اسلام زیاد شود برخورد خوب، حوصله، گوش دادن به حرف مردم، احترام کردن تواضع داشتن و دل سوزاندن بسیار مؤثر است و این مسائل عاطفی بیش از دلیل و استدلال اثر دارد، به خصوص برای جوانان که لبه تیز حملات دشمن متوجه آنهاست.

در طول سال دشمن صحنه اجتماع را آلوده می کند و ماه رمضان زباله های تبلیغات دشمن را جارو می کند و بعد از آن فصل حج و بعد ایام عاشورا و بعد از آن ایام اعتکاف و مرتب این عبادتهای حساب شده اسلامی جامعه را پاک می کند.

بنابراین نباید از ماه رمضان غافل شویم چرا که می توانیم در این ایام دو عبادت انجام دهیم یکی روزه ماه رمضان و دیگری تبلیغ و حضرت فرمود اگر يك نفر به دست شما هدایت شود از تمام آنچه آفتاب بر آن تابیده بهتر است.

مرحوم آقای فلسفی که نابغه منبر در زمان ما بود می فرمود برای يك سخنرانی هشت ساعت مطالعه می کنم؛ باید با مطالعه صحبت کنید، آیات و روایاتی را که حفظ نیستید روی کاغذ نوشته و مستند، حساب شده، با مطالعه، مؤدبانه و پر جاذبه صحبت کنید. یادداشتهایی که برای منبر بر می دارید برای بعدها هم قابل استفاده است.

امیدوارم خداوند توفیق بیشتر در راه خدمت عنایت کند تا بهتر قدم بردارید.

در پایان مسئله مهمی هم قابل ذکر است و آن این که ما حاضریم در مقابل بحثی که آقای پاپ مطرح کرده اند با ایشان در يك مناظره علمی و منطقی زنده تلویزیونی در هر زمان و در هر جایی دنیا بدون هیچ قید و شرط شرکت کنیم و من یقین دارم که اگر چنین مناظره زنده ای پخش شود، مردم خواهند فهمید که اسلام دین محبت و عاطفه است و حکم جهاد يك سپر دفاعی است و مسیحیان و یهودیان در کنار مسلمانان زندگی می کنند ولی کسی آنها را اجبار نکرده که مسلمان شوند.

ایشان پرهیز از خشونت می کند ولی این کلام مصداق خشونت است چون در زمانی که ما احتیاج به امنیت داریم، فضایی دنیا با این سخن نا امن تر شد و يك پیشوای مذهبی باید احساس مسئولیت کند و آثار سخن خود را حساب کند.

امیدوارم که این جریان سبب شود که دنیا اسلام را بهتر بشناسد.

× × ×

بحث در مسئله اوّل از مسائل حج به فرع سوّم رسید.

فرع سوّم:

اگر مستطیع در سال اوّل حج را ترك كند سال بعد باید انجام دهد. همان گونه که در فرع دوّم بیان شد حج واجب فوري است حال اگر سال اوّل حج را ترك کرد آیا سال بعد هم فوري است یا اگر سال اوّل فوري بود سال بعد با تراخي است؟ بعضي از واجبات ابتدا فوري است و اگر انجام نشد بعد تراخي است مثل این که نذر مي كند نماز اوّل وقت بخواند و در اوّل وقت نمي تواند که بعد از آن تراخي است. ولی گاهي نذر مي كند که نماز را هر چه زودتر بخواند در این صورت فوراً ففوراً است، به عنوان مثال ادای دین، تطهیر مسجد و... فوراً ففوراً است، حج هم از این قبیل است یعنی هر سال تأخیر يك گناه است، ظاهراً این حکم مسلّم و اجماعي است.

ادله:

این مسئله سه دلیل عمده دارد:

۱- ظهور امر:

امر ظاهر در فور است و اگر تعلّل کند باز هم باید فوراً انجام دهد مثل این که مولی به عبدش امر کرده و عبد تأخیر مي اندازد که در این صورت فوریت باقي است بنابراین مادامي که قرینه اي بر خلاف اقامه نشده ظهور اوامر فوراً ففوراً است. در عرف عقلاً هم همین است.

۲- روایات:

در احادیث آمده که تسويف گناه است، حال اگر کسی سال اوّل گناه کرد و حج بجا نیاورد سال دوّم و سوّم هم تسويف صادق و حرام است، پس از درون تسويف که در روایات آمده و تحریم شده فوراً ففوراً استفاده مي شود.

۳- روایات باب ۶:

× ... عن محمد بن الفضيل قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن قول الله عزّوجلّ «و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضلّ سبيلاً» فقال: نزلت فيمن سوف الحجّ حجة الإسلام و عنده ما يحجّ به فقال: العام أحجّ العام أحجّ حتّي يموت قبل أن يحجّ (این که امام العام دوّم را می فرماید معنایش فوراً ففوراً است و اگر این نبود تکرار العام لازم نبود). (۴)

× ... عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سأله أبو بصير و أنا أسمع فقال له رجل له مائة ألف فقال: العام أحجّ العام أحجّ ... فقال: يا أبا بصير أما سمعت قول الله عزّوجلّ «و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضلّ سبيلاً» ... (تکرار العام أحج شاهد به فوراً ففوراً است). (۵)

۱. سوره احزاب، آیه ۴۵ و ۴۷.

۲. درّ المنثور، ذیل آیه شریفه.

۳. سوره مائده، آیه ۹۰.

۴. ح ۸، باب ۶، از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۱۲، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

مسألة ۳۳: الظاهر أنّ ثمن الهدي علي البازل و أمّا الكفّارات فليست علي البازل و إنّ أتى بموجبها اضطراراً أو جهلاً أو نسياناً بل علي نفسه.

عنوان مسأله:

این مسأله داراي دو فرع است.

فرع اول: قربانی در حج بذلی بر عهده کیست؟

فرع دوم: کفارات در حج بذلی بر عهده کیست؟

فرع اول: قربانی

این مسأله از مسائلي است که در کلام قدما و متأخرين نیامده و در کلام معاصرین و من قارب عصرنا آمده است. مرحوم صاحب عروه در مسأله ۴۴ در مورد پول قربانی صریحاً فتوا مي دهد که **إنه علي البذل**، و مرحوم امام نیز بر عهده باذل مي داند. من العجب جمعي از محشّین عروه مخالفت کرده و بعضي تفصیل داده اند. از اعظم مخالفين مرحوم آقاي بروجردي است؛ ایشان مي فرمایند:

لا یبعد عدم الوجوب فإن بذل فهو و إلا انتقل إلى الصوم (فمن لم یجد فصيام عشرة ایام). اگر از خودش هم پول داشته باشد ظاهر عبارت این است که از پول خودش هم لازم نیست بخرد.

بعضي مثل مرحوم آقاي گلپایگانی در حاشیه عروه تفصیل داده و مي فرماید:

إن كان المبذول له ممن يجب عليه الهدی لكونه واجداً فهو (خودش پولی دارد و قربانی مي خرد و بعد از باذل مي گیرد) **و إلا** (اگر واجب نباشد) **لم يجب و حیثئذ إن لم یبذل انتقل إلى الصوم**.

بعضي مثل مرحوم آقاي حکیم تفصیل دیگری دارد و مي فرماید اگر باذل نذر کرده واجب است قربانی را هم بدهد اما اگر نذر نکرده لازم نیست.

مشکل این آقایان از این جا ناشي شده است که قربانی بدل دارد، به همین جهت باذل مي گوید من نمي دهم و بدل را به جاي آور.

قلنا: حق در مسئله این است که باید بینیم ظاهر کلام باذل به چه منصرف است؟

ظاهر کلامش همه هزینه هاست و اگر ندهد از طریق قاعده غرور بر عهده اوست که می گوید المغرور يرجع علي من غره، پس مسأله شفاف است و راه حل آن در ظاهر کلام باذل است نه بدل.

فرع دوم: کفّارات

مرحوم صاحب عروه در مورد کفّارات فيه وجهان می گوید و هیچ يك را ترجیح نمی دهد که برعهده باذل است یا برعهده خود شخص.

محشّین عروه در اینجا اختلاف کرده اند و بعضی وجه اوّل و بعضی وجه دوّم را پذیرفته اند. کثیری از محشّین هم برعهده باذل می دانند و دلیل آنها مطابق استدلال آقا ضیاء الدین عراقی است که می گوید:

لأنها عقوبات مترتبة علي فعله، یعنی کفّارات عقوباتی است که مترتب بر فعل خودش است به خصوص در جایی که عمدي باشد و باذل نگفته بود که اینها را هم خواهد داد. بعضی بین کفّاره صید و سایر کفّارات تفصیل داده اند و در کفّاره صید بر عهده باذل و در سایر کفّارات بر عهده مبذول له دانسته اند.

چه فرقی بین کفّاره صید و سایر کفّارات است؟

در صید عمد و سهو آن فرقی ندارد و در هر دو صورت کفّاره دارد ولی در دیگر محرّمات احرام عمد و سهوش فرق می کند، و آنچه کفّاره دارد، صورت عمدي و اضطراري است. **ولكن الانصاف؛** ما تفصیل دیگری داده و می گوییم اگر کفّاره، کفّاره اضطراري عام بود، مثل این که شب مشعر به قدری سرد شد که تمام کاروان از جمله مبذول له مجبور شدند که لباس دوخته بپوشند، در چنین جایی مبذول له کفّاره اش بر گردن باذل است.

آیا مطابق قاعده التزام به شیئی التزام به لوازم آن است این هم از لوازم است که و بگوییم این لوازم طبیعی و قهري است، یا این که بگوییم این هم از مخارج حج است، چون همه حاجیها مجبورند بپوشند و عذر عام است و این از هزینه های حج است پس زمانی که عذر

عام است داخل در قاعده التزام و غرور است، چون می دانند که حج چنین هزینه هایی دارد و باید باذل بدهد.

از این بالاتر اگر مبذول له مریض شد و به خاطر بیماری ناچار شد لباس بپوشد باید کفاره بدهد (چون اضطرار کفاره دارد و سهو است که کفاره ندارد) در اینجا مریض شدن امری عادی است و باید باذل پول دارویش را بدهد، پس کفاره اش را هم باید بدهد و اینها از لوازم حج است و خیلی از حاجی ها مریض می شوند.

بنابراین در حدود مخارج متعارف باذل باید بدهد و این کفارات از مخارج متعارف است، پس لایبعد که در حوادث عام یا خاص متعارف که برای مبذول له پیش می آید باید باذل هزینه آن را بپردازد.

× × ×

مسألة ۳۴: الحج البدلی مجز عن حجة الاسلام سواء بذل تمام النفقة أو متممها (مقداری از نفقه را خودش دارد و مقدار دیگر را باذل می دهد) **و لو رجع عن بذل في الأثناء و كان في ذلك المكان متمكناً من الحج من ماله و جب عليه** (واجب است تکمیل کند) **و يجزيه عن حجة الاسلام إن كان واجداً لسائر الشرائط** (آیا عود الی الکفایة را هم شامل است؟ اگر شرط است چرا جلوتر این را مطرح نکردند) **و إلا** (بقیه شروط را ندارد) **فإجزائه محل إشكال.**
عنوان مسئله:

آیا حج بدلی جانشین حجة الاسلام می شود به گونه ای که اگر بعداً مستطیع شود از او ساقط باشد؟ مرحوم صاحب عروه این مسئله را در مسأله ۴۰ بحث می کند.
این مسأله را تقریباً همه فقها از زمان شیخ طوسی به این طرف مطرح کرده اند و مشهور فتوا داده اند که جانشین حجة الاسلام می شود.

مرحوم صاحب جواهر (۱) متعرض این مسأله شده و اقوال را بیان کرده و می فرماید: شهرت بر اجزاء است و در ادامه از مرحوم شیخ مخالفت را نقل می کند.

۱. ج ۱۷، ص ۲۶۷.

از ۱۴

مسئله دوّم از مسائل حج داراي سه فرع است که فرع دوّم و سوّم آن در زمان ما مصداق ندارد.

مسألة ۲: لو توقّف إدراکه علي مقدّمات بعد حصول الاستطاعة من السفر و تهيئة أسبابه وجب **تحصيلها** (يکي از مقدّمات حج سفر است که تهیّه اسباب مي خواهد و تهیّه آنها واجب است) **علي وجه يدرکه في ذلك العام (فرع اوّل) ولو تعدّدت الرفقة (کاروان) و تمكّن من المسير** (بتواند با هر يك از کاروانها برود) **بنحو يدرکه مع کلّ منهم فهو بالتخير** (ولی گفته شده که باید با اوّلين کاروان برود) **و الأوّل اختيار أوثقهم سلامة و إدراکاً (فرع دوّم) ولو وجدت واحدة و لم يكن له محذور في الخروج معها لا يجوز التأخير إلّا مع الوثوق بحصول أخرى (فرع سوّم).**

فرع اول: وجوب تهیّه مقدمات

در مورد این فرع دلیل آیه و روایت نداریم و تنها دلیل آن وجوب مقدمه است یعنی وقتی حج واجب شد، مقدمه آن هر چه باشد به حکم عقل واجب است.

بعضی منکر وجوب مقدمه واجب شده اند و معتقدند که وجوب شرعی ندارد بلکه لابدیت عقلیه دارد یعنی شارع واجب نکرده، بلکه عقل آن را واجب می داند و اگر به دنبال مقدمه نرود و واجب ترك شود عقل می گوید معذور نیست.

این دو مبنا تفاوت چندانی با هم ندارد، چون طبق هر دو باید مقدمات را تحصیل کند و فرق این دو در قصد قربت است که اگر مقدمه وجوب شرعی داشته باشد قصد قربت ممکن است و اگر وجوب شرعی نباشد قصد قربت ممکن نیست.

به عنوان مثال در طهارات ثلاث که مقدمه نماز است اگر وجوب مقدمه، شرعی باشد، قصد قربت در آن ممکن است و اگر وجوب مقدمه، شرعی نباشد قصد قربت را باید از جای دیگر ثابت کنیم، در حالی که وجوب طهارات ثلاث تعبّدی است و امر نفسی ندارد بلکه امر مقدّمی دارد و کسانی که لابدیت عقلی را می گویند در مسئله قصد قربت مشکل دارند.

بنابراین در ما نحن فیه تأثیری ندارد که ما وجوب مقدمه را شرعی بدانیم یا به لابدیت عقلی قائل شویم چون در هر دو صورت باید مقدمات حج تحصیل شود و اگر تحصیل نکند معذور نیست.

ما معتقدیم که آیه ای از قرآن اشاره به تهیّه مقدمات دارد که کسی به آن استدلال نکرده است:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا (پای پیاده) و عَلَيَّ كُلِّ ضَامِرٍ (حیوان لاغر و چابک) يَأْتُونَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ (جاده) عمیق (دور)» (۱)

«ضامر» اشاره به تهیّه مقدمات است یعنی کسی که از راه دور دست می آید، باید مقدمات را تهیّه کند.

نکته ای در اینجا قابل توجه است و آن این که امام فرمود: **علي وجه يدرکه في ذلك العام**، یعنی چنان به دنبال مقدمات برود که در این سال به حج برسد ولی در زمان ما این امر ممکن نیست، چون اسم نویسی برای سالهای آینده است و مستطیع باید اسم نویسی کند و لو نوبت او بعداً می رسد چون راغبین حج زیاد شده اند و محلّ، استعداد همه را در سال واحد ندارد. زمانی خواهد رسید که حج از وجوب عینی در آمده و واجب کفایی می شود و افراد با قرعه به حج مشرف می شوند، چون الآن جمعیت مسلمانان يك میلیارد و نیم است و اگر اسلام گسترش یابد، دیگر امکان نیست که همه بروند که در این صورت همه باید ثبت نام کنند و عده ای باقرعه به حج بروند.

فرع دوم: تخییر در صورت وجود کاروانهای متعدّد

در جایی که کاروانهای متعدّد وجود دارد و با هر يك از این کاروانها می توان به حج رسید، آیا باید کاروان اوّل را اختیار نمود یا حکم تخییر است؟ این فرع در زمان ما زیاد محلّ ابتلا نیست و در آن سه قول است:

قول اوّل: ظاهر کلام شهید ثانی در شرح لمعه این است که باید با کاروان اوّل برود ولو کاروانها متعدّد و همه مورد اعتماد است:

لو تعدّدت الرفقة في العام الواحد وجب السير مع أولاها (۲).

احتمال دارد که کلام شهید را با این که مطلق است حمل کنیم بر جایی که احتمال می دهد با کاروانهای بعد به حج نمی رسد، چون بعید است که ظاهر کلام مراد باشد.

قول دوم: قول مرحوم شهید اوّل در دروس (۳) است که می فرمایند تأخیر جایز ولی مشروط به وثوق است یعنی بداند که کاروانهای بعد هم به حج می رسند.

قول سوم: مرحوم صاحب مدارك (۴) می فرماید که اگر کاروانها متعدّد باشد با هر يك از کاروانها می تواند به حج برود ولو احتمال می دهد که کاروانهای بعدی به حج نرسد.

قلنا: از میان این سه قول، قول دوم صحیح است، چون آیه و روایتی نداریم و در صورتی می توان کاروان اول را رها نمود که وثوق به کاروانهای بعد باشد و اگر کاروانهای بعد مورد وثوق نباشند عقلاً کاروان اول را رها نمی کنند؛ عیناً مثل این که وقتی به جایی می رسند که آب هست و می توانند آب برای وضو بردارند ولی به این امید که شاید جای دیگر آب باشد آب بردارند عقلاً این را نمی پذیرند و می گویند نقد را بگیر و نسیه را رها کن و یا فی التأخیر آفات.

کلام صاحب مدارك هم دلیلی دارد که جواب آن را خواهیم داد.

۱. سوره حج، آیه ۲۷.

۲. شرح لمعه، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳. ج ۱، ص ۱۶۹.

۴. ج ۷، ص ۱۸.

بحث در مسئله دوم از مسائل حج بود که دارای سه فرع است. فرع اول این بود که تهیه مقدمات حج واجب است و دلیل آن بیان شد.

فرع دوم در این بود که اگر کاروانهای متعددی به حج می روند و وثوق به همه آنها هست، آیا واجب است که با کاروان اول به حج برود؟ بیان شد که شهید ثانی انتخاب کاروان اول را واجب دانسته ولی دلیلی بر آن نداریم و شاید کلام مرحوم شهید ثانی منصرف است به جایی که وثوق به کاروانهای بعدی ندارد.

مرحوم صاحب مدارك فرمود حتّی اگر وثوق به کاروانهای بعد هم نباشد می تواند با کاروان اوّل نرود و می فرماید دلیلی بر وجوب انتخاب کاروان اوّل نداریم:

بل یحتمل قویّاً جواز التأخیر بمجرد احتمال سفره الثانية لانتفاء الدلیل علی فوریّة المسیر بهذه

المعنی (دلیلی بر فوریّت نداریم و واجب موسّع است). (۱)

این کلام صاحب مدارك عجیب است چون بنای عقلا بر این است که جایی که احتمال آفت هست تأخیر نمی اندازند مثلاً اگر مولی به عبدش بگوید که به فلان شهر برو و فلان چیز را بیاور، و عبد می داند که امروز راه باز است و فردا احتمال دارد راه بسته شود، حال اگر به احتمال این که فردا راه باز خواهد بود امروز نرود عقلا او را سرزنش می کنند.

بنابراین وقتی مقدّمه واجب واجب است، در مقام امتثال باید قطعی را بگیرند و مشکوک را رها کنند، پس این کلام صاحب مدارك قابل قبول نیست.

فرع سوّم: وجوب انتخاب کاروان موجود به احتمال وجود کاروانهای دیگر

یک کاروان وجود دارد و احتمال دارد که کاروان دیگری هم باشد و ممکن است کاروان دیگری نباشد؛ در اینجا باید با همان کاروان برود، چون معلوم نیست کاروان دوّمی باشد پس به طریق اولی نسبت به فرع سابق باید با کاروان اوّل برود، چون در فرع دوّم کاروان دوّم و سوّم بود و معلوم نبود که آنها او را به حج برسانند ولی در اینجا اصلاً کاروان دوّم و سوّمی نیست.

بیان شد که فرع دوّم و سوّم محل ابتلا نیست ولی ما می توانیم آن را گسترش دهیم که شامل زمان ما هم بشود. در زمان ما کاروانها با هم فرقی ندارد ولی می توان صورت عمومی تري به آن داد و آن این که مقدّماتی که تحصیلش در ایّام مختلف ممکن است آیا می تواند آنها را از امروز به فردا یا از ماه اوّل به ماه دوّم بیاندازد؟ از جمله مقدّمات گرفتن گذرنامه و یا ویزا و

یا اجاره مکان در مکه است که امروز می تواند انجام دهد ولی فردا ممکن است بشود و ممکن است نشود، پس در مقدماتی که فعلاً قابل تحصیل است و بعداً مشکوک التحصیل است تکلیف چیست؟ پس مصادیق متعددی دارد و حتی مخصوص حج هم نیست، مثلاً می توانیم آب را در این منزلگاه تهیه کنیم ولی به احتمال این که در منزلگاه بعد امکان تهیه آب هست آب بر نمی دارد، در اینجا هم همان بحث می آید. بنابراین می توان این مسئله را چنان توسعه داد که مقدمات دیگر غیر از کاروان را شامل شود، علاوه بر این در ابواب دیگر هم مطرح شود که دلیل در همه جا یکسان است.

بقی هنا امران:

الأمر الأول:

آیا فرقی بین حج نیابی و حج تکلیف شخصی هست؟ به عبارت دیگر آیا در حج نیابی مقدمات واجب التحصیل است؟

مرحوم صاحب جواهر اشاره ای به این مسئله کرده است. در جواب باید گفت مسئله حج نیابی تابع قرارداد است، اگر در قرارداد آمده که امسال حج به جای آورد، در این صورت مثل حج تکلیفی وجوبش فوری است و مدیون است، بنابراین مقدماتی که امروز قابل تحصیل و فردا مشکوک است، نباید به فردا بیاندازد ولی اگر قرارداد به صورت واجب موسّع است اگر امروز نشد، روز بعد سال آینده و سال بعد، ولی ظاهر اطلاق نیابت فوریت است، یعنی اگر در قرار داد چیزی ننویسند ظاهراًش امسال است و عرف از آن فوریت را می فهمد، مگر این که تصریح کنند که وقت برای نیابت موسّع است.

الأمر الثاني:

آیا بین سفر کاروان در اشهر حج و غیر آن فرقی هست؟ منظور از ماههای حج سه ماه شوّال، ذی القعدة و ذی الحجة است چون اگر در هر يك از این سه ماه وارد مکه شود می تواند عمره تمتّع را انجام دهد، ولی در ماه های قبل از آن نمی تواند.

حال اگر کاروانی است که در ماه رمضان حرکت می کند که هنوز ماههای حج نشده و وجوب حج نیامده آیا می توان گفت واجب نیست با کاروان اول حرکت کند در حالی که شك دارد که با کاروان دوم به حج می رسد؟

در پاسخ باید گفت اشهر حج ظرف ادای تکلیف است نه وجوب، چون وجوب ممکن است از سالهای قبل آمده باشد؛ به عبارت دیگر وجوب در اشهر حج از قبیل واجب معلق است نه واجب مشروط، و مقدمات واجب معلق باید جلوتر آماده شود، ولی در واجب مشروط تهیه مقدمات از جلوتر لازم نیست؛ مثلاً می داند که سال آینده مستطیع می شود و گذرنامه امسال می دهند و سال آینده شاید ندهند، در اینجا چون استطاعت شرط است، تهیه گذرنامه امسال لازم نیست ولی نسبت به ماههای حج وجوب فعلی و واجب معلق و استقبالی است، یعنی با آمدن استطاعت وجوب حج آمده و زمان انجام آن در آینده است.

پس اشهر حج ظرف امتثال است نه ظرف وجوب و از حالا حج بر مستطیع واجب شده ولو نوبت و ظرف انجام آن پنج سال بعد است بنابراین مستطیع باید ثبت نام کند.

× × ×

مسألة ۳: لو لم يخرج مع الأولى مع تعدد الرفقة في المسألة السابقة أو مع وحدتها و اتفق عدم التمكن من المسير أو عدم إدراك الحج بسبب التأخير استقر عليه الحج و إن لم يكن آثماً، نعم لو تبين عدم إدراكه لو سار معهم أيضاً لم يستقر، بل و كذا لو لم يتبين إدراكه لم يحكم بالاستقرار.

عنوان مسئله:

این مسئله مسئله از لوازم مسئله دوم است و بعضی مانند مرحوم آقاي سبزواري (۲) آن را در ذیل مسئله دوم قرار داده اند.

اگر کاروان اول معلوم الوصول بود و با آن به حج نرفت و کاروان دوم هم که به آن وثوق داشت به مانع برخورد آیا حج بر چنین شخصی مستقر شده که اگر استطاعتش زائل شود باید وام بگیرد و برود یا مستقر نشده؟

اقوال:

مرحوم صاحب جواهر (۳) و مرحوم صاحب عروه به این بحث متعرض شده و گفته اند که حج بر او مستقر است چون شبیه زنی است که اوّل وقت نمازش را نخوانده و بعد حائض شده و یا شخص فوت کرده و یا بی هوش و مریض شده که نمازش قضا دارد.

دلیل: اطلاق ادله وجوب حج

از جمله اطلاقات وجوب حج آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» (۴)، است و چون این شخص مستطیع است و غفلت کرده پس اطلاقات وجوب حج اینجا را می گیرد. مرحوم صاحب جواهر به جایی این که سراغ اطلاقات وجوب حج برود، سراغ روایات باب هفتم از ابواب وجوب حج رفته است که روایات متعدّد است و می فرماید اگر کسی حج بر او واجب شود و تسویف کند و نتواند حج بجا آورد در هنگام مردن به او گفته می شود: مُتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.

قلنا: استدلال به این روایات خوب نیست، چون ممکن است فرد گنهکار نباشد چرا که اطمینان داشته که به کاروان بعد می رسد، پس گنهکار نبوده و استدلال به آن روایات صحیح نیست و تمسّك به اطلاقات آیات و روایات بهتر است.

۱. ج ۷، ص ۱۸.

۲. مذهب الاحکام، ج ۱۲، ص ۱۸.

۳. ج ۱۷، ص ۲۲۶.

۴. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

امروز هشتم ماه شوال مصادف با سالروز تخریب قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) در سال ۱۳۴۴ هـ ق بدست وهابیون است. وهابیون به خصوص متعصبین سلفی به بهانه واهی شرک این قبور مقدّس را تخریب کردند. آنها در همه جا دم از توحید و مبارزه با شرک می زنند ولی

معنی توحید و شرک را نفهمیده اند و عمدتاً به دو آیه از قرآن تمسک کرده اند که هر دو به ضرر آنهاست ولی آنها با تفسیر به رأی آن را به نفع خود تفسیر می کنند:

آیه اول: و أن المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً (۱)

در تفسیر مساجد گفتگو است حال به هر تفسیری که باشد آیه می فرماید با خدا کسی را نخوانید یعنی کسی را همپایه خدا قرار ندهید. آیا توسل به امام و پیامبر به معنی همردیف قرار دادن آنها با خداست؟ توسل به آنها در طول توسل به خدا و تاکید بر توحید است نه شرک، چون وقتی می گوئیم تو از خدا بخواه یعنی همه چیز به خدا ختم می شود. ولی این گروه متعصب و دور از علم با تفسیر به رای این آیه سه مسئله را زیر سؤال برده اند:

۱- زیارت قبور.

۲- توسل.

۳- شفاعت.

آیه دوم: و يعبدون من دون الله ما لا يضرهم و لا ينفعهم و يقولون هؤلاء شفعائنا عندالله. (۲)

خدا مشرکان زمان جاهلیت را بر عبادت غیر خدا مذمت کرده و می گوید آنها را بتها شفیع می گرفتند. محمد بن عبدالوهاب می گوید مشرکان زمان ما از مشرکان زمان جاهلیت بدترند چون آنها لا اقل وقتی سوار کشتی می شدند، خدا را خالصانه می خواندند ولی مشرکان زمان ما در همه حال متوسل می شوند.

درد بی سوا دی بد دردی است و آنها نفهمیده اند که صدر آیه می فرماید آنها بتها را عبادت می کنند ولی کسی پیامبر و امام را عبادت نمی کند؛ علاوه بر این بتها لایضرون و لا ینفعوناند ولی پیامبر و امام دارای مقام والایی هستند.

از مسائل وحشتناك این است که در کتاب دروس دینی دوره متوسطه کشور عربستان آمده: آنها که به زیارت قبور اعتقاد دارند خون و مالشان مباح است یعنی در مدارس تروریست تربیت می کنند.

اینها تا این اندازه از اسلام بی گانه اند که سراغ دشمنان اسلام نمی روند زیارت قبوری که از زمان پیامبر و از سیزده قرن قبل بوده در این هشتاد سال اخیر حرام دانسته و قبور را خراب کرده اند.

به عقیده ما یکی از مشکلات بزرگی که دنیای اسلام با آن روبرو است ظهور وهابیت است که اسلام را عقب انداخته و چهره اسلام را بد نما کرده است.

آنها بوسیدن ضریح را شرك دانسته ولی بوسیدن حجر الاسود و یا بوسیدن جلد قرآن را از سنت دانسته و شرك نمی دانند یعنی شرك را استثنا می زنند در حالی که شرك قابل تخصیص نیست و حرام است.

ما باید با جوابهای قاطع و به دور از جنجال جوامع اسلامی را بیدار کنیم و مسلمانها بتوانند این قبور مقدسه را تجدید بنا کنند. البته مسلمانان در هنگام زیارت قبور بهانه به دست دشمن ندهند و واقعاً زیارت قبور و توسل باشد و امیدواریم که با بازگشت امنیت به عراق قبور عسگرین نیز بهتر از سابق ساخته شده و مشکلات جهان اسلام و تشیع حل شود.

× × ×

بحث به شرایط وجوب حج رسید، مرحوم امام در این زمینه می فرماید:

القول في شرائط وجوب حجة الإسلام و هي أمورٌ: أحدها: الكمال بالبلوغ و العقل فلا يجب علي الصبي و إن كان مرافقاً (نزدیک بلوغ) و لا علي المجنون و إن كان أدوارياً (دورٌ في العقل و دورٌ في المجنون) إن لم يف دور إفاقته بإتيان تمام الأعمال مع مقدماتها غير المحاصلة (اگر دور عقلش به اندازه حج و مقدماتش باشد واجب است).

در ادامه مرحوم امام حکم حج صبی را بیان می کنند:

و لو حجّ الصَّبِيّ المميّز صحّ (عبادات صَبِيّ مميّز صحيح است) لكن لم يجز عن حجّة الاسلام و إن كان واجداً لجميع الشرائط عدا البلوغ و الأقوي عدم اشتراط صحّة حجّه بإذن الولي و إن وجب الاستئذان في بعض الأمور (تصرّفات مالی).

بعضي شرايط را پنج و بعضي چهار مورد ذکر کرده اند: عقل، بلوغ، حریت، استطاعت (مالی، بدنی و طریقی) و رجوع الى الكفائة (وقتی بر مي گردد از نظر زندگي تأمین باشد) که این را بعضي جزء استطاعت شمرده اند و بعضي جداگانه ذکر کرده اند.

شرایط عامّه تکلیف عبارتند از: بلوغ، عقل، قدرت و علم ولی در اینجا دو مورد را گفته اند (عقل و بلوغ) و علم و قدرت را نگفته اند، چون این دو در استطاعت مندرج است، زیرا کسی که عالم نیست و یا قدرت ندارد، استطاعت ندارد.

بیان امام در اینجا مانند بیان شرایع و جواهر است.

ادلّه:

دلیل اعتبار این امور چیست؟ عمدتاً سه دلیل است:

۱- اجماع:

اجماع بلکه بالاتر از اجماع، ضرورت دین است، چون اگر اجماع باشد ممکن است گفته شود اجماع مدرکی است و اجماع مدرکی علم آور نیست زیرا ممکن است مجمعی به مدارکی که علم آور نیست تمسّک کرده باشند، ولی ضرورت دین می گوید هر کسی که وارد جامعه مسلمین شود می داند که دیوانه و غیر بالغ تکلیف ندارد و مقتضای ضرورت دین، علم است.

۲- بنای عقلا:

در تمام ملّتها و اقوام دنیا مجنون و نابالغ مکلف نبوده و مسؤولیت ندارد، البتّه در حدّ نابالغ در بین اقوام مختلف اختلاف است و حکم اسلام هم در اینجا يك حکم امضایی است، یعنی بنای عقلا را امضا کرده است؛ البتّه غیر از بنای عقلا، عقل هم حاکم است و می گوید دیوانه و

بچه هاي غير ممیز مسئول نیستند. بنابراین در تمام ابواب فقه اعتبار عقل و بلوغ را از مسائل عقلي و عقلایی می دانیم.

۳- روایات:

روایات دو طایفه است:

طایفه اول: روایات مطلقه

این روایات (۳) می گوید:

رفع القلم عن الصبی حتّی یحتلم و رفع القلم عن المجنون حتّی یفیک و کاری به باب حج ندارد

و مطلق است و ما نحن فیه را هم شامل است.

در کتاب الحجر هم از این احادیث آمده است.

طایفه دوم: روایات خاصّه

روایاتی که در ابواب حج وارد شده و خصوص حج را می گوید. (۴)

۱. سوره جن، آیه ۱۸.

۲. سوره یونس، آیه ۱۸.

۳. وسائل، ج ۱، ح ۱۱، باب ۴ از ابواب مقدّمه العبادات و ح ۲، باب ۳۶ از ابواب قصاص،

و ح ۲، باب ۸ از ابواب مقدّمات الحدود.

۴. باب ۱۲ و ۱۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

«حدیث اخلاقی: محبّت، مدارا کردن و میانه روی»

متن حدیث:

عن أبي الحسن (۱) قال التّوّد إلى النّاس نصف العقل و الرفق نصف المعیشة و ماعال امرء فی

اقتصاد. (۲)

ترجمه حدیث:

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: جوشیدن با مردم و محبت به آنها نصف عقل و مدارا کردن با آنها نصف زندگانی است میانه روی و اقتصاد در زندگی مانع فقر است.

شرح حدیث:

در جمله اول این روایت امام (علیه السلام) می فرماید:

۱ - التودّد إلى الناس نصف العقل:

جوشش با انسانها و محبت با آنها نصف عقل است، چون انسان به تنهایی نمی تواند در برابر مشکلات مقاومت کند و نیاز به یاری دارد و در صورتی می تواند یار و یاور پیدا کند که با مردم بجوشد، تا مردم هم با او بجوشند و یاریش کنند.

نکته لازم به ذکر این است که اخیراً عده ای از مسیحیها و بعضی از سنیها در مقام تبلیغ راه تبلیغ خانه به خانه و چهره به چهره را انتخاب نموده اند و به جای مخاطبهای عام، مخاطب خاص انتخاب می کنند. تجربه نشان داده که تأثیر این تبلیغ بیشتر است.

در میان مبلغین مکتب اهل بیت (علیهم السلام) هم بعضی از این روش استفاده می کنند و علاوه بر تبلیغ عمومی، از تبلیغ چهره به چهره به خصوص در مورد جوانان استفاده می کنند، چون جوان مایل است که مورد توجه باشد.

در حالات پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) تبلیغ چهره به چهره فراوان است.

۲ - والرفق نصف المعيشة:

مدارا کردن با مردم نصف زندگانی است. نقطه مقابل رفق، سخت گیری کردن است. مردم از اطراف انسانهای سخت گیر پراکنده می شوند و به افرادی که آسان می گیرند تمایل دارند.

منظور از آسان گرفتن، آسان گرفتن در احکام و قوانین نیست بلکه آسان گرفتن در اجراست، مثلاً میخی به پای شخصی فرو رفته که باید خارج شود گاهی پزشک بدون بی حس کردن

آن را با خشونت از پای فرد خارج می کند و گاهی بی حس می کند و با ملایمت خارج می کند که به آن مرافقت می گویند. این تفاوت در نحوه اجراست نه در قانون و ضابطه. باید توجه داشت که افرادی که مدارا می کنند در همه کارها پیشرفت می کنند.

۳ - ما عال امرء فی اقتصاد:

کسانی که اقتصاد و میانه روی را در زندگی رعایت کنند فقیر نمی شوند. ریخت و پاشها جامعه را هم فقیر می کند. کنگره ها و همایش های پر هزینه تشکیل می شود که گاهی بی نتیجه و بی فایده است و یا سفرهای خارجی بی فایده و پر هزینه، و یا بعضی از مسابقات پر خرج و پر هزینه و بی حاصل و یا کم حاصل، که این امور هم جامعه را فقیر می کند.

× × ×

بحث در شرایط وجوب حج در شرط اول (کمال به بلوغ و عقل) بود که دلیل آن اجماع (بل الضرورة من الدين) و بنای عقلا و دو طایفه از روایات و طایفه اول روایات مطلقه (احادیث رفع قلم) بود. روایاتی هم از طرق عامه در مورد رفع قلم داریم:

× روي علي بن ابي طالب (عليه السلام) عن النبي (صلي الله عليه وآله) أنه قال: رفع القلم عن ثلاثة: عن النائم حتى يستيقظ و عن الصبي حتى يشبّ (بالغ و جوان شدن) و عن المعتوه (ناقص العقل) حتى يعقل. (۳)

طایفه دوم: روایات خاصه احادیث خاصه ای است که در خصوص حج وارد شده است:

× ... محمد بن علي بن الحسين (صدوق) بإسناده عن صفوان، عن اسحاق بن عمار (ثقه است ولی بعضی به خاطر این که مذهبش فطحي است در قبول روایاتش توقف کرده اند، ولی فساد مذهب در جایی که ثقه باشد مانع قبول سخن نیست، بنابراین روایتش موثق است و سند صدوق هم به صفوان بن یحیی صحیح است، بنابراین روایت معتبر است ولی صاحب جواهر تعبیر به خبر دارد) قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن ابن عمر سنين يحجّ قال: عليه

حجّة الاسلام إذا احتلم (محتلم و بالغ شود) و كذلك الجارية عليها الحج إذا طمشت (عادت ماهیانه). (۴)

از این حدیث دو چیز استفاده می شود:

۱- حجّی که به جای آورده حج واجب نبوده است.

۲- حجّش صحیح است.

× ... عن أبي عبد الله (عليه السلام) (في حديث) قال: سألته عن ابن عشر سنين يحجّ قال: عليه حجّة الإسلام إذا احتلم و كذلك الجارية عليها الحج إذا طمشت. (۵)

نکته: درباره سنّ بلوغ دختر که فقها در کتاب الحجر (۶) متعرّض می شوند قول اصلی که حتّی ادّعای اجماع بر آن شده، تسع سنین و قول ضعیفی هم بر عشر سنین است و عمدتاً این دو قول است و قولی نداریم که بلوغ دختر به عادت ماهیانه باشد، چون عادت ماهیانه ممکن است در ۱۴ تا ۱۶ سالگی باشد.

در این زمینه نکته ای در قرآن قابل ملاحظه است و ظاهراً به آن توجّهی نشده است.

آیه و **ابتلوا الیتامی حتّی اذا بلغوا النکاح (۷)**، «یتامی» به قرینه آیه سوّم همین سوره که می فرماید:

وإن خفتم أن لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء پسرها و دخترها را شامل می شود چون آیه می گوید وقتی اینها به حدّ نکاح (بلوغ) رسیدند آنها را بیازمایید؛ حال در روایات داریم که حدّ نکاح در پسران احتلام است آیا در دختران هم حدّ نکاح عادت شدن (زمانی که بتواند فرزند بیاورد) نیست؟ چون دختر تا حائض نشود، قابلیت تولید فرزند ندارد. به عبارت دیگر آیا می توان از این آیه استفاده کرد که حدّ بلوغ پسران رسیدن به سنّ قابل احتلام و در دختران رسیدن به سنّ قابلیت حیض شدن است؟

این مسئله جای مطالعه دارد، چون کسی به آن قائل نشده و گفته شده که حیض و ولد دلیل بر سبق بلوغ است نه اصل بلوغ، و ادّعای اجماع بر آن شده است. مسئله بلوغ بحث پیچیده ای است که جای مطالعه دارد.

× ... عن سهل بن زیاد (سند مشکوک است ولی معمول بهای اصحاب است) ... عن أبي عبدالله (عليه السلام) (فی حدیث) قال: لو أن غلاماً حجّ عشر حجج (ممکن است مبالغه باشد و ممکن است از پنج سالگی تا پانزده سالگی ده بار حج بجای آورده) ثم احتلم كانت عليه فريضة الإسلام. (۸)

× ... عن أبان الحكم قال: سمعت أبا عبدالله (عليه السلام) يقول: الصبي إذا حجّ به فقد قضى حجة الاسلام حتّى يكبر الحديث. (۹)

آیا روایت معارض است یا می گوید تا زمان کبر خوب است، ولی بعد از آن کافی نیست؟ به عبارت دیگر تا مادامی که بالغ نشده آن حج کفایتش می کند ولی بعد از آن نه، که با این توجیه این روایت هم به درد استدلال می خورد و معارض نیست.

۱. کنیه چهار نفر از امامان است و در اینجا بین موسی بن جعفر و امام رضا (علیهما السلام) مردّد است ولی چون راوی موسی بن بکر از اصحاب امام کاظم است پس مراد از ابوالحسن امام کاظم (علیه السلام) است.

۲. وسائل، ج ۸، ح ۳، باب ۲۹ از ابواب العشرة.

۳. مغنی، ج ۳، ص ۱۶۱.

۴. ح ۱، باب ۱۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۲، باب ۱۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. جواهر، ج ۲۶.

۷. سوره نساء، آیه ۶.

۸. ح ۲، باب ۱۳ از ابواب وجوب الحج و شرایطه.

۹. ح ۱، باب ۱۳ از ابواب وجوب الحج و شرایطه.

بحث در شرایط وجوب حج در شرط بلوغ و عقل (شرط کمال) به امور باقیمانده در ذیل آن رسید.

بقي هنا امور:

الأمر الأول: حجّ مجنون ادواري

مرحوم امام تبعاً للجواهر فرمودند که اگر دور افاقه اش به اندازه مقدمات و حج باشد، حج بر او واجب است.

این مسئله آیه و روایتی ندارد و علی القاعده است، چون برای انجام حج عقل را شرط می دانیم و فرض این است که مجنون ادواری به اندازه انجام اعمال و مقدمات حج عقل دارد و ادله اولیه می گوید حج بر تمام عاقلان واجب است و وقتی که عاقل است مخاطب حج است و روایات رفع القلم عن المجنون شامل این شخص نمی شود چون الآن مجنون نیست و ما مشتق را حقیقت در من انقضي نمی دانیم بلکه مشتق حقیقه فی من تلبس بالمبدأ بالفعل.

نکته: اگر مجنونی دور افاقه اش به اندازه طواف است، بعد دور جنون می آید و بعد به اندازه سعی افاقه دارد، بعد دور جنون و بعد دور افاقه به اندازه ای که مواقف را به جای آورد، و ... یعنی بین اجزاء حج و عمره فاصله های است که کاری ندارد و جنون می آید ولی در حال انجام اعمال افاقه دارد. آیا در حق چنین مجنونی حج واجب است؟

ظاهر عبارت فقها و مرحوم امام این است که در مجنون ادواری دور افاقه باید برای انجام تمام اعمال کافی باشد و ظاهر عبارت امام هم شامل این مورد نمی شود ولی به نظر ما مانعی

ندارد، و روایتی نداریم که اگر بین اعمال حج، جنون عارض شود اعمال باطل می شود و حج به هم می خورد.

مرحوم امام فرمود به اندازه تهیه مقدمات هم افاقه باشد یعنی باید مدت افاقه برای تهیه مقدمات حج هم کافی باشد چون مقدمه واجب واجب است و مجنون در حال جنون مکلف به مقدمه نیست و تهیه مقدمات برایش واجب نیست؛ پس حج بر ولد واجب نیست و من لا یكون مکلفاً بالمقدمة لایكون مکلفاً بذی المقدمة.

الأمر الثاني: صحت حج صبی

در مورد حج صبی گفته شده که اگر صبی ممیز حج به جای آورد، حجش صحیح است ولی مجزی از حجة الاسلام نیست. مرحوم امام در این زمینه فرمود:

ولو حج صبی المميز صحّ لكن لا یجزی عن حجة الاسلام. و إن كان واجداً لجميع الشرائط.

مسئله را کلی تر مطرح می کنیم به این عنوان که آیا عبادات صبی شرعی است یا تفرینی؟ مشهور این است که عبادات صبی شرعی است.

ادله:

۱- عموماً:

عمومات ادله مشروعیت، عبادات صبی را می گیرد. و روایاتی که می گویند حج مشروع است شامل حال صبی هم می شود.

إن قلت: احادیث رفع قلم چه می شود؟

قلنا: این احادیث قلم الزام را بر می دارد نه مشروعیت را.

۲- وادار کردن صبی به نماز:

موارد خاصه ای است که دستور داده شده که صبی را به نماز وادار کنید که ظاهرش نماز صحیح است، زیرا ظاهر الفاظ حمل بر صحیح می شود.

۳- روایات باب حج:

در باب حج روایاتی داریم که از آن صحّت حج صبی استفاده می شود:

× ... عن اسحاق بن عمار قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن ابن عشر سنين يحجّ، قال: عليه حجّة الاسلام ... (۱).

امام غمی فرماید که حجّش باطل و یا تمرینی است بلکه می فرماید حجة الاسلام ساقط نمی شود.

× ... لو أن غلاماً حجّ عشر حجج ثم احتلم كانت عليه فريضة الإسلام. (۲)

ظاهر روایت این است که حج صحیح است نه تمرینی و باطل.

از اینها مهمتر روایاتی است که در باب ۱۷ از ابواب اقسام حج در مورد حج صبی آمده و عنوان این باب کیفیت حجّ صبیان است که عمده این احادیث در مورد حجّ غیر ممیز است و تمام جزئیات حج را می گوید و این که حجّ تمرینی نیست، چون غیر ممیز تمرین ندارد. حال اگر حج غیر ممیز صحیح باشد حج ممیز به طریق اولی صحیح است.

ظاهر این روایات این است که برای غیر ممیز هم می توان حج به جای آورد.

× ... عن عبدالرحمن بن الحجاج، عن أبي عبدالله (عليه السلام) (في حديث) قال: قلت له إنّ معنا صبياً مولوداً فكيف يصنع به؟ فقال: مر أمّه تلقي حميدة فتسألها كيف تصنع بصبيانها فأتتها فسألتها كيف تصنع فقالت: إذا كان يوم التروية فأحرّموا عنه و جرّدوه و غسلوه كما يجرّد المحرم و قفوا به المواقف فإذا كان يوم النحر فارموا عنه و احلقوا رأسه ثم زوروا به البيت و مري الجارية أن تطوف به بالبيت و بين الصفا و المروة. (۳)

روایتی هم که سابقاً بیان شد می تواند شاهد این بحث باشد.

× ... عن أبان بن الحكم، قال سمعت أبا عبدالله (عليه السلام) يقول: الصبي إذا حجّ فقد قضى

حجّة الإسلام حتّى يكبر (وقتی کبیر شد حجة الاسلام به جای آورد) الحديث. (۴)

ظاهر این روایت صحّت حج صبی است و مادامی که صبی است این حج برای او کافی است ولی وقتی کبیر شد باید حجة الاسلام را بجای آورد.

سند حدیث مشکل دارد و در تمام کتب رجال شخصی به نام «ابان بن حکم» نداریم. مصدر روایت من لا یحضره الفقیه است و در آنجا «ابان عن الحكم» آمده است.

البته فسخ من لا یحضر هم متفاوت است و من العجب این که در کتب فقهی غالباً ابان بن الحكم است، به عنوان مثال مرحوم صاحب جواهر، علامه در منتهی، حدائق، آقاي حکیم در مستمسک و مرحوم آقاي خوئی در کتاب حج ابان بن الحكم می گوید ولی در ذیل آن آقاي خوئی می فرمایند ابان بن الحكم صحیح نیست.

آیا صاحب جواهر و بزرگان دیگر همه حدیث را از وسائل گرفته اند؟ این قابل قبول نیست؛ آیا ممکن است نسخه ای که در دست صاحب وسائل و بزرگان دیگر بوده ابان بن الحكم بوده باشد؟ حال بر فرض که ابان عن الحكم باشد، ابان کدام است و حکم کیست؟ بعضی او را ابان بن عثمان ثقة و حکم بن حکیم ثقة دانسته اند ولی اثبات آن مشکل است.

بنابراین اثبات صحت سند این روایت ولو بپذیریم که ابان عن الحكم باشد، مورد سؤال است ولی این روایت به عنوان مؤید خوب است.

سؤال: هل هناك فرق بين الصبي و الصبيّة؟ بعضی مثل مرحوم نراقی در مستند معتقداند که تمام روایات در مورد صبی است و در مورد دختر روایتی نداریم ولی بعضی دیگر مثل صاحب حدائق تصریح دارند که فرقی بین صبی و صبیّه نیست:

إِنَّ الْأَصْحَابَ لَمْ يَفَرِّقُوا فِي هَذِهِ الْأَحْكَامِ بَيْنَ الصَّبِيِّ وَ الصَّبِيَّةِ. (۵)

دلیل آن اصالة الاشتراك في الاحكام است إلا ما خرج بالدليل به خصوص که غالب الفاظ در کتاب و سنت مذکور است پس فرقی بین صبی و صبیّه نیست.

۱. ح ۱، باب ۱۲ از ابواب وجوب الحج و شرایطه.

۲. ح ۲، باب ۱۳ از ابواب وجوب الحج و شرایطه.

۳. ح ۱، باب ۱۷ از ابواب اقسام حج.

۴. ح ۱، باب ۱۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ج ۱۴، ص ۶۵.

بحث در امر دوم از امور باقیمانده در ذیل شرطیت بلوغ و عقل در وجوب حج در عبادات صبی به مناسبت حجّ صبی بود که مسئله ای مهم است و آثار زیادی دارد. آیا عبادات صبی قرینی است یا شرعی؟

بیان شد که ظاهر ادله عامه این است که عبادات صبی شرعی است، چون ظاهر ادله، حج، صیام و صلوة صحیح است، بنابراین اطلاقات عامه و ادله تکلیف شامل عبادات صبی می شود، به این بیان که اگر بگویند الحج مستحبّ او واجب، وجوب از صبی برداشته می شود و دلیلی نداریم که استحباب هم برداشته شود. به عبارت دیگر اطلاقات، مشروعیت را ثابت می کند و ادله رفع قلم هم الزام را بر می دارد.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید احادیث رفع قلم استحباب و حتی اباحه را هم بر می دارد و اگر در حقّ صبی مباح است، به حکم عقل است، بنابراین مشروعیت عبادات صبی به حکم رفع القلم از بین رفته است.

قلنا: در مقابل بیان صاحب جواهر می گوئیم رفع القلم الزام را بر می دارد نه همه احکام را؛ وقتی قرآن می گوید:

کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم ظاهرش الزام است، در مورد غسل جمعه تعبیر «کتب» صحیح نیست، چون ظاهر «کتب» الزام و وجوب است و در مورد مستحبّات و مکروهات و به خصوص مباحات از این تعبیر استفاده نمی شود. **إن قلت:** در مورد وصیت تعبیر «کتب» به کار رفته است:

کتب علیکم إذا حضر أحدکم الموت للوالدین و الأقربین بالمعروف، با این که وصیت واجب نیست.

قلنا: درست است که وصیت واجب نیست ولی این وجوب مربوط به «معروف» است یعنی وصیت به معروف واجب است.

بنابراین ادله مکروهات و مستحبات شامل صبی می شود و فقط الزام برداشته شده است.

وَمَا يُؤَيِّدُ ذَلِكَ، بَلْ يَدُلُّ عَلَيْهِ این که فقها در مورد طواف نساء گفته اند که اگر صبی ممیز است باید آن را خودش انجام دهد و اگر غیر ممیز است ولی از جانب او انجام دهد و الا زن بر او حرام می شود، و این دلیل بر ترمینی نبودن حج صبی است.

در مسئله طواف نساء صبی کمی اختلاف است؛ مرحوم صاحب جواهر (۱) اختلاف را نقل کرده و از کتاب منتهی و تذکره علامه اجماع بر لزوم طواف نساء در حج صبی را نقل می کند. **جمع بندی:** حج صبی مشروع است.

بقی هنا شیء: ثمره این بحث چیست؟

این بحث ثمرات متعددی غیر از مسئله ثواب دارد.

۱- نیابت:

یکی از آثار مهم آن در نیابت است که آیا نیابت صبی صحیح است؟ جماعتی قائل شده اند که

بعد از قبول شرعیت عبادات صبی نیابت صبی صحیح است و معتقدند آنها که می گویند

نیابت صبی صحیح نیست به این جهت است که عبادات صبی را ترمینی می دانند.

مرحوم صاحب جواهر (۲) بحث نیابت را مطرح کرده و می گوید دلیلی از آیات و روایات بر

این که بلوغ شرط نیابت باشد نداریم و ماییم و اطلاقات ادله نیابت، ولی بعضی معتقدند که

ادله نیابت از صبی منصرف است.

وقتی عبادات صبی را مشروع می دانیم و روایت و آیه ای هم در مورد شرطیت بلوغ در

نیابت نداریم، پس به چه دلیل نیابت صبی صحیح نباشد.

علاوه بر این اگر صَبَّیِ مَراهِق است و از او مطمئن هستیم (مانند مرحوم علامه که در سن قبل از بلوغ مجتهد بود) چرا نیابت در مورد او جایز نباشد؟

۲- نماز میّت:

ثمره دیگر در نماز میّت صبی است. مرحوم صاحب عروه در اوایل بحث صلوٰة میّت می فرماید: صلوٰة میّت از ناحیه صبی صحیح است، ولی در مجزی بودن آن از غیر، اشکال است یعنی وجوب کفای صلوٰة میّت باقی است پس هم صحیح است و هم مجزی از واجب کفای نیست.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک می فرماید چرا مجزی از واجب کفای نباشد، چون وقتی صحیح است و روایاتی هم نداریم که نماز میّت فقط از بالغ مجزی است پس دلیلی بر مجزی نبودن نداریم.

شاهد این بحث این است که امام زمان (علیه السلام) در سنّ پنج سالگی بر بدن امام حسن عسگری (علیه السلام) نماز خواند و ادله اشترک در تکلیف می گوید که هر کاری امام (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام دهند، مادامی که دلیل بر خلاف نباشد مشترک بین همه است (مثلا در مورد این که پیامبر بیش از چهار زوجه دائمی می تواند تزویج کند دلیل داریم).

۳- ایستادن در صف اوّل جماعت:

در جایی که از صحّت نماز صبی مطمئن نیستیم در صف اوّل نایستند ولی اگر اطمینان از صحّت صلوٰة آنها داریم اشکالی ندارد و می توانند در صف اوّل بایستند. حال از مجموع این شواهد روشن می شود که اگر عبادات صبی تمرینی باشد هیچ يك از اینها نباید جایز باشد. **تلخیص مّا ذکرنا**، عبادات صبی ممیّز صحیح است و در مورد غیر ممیّز حجّ او هم صحیح است و علاوه بر ثواب برای پدر و مادر، آثار دیگری هم در ابواب دیگر دارد.

الامر الثالث: مجزی نبودن حجّ صبی از حجّة الاسلام:

اگر چه حجّ صبی صحیح است ولی مجزی از حجّة الاسلام نیست و اجماع به هر دو قسمش بر این امر قائم است و مرحوم صاحب جواهر و دیگران اجماعی بودن این مسئله را قائل شده اند.

ادّله:

۱- اجماع:

هم اجماع محصل و هم اجماع منقول است که لایکفی و لا یجزی عن حجة الاسلام
۲- روایات خاصّه:

در دو باب ۱۲ و ۱۳ از ابواب وجوب الحج در مجموع چهار روایت داریم که بعضی اشکال سندی دارد ولی چون روایات متضافر و معمول بهای اصحاب است جبران ضعف سند می کند، در حالی که بعضی از اسناد هم صحیح است.

× ... قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن ابن عمر سنين يحجّ قال: عليه حجّة الاسلام إذا احتلم وكذلك الجارية عليها الحج إذا طمشت. (۳)

از این روایت استفاده می شود دختر هم قبل از بلوغ اگر حج به جای آورد، صحیح است ولی مجزی از حجّة الاسلام نیست پس این که گفته شده هیچ روایتی در مورد حجّ صبیّه نداریم این روایات بالالتزام دلالت دارد که حج دختر هم صحیح است.
آیا حج دختر غیر ممیّز هم صحیح است؟ از این روایت استفاده نمی شود.
روایات دیگر را هم قبل از این ذکر کردیم.

۱. ج ۱۹، ص ۲۶۰.

۲. جواهر، ج ۱۷، ص ۳۶۱.

۳. ح ۱، باب ۱۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در شرطیت بلوغ و عقل در وجوب حج به امور باقیمانده در ذیل آن رسید.
الامر الرابع: حج صبی مشروط به اذن ولی آیا حج صبی مشروط به اذن پدر یا والدین است یا اذن آنها معتبر نیست؟

مرحوم امام می فرماید:

و الأقوي عدم اشتراط صحّة حجه بإذن الولي و إن وجب الاستئذان في بعض الصور (شاید جایی مراد است که از امور مالی است که اذن ولی می خواهد چون صبی محجور است و بدون اذن ولی حق تصرف در اموالش را ندارد).

بعضی معتقدند که این مسئله محلّ ابتلا نیست و مصداق خارجی ندارد، چون صبی هیچگاه بدون اذن پدر به حج نمی رود بنابراین بحث باید مختصر مطرح شود ولیکن به نظر ما شدیداً محلّ ابتلاست چون خیلی اوقات ممکن است به صورت اردوی دانش آموزی به حج بروند و یا عمو، مادر، خواهر و برادر بخواهند او را به حج ببرند، پس ممکن است بدون اذن پدر با بزرگتر دیگری به حج برود. بنابراین مسئله باید دنبال شود به خصوص که ما مسئله را توسعه می دهیم به عنوان مثال آیا برای رفتن به جمران و یا اردوی تفریحی و یا رفتن به دنبال کاری که به امور مالی مربوط نیست، چنین تصرفاتی که صبی در نفس خودش انجام می دهد اذن ولی می خواهد؟

اقوال:

در این مسئله اختلاف است و بعضی اذن پدر را شرط دانسته و بعضی شرط ندانسته اند و بعضی بین امور مالی و غیر مالی فرق گذاشته اند و بعضی اذن پدر و مادر را شرط می دانند و بعضی فقط اذن پدر را شرط می دانند، پس مسئله ذات اقوال است و صاحب حدائق (۱) جامعتر از دیگران این اقوال را جمع آوری کرده است که ما محتوای آن را نقل می کنیم:

اصحاب اختلاف دارند که آیا حج مندب از ولد غیر بالغ نیاز به اذن اب یا ابوین دارد ؟

مرحوم شیخ طوسی و مرحوم شهید در دروس استیذان را لازم ندانسته ولی مرحوم علامه در قواعد اذن پدر را شرط می داند. مرحوم شهید ثانی در مسالك اذن پدر و مادر هر دو را شرط می داند و شهید ثانی در شرح لمعه فرموده است در جایی که سفر خطری دارد اذن پدر لازم است و در سفر بی خطر و بی ضرر اذن پدر لازم نیست. مرحوم صاحب مدارك تصریح کرده که در این مسئله نصّ خاصی یافت نشده و مقتضای اصل، عدم اشتراط است و کسی که قائل به اشتراط است باید ثابت کند.

مرحوم سبزواری در ذخیره بعد از نقل اقوال می فرماید: در این مسئله نصّی وارد نشده، بنابراین اشکال در آن ثابت است (یعنی مسئله مبهم است و سراغ احتیاط یا راه دیگر می رویم).

مرحوم صاحب جواهر (۲) از منتهی و تذکره، اجماع بر عدم اعتبار اذن ولی را نقل کرده و در ادامه می فرماید: جایی که مستلزم امور مالی است اذن ولی شرط است.

ادله:

در اینجا آیه و روایت خاصی نداریم، بنابراین سراغ ادله عامه که دلیل عمده ولایت اب است می رویم و باید ببینیم محدوده ولایت اب تا کجاست؟ اگر بگوییم ولایت اب بر صغیر فقط در امور مالی است که در این صورت باید بگوییم مقدماتی که مستلزم صرف مال است، اذن ولی می خواهد ولی بقیه امور اذن ولی نمی خواهد و پای مادر هم به میان نمی آید، چون مادر ولایت ندارد، اما اگر بگوییم ولایت معنای عامی دارد و ولایت پدر بر همه چیز است، در

این صورت کسی نمی تواند بدون اذن، صغیر را به حج ببرد و از نظر متشرّعه و عقلاً هم این کار پسندیده نیست و ولایت را عام می دانند، نه فقط در امور مالی.

مسئله را قدری فراتر می بریم:

ما در مورد صبی دو عنوان داریم:

۱- حضانت. ۲- ولایت.

حضانت مادر را هم شامل است و معنی گسترده ای دارد یعنی هر چه که به تربیت، حیات، تغذیه، لباس، نظافت، تعلیم و تعلّم ولد مربوط است شامل می شود، به عبارت دیگر امور آموزش و پرورش را شامل است بنابراین حضانت فراتر از ولایت است.

در دو جا تعبیر حضانت یافت شده ولی نه به صورت بیان حکم:

۱- مرحوم علامه مجلسی در تفسیر کلمه «الرحمن» از سوره حمد عبارتی را از امام حسن

عسکری (علیه السلام) نقل می کند:

و من رحمته أنّه لما سلب الطفل قوّة النهوض و التغذي جعل تلك القوّة في أمّه و رقّتها عليه

لتقوم بتربيته و حضانتّه (۳).

در این روایت حکم شرعی بیان نشده بلکه بیان یکی از دلایل رحمانیت خدا و یکی از دلایل توحید است.

۲- در صحیح بخاری در مورد امّ ایمن می گوید:

كانت حاضنة النبي. (۴)

که در این عبارت هم حکم حضانت بیان نشده است.

کلمه «حضانت» در روایات دیگر وارد نشده، بلکه در روایات تعبیر «الأب احقّ به» و «الأم

أحقّ به» دارد. در مجموع هفت روایت (۵) داریم که کلمه «حضانت» ندارد ولی صحبت از

أحقّ است که از کلمه حضانت بهتر و غیر از مسئله ولایت است چون ممکن است ولایت به

امور مالی محدود شود ولی حضانت به امور مالی محدود نمی شود، در نتیجه بر خلاف آنچه در

تحریر الوسيله آمده اقوي اعتبار استیذان در مسئله حج است و بدون اذن پدر نمی تواند، به حج برود چون پدر نسبت به فرزند است و اگر فرزند دختر باشد علاوه بر اذن پدر، اذن مادر هم لازم است، گاهی به مقتضای ولایت و گاهی به مقتضای حضانت.

به دنبال این بحث (شرطیت بلوغ و عقل) مرحوم امام هشت مسئله را بیان فرموده اند که همه از فروع مربوط به صبی و مجنون است که اولین مسئله در مورد حج صبی غیر ممیز است.

مسألة ۱: يستحبّ للولیّ أن یحرم بالصّبی غیر الممیز فیجعلہ محرماً و یلبسه ثوبی الإحرام و ینوی عنه و یلقنه التلبیة إن أمکن و إلاّ یلبی عنه و یجّبه عن محرّمات الإحرام و یأمره بكلّ من أفعاله و إن لم یتمکن شیئاً منها ینوب عنه و یطوف به و یسعی به و یقف به فی عرفات و مشعر و منی و یأمره بالرّمي ولو لم یتمکن یرمي عنه و یأمره بالوضوء و صلوة الطواف (چگونه صبی غیر ممیز را به وضو و نماز امر می کند) و إن لم یقدر یصلی عنه و إن کان الأحوط إتیان الطفل صورة الوضوء و الصلوة أيضاً و أحوط منه توضّأه (وضویش دهد) لو لم یتمکن من إتیان صورته.

از این ریزه کاریها که در متن مسئله مطرح شده معلوم می شود که حجّ صبی تقریبی نیست، حتّی در مورد صبی غیر ممیز، پس لااقل در مورد حج این معنی مسلم است و به غیر حج تعدّی نمی کنیم.

نکته: اگر ما بخواهیم در حجّ صبی غیر ممیز تا این اندازه سخت گیری کنیم، به خصوص در این عصر و زمان بهتر این است که صبی غیر ممیز را محرم به احرام حج نکنند.

۱. ج ۱۴، ص ۶۵.

۲. ج ۱۷، ص ۲۳۴.

۳. بحار، ج ۸۹، ص ۲۴۸.

۴. ج ۴، ص ۲۱۴.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۸۱ از ابواب احکام اولاد.

بحث در شرط کمال (بلوغ و عقل) از شرایط وجوب حج بود که در ذیل آن مرحوم امام هشت مسئله بیان کرده اند.

بحث در مسئله اول در این بود که صبی غیر ممیز را می توان محرم کرد و آنچه را خودش بتواند انجام دهد به جا می آورد و آنچه نمی تواند ویش انجام می دهد.

اقوال:

مسئله از نظر اقوال اجماعی است. مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

بلاخلاف أجده فی اصل مشروعیه ذلك للولی بل یکن تحصیل الاجماع علیه. (۱)

مرحوم صاحب ریاض هم می فرماید:

قیل بلا خلاف (۲).

آیا این تعبیر اشاره به وجود مخالف است؟

مرحوم سید در عروه و مرحوم آقای خویی در معتمد تعبیر لاخلاف دارند و ما هم مخالفی نیافته ایم.

عامة مخالف و موافق دارند. از فقهای اربعه سه نفر (مالک، شافعی و حنبل) موافق جواز حج صبی غیر ممیز هستند ولی ابوحنیفه می گوید جایز نیست چون عبادات صبی تمرینی است. در بدایة المجتهد از کتب فقه عامه آمده است:

فذهب مالک و الشافعی الی جواز ذلك و منع منه أبوحنيفة. (۳)

دلیل: روایات

دلیل عمده روایات باب ۱۷ از ابواب اقسام حج است. فقها می گویند روایات کثیره ای داریم ولی باید بررسی کنیم. در این باب هفت روایت قابل استدلال است که دو روایت صریح در غیر ممیز و دو روایت صریح در ممیز و دو روایت هم مشترك بین ممیز و غیر ممیز و يك روایت هم برای حج صبی، حد بیان می کند.

× ... عن عبدالرحمان بن الحجاج (صحیحه) عن أبي عبدالله (عليه السلام) (فی حدیث) قال: قلت له: إن معنا صبياً مولوداً فكيف نصنع به؟ فقال: مر أمة تلقي حميدة فتسألها كيف تصنع بصبيانها فأتتها فسألتها كيف تصنع، فقالت: إذا كان يوم التروية فأحرموها عنه و جرّوه و غسلوه كما يجرد المحرم وقفوا به المواقف (عرفات، مشعر و منى) و إذا كان يوم النحر (عيد قربان) فارموا عنه و احلقوا رأسه ثم زوروا به البيت و مري الجارية أن تطوف به بالبيت و بين الصفا و المروة. (۴)

روایت صریح در غیر ممیز است. دقتیابی که مرحوم امام فرمودند که بچه را وضو دهند و طوطی وار لبیک را بگویند در این روایت نیست، آیا این احتیاطات لازم است یا این که نه آنچه را که بچه می تواند انجام دهد؛ خودش انجام می دهد و آنچه را که نمی تواند و لیش انجام می دهد؟ پس فرمایش مرحوم امام نیاز به تأمل دارد.

× ... عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: انظروا من كان معكم من الصبيان فقدّموه إلى الجحفة (در مسجد شجره احرام نیندند با این که کسانی که از مدینه می آیند باید در مسجد شجره محرم می شدند پس برای این که ناراحت نشوند به تأخیر اندازند) أو إلى بطن مر و يصنع بهنّ ما يصنع بالمحرم (از این تعبیر روشن می شود که صبی غیر ممیز است، چون کاری از او ساخته نیست) يطاف بهم و يرمي عنهم و من لا يجد الهدى فليصم عنه وليّه. (۵)

این دو روایت که به ظاهر هر دو صحیح السند است برای جواز حج صبی غیر ممیز کافی است.

دو روایت بعد ظاهراً در مورد ممیز است:

× ... عن اسحاق بن عمار (صحيحه) قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن غلمان (به جوان و نوجوان و بالغ هم غلمان می گویند) لنا دخلوا معنا مكة بعمرة و خرجوا معنا إلى عرفات بغير إحرام قال: قل لهم: يغتسلون ثم يحرمون و اذبحوا عنهم كما تذبحون عن أنفسكم. (۶)

× ... عن زرارة، عن أحدهما (عليهما السلام) قال: إذا حجّ الرجل بابنه و هو صغير فإنه يأمره أن يلبيّ و يفرض الحجّ فإن لم يحسن أن يلبيّ لبّوا عنه و يطاف به و يصلي عنه ... (۷)

از تعبیر «یأمره أن يلبيّ» روشن می شود که صبی ممیز است.

دو روایت بعد مشترك بین ممیز و غیر ممیز است:

× ... قال الصدوق (مرسله) و كان علي بن الحسين (عليهما السلام) يضع السكّين في يد الصبي ثم يقبض علي يديه الرجل فيذبح. (۸)

× و بإسناده عن أيوب أخي أديم قال: سئل أبو عبد الله (عليه السلام) من أن يجرّد الصبيان (از کجا صبيان را محرم کنیم) فقال: كان أبي يجرّدهم من فخّ. (جایی بیرون مکه در سابق) (۹)

این روایات حال و هوای مختلفی دارد ولی در مجموع برای مسئله اول کافی است.

× ... عن محمد بن الفضيل قال: سألت أبا جعفر الثاني (عليه السلام) (امام جواد) عن الصبي متى يحرم به؟ قال: إذا أضر (دندان پیشین دریاورد و یا دندان پیشین بیافتد). (۱۰)

این روایت حد تعیین کرده است، حال آیا می توان گفت این روایت مخصّص روایات قبل است یا این که چون قائل ندارد بیان استحباب است.

ظهر ممّا ذكرنا: باید این روایت حمل بر استحباب شود و روایات هم به اطلاقش باقی می ماند و از مجموع روایات استفاده می شود که حجّ صبی غیر ممیز صحیح است و شرعیّت دارد و تمرین در مورد صبی معنا ندارد و اگر شرعیّت نداشت این جزئیات در احادیث ذکر نمی شد.

۲. ج ۳، ص ۴۶۸.
۳. بداية المجتهد، ج ۱، ص ۳۱۹.
۴. ج ۱، باب ۱۷ از اقسام حج.
۵. ج ۳، باب ۱۷ از اقسام حج.
۶. ج ۲، باب ۱۷ از اقسام حج.
۷. ج ۵، باب ۱۷ از اقسام حج.
۸. ج ۴، باب ۱۷ از اقسام حج.
۹. ج ۶، باب ۱۷ از اقسام حج.
۱۰. ج ۸، باب ۱۷ از اقسام حج.

۲۲

«حدیث اخلاقی: تواضع»

متن حدیث:

قال الصادق (عليه السلام): من التواضع أن ترضي بالمجلس دون المجلس و أن تسلم عن من تلقى و أن تترك المراء و إن كنت محققاً و لا تحب أن تحمد علي التقوي. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: از نشانه های تواضع این است که به نشستن در جایی که پایین تر از حدّ عرفی توسّ راضی شوی و با هر که روبرو می شود سلام کنی و در جایی که حق با توسّ جدال برای به کرسی نشاندن حرف خود را رها کنی و به ستایش بر رعایت تقوی خشنود نشوی.

شرح حدیث:

امام صادق(علیه السلام): در این روایت به چهار مصداق از مصادیق تواضع اشاره می کنند:

۱- پایین تر نشستن در مجالس

یکی از نشانه های تواضع این است که در جایی بنشیند که پایین تر از حدّ عرفی اوست؛ گاهی صدر مجلس دلالت بر شخصیت است و گاهی پایین مجلس.

۲- سبقت در سلام

هر کس را ملاقات می کنی سلام کن و منتظر نباش که دیگران به تو سلام کنند و این نشانه شخصیت است. در احوال پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است که کسی در سلام کردن بر ایشان سبقت نگرفت.

۳- عدم پافشاری بر حرف خود

«مراء»، جدال برای به کرسی نشاندن سخن است حق یا ناحق که چنین شخصی نیتش محکوم کردن طرف مقابل و این خلاف تواضع است. مراء یکی از گناهان کبیره است که از تکبر و برتری جویی سرچشمه می گیرد و آثار منفی عجیبی دارد به گونه ای که در بسیاری از موارد حق در نظر انسان باطل و باطل در نظر او حق جلوه گر می شود. در ابتدا می داند که باطل است ولی بر آن پافشاری می کند و کم کم باطل را حق می پندارد. در طول تاریخ بحثهایی بین علمای گروههای مختلف مطرح شده و گاه به نزاعهای خونین کشیده شده است و امروز بعد از گذشت سالها می بینیم که این نزاعها فایده ای نداشته و بحث بیهوده ای بوده است، که از باب نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم:

بحث حادث و قدیم بودن کتاب الله سال ها است که گروهی از اهل سنت را به خود مشغول داشته و عده ای طرفدار حدوث و عده ای طرفدار قدیم بودن آن شده اند و حتی بر سر آن در میان آنها جنگ در گرفته است.

اکنون می بینیم که بحث بیهوده ای است چون اگر مراد از کتاب الله جلد و این کاغذهاست، شکّی نیست که حادث است ولی بعضی همین را هم قدیم می دانستند، اما اگر مفاهیم کتاب الله مراد باشد این مفاهیم عندالله از قدیم و از ازل در علم خدا بوده است و نزاع و خون ریزی ندارد.

از این مورد عجیب تر مطلبی است که مرحوم علامه در شرح تجرید دارد:

عده ای قائل به جزء لایتجزّی هستند، یعنی وقتی اشیاء را تقسیم می کنیم به جایی می رسیم که دیگر قابل تقسیم نیست و کوچکتر از آن محال است؛ در مقابل گروهی مخالفند و می گویند هر جزئی که تصوّر شود قابل تقسیم است، یعنی جزء لایتجزّی نداریم. قائلین به عدم وجود جزء لایتجزّی به سنگهای آسیاب استدلال کرده و می گفتند: فرض کنید که سنگ بزرگتر به اندازه يك جزء لایتجزّی حرکت کند در این صورت سنگ کوچکتر سه حالت دارد:

۱- به اندازه سنگ بزرگتر حرکت می کند که باطل است.

۲- کمتر حرکت می کند که در این صورت جزء لایتجزّی تجزیه شده است و این جزء لایتجزّی است

۳- حرکت نمی کند و سنگ می شکند.

طرفداران جزء لایتجزّی می گویند حالت سوم است و حرکت نمی کند و این سنگ دائماً می شکند و ما نمی بینیم، یعنی برای پافشاری بر باطل به کلام مضحك این چنین قائل می شوند.

نونه دیگر برای خود ما پیش آمد در سفر عمره ای پیش از انقلاب بین نماز مغرب و عشا در جلسه ای که علمای اهل سنت داشتند شرکت کردم و از یکی از آنها پرسیدم شما قائل به تنزیه صحابه هستید، حال اگر شما در صفین بودید، در صف معاویه شرکت می کردید یا علی (علیه السلام)؟ گفت: در صف علی (علیه السلام)؛ گفتم: اگر علی به شما بگوید که شمشیر بگیر و معاویه را بکش چه می کردی؟ گفت: او را می کشتم ولی به بدی یاد نمی کنم. این استدبار از حق بر اثر مرء است. مرء يك مسئله اخلاقي صرف نیست بلکه يك مسئله علمي است که در سرنوشت علوم مؤثر است و گاهی مسیر علم را منحرف می کند.

۴- عدم انتظار تشویق بر کار نیک

اگر کار خوبی انجام داد منتظر تشویق و تقدیر نباشد و کار نیک را برای خدا انجام دهد. امیدوارم که خداوند توفیق تواضع در همه شاخه ها و شعبش را به ما عنایت فرماید.

× × ×

بحث در مسئله اول در مورد حج غیر ممیز بود که اصل مشروعیت آن ثابت شد.

بقي هنا امور:

الأمر الأول: احجاج صبي يك مستحب یا دو مستحب

آیا در حج صبی غیر ممیز يك مستحب است یا دو مستحب؟ یعنی آیا احجاج صبی هم برای صبی مستحب است و هم برای ولی یا استحباب فقط برای صبی است؟ از عبارات علما و روایات استفاده می شود که برای هر دو مستحب است. برای صبی که مستحب است به معنی امر استحبابی نیست بلکه برای او ثواب می نویسند و امر ندارد. عبارت علما در بیان این استحباب مختلف است بعضی می فرمایند:

يستحبّ الاحجاج بالصبي.

مرحوم صاحب عروه می فرماید:

تستحب الإحرام بالصبي، بنابراین معلوم می شود که هم برای ولی مستحب است و هم برای

صبي.

ادلّه:

۱- روایات:

اکثر روایات هشت گانه در مورد کیفیت احجاج صبي بحث می کند و مناسب این بحث نیست ولی يك حديث در استحباب صراحت دارد.

× ... عن معاوية بن عمار (روایت معتبر است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: أنظروا

(مخاطب به این تعبیر ولی است) من كان معكم من الصبيان فقدموا إلى الجحفة أو إلى بطن مر

و يصنع بهن ما يصنع بالمحرم ... (۲)

۲- قواعد کلیه:

قواعد کلی «تعاونوا علي البرّ و التقوي» و «الدّالّ علي الخير كفاعله» که در باب معاونت بر تقوا و برّ است شاهد خوبی بر این بحث است.

الأمر الثاني: کیفیت احجاج صبي

از روایاتی که بیان شد استفاده می شود که اعمال حج بر سه گونه است:

۱- بعضی از اعمال را خود صبي انجام می دهد مثل طواف، وقوف و سعی.

۲- بعضی از اعمال را قطعاً صبي انجام نمی دهد وضو و نماز که ولی بجای او انجام می دهد.

۳- بعضی از اعمال را مقداری ولی و مقداری صبي انجام می دهند مثل این که کارد را در دست بچه می گذارد و به صورت مشترك ولی و صبي انجام می دهند. بعضی در مورد رمی

جمرات هم گفته اند که اگر می تواند سنگ را در دست صبي بگذارد و پرتاب کند.

در مورد طواف شرط طواف طهارت جسم و با وضو بودن است ولی به طهارت بچه

شیرخوار نمی توان اطمینان داشت، البته این نجاست مانع از طواف نیست، چون روایات

می گوید بچه را طواف بده و غالباً بچه ها ناپاکند و بر فرض قبل از طواف پاك کند باز نجس

می شود و وضو هم در ناحیه صبیّ غیر ممیز معنا ندارد. بعضی می گویند ولی وضو می گیرد که این معنی ندارد، چون ولی وضو بگیرد و صبی طواف کند بی معنی است. در مورد لباس هم ظاهر ادله این است که باید به صبی لباس احرام بپوشاند. در مورد طواف صبی آیا حتماً باید صبی رو به جلو باشد؟

ما معتقدیم شرط نیست ولی اگر کسی احتیاط کند، بهتر است و اگر رو به جلو بودن صبی شرط بود باید روایات می فرمود پس همین اندازه که بچه را بغل بگیرد و طواف دهد کافی است بنابراین چون لازمه عرفی امر شارع این است که طهارت و وضو و رو به جلو بودن شرط نباشد هیچ یک از این امور شرط نیست.

الأمر الثالث: آیا بین صبی و صبیّه فرق است؟

ظاهر کلمات علما این است که فرقی بین این دو نیست حتی ادّعای اجماع کرده اند و تنها مخالف مرحوم نراقی در مستند است همان گونه که مرحوم آقای خویی در کتاب معتمد می فرماید:

مرحوم آقای نراقی می فرماید روایات در مورد صبی است و صبیّه دلیل ندارد.

قلنا: اولاً؛ الغای خصوصیت می کنیم یعنی معهود این است که ادله اشتراك در احکام می گوید فرقی بین مرد و زن و عالم و جاهل و نبی و امت نیست، مگر چیزی که با دلیل ثابت شده باشد و در اینجا دلیل بر استثنای صبیّه نداریم.

ثانیاً؛ الفاظی که در عبارات به کار برده شده به عنوان تغلیب است، نه صبیّ به معنی مذکر، مثل الرجل یشک بین الثلاث و الأربع و «رجل» به معنی مکلف است چه زن و چه مرد. **ثالثاً؛** روایت داریم:

× ... قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) إنَّ معي صبيّة (آیا جمع صبیّه است یا هم جمع صبی و صبیّه؟ لسان العرب می گوید صبیّه جمع صبیّ است و صبیّه جمعش صبا یا است) **صغاراً و أنا أخاف عليهم البرد فمن أين يحرمون؟ قال: إيت بهم العرج** (معجم البلدان می گوید سه منطقه

به نام عرج است، یکی از آنها گردنه ای بین مدینه و مکه قبل از جحفه و بعد از مسجد شجره است) **فلیحرموا منها فإِنَّك إِذَا أَتَيْتَ بِهِمُ الْعَرْجَ وَقَعْتَ فِي تَهَامَةٍ** (قسمت های پست عربستان در مقابل نجد) **ثُمَّ قَالَ فَإِنْ خَفْتَ عَلَيْهِمْ فَأَيْتَ بِهِمُ الْمُحَفَّةَ** (به مکه نزدیکتر است) (۳). این روایت دلالتی بر بحث ما ندارد.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۴، باب ۷۵ از ابواب آداب العشرة.

۲. ح ۳ باب ۱۷ از اقسام حج.

۳. ح ۷، باب ۱۷ از اقسام حج.

بحث در امر سوّم از امور باقی مانده ذیل مسئله احجاج صبی غیر ممیز در این بود که آیا صبیّه به صبی ملحق می شود؟

مشهور قائل به الحاق و مرحوم نراقی در مستند قائل به عدم الحاق بودند. دلیل مرحوم نراقی این بود که همه روایات در مورد صبی است و صبیّه در روایات نیامده و قیاس هم جایز نیست که از این قول جواب دادیم.

علاوه بر این روایاتی داریم که می توان از آن حکم صبیّه را اخراج کرده این روایات سند معتبری ندارد و به عنوان مؤید برای الحاق صبیّه به صبی است.

× ... (روایت از دعائم الاسلام و مرسله است) **عن علي (عليه السلام) إِنَّهُ قَالَ فِي الصَّبِيِّ يَحْجُّ بِهِ وَلَمْ يَبْلُغْ [الْحَلَم] قَالَ: لَا يَجْزِي ذَلِكَ عَنْهُ وَعَلَيْهِ الْحَجُّ إِذَا بَلَغَ وَكَذَلِكَ الْمَرْأَةُ إِذَا حَجَّ بِهَا وَهِيَ طِفْلَةٌ** (بنابر این صبیّه با صبی فرقی ندارد). (۱)

إن قلت: روایت «لایجزی» می گوید یعنی وقتی بالغ شد مجزی از حجة الاسلام نیست و نمی گوید که حج صحیح است.

قلنا: در اصول در بحث صحیح و اعم پذیرفتیم که الفاظ بر صحیح حمل می شود بنابراین لفظ حج ظاهر در حجّ صحیح است پس صحت حج از روایت فهمیده می شود. مرحوم مجلسی روایت دیگری را از علی (علیه السلام) نقل می کند:

× ... قال: فی الصبی یحجّ به و لم یبلغ قال: لایجزی ذلک عنه و علیه الحج إذا بلغ و كذلك المرأة إذا حجّ بها و هي طفلة (۲).

روایت در سدد بیان صحت حجّ صبی نیست، اما ظاهر عبارت این است که صحت حجّ صبی مفروغ عنه بوده و این که کفایت از حجة الاسلام نمی کند مورد سؤال واقع شده است.

الأمر الرابع: الحاق مجنون به غیر ممیز

آیا می توان مجنون را به غیر ممیز ملحق نمود و حج او را نیز صحیح دانست؟ در بین فقها اختلاف است و بعضی مجنون را به غیر ممیز ملحق کرده و بعضی ملحق نمی کنند.

اقوال:

مرحوم فاضل اصفهانی بعد از بیان صبی سراغ مجنون رفته و می فرماید:

و اما المجنون فذكره المحقق فی کتبه (شرايع، معتبر و مختصر النافع) و استدللّ له (الحاق به غیر ممیز) بأنّه ليس أخفض حالا من الصبيّ و كذا المصنّف (مرحوم علامه) فی المنتهي و ذكر الشيخ (۳) إنّ من أتى الميقات و لم يتمكّن من الإحرام لمرض أو غيره أحرم عنه وليّه (مرحوم كاشف اللثام می گوید «غیره» شامل مجنون هم می شود) و جتّبه ما يتجنّبه المحرم (معلوم می شود که خود شخص محرم می شود نه این که ولی نیابت کند) (۴). صاحب مدارك مخالفت کرده و می گوید:

و هو مشكل لأنّه قياس مع الفارق. (۵)

مرحوم نراقی مخالفت کرده و می فرماید:

و ردّ بأنّه قياس و هو كذلك إلّا أنّه لما كان المقام مقام المسامحة تكفي في حكمه فتوي كثير من الأصحاب به (۶).

مرحوم نراقی از باب تسامح در ادله سنن مجنون را به صبی ملحق کرده و می گوید ما در سنن منتظر روایت ضعیف هم نیستیم بلکه فتوای مجتهدین را کافی می دانیم. مرحوم آقاي حکیم به این بحث اشاره کرده و می فرماید:

فالعامة قاعدة التسامح. (۷)

مرحوم صاحب حدائق (۸) اشاره ای به این معنا کرده و قیاس را مع الفارق می داند.

بحث اصولی:

ما در اصول سه عنوان داریم:

الف) قیاس اولویت:

جایی که چیزی نسبت به چیزی اولی باشد، مثل لا تقل لهما که به طریق اولی لا تضربهما را شامل است.

ب) القای خصوصیت:

به عنوان مثال الرجل شک بین الثلاث و الأربع یقین داریم که رجل خصوصیتی در حکم نداریم و الغای خصوصیت می کنیم که باید قطعی باشد.

ج) قیاس ظنی:

از نظر ما حجت نیست.

ادله:

کسانی که مجنون را ملحق به صبی غیر ممیز می دانند، به دو دلیل تمسک کرده اند:

۱- قیاس اولویت:

وقتی در حق صبی غیر ممیز مستحب بود به طریق اولی در حق مجنون مستحب است و یا الغای خصوصیت می کنیم

بعضی این قیاس را مع الفارق می دانند ولی هیچ يك نمی گویند که فارق چیست؟ بعضی از معاصرین چون برای فارق وجه روشنی نیافته اند گفته اند که فارق این است که صبی تحت

ولایت پدر است ولی در مجنون اختلاف است که ولیش پدر است یا حاکم شرع؛ بعضی ولی مجنون را حاکم شرع و بعضی پدر می دانند و بعضی می گویند که در جنون متصل به صغر ولی پدر، و اما در جنون حادث بعد از بلوغ ولی حاکم است.

قلنا: این برای قیاس مع الفارق کافی نیست به خصوص که ما معتقدیم که با وجود پدر مجنون حاکم شرع ولایت ندارد و عرف هم همین را می گوید. بنابراین فارق بین صبی غیر ممیز و مجنون روشن نیست.

یمكن أن يقال: صبی آینده ای دارد و مطابق فرض ما عاقل و بالغ می شود اما مجنون ممکن است تا آخر عمر مجنون باشد بنابراین صبی استعداد عقل دارد ولی در مجنون چه بسا این استعداد نباشد بنابراین فارق استعداد رشد در صبی است که در مجنون نیست. علی کل حال خواه قیاس مع الفارق و یا بدون فارق باشد، قیاس ظنی و باطل است و قیاس مع الفارق نسبت به قیاس ظنی أسوء حالا است.

۲- تسامح در ادله سنن:

مرحوم شیخ انصاری در کتب رسائل در ذیل بحث احتیاط، قاعده تسامح در ادله سنن را مطرح می کند که ما هم در انوار الاصول آن را بیان کرده ایم. خلاصه قاعده تسامح در ادله سنن این است که در مستحبات به اندازه واجبات و محرمات قوت سند لازم نیست، چون روایاتی به این مضمون داریم؛ دو روایت «من بلغه ثواب عن النبی» و یک روایت «ثواب عن الله» دارد فعمله کان له من الأجر ما بلغه و لو لم یقله رسول الله (صلي الله عليه وآله) چون به احترام قول پیامبر انجام داده خداوند ثواب می دهد. عده ای معتقدند که ما می توانیم با روایات ضعیف و حتی به جهت فتوای مجتهدین فتوا به استحباب بدهیم ولی در مقابل عده ای معتقدند که چون در بعضی از روایات تعبیر به رجا دارد یعنی اگر به قصد رجا بجای آورد، ثواب می دهند نه این که مستحب مسلم شرعی باشد بنابراین حدیث من بلغ اثبات ثواب می کند نه استحباب و به قصد امر نمی توانیم انجام دهیم، بلکه

باید به قصد ثواب انجام دهیم؛ ما هم به مبنای دوّم قائل هستیم.

سَلَمْنَا؛ که قائل شویم از باب تسامح در ادله سنن در مستحبات می توان با روایت ضعیفه فتوا به استحباب داد. آیا با فتوای فقیه هم می توان حدیث من بلغ را اجرا کرد؟ چرا که فتوای فقیه هم به دلالت التزام ثواب را می رساند همان گون که در مورد مجنون روایت ضعیف هم نداریم.

خیر چون چند روایت بلغه عن الله و عن النبی دارد و روایاتی هم که مطلق می گوید ظاهرش جایی است که خبری در میان باشد نه فتوی و خود لفظ بلغ هم منهای عن الله و عن النبی برای جایی است که خبری باشد و فتوای فقیه کافی نیست چون فتوای فقیه خبر نیست و صدق بلوغ نمی کند.

جمع بندی:

ما نمی توانیم در مجنون قائل به استحباب احجاج شویم و دلیلی بر جواز الحاق به صبیّ غیر ممیز نداریم، البتّه اگر کسی رجاء به جای آورد بلامانع است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۱۱ از ابواب وجوب حج.

۲. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۳.

۳. مبسوط، ج ۱، ص ۳۱۳.

۴. کشف اللثام، ج ۵، ص ۷۳.

۵. ج ۷، ص ۲۶.

۶. مستند، ج ۱۱، ص ۲۰.

۷. مستمسک، ج ۱۰، ص ۲۰.

۸. ج ۱۴، ص ۶۵.

مسألة ۲: لا يلزم أن يكون الولی محرماً في الإحرام بالصبي بل يجوز ذلك و إن كان محلاً.

عنوان مسئله :

در حج صبی غیر ممیز ولی می تواند محرم نباشد، پس در حالی که ولی غیر محرم است می تواند صبی را محرم کند.

اقوال:

در بین اصحاب ما در این مسئله بعضی ادعای خلاف کرده اند ولی خلاف به معنی اجماع نیست بلکه خلاف یعنی کسانی که متعرض این مسئله شده اند، مخالفت نکرده اند و چه بسا بعضی متعرض نشده اند؛ از جمله کسانی که متعرض این مسئله نشده اند مرحوم شیخ در خلاف و مسبوط، مرحوم نراقی در مستند، مرحوم کاشف الغطاء، مرحوم صاحب ریاض و مرحوم فاضل اصفهانی در کشف اللثام می باشند و بسیاری از فقها هم متعرض شده اند و همه محرم بودن ولی را شرط نمی دانند. این مسئله در عروه هم آمده و در حاشیه آن پانزده نفر از فقهای متأخرین مخالفت نکرده اند.

مرحوم شهید ثانی در شرح کلام صاحب شرایع که به این مسئله اشاره دارد می فرماید:

و أمّا المجنون و غیر الممیز فیحرم عنهما الولیّ لایبغی کونه نائباً عنهما بل بأن يجعلهما محرمین سواء أكان محلاً أم محرماً فهو فی الحقیقة محرم بهما لا محرم عنهما (أحرم عنه به معنی نیابت است ولی معنای «أحرم به» محرم کردن است، بنابراین احرام صبی غیر ممیز «أحرم به» است و فرقی نمی کند که ولی محرم باشد یا نباشد) فيقول اللهم إني قد أحرمت با بني هذا. (۱)

ابن قدامه می گوید:

و إن كان غير ممیز فأحرم عنه من له ولاية علي ماله كالأب و الوصي و أمين الحاكم، صح و
معنی إحرامه عنه أنه یعقد له الإحرام فیصح للصبي دون الولی كما یقعد النکاح له فعلي هذا
یصح أن یعقد الإحرام عنه سواء كان محرماً أو حلالاً (محل باشد). (۲)

حال چون این مسئله در شرایع مطرح شده لذا در شروح شرایع مثل جواهر هم به تبع آن
آمده است مرحوم صاحب جواهر می فرماید بعضی از شافعیّه مخالفت کرده اند و می گویند
ولی هم باید محرم باشد:

فما عن الشافعیّة فی وجه من کون الإحرام عنه واضح الضعف. (۳)

إن قلت: اگر کسی سؤال کند که این مسئله اصلاً محلّ ابتلا نیست و کسی در حالی که
خودش محرم نیست، بچه غیر ممیز را محرم نمی کند پس این مسئله قلیل الفایده است؟
قلنا: در خیلی جاها ممکن است که ولی در ابتدا محرم نشود به عنوان مثال در مسجد شجره
می خواهد محرم شود ولی ابتدا بچه را محرم می کند در حالی که خودش محلّ است، و یا
اینکه در عمره مفرد ابتدا خودش محرم شده و مراسم عمره را بجای می آورد سپس به صبی
را در همان ماه از مسجد تنعیم محرم می کند در حالی که خود محلّ است بنابراین مسئله محلّ
ابتلاء است.

۲- ماهیّت احرام صبی:

ماهیّت احرام صبی چیست؟ آیا ماهیّت احرام صبی این است که ولی از طرف او نیت می کند
که محرم شود که در این صورت باید ولی محرم شود یا این که نیت می کند که صبی محرم شود
که در این صورت لازم نیست ولی محرم باشد.

آنهايي که مخالفت کرده اند متوجّه ماهیّت احرام صبی غیر ممیز نبوده اند.

ممکن است گفته شود که احرام از صبی به ولی سرایت می کند؛ در پاسخ می گوئیم سرایت
بی معنی است چون احرام چیزی نیست که سرایت کند و هر چه را صبی غیر ممیز توانست
انجام می دهد و هر چه را نتوانست ولی نیابتاً انجام می دهد.

بناء علي ذلك بر اساس اصول و قواعد و ماهيّت احرام صبي، شرطيّت محرم بودن ولی استفاده نمي شود.

أضف إلى ذلك؛ در هيچ يك از رواياتي كه در مورد احجاج صبي بيان شد صحبت از احرام ولی نیست و روايت ساكت و مطلق است و اگر محرم بودن ولی لازم بود بايد روايت مي فرمود، چون در روايات به تمام ريزه كاريهاي حج صبي اشاره شده بود پس سكوت دليل بر عدم اعتبار است.

بقي هنا شيء:

آيا برنامه حجّ غير مميّز را مي توان به ساير عبادات هم تسري داد؟ به عنوان مثال در صبيّ قائل به غسل جمعه و زيارت و عبادات ديگر شويم. در عبادات ديگر صبيّ مميّز بحثي نيست و بحث در غير مميّز است؛ در جواب بايد گفت كه هيچ دليلي بر تسري نداريم و در حج هم كه جايز است خلاف قاعده است و شارع مقدّس توسعه داده و چون امري تعبدی است نمي توان آن را به ساير عبادات تسري داد.

× × ×

مسألة ۳: الأحوط أن يقتصر في الإحرام بغير المميّز علي الوليّ الشرعي من الأب و الجدّ و الوصي لأحدهما و المحاكم (جايي كه أب و جد نيست و ولی ناشناخته است) و امينه (كسي كه از طرف حاكم شرع مجاز است) أو الوكيل منهم (حاكم به كسي وكالت مي دهد و يا وكيل از ناحيه پدر و جد و وصي است) و الأم و إن لم يكن وليّاً و الاسراء الى غير الوليّ الشرعي ممن يتولّي أمر الصبيّ و يتكفّله مشكل و إن لا يخلو من قرب.

عنوان مسئله:

چه كسي احجاج صبيّ مي كند؟ مرحوم امام هفت طايفه براي اين معنا ذكر مي كند.

۱. مسالك، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. مغنی، ج ۳، ص ۲۰۸.

۳. ج ۱۷، ص ۲۳۶.

بحث در مسئله سوّم از مسائل احجاج صبیّ غیر ممیّز در این بود که چه کسی حق دارد صبیّ غیر ممیّز را محرم به احرام عمره یا حج کند؟ مرحوم امام سه گروه را ذکر کردند :

۱- اولیا و اوصیا و وکلای آنها که علی القاعده حق دارند بر کار صبیّ غیر ممیّز نظارت کنند .

۲- مادر ولایت ندارد ولی حق دارد صبی را محرم کند.

۳- کسانی که متکفل امر صبی هستند غیر از ولی و مادر مثل دایه .

مرحوم امام برای دو گروه اوّل احجاج صبی را جایز می داند ولی سایر کسانی که متکفل امر صبی هستند محلّ اشکال است، ولی در انتها می فرمایند اگر چه خالی از قرب هم نیست.

اقوال:

در مجموع پنج قول در مسئله داریم:

۱- فقط ولیّ شرعی حق دارد صبی را محرم کند.

مرحوم نراقی می فرماید:

ظاهر هم أنّ المباشّر للحجّ بغير المميّز الولیّ. (۱)

مرحوم آقای خویی هم همین مضمون را دارد.
المشهور علي أنّ استحباب إحتجاج الصبيّ مختصّ بالوليّ الشرعيّ أمّا غيره فلا يصحّ منه إحتجاج الصبيّ. (۲)

۲- الحاق ام (قول مرحوم امام)

۳- الحاق تمام کسانی که متکفل امر صبی هستند مانند عمو و دایی و دایه. مرحوم صاحب عروه به این قول قائل است و تسرّی داده به تمام کسانی که متکفل صبی هستند.

۴- برای هر کس جایز است که صبی را محرم کند منتهی در جایی که تصرفات مالی نباشد. مرحوم نراقی در مستند و مرحوم آقای خویی در معتمد به این قول قائلند. مرحوم نراقی می فرماید:

فإن ثبت الإجماع فيه فهو (الولی) و إلا فالظاهر جوازه لكل من يتكفل طفلاً غاية الأمر أنّه لا يتعلّق أمر مالی بالطفل بل يكون علي المباشر، فتأمل. (۳)

مرحوم آقای خویی کلام روشنی دارند و بعد از نقل کلام مشهور می فرمایند:

و بالجملة إن رجع التصرف بالصبي إلى التصرف في أمواله فيحتاج إلى إذن الولي و أمّا إذا لم يستلزم التصرف فيه تصرفاً في ماله فلا دليل علي توقّف جوازه علي إذن الولي و عليه يجوز إحتجاج الصبيّ لكل من يتولّى أمر الصبي ... بل كان من الأجانب. (۴)

۵- این قول منسوب به بعضی عامّه است که معتقدند (۵) در مورد وصی و امین حاکم دو وجه است.

ادلّه:

بعضی از مسائل فقهی را ابتدا به حسب قواعد حل کرده بعد سراغ روایات می رویم چرا که از راه قاعده علی القواعد می توان يك حکم کلی در مسئله بدست آورد و اگر قاعده اعم و روایات باب اخص بود، آن را به روایات خاصّه تخصیص می زنیم و اگر روایات توسعه داشت قاعده را توسعه می دهیم.

۱- به حسب قواعد:

در اینجا ابتدا این مسئله را به حسب قواعد بررسی می کنیم.

الف - اصل عدم صحّت عبادات صبی

به حسب قاعده اصلی اوّلی عبادات صبیّ غیر ممیّز فاسد است ولی در صبیّ ممیّز اصل صحّت است، بنابراین اصل فساد است إلّا ما خرج بالدلیل.

ب - اصل عدم جواز تصرّف

اصل دیگر در مسئله این است که آیا اصل جواز تصرّف در صبی است بدون اذن پدر و مادر یا همان گونه که آقای خویی فرمود تصرّف در صبی وقتی مستلزم اذن ولی است که تصرّفات مالی باشد؟

فرمایش ایشان قابل قبول نیست چون در عرف عقلا اختیار بچه با ولی است، به عبارت دیگر حضانت بچه یا در اختیار پدر است یا در اختیار مادر و مادامی که بچه بالغ نشده، قانون، عدم جواز تصرّف است و جای اصالة الاباحه نیست و شرع و عقلا نمی پسندند. نتیجه: پس به حسب قاعده دو اصل عدم جواز داریم که یکی اصل عدم صحّت در عبادات صبی و دیگری اصل عدم جواز تصرّف است و کاری به مسائل مالی نداریم و در تمام امور اذن ولی لازم است.

۲- روایات:

در ناحیه روایات سه روایت داریم که یکی صحیحہ عبدالرحمن بن الحجاج و دیگری صحیحہ معاویة بن عمار و روایت سوّم صحیحہ عبدالله بن سنان است. فقها این سه روایت را متعرّض شده اند که هر سه دارای سند صحیح است و از همه بهتر روایت معاویة بن عمار است.

× ... عن معاویة بن عمار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: انظروا من كان معكم من الصبيان قدّموه إلى المحفّة أو إلى بطن مَرٍّ (از مناطق بین مکّه و مدینه) و یصنع بهم (غیر ممیّز هستند)

ما يصنع بالمحرم و يرمي عنهم يطاف بهم و من لا يجد الهدي منهم فليصم عنه وليّه. (۶)

مراد غیر ممیز است ولی آیا مراد بچه های خود آنهاست یا تعبیر «معکم» عمو و دایی و دایه را هم شامل است؟ اگر «من کان معکم» اطلاق داشته باشد تمام کسانی را که به نوعی متکفل امور صبی هستند شامل می شود و ممکن است گفته شود که امام در مقام بیان نیست و مطلب دیگری را می خواهد بگوید، یعنی امام نمی خواهد نحوه حجّ اینها را بگوید (بیان کیفیت حج) بلکه می خواهد بگوید که چه کسی حق دارد این کار را انجام دهد که اگر در مقام بیان نباشد تمسّک به اطلاق جایز نیست.

حال اگر شك کنیم که در مقام بیان است یا نه، اصل این است که در مقام بیان نیست و در مقام بیان بودن باید ثابت شود، پس روایت یا در مقام بیان نیست و یا شك داریم که در مقام بیان باشد.

× ... عن عبدالرحمن بن الحجاج (صحيحه) ... مرأته... (۷) از این تعبیر استفاده می شود که مادر جایز است صبی را محرم کند همان گونه که قاعده هم همین را می گفت.

× محمد بن الحسن باسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى (از بزرگان و ثقات است) عن الحسن بن علي ابن بنت إلياس (به این عنوان پانزده روایت دارد و اسم جدّش زیاد و لقبش وشاء است و در اینجا به جدّ مادری نسبت داده شده و علي کل حال ثقه است) **عن عبدالله بن سنان (از ثقات) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سمعته يقول: مرّ رسول الله (صلي الله عليه وآله) برويته (مکانی بین مکه و مدینه) و هو حاج فقامت إليه امرأة و معها صبيّ لها فقالت: يا رسول الله (صلي الله عليه وآله) أيجّ عن مثل هذا (روشن می شود که صبی غیر ممیز بوده است)؟ قال نعم و لك أجرة. (۸)**

آیا روایت راجع به احجاج صبی است یا نیابت صبی؟ اگر بمثل هذا می فرمود به معنی احجاج بود ولی عن مثل هذا به معنی نیابت است، پس حدیث سوّم که بعضی از بزرگان به آن استدلال کرده اند اجنبی از ما نحن فیه و در مورد نیابت است.

فتلخص مما ذكرنا:

آن مقدار که از ادله می فهمیم اولیاء و مادر است، یعنی کسانی که حق ولایت و حضانت را دارند و خارج از اینها اجازه مادر و ولی می خواهد.

۱. مستند، ج ۱۱، ص ۱۹.
۲. المعتمد، ج ۲۶، ص ۲۵.
۳. مستند، ج ۱۱، ص ۱۹.
۴. المعتمد، ج ۲۶، ص ۲۵.
۵. المجموع النووي، ج ۷، ص ۲۴.
۶. ح ۳، باب ۱۷ از اقسام ابواب حج.
۷. ح ۱، باب ۱۷ از اقسام ابواب حج.
۸. ح ۱، باب ۲۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

مسألة ۴: النفقة الزائدة علي نفقة الحضر علي الولي لا من مال الصبي إلا اذا كان حفظه (صبي)
موقوفاً علي السفر به فمؤونة أصل السفر حينئذ (زمانی که حفظ صبی منوط به سفر باشد)
علي الطفل لا مؤونة الحج به (صبی (لو كانت زائدة .

عنوان مسئله:

نفقه زائد بر نفقه حضر بر عهده ولی است، مگر جایی که حفظ صبی موقوف به سفر باشد که در این صورت نفقه سفر از مال صبی است ولی هزینه های حج بر ولی است.

سؤال: آیا مسئله حفظ صبی مثال است یا خصوص حفظ صبی موضوعیت دارد؟

اگر بگوییم که این مثال یکی از مصادیق مصلحت صبی است در این صورت هر جا مصلحت او باشد می توان از مال او خرج کرد، به عنوان مثال صبی دارای افسردگی است و برای رفع آن به سفر می برند. حال کدامیک از این دو در کلام امام مراد است به جواب آن خواهیم رسید.

اقوال:

در میان اصحاب ما ظاهراً مخالفی نیست. مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

بلاخلاف أجده لأنه هو السبب و النفع عائد إليه (منفعت سفر ثواب برای ولی است) **ضرورة**

عدم الثواب لغير المميز (عدم ثواب بر غیر ممیز را ضروری می داند ولی ما قبول نداریم) **بذلك** (سفر حج) **و عدم الانتفاع به في حال الكبر.** (۱)

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف می فرماید:

إذا أحرَمَ الوليُّ بالصبي فنفقته الزائدة علي نفقته في الحضر علي الوليّ دون ماله و به قال أكثر

الفقهاء (در میان ما مخالفی نیست و در بین عامّه اکثراً قائل شده اند که بر عهده ولی است) **و**

قال قوم منهم يلزمه في ماله دليلنا: أن الوليّ هو الذي أدخله في ذلك (ولی است که صبی را در

این سفر قرار داده است). (۲)

مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

قد صرح الأصحاب بأنه يلزم الوليّ متى حجّ بالصبي نفقته الزائدة علي نفقة الحضر. (۳)

مرحوم کاشف اللثام (۴) و مرحوم آقاي حکیم در مستمسک (۵) و مرحوم آقاي خوي در

معتمد (۶) همین بیان را دارند. بنابراین در بین اصحاب ما اجمالاً مخالفی نیست ولی در بین

عامّه مخالف هست که می گویند بر عهده صبی است و مانند اجرت معلّم از مال صبی می دهند.

ادلّه:

جان مسئله در این است که ببینیم در حجّ صبیّی غیر ممیّز چه کسی منتفع می شود. صاحب جواهر می فرماید فقط صبی منتفع می شود، چون صبی غیر ممیّز ثواب ندارد و شاید دلیل آن حدیث عبدالله بن سنان است که قبلاً بیان شد و حضرت فرمود: **لك أجره (۷)؛** پس مطابق این حدیث ثواب برای ولی و مخارج هم بر عهده اوست.

قلنا: از روایات و قراین استفاده می شود که هر دو ثواب می برند، چون احجاج صبی برای او مشقّت دارد و خدا این زحمت را بی اجر نمی گذارد بنابراین ثوابی برای او برای آینده گذاشته می شود و اگر صبی هیچ ثوابی نبرد اصل این عمل زیر سؤال می رود؛ علاوه بر این روایات می فرماید حجّ صبیّ صحیح است و ظاهرش این است که يك عبادت غیر اختیاری بر صبی تحمیل شده و صحیح نیست تمام ثواب برای ولیّ منظور شده و صبی ابزاری برای ثواب او باشد.

و امّا روایت عبدالله بن سنان برای نیابت از صبی است، چون سؤال «أیحج عن مثل هذا» بود و این غیر از احجاج صبیّ است.

در این جا ما يك صغری و کبری درست می کنیم:

صغری: للصبيّ منفعة في هذا الحجّ

کبری: كلّ منفعة للصبيّ مؤونتها من ماله.

مرحوم آقای حکیم (۸) کبری را زیر سؤال برده و می گوید صبی منتفع می شود ولی هزینه هر انتفاعی را نمی توان از مال صبی برداشت مثل این که برای صبی ختم قرآن کند و پول آن را بدهد که این صحیح نیست چون مال صبی برای امور دنیوی اوست و دلیلی نداریم که بتوان مالی صبی را در امور معنوی و ذخیره ثواب خرج کرد.

نتیجه: به نظر ما صغری و کبری صحیح است در حالی که صاحب جواهر صغری را زیر سؤال برده و کبری را هم آقای حکیم زیر سؤال برده است.

بعضی مسئله را به باب کفاره صید قیاس کرده اند؛ در باب کفارات خواهد آمد که روایت داریم اگر صبی صیدی انجام دهد کفاره آن بر عهده ولی است و بقیه جاها را به آن قیاس می کنند که چنین قیاسی صحیح نیست.

تلخیص من جمیع ما ذکرنا: اگر فایده ای غیر از فایده معنوی و اخروی مثل حفظ یا تربیت و یا رفع افسردگی و ... باشد، می توان از اموال صبی خرج کرد و مسئله حفظ موضوعیت ندارد و ظاهراً به عنوان یک مصداق روشن مطرح شده است.

دلیل این که هزینه حج بر عهده ولی می باشد این است که ولی سبب شده و صبی نیاز به آن نداشته و فایده معنوی برای خرج کردن کافی نیست.

بقی هنا شیء:

منظور از ممیز چیست؟ و آیا حدّ خاصی دارد که وقتی به آن رسید در همه چیز ممیز باشد یا مرحله به مرحله است؟ فقها به آن متعرض نشده اند با این که مسئله ای مبتلی به در تمام ابواب فقه است.

تمیز، در صبی به طور تدریجی پیدا می شود، یعنی بچه در ابتدا با کفش روی فرش می آید و غذا را می ریزد و حدّ اقل تمیز این است که این مسائل واضح را انجام نمی دهد و بعد به مرحله ای می رسد که می فهمد مکه چیست، احرام چیست، حج را از غیر حج تمیز می دهد ولی روابط جنسی را نمی فهمد. کم کم بالاتر می رود و به مرحله ای می رسد که مسائل جنسی را هم می فهمد ولی هنوز مسائل معاملات را نمی فهمد و چه بسا بعد از بلوغ می فهمد. تمیزی که در باب حج می گوئیم تمیز عبادت حج است، بنابراین غیر ممیز و ممیز در عرف سلسله مراتبی پیدا می کند.

۱. ج ۱۷، ص ۲۳۹.
۲. ج ۲، ص ۳۶۱، مسئله ۱۹۵ از کتاب الحج.
۳. ج ۱۴، ص ۶۹.
۴. ج ۵، ص ۸۵.
۵. ج ۱۰، ص ۲۸.
۶. ج ۲۶، ص ۲۶.
۷. ج ۱، باب ۲۰ از ابواب وجوب حج.
۸. مستمسك، ج ۱۰، ص ۲۴.

«حدیث اخلاقي: از آداب مهمان»

متن حدیث:

عن جعفر بن محمد عن أبيه (عليهما السلام) قال: إذا دخل أحدكم علي أخيه في رحله (في بيته) فليقعد حيث يأمره صاحب الرحل فإنَّ صاحب الرحل أعرف بعورة بيته من الداخل عليه. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق (علیه السلام) از پدرش امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که هر يك از شما به خانه برادرش داخل می شود باید در جایی بنشیند که صاحب خانه به او امر می کند چرا که صاحب خانه به وضع خانه آگاهتر از کسی است که داخل خانه می شود.

شرح حدیث:

«عورة» در لغت از ماده عار و به معنی چیزی است که انسان به وسیله آن گرفتار عار و عیب می شود. این تعبیر در قرآن در دو مورد به کار رفته است:

۱- سوره احزاب، آیه ۱۳:

در جنگ احزاب گروهی از منافقان خدمت پیامبر آمده و عرض کردند که به ما اجازه دهید برای جنگ نیایم، چون خانه های ما آسیب پذیر است و مشکل دارد «ان بیوتنا عورة» و ما در خانه بمانیم و از آن دفاع کنیم قرآن می فرماید: خانه آنها مشکلی ندارد بلکه می خواهند از جنگ فرار کنند؛ «و ما هي بعورة إن يريدون إلاّ فراراً» پس عوره به معنی خانه آسیب پذیر است.

۲- سوره نور، آیه ۵۸:

«يا أيّها الذين آمنوا ليستئذنكم الذين ملكت أيمانكم و الذين لم يبلغوا الحلم ثلاث مرّات ...» در این آیه دستوری است که اغلب مردم به آن عمل نمی کنند و آن این که وقتی فرزندان نابالغ می خواهند وارد جای خصوصی پدر و مادر شوند، واجب است در سه وقت اجازه بگیرند:

۱- بعد از نماز صبح.

۲- بعد از نماز عشاء.

۳- بعد از نماز ظهر.

در این سه موقع فرزندان باید اجازه بگیرند. قرآن این سه وقت را عورة می گوید یعنی سه وقت مشکل دار است و ممکن است پدر و مادر خلوت کرده باشند. بنابراین عورة معنی وسیع و گسترده ای دارد و هر چرا که اظهارش عیب و عار است شامل می شود.

بحثی که در روایت مطرح شده ظاهراً مسئله ای بسیار ساده است ولی معلوم می شود که

اسلام برای مسائل جزئی هم برنامه دارد.

نکته ای که از روایت استفاده می شود این است که ما باید مراقب و عیب پوش باشیم نه عیب گستر، هر انسانی ممکن است عیبی داشته باشد و تمام عیوب حرام نیست و حتی اگر حرام هم باشد باید آن را پوشاند و بعد نهی از منکر کرده. علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک می فرماید رعایا ممکن است عیوبی داشته باشند و کسی که بر آنها حکومت دارد اولی به پوشاندن عیوب آنهاست، سعی کن عیوب آنها پوشیده باشد. قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا» (۲) سوء ظن، تجسس و غیبت علت و معلول هم هستند ابتداء سوء ظن پیدا می کند و به دنبال آن تجسس می کند و بعد غیبت.

این دستور اسلام است که باید عیب پوش بود نه عیب گستر. بنابراین عیوب پوشیده را فاش کردن و یا کوچک را بزرگ کردن که گاه دروغ محض و گاه تهمت است، خلاف دستور اسلام است.

صفحه حوادث مطبوعات که برای جذاب شدن هر واقعه کوچک و بزرگ را با آب و تاب نقل می کنند از قبیل اشاعه فحشا است. با رعایت این جزئیات اجتماع سالم و دنیا و آخرت را راحت تر می شود.

اخیراً در بعضی از سایتها که بر ضد شیعه تبلیغ می کنند دروغهایی به شیعه نسبت می دهند و دامنه فعالیت آنها بیشتر شده چون بعد از پیروزی حزب الله لبنان گرایش به تشیع زیاد شده و اینها با این کار می خواهند جلوی گرایش به تشیع را بگیرند. برخی از جوانهای اهل سنت به واسطه آیه «و لتجدنَّ اشدَّ الناس عداوةً للذين آمنوا اليهود» به تشیع گرایش دارند چون آیه می گوید، کسانی که یهود با آنها بدترین عداوت را دارد آنها مصداق الذین آمنوا هستند و اکنون یهود با شیعیان و حزب الله عداوت شدیدی دارند پس آنها ایمان آورندگان واقعی هستند.

× × ×

مسألة ۵: الهدي علي الولي و كذا كفارة الصيد و كذا سائر الكفارات علي الأحوط.

عنوان مسئله:

این مسئله منحصر به غیر ممیز نیست و ممیز و غیر ممیز را شامل است.

مسئله دارای سه بخش است:

۱- قربانی بر عهده ولی است.

۲- كفاره صید بر عهده ولی است.

۳- سایر كفارات بر عهده ولی است.

چرا كفاره صید از بقیه كفارات جدا شده است؟

چون صید عمدي و غیر عمدي كفاره دارد ولی تروك دیگر در صورت عمدي بودن كفاره

دارد؛ از سوي دیگر قاعده داریم که «عمد الصبي خطأ» لذا اگر صید کند كفاره دارد ولی

تروك دیگر كفاره ندارد ولو عمدي باشد.

در بحث اول (قربانی بر عهده ولی است) اختلافی در بین فقهای ما نیست و شاید در بین عامه

هم خلافي نباشد.

مرحوم صاحب جواهر مي فرماید:

اما الهدي ... فكأنه لا خلاف بينهم في وجوبه علي الولي الذي هو السبب في حجه و قد صرح

به في صحيح زرارة (ح ۵، باب ۱۷ از ابواب اقسام الحج). (۳)

مرحوم صاحب عروه هم این را فرموده و محشّین عروه هم پذیرفته اند. مرحوم آقاي حکیم

ابتدا اشکالی کرده ولی بعد مي پذيرد.

ما در اینجا يك استثنا مي زنيم و آن این که آیا این بحث شامل جايي مي شود که يك فايده

دنیوی نصیب صبی می شود. به عنوان مثال صبی ممیز است و با رفتن به حج تربیت می شود که فایده ای دنیوی است (مثل آموزش که اجرت معلّم را از اموال صبی می دهند) در اینجا بعید می دانیم که فقها هزینه قربانی را بر عهده ولی بدانند.

ادله:

به دو دلیل تمسّك شده که در کلام صاحب جواهر هم آمده بود:

۱- سببیت ولی:

وقتی ولی سبب حج است باید هزینه آن را هم بپردازد چون اقدام به شیء اقدام به لوازم آن است.

۲- روایات:

دو گروه روایت داریم که يك گروه روایات باب ۱۷ از ابواب اقسام حجّ است که سه روایت دارد و گروه دوّم روایاتی که در جلد دهم وسائل در ابواب ذبائح آمده است، پس حدیث فقط روایت زرارہ نیست که صاحب جواهر فرمود.

× ... عن زرارة، عن أحدهما (عليهما السلام) قال: إذا حج الرجل بابه و هو صغير فإثمه يأمره أن يلبي ... قلت: ليس لهم ما يذبحون (حيوان به اندازه کافی برای ذبح ندارند) قال: يذبح عن الصغار و يصوم الكبار ... و إن قتل صيداً فعلي أبيه. (۴)

ظاهر تعبیر «يذبح عن الصغار» این است که بر عهده ولی است و وقتی قربانیها کافی نیست آنها را برای صغار ذبح کنند و خودشان روزه بگیرند.

× ... عن اسحاق بن عمار قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن غلمان (ممیز هستند) لنا دخلوا معنا مكة بعمره و خرجوا معنا إلى العرفات بغير إحرام؟ قال: قل لهم: يغتسلون ثم يحرّمون و اذبحوا عنهم كما تذبحون عن أنفسكم. (۵)

آیا معنای روایت این است که از پول خودشان بردارید یا از پول خودتان یا سکوت دارد؟ ظاهر تعبیر «كما تذبحون عن أنفسكم» این است که از خودتان ذبح کنید.

مشکل این روایات این است که فرد غالب در صبی بی پول بودن است و پولدار بودن صبی فرد نادر است.

× ... عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: انظروا من كان معكم من الصبيان فقدّموهم إلى المجحفة أو إلى بطن مر و يصنع بهم ما يصنع بالمحرم يطاف بهم و يرمي عنهم و من لا يجد الهدي منهم فليصم عنه وليّه. (۶)

ضمیر «منهم» به صبیان بر می گردد.

۱. وسائل، ج ۸، ص ۴۷۶، ح ۱، باب ۷۸ از ابواب العشرة.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۳. ج ۱۷، ص ۲۳۹.

۴. ح ۵، باب ۱۷ از اقسام حج.

۵. ح ۲، باب ۱۷ از اقسام حج.

۶. ح ۳، باب ۱۷ از اقسام حج.

بحث در مسئله پنجم از مسائل حجّ صبی در این بود که اگر صبی ممیّز یا غیر ممیّز را به حج ببرند قربانی، کفّاره صید و سایر کفّارات احرام او بر عهده کیست؟

خلافی نیست که قربانی صبی بر عهده ولی است و دو دلیل بر آن اقامه شد که یکی تسبیب ولی و دیگری دو گروه روایت بود که گروه اوّل (روایت باب ۱۷) بیان شد.

روایت سوّم این گروه که در جلسه گذشته بیان شد خالی از اشکال نیست و احتمال دارد به عکس دلالت داشته باشد، چرا که ضمیر «منهم» به صبیان بر می گردد یعنی صبیانی که هدی ندارند و از آن استشمام می شود که باید از مال خودشان قربانی کنند، ولی معنای روایت این است که شما برای آنها قربانی نیاورده اید نه این که خودشان قربانی ندارند. بنابراین روایت سوّم خالی از ابهام نیست و نمی توان به آن استدلال کرد.

روایات گروه دوّم:

× ... عن عبدالرحمان بن أعين قال: حججنا سنة و معنا صبيان فعزّت الأضاحي (قربانی کمیاب

شد) فأصبنا شاة بعد شاة فذبجنا لأنفسنا و تركنا صبياننا فأتى بكير (از اصحاب امام

صادق(علیه السلام)) أبا عبدالله(علیه السلام) فسأله فقال: إنما كان ينبغي أن تذبحوا عن

الصبيان و تصوموا أنتم عن أنفسكم فإذا لم تفعلوا فليصم عن كل صبي منكم وليّه. (۱)

دلالت روایت بسیار خوب است و شاید از روایت زرارة هم بهتر باشد، چون می گوید از پول خودشان قربانی تهیه کرده اند و حضرت فرموده اولی این بود که همین گوسفندها را که ملك ولیّ است برای صبی ذبح می کردید حالا که نکردید روزه بگیرید، پس روایت دلالت می کند که گوسفند بر عهده ولیّ است.

× ... عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله، عن أبي عبدالله(علیه السلام) قال: يصوم عن الصبيّ وليّه

إذا لم يجد له هدياً و كان متمتعاً (حج تمتّع بوده است). (۲)

کلمه «لم يجد» ضمیرش به ولیّ بر می گردد یعنی ولیّ باید قربانی کند و اگر پیدا نکرد، روزه بگیرد. این هم دلیل بر این است که باید از مال ولی باشد نه از مال صبی.

بزرگان فقها اعتنایی به این روایات نکرده اند و فقط به روایات باب ۱۷ استدلال نموده اند.

نکته: روایات می گوید «يصوم عنه وليّه»، گاهی بچه می تواند روزه بگیرد ولی در جایی

گفته نشده که صبی روزه بگیرد که این امر هم نشان می دهد که هدی بر عهده ولیّ است و اگر نتوانست، ولیّ روزه بگیرد پس روزه ای که بدل هدی است بر عهده ولیّ است.

توجه: اگر بگوییم که فرد غالب در صبی بی پول بودن است در این صورت روایات از کار می افتد چون حمل بر فرد غالب می شود.

گاهی حج به سود صبی است و آثار تربیتی مثبتی دارد مثل جایی که برای صبی معلّم قرآن اجیر می کنند که در این صورت بعید نیست که بگوییم پول هدی را از مال صبی می دهیم. **فتلخص من جميع ما ذكرنا؛** پول قربانی بر عهده ولی است إلا ما استثنی.

کفّاره صید:

کفّاره صید بر عهده کیست؟

مشهور در بین فقهای ما این است که کفّاره صید بر عهده ولی است. از کسانی که تصریح به شهرت کرده اند مرحوم آقای حکیم در مستمسک است. البته مرحوم علامه در تذکره مخالفت کرده و می فرماید کفّاره صید در جایی که صبی مال دارد بر عهده صبی است و اگر مالی ندارد بر عهده ولی نیست.

ادله مشهور:

مشهور برای اثبات این که کفّاره صید بر عهده ولی است به دو دلیل تمسک کرده اند.

۱- تسبیب ولی:

وقتی ولی صبی را به حج آورده و امکان دارد صبی صیدی انجام دهد، در اینجا قاعده سبب و مباشر جاری می شود.

بحث اصولی: قاعده سبب و مباشر

در بعضی موارد يك سبب و يك مباشر در کار است یعنی کسی سبب شده که دیگری کاری انجام دهد به عنوان مثال شخصي عاقل کاردی به دست دیوانه داده و می گوید این را در شکم دیگری فرو کن، در اینجا سبب کسی است که کارد به دست دیوانه داده است و از مباشر (دیوانه) اقوی است یعنی قوّت فکرش بیشتر است که در اینجا هر عرفی حکم می کند که سبب گناهکار است و قصاص برای اوست، اما اگر کارد را به شخص عاقل بدهد در

اینجا مباشر اقوی است و لذا قصاص برای مباشر است.

این قاعده در تمام ابواب جاری است و فقط مخصوص باب دیات نیست. در مانحن فیه ولی که صبی را به حج آورده سبب و صبی مباشر است و چون صبی چیزی نمی فهمد فعل به سبب اسناد داده می شود چرا که سبب اقوی است، بنابراین کفّاره صید بر عهده ولی است.

۲- روایت زرارة:

روایت زرارة فرمود که اگر صبی صید کند ولی باید کفّاره آن را پردازد.

دلیل مخالف:

مرحوم علامه می فرماید اگر صبی بدون دخالت ولی اتلاف مالی کند خود صبی ضامن است، اگر مالی دارد می دهد و اگر ندارد ساقط است. حال وقتی در اتلاف اموال ضمان صبی را قائل هستید در مسئله صید هم ضمان صبی را در اموالش قائل شوید. مرحوم صاحب جواهر و مرحوم آقای حکیم می فرمایند که این اجتهاد در مقابل نص است و با وجود روایت این استدلالات درست نیست؛ علاوه بر این دلیل مرحوم علامه از نظر کلی درست نیست، چون ما در اتلاف مال هم همین را می گوئیم یعنی اگر جایی باشد که ولی سبب است، باز ولی ضامن است اما اگر ولی سبب نباشد ضامن نیست.

سایر کفّارات

کفّارات دیگر در باب حج بر عهده کیست؟ سه قول است:

۱- بر عهده ولی است.

۲- بر عهده صبی است.

۳- بر عهده هیچ کس نیست، چون سایر کفّارات در حق صبی ثابت نیست زیرا «عمد الصبی خطأ» و کفّارات دیگر در صورت خطا ثابت نیست، بنابراین بر عهده هیچ کس نیست.

دلیل: به حسب قاعده

در مورد این مسئله روایت خاصی نداریم و ما هستیم و قواعد، حال با توجه به قاعده کدام

قول را انتخاب کنیم؟

قاعده تسبیب می گوید برعهده ولی است و صید با غیر صید فرقی ندارد.
کسانی که می گویند چیزی بر عهده هیچ کس نیست، به قاعده عمد الصبی خطأً تمسک کرده اند که در وسائل (۳) روایات آن آمده است. در مورد صید عمد و سهو مساوی است ولی در تروک دیگر چنین نیست.

از این دلیل دو جواب می دهیم:

۱- روایات «عمد الصبی خطأً» در مورد ابواب قصاص است و این روایات می گویند عاقله ضامن هستند و عاقله برای باب قصاص است نه باب حج.

۲- اگر عمد الصبی خطأً است پس چرا روایت زرارة می فرماید باید صبی را از تروک احرام دور بدارد پس معنایش این است که صبی باید تروک احرام را رعایت کند و عمدش عمد است نه خطا.

پس کفارات دیگر نیز بر عهده ولی است.

۱. وسائل، ج ۱۰، ح ۳، باب ۳ از ابواب الذبیح.

۲. وسائل، ج ۱۰، ح ۲، باب ۳ از ابواب الذبیح.

۳. ج ۱۹، باب ۳۶ از ابواب القصاص فی النفس.

مسألة ۶: لو حجّ الصبی الممیز و أدرك المشعر بالغاً و المجنون و عقل قبل المشعر یجزیهما عن

حجّة الإسلام علی الأقوی) چون یکی از ارکان حجّ مشعر است و کسی که مشعر را درک کند

حجّش صحیح است و این دو در حال بلوغ و عقل مشعر را درك کرده اند (و إن كان الأحوط احتياط مستحبّي) (الإعادة بعد ذلك مع الاستطاعة).

عنوان مسئله:

اگر صبی و مجنون محرم شوند و در حال بلوغ و عقل مشعر را درك کنند حجّ آنها مجزي از حجّة الاسلام است اگر چه احتیاط بر این است که اگر بعداً مستطیع بودند آن را اعاده کنند. دو وقوف داریم که از ارکان حج است، یکی وقوف به عرفات و دیگری وقوف به مشعر، که هر يك بر دو قسم است: اختیاری و اضطراری.

وقوف اختیاری عرفات:

از ظهر روز عرفه تا غروب آفتاب است.

وقوف اضطراری عرفات:

در شب عید است یعنی اگر از ظهر تا غروب را درك نکند و شب به آنجا برسد و مقداری توقف کند کافی است.

وقوف اختیاری مشعر:

از طلوع فجر تا طلوع آفتاب است (بین الطلوعین) و تا قبل از طلوع خورشید نباید از مشعر خارج شود.

وقوف اضطراری مشعر:

یکی بعد از طلوع آفتاب تا ظهر است و دیگری شب عید، قبل از طلوع فجر است که به زنان و پیران و بیماران اجازه داده شده مقداری از شب را در مشعر بمانند و بعد به سمت منی حرکت کنند.

در اینجا بحثهای متعددی است و دوازده صورت پیدا می کند، مثل درك دو وقوف اضطراري یا درك دو وقوف اختیاري یا یکی اختیاري و دیگری اضطراري یا هیچ يك را درك نکند و یا فقط یکی را درك کند که در جای خود بحث خواهد شد ولی آنچه که مربوط به بحث ماست این است که اگر کسی وقوف اختیاري مشعر را درك کند، حجّش صحیح است، بنابراین وقتی صبی محرم شده و در مشعر بالغ شده (از نظر سن یا از نظر علامات دیگر) و یا دیوانه را محرم کردند و در مشعر عاقل شد و هر يك از این دو وقوف اختیاري مشعر را درك کند، حجّش صحیح است کما این که اگر افراد عادی نتوانند عرفات را درك کنند و به وقوف مشعر برسند، حجّشان صحیح است.

اقوال:

مسئله در بین فقهای ما مشهور است و ادّعای اجماع بر آن شده است. مرحوم شیخ طوسی در خلاف می فرماید:

دلینا اجماع الفرقه (۱)

مرحوم علامه در تذکره می فرماید:

عليه إجماع علماءنا (۲)

مرحوم نراقی می فرماید:

و هل يجزي لو أدرك أحد الموقفين كاملاً أم لا الأوّل للشيخ في المسبوط و الخلاف و الوسيلة و الإرشاد بل أكثر الأصحاب كما صرّح به جماعة بل اجماعي كما عن الخلاف و التذكرة و ظاهر المسالك و تردّد فيه في الشرائع (متأخّرين از جمله مرحوم محقق در شرایع تردید کرده اند) و المنتهي و التحرير (علامه) بل نفاه جمع من متأخري المتأخّرين (۳)

مرحوم شیخ طوسی می فرماید: اگر بلوغ و عتق بعد از وقوف و قبل از فوات وقتش باشد مثل این که قبل از طلوع فجر واقع شود اگر بتوانند به عرفات بر می گردند تا اضطراري عرفات را درك کنند و اگر نتوانند وقوف مشعر کافی است و حجّش صحیح است. مرحوم

شیخ در ادامه کلامی از شافعی نقل می کند که گفته اگر به عرفات برود و به مشعر بازگردد، خوب است و در ادامه می فرماید:

دلیلنا إجماع الفرقة فإنهم لا يختلفون في أن من أدرك المشعر فقد أدرك الحج. (۴)

آیا اجماع بر این مسئله است یا اجماع بر يك مسئله کلی است؟ از عبارت شیخ استفاده می شود که يك کلی اجماعی است که مسئله ما یکی از فروع و مصادیق آن است.

جمع بندی:

این مسئله مشهور است و اجماع به معنی اتفاق نیست چون دو گروه مخالفت کرده اند، بعضی تردید کرده و بعضی منکر شده اند، ولی در عین حال شهرت جای بحث نیست.

ادله:

چهار دلیل بر این مسئله اقامه کرده اند:

۱- اجماع:

این مسئله اجماعی نیست بلکه شهرت است و اگر هم اجماعی بگیریم، مدرکی است و به عنوان مؤید خوب است.

۲- روایات:

روایات چند طایفه است .

طایفه اول: روایات «من أدرك المشعر...»

روایات متعددی داریم که می گوید: «من أدرك المشعر فقد أدرك الحج»، که از آن جمله روایات ذیل است:

× ... عن هشام بن الحكم (سند خوب است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: من أدرك المشعر

الحرام و عليه (مشعر) خمسة (آخرین نفر نباشد که البته از واجبات نیست و مستحب است)

من الناس فقد أدرك الحج. (۵)

× ... إنَّ عبدالله بن مسكان (روایت در شرح حالات عبدالله بن مسكان در رجال کشی آمده

است) لم يسمع عن أبي عبدالله (عليه السلام) إلاّ حديث من أدرك المشعر فقد أدرك الحج قال (كشّي) و كان أصحابنا (این تعبیر نشان می دهد که روایات متعدّد بوده است) يقولون من أدرك المشعر قبل طلوع الشمس فقد أدرك الحج. (۶).

سؤال: عبدالله بن مسكان روایات متعدّدی از امام صادق (علیه السلام) دارد، پس چرا مرحوم كشّي می گوید يك روایت دارد؟ شاید در این باب خاص يك روایت دارد.

× ... قال: (نجاشی در شرح حال عبدالله بن مسكان می گوید) روي أنّ عبدالله بن مسكان لم يسمع من أبي عبدالله إلاّ حديث من أدرك المشعر فقد أدرك الحج. (۷)

كشّي در کتاب رجالش فقط روایت نقل می کند ولی نجاشی توثیق و تضعیف هم می کند. احتمال دارد که این دو روایت به يك روایت بازگردد، بنابراین مهم همان روایت اول است. بعضی در استدلال به این روایات تردید دارند و معتقدند که این روایات برای کسی است که عاقل، بالغ و کامل است و نتوانسته به وقوف اختیاری برسد، بنابراین اطلاق روایت از محلّ بحث ما منصرف است و شامل بحث ما نمی شود.

ولكن غالب بزرگان روایات را مطلق دانسته اند و معتقدند حتّی اگر کسی محرم نشده باشد و بعد به آنجا برسد و محرم شود و وقوف را درك کند باز برای او کافی است، چه رسد به صبیّ ممیّز که تمام اعمال را انجام داده و به آنجا رسیده است، بنابراین ما ترجیح می دهیم که اطلاق روایات را بپذیریم.

طایفه دوم: روایات باب عبد

روایاتی که در باب عبد وارد شده است که اگر عبد در حال عبودیت حج به جای آورد و بعد آزاد شود کافی از حجة الاسلام نیست ولی روایات می گوید اگر عبد در مشعر آزاد شود، حجّش صحیح است و کافی از حجة الاسلام است، حال می توانیم صبی را به عبد قیاس کنیم.

× **بإسناده** (صدوق) **عن معاوية بن عمّار** (سند صدوق به معاوية بن عمّار صحيح است و مرحوم محقق اردبيلي اين سند را صحيح مي داند) **قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): مملوك أعتق يوم عرفة؟ قال: إذا أدرك أحد الموقفين فقد أدرك الحج. (۸)**

اين روايت با روايات طايفه اوّل هم صداست و مي گويد كسي كه وقوف اختياري يكي از موقفين را درك كند كافى است.

× **قال الشيخ** (مرسله است) **و روي في العبد إذا اعتق يوم عرفة أنّه إذا أدرك أحد الموقفين فقد أدرك الحجّ** (ظاهراً همان روايت سابق است). (۹)

× **... عن معاوية بن عمّار عن أبي عبدالله (عليه السلام) في مملوك أعتق يوم عرفة ... (ظاهراً همان روايت سابق است). (۱۰)**

اين سه حديث ظاهراً يك حديث است ولى روايت اوّل صحيحه و معتبر است.

إن قلت: اين قياس است، چون صغير و مجنون را به عبد قياس کرده اند.

قلنا: از لحن جواب امام استفاده مي شود كه اين يك قانون كلي است و در واقع از سؤال راوي الغاي خصوصيت قطعيّه عرفيه مي شود و قياس نيست.

طايفه سوّم: روايات باب مواقيت

× **عنه** (علي بن جعفر، سند ظاهراً درست است چون كتاب علي بن جعفر پيش صاحب وسائل بوده است) **عن أخيه (عليه السلام) قال: سألته عن رجل نسي الإحرام بالحج فذكر و هو بعرفات فما حاله؟ قال: يقول: اللهم علي كتابك و سنّة نبيّك فقد تمّ إحرامه (۱۱).**

صبي و مجنون از قبل محرم بوده اند روايت در مورد عرفات است و در مورد مشعر روايت نسيان احرام نداريم و صاحب جواهر تعبير «روي» دارد و متعرّض اين اشكال نمي شود.

جمع بندي: بنا بر اين روايات طايفه سوّم قانع كننده نيست، پس بهترين دليل روايات طايفه اوّل است و روايات طايفه دوّم يا دليل است يا مؤيد، به همين جهت كلام مشهور و كلام امام را مي پذيريم و معتقديم حجّش كفايت از حجّة الاسلام مي كند.

۱. ج ۲، ص ۳۸۰.
۲. ج ۱، ص ۲۹۹.
۳. مستند، ج ۱۱، ص ۲۱.
۴. خلاف، ج ۲، مسئله ۲۲۷، از ابواب حج، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.
۵. ج ۱۰، ح ۱۰، باب ۲۳ از ابواب وقوف به مشعر.
۶. ج ۱۳، باب ۲۳ از ابواب وقوف به مشعر.
۷. ج ۱۴، باب ۲۳ از ابواب وقوف به مشعر.
۸. ح ۲، باب ۱۷ از ابواب وجوب الحج.
۹. ح ۳، باب ۱۷ از ابواب وجوب الحج.
۱۰. ح ۵، باب ۱۷ از ابواب وجوب الحج.
۱۱. ج ۸، ح ۳، باب ۲۰ از ابواب مواقیت.

بحث در مسئله ششم به امور باقیمانده در ذیل آن رسید.

بقي هنا أمور:

الأمر الأول:

ما از راه دیگری هم می توانیم برای حل مشکل این مسئله وارد شویم که کمتر کسی به آن توجه کرده است. مطابق قاعده و اصول هر کس باید يك بار حج صحيح به جاي آورد؛ از

سوي ديگر اصل اوّلی این است که حجّ صبیّ را صحیح بدانیم وقتی صحیح دانستیم علي القاعده باید مجزي باشد، حال باید ببینیم که چه اندازه دلیل بر خلاف این اصل اوّلی داریم. باید روایات را مجدداً بررسی کنیم و ببینیم که تا چه اندازه می گوید، آیا در تمام مراحل، بلوغ لازم است؟ بعضی از روایات جایی را می گفت که صبی بعد از انجام حج بالغ شده است در حالی که در ما نحن فيه صبی در مشعر بالغ شده و بسیاری از اعمال را در حال بلوغ انجام می دهد.

× ... عن اسحاق بن عمار قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن ابن عشر سنين يحجّ قال:

عليه حجّة الاسلام إذا احتلم. (محلّ بحث ما داخل در این روایت نیست)... (۱).

× ... عن شهاب، عن أبي عبدالله (عليه السلام) (في حديث) قال: سألته عن ابن عشر سنين يحجّ

قال: عليه حجّة الاسلام إذا احتلم (بين ده سالگی و احتلام) فاصله است و تمام ارکان حج در

زمان صغر واقع شده است). (۲)

× ... الصبيّ إذا حجّ به (غير مميّز) فقد قضى حجّة الإسلام حتّي يكبر (این روایت هم در مورد

کسی است که بعد از حج بالغ شده است) الحديث (۳).

× ... قال لو أن غلاماً حجّ عشر حجج ثمّ احتلم كانت عليه فريضة الإسلام. (۴)

قاعده اوّلیه این است که هر کسی در طول عمر در صورتی که مستطیع باشد باید يك حجّ صحیح به جاي آورد. روایات عدم الإجزاء می گوید کسی که تمام حجّش را در زمان صغر به جاي آورد کفایت از حجّة الاسلام نمی کند، ولی در ما نحن فيه غالب اعمال حج را در حال کبر به جاي می آورد، بنابراین این هم يك راه برای حلّ ما نحن فيه است.

الأمر الثاني:

اگر گفتیم که حجّ صبیّ مميّز که بالغ شده کفایت از حجّة الاسلام می کند در صورتی است که مستطیع باشد و اگر مستطیع نباشد کفایت نمی کند. در انسانهای بالغ هم همین است. البتّه ما نحن فيه شبیه حجّ بذلی است و ما در استطاعت حجّ بذلی را کافی می دانیم و مراد از

استطاعت، استطاعت عرفی است و صبی هم در ما نحن فیه مستطیع است، چون به صورت حجّ بذلی پدر و مادر او را همراه خود می برند.

الأمر الثالث:

آیا حجّ صبی که بعد از بلوغ و درك مشعر صحیح شد حجّ تمتّع است، با این که عمره اش را در حال صغر به جای آورده است؟ آیا عمره ای که در حال صغر انجام داده به حجّش که بعد از کبر انجام می دهد پیوند می خورد تا حجّ تمتّع باشد یا این که حجّ افراد است و باید عمره ای به جای آورد؟

ظاهر این است که حجّ تمتّع است و همان نیت که کرده حاصل می شود؛ به عنوان مثال شخص بالغی عمره اش را به جای آورد، ولی به عرفات نرسید و خود را در بین الطلوعین به مشعر رساند که در اینجا حجّش همان تمتّع است که قصد کرده پس در ما نحن فیه هم چنین است.

الأمر الرابع:

ما در اصل مسئله می گوئیم اگر احد وقوفین اختیاری را درك کند حجّش صحیح است به عنوان مثال کسی که عرفات را درك کند و نتواند به وقوف مشعر برسد و حتّی وقوف اضطراری مشعر را هم درك نکند صحیح است، حال اگر صبی وقوف اختیاری عرفات را بالغاً درك کرد ولی به وقوف اختیاری و اضطراری مشعر نرسید آیا حجّش صحیح است؟ وقتی درك احد الوقوفین را در حجّ کبیر کافی می دانیم اینجا هم مثل آنجاست و مثال به وقوف مشعر از این جهت است که متأخّر است، بنابراین حجّش صحیح است و لا سیّما روایات عبد می فرمود عبد بعد از آزادی زمانی که یکی از وقوفین را درك کند حجّش صحیح است و ما با الغای خصوصیت قطعیه عرفیه گفتیم روایات عبد شامل صبی هم می شود.

الأمر الخامس:

آیا واجب است صبی بعد از بلوغ تجدید نیت حجة الاسلام کند؟

لازم نیست چون حجة الاسلام دو گونه و دو ماهیت نیست بلکه اگر حال بلوغ باشد کفایت از حجة الاسلام می کند و اگر بالغ نبود کفایت نمی کند. بنابراین تجدید نیت لازم نیست و با تغییر شرایط حج صبی رنگ حجة الاسلام به خود می گیرد.

× × ×

مسألة ۷: لو مشي الصبي إلى الحج فبلغ قبل أن يحرم من الميقات و كان مستطيعاً (اگر چه استطاعت بذلی باشد) و لو من ذلك الموضع فحجّه حجة الاسلام.

اقوال:

بسیاری از فقها به این مسئله به جهت وضوحش اشاره نکرده اند، چون وقتی ما درک مشعر را کافی دانستیم، در جایی که از ابتدای میقات بالغ بوده گفتگوی ندارد و حجّش کفایت از حجة الاسلام می کند.

مرحوم صاحب عروه متعرض این مسئله شده و متفرّع بر آن مرحوم امام متعرض شده است و در حاشیه آن که تا پانزده حاشیه آمده کسی با آن مخالفت نکرده است. وسیلة النجاة مرحوم اصفهانی باب حج ندارد و مرحوم امام در تحریر الوسيلة در باب حج در حاشیه عروه حرکت کرده است.

بعضی از معاصرین گفته اند که اگر بچه در وطن مستطیع است و می داند در روز میقات بالغ می شود آیا بر او واجب است که به سمت حج حرکت کند و به میقات برود تا وقتی بالغ شد حجة الاسلام به جای آورد؟

علی القاعده واجب نیست ولی بعضی واجب دانسته اند چون حدیث رفع، حکم الزامات شرعیّه را بر می دارد نه الزامات عقلیّه (مثل مقدّمه واجب) را، بنابراین صبی به حکم عقلش باید مقدّمه واجب را انجام دهد و به میقات برود.

آیا صبی که از او حکم تکلیف برداشته شده هر کاری را می تواند انجام دهد؟ به عنوان مثال اگر قبل از بلوغ شرعی آگاهانه کسی را بکشد و یا دزدی کند و یا اعمال نامشروعی را که می داند بد است انجام دهد آیا هیچ حکمی ندارد؟!

۱. ح ۱، باب ۱۲ از ابواب وجوب الحج.

۲. ح ۱، باب ۱۳ از ابواب وجوب الحج.

۳. ح ۲، باب ۱۲ از ابواب وجوب الحج.

۴. ح ۲، باب ۱۳ از ابواب وجوب الحج.

بحث در مسئله هفتم در این بود که اگر صبی در میقات قبل از احرام بالغ شود، کفایت از حجه الاسلام می کند و این مسئله از وضاحت است .

بعضی از معاصرین فرعی را متفرّع بر این مسئله عنوان کرده اند، به این بیان که صبی در وطنش مستطیع است و می داند در میقات بالغ می شود، آیا بر این صبی رفتن به حج واجب است؟ برای این بحث مثال دیگری از غیر باب حج مطرح می کنیم، به عنوان مثال کسی قبل از وقت می داند زمانی که وقت داخل شود آب برای وضو نخواهد داشت، آیا لازم است قبل از دخول وقت آب برای وضو تهیه کند؟

این مثال از بعضی جهات شبیه ما نحن فیه است. بعضی گفته اند لازم است صبی به حج برود ولی بعد به خود اشکال کرده اند که صبی است و از صبی رفع حکم تکلیف شرعی شده است، ولی در جواب می گویند تکالیف عقلی بر دوش او باقی است و از جمله تکالیف عقلی این

است که اگر می داند در زمان تکلیف مقدمات حاصل نیست باید مقدمات را قبل از وقت حاصل کند، در نماز هم همین است یعنی قبل از وقت تکلیف نیست و چون در وقت تکلیف مقدمات نیست به حکم عقل باید آن را تهیه کند؛ بنابراین در ما نحن فیه صبی باید حرکت کرده و به میقات برود و اگر کوتاهی کند مسئول است اگر چه صبی است ولی خطاب عقل متوجه اوست.

برای روشن شدن این که صبی در مقابل حکم عقل قبل از بلوغ چه وضعیتی دارد باید سه مقدمه باید ذکر کنیم:

۱- حسن و قبح عقلی:

آیا حسن و قبح، عقلی است؟ اشاعره که اکثریتی از اهل سنت هستند حسن و قبح را عقلی نمی دانند و معتقدند آنچه را که شارع گفت حسن، حسن است و آنچه را که گفت قبیح، قبیح است و این از عجایب است، ولی معتزله که گروه دیگری از اهل سنت هستند مانند ما قائل به حسن و قبح عقلی اند. این مسئله از همان مسائلی است که واضح البطلان است ولی گروهی از روی تعصب بر آن پافشاری می کنند در حالی که در عمل حسن و قبح را قبول دارند.

ما در جلد سوم انوار الاصول این بحث را مفصلاً مطرح کرده ایم. به دو دلیل حسن و قبح عقلی است:

الف) وجدان:

اگر در کنار دریایی بودید و کسی در دریا افتاده بود و شخصی خود را به آب زد و او را نجات داد بعد شخصی او را به آب انداخت و غرق کرد، آیا عمل این دو مساوی است؟! احادی عمل این دو را مساوی نمی داند.

و یا اگر در بیابان شخصی راه را گم کرده و زاد و توشه اش تمام شده و مرکب و آب هم ندارد و راه را هم نمی داند شخصی به او می رسد و او را به مقصد می رساند، حال اگر کسی

با وجود این که تمام امکانات را دارد او را سوار نکند و او در بیابان بماند آیا این دو مساویند؟!

وجدان، کار اوّلی را حسن و دوّمی را قبیح می داند حتّی اگر پیامبری هم نباشد.

ب) آیات:

آیات متعدّدی در قرآن داریم که فهرستی از آن را ارائه می کنیم:

- آیاتی (حدود ۵۰ آیه) که صریحاً یا تلویحاً امر به تفکّر کرده، حجّیت فکر و عقل را معتبر می داند «لعلکم تعقلون»، «افلا تعقلون» اصالت عقل را پذیرفته که همان حسن و قبح است.

- آیاتی که به صورت استفهام است، مانند «هل یستوی الأعمی و البصیر أم هل تستوی

الظلمات و النور» (۱) که خدا سؤال می کند.

و آیه «قل هل یستوی الأعمی و البصیر أفلا تتفکرون» (۲) که با صراحت فکر و وجدان را حجّت می داند.

و یا بعد از بحث از مؤمن و کافر می فرماید:

«قل هل یستوی هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم» (۳) که همان حسن و قبح است و قرآن می گوید عقل آن را درک می کند.

و یا آیه «مثل الفریقین (کافر و مؤمن) کالأعمی و الأصم و البصیر و السمع هل یستویان

مثلاً» (۴)، که همان حسن و قبح است.

بنابراین، این بحث بی معنی است و تعصّبات فرقه ای به آن دامن زده است. پس حسن و قبح عقلی منهای شرع داریم.

۲- تلازم بین حکم عقل و شرع:

آیا بین حکم عقل و شرع تلازم هست؟ به عبارت دیگر آیا ما حکم به العقل حکم به الشرع؟ بعضی منکرند و ملازمه ای نمی دانند ولی ما معتقدیم اگر عقل قطعی باشد ملازمه هست چون وقتی خدا حکیم است، چیزی را بر خلاف حکمت و عقل نمی گوید، با این تفاوت که من به

زبان عقل و وجدان می گویم بد است و او به زبان وحی می گوید که حرام است، مگر این که حکمت خدا را منکر شویم.

۳- عقل (ادراکات عقلی) بر دو قسم است:

(الف) ضروریات و بدیهیات که احتیاج به استدلال ندارد.

(ب) نظریات که احتیاج به استدلال دارد.

در اینجا اخباریون مخالفند و عقل نظری را قبول ندارند و دلایلی هم دارند که مرحوم شیخ در رسائل جواب داده اند و ما هم آن را در انوار الاصول نوشته ایم. ما معتقدیم که اگر نظری هم باشد قطع حجت است و فرقی نمی کند ضروری باشد یا نظری. بعد از این سه مقدمه می گوئیم صبی ممکن است قبل از بلوغ تشخیص دهد که آدم کشی، سرقت فحشا و... بد است، حال اگر این اعمال را انجام دهد، آیا گناهی برای او می نویسند؟ مطابق بیان بعضی برای او گناه می نویسند و ادراکات عقلی حتی عقل نظری را هم برای او می نویسند، بنابراین در ما نحن فیه صبی باید به میقات برود، چون در آنجا بالغ خواهد شد و اگر نرود مسئول است.

قلنا: ظاهر ادله شرع این است که برای صبی گناهی نمی نویسند، چون «رفع القلم عن الصبی» اطلاق دارد و مثل «رفع القلم عن المجنون و النائم» است، پس حکم عقلی نسبت به صبی ثابت نیست و اگر هم باشد، شارع آن را بخشیده است، بنابراین يك دليل، حدیث رفع قلم است، علاوه بر این در باب قصاص و دیات آمده است که صبی قصاص نمی شود و دیه هم از مال صبی نیست حتی در قتل عمد (۵)، و عمدش خطاست و حدود هم بر او جاری نمی شود بلکه چیزی شبیه تعزیر دارد که در واقع يك نوع تأدیب است (۶). این موضوع در ابواب سرقت هم هست و معنایش تعزیر و مجازات نیست، بلکه تأدیب است و نباید آن را به حساب تعزیر گذاشت.

اولا، بنابراین این که شما فرموده اید الزامات عقلی را بر دوش صبی بگذاریم به خصوص

نظریات را، این با ادله شرع هماهنگ نیست (اشکال کبروی).
ثانیاً، ما در صغری هم اشکال داریم و می‌گوییم انجام مقدمات قبل از وقت از الزامات عقلیه نیست و این محل بحث است و شك داریم که چنین چیزی الزام عقلی باشد.

۱.سوره رعد، آیه ۱۶.

۲.سوره انعام، آیه ۵۰.

۳.سوره نحل، آیه ۷۶.

۴.سوره هود، آیه ۲۴.

۵. وسائل، ج ۱۸، باب ۸ از ابواب مقدمات حدود و وسائل ج ۱۹، باب ۱۱ از ابواب عاقله.

۶. وسائل، ج ۱۸، باب ۳۰ از ابواب مقدمات حدود.

مسألة ۸: لو حجّ ندباً باعقناده أنّه غير بالغ فبان بعد الحجّ خلافه أو باعقناده عدم الاستطاعة فبان خلافه لايجزي عن حجة الاسلام علي الأقوي إلا إذا أمكن الاشتباه في التطبيق.

عنوان مسئله:

شخصی به گمان این که بالغ نشده و یا به گمان این که مستطیع نبوده حجّ مستحبّی به جای آورد و بعد معلوم شد که بالغ و یا مستطیع بوده است، در این صورت تکلیفش چیست؟
 مرحوم امام (رحمه الله) می‌فرماید: حجّش مجزی از حجة الاسلام نیست مگر در صورتی که از باب اشتباه در تطبیق باشد که در این صورت مجزی است.

سؤال: اشتباه در تطبیق به چه معناست؟

کسی امر واقعی الهی را نیت کرده و به عنوان مثال خیال می کرد حش مصداق ندب است ولی بعد معلوم شد در تطبیق اشتباه کرده و تکلیف او مصداق وجوب بوده به عبارت دیگر منوی او امر خدا بود و در این اشتباه نکرده بود ولی تطبیقش به ندب اشتباه بود و یا اقتدا به امام حاضر کرده و فکر می کرده که زید است ولی بعد معلوم شد که عمرو است که در اینجا خطای در تطبیق بوده و نمازش صحیح است اما اگر نیت امام حاضر نکرده بلکه نیت زید کرده و بعد معلوم شد که عمرو است، در این صورت نماز اشکال دارد.

اقوال:

در این مسئله اقوالی از پیشینیان نداریم چون متعرض آن نشده اند و فقط مرحوم کاشف اللثام است که وقتی مسئله ششم (بلوغ در مشعر) را متعرض شده ما نحن فیه را هم به آن عطف کرده است.

مرحوم صاحب عروه به این مسئله متعرض شده و محشّین و شارحان عروه هم متعرض آن شده اند و مسئله ای است که بیشتر بر محور عروه دور می زند. بعضی مانند مرحوم امام قائل به تفصیل شده اند و بعضی هم ظاهر عباراتشان مجزی بودن است و تعبیر بعضی هم عدم اجزاء مطلق است.

دلیل: علی القواعد

مسئله نص و روایتی ندارد و ما هستیم و قواعد و چون مسئله را با قاعده حل می کنیم، آن را توسعه می دهیم تا در جاهای دیگر هم قابل استفاده باشد. برای روشن شدن مسئله چند نکته قابل توجه است:

نکته اول: آیا حجة الاسلام يك ماهیت خاص غیر از حج ندبی است؟

يك ماهیت است و فقط از نظر حکمی تفاوت دارد یکی واجب و دیگری مستحب است، به عنوان مثال نماز صبح و نافله صبح دو ماهیت و از عناوین قصدیه است ولی حجة الاسلام با حج ندبی چنین نیست.

قد يتوهّم که حجة الاسلام عنوان مستقّلي است و در روايات تعبير حجة الاسلام غير از حج ندبي است، بنابراین اگر نيّت را عنوان نکند، کافي نيست.

و قد يتوهّم که اينها يك ماهيّت است ولی در رجوع به روايات ملاحظه مي کنيم که چندين تعبير داريم:

در حديث ۱ و ۲ باب ۱۲ و ۱ باب ۱۳ از ابواب وجوب الحج که در مورد حج صبيّ بود تعبير به «حجة الاسلام» شده و به نظر مي رسد که دو ماهيّت است. و لکن در حديث ۲ باب ۱۳ «فريضة الاسلام» مي گويد و در حديث ۹ و ۱۰ باب ۱۰ تعبير «الحج» دارد و در حديث ۲ باب ۱۰ «حجة تامّة» مي گويد.

پس حجة الاسلام عنوان خاصي نيست ولاسيما ظاهر آيه شريفة «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» اين است که حج واجب است نه حجة السلام.

مرحوم آقاي خويي دو ماهيّت مي داند ولی مرحوم آقاي شاهرودي يك ماهيّت مي داند و معتقد است تفاوتی بين حجة الاسلام و حج ندبي نيست.

حال اگر شك كنيم که دو ماهيّت متفاوت و عنوان قصدي است، اصل برائت است چون شك در شرطيّت و جزئيّت است يعنى شك داريم که نيّت شرط است يا نه، و در مرکّبات شرعيّه هر گاه شك كنيم (شكّ در اقلّ و اكثر ارتباطي) جاي برائت است.

نکته دوم: صبيّ به گمان اين که بالغ نشده نيّت حج ندبي کرده و يا خيال مي کرد مستطيع

نيست و نيّت حج ندبي کرد آيا تقبيد به ندب موجب فساد است؟

در اينجا بحث خطاي در تطبيق پيش مي آيد يعنى اين تقبيد اگر از باب خطاي در تطبيق بوده و حج قربۀاً إلى الله انجام شده مانعي ندارد، ولی اگر خطاي در تطبيق نباشد و حج را مقيد به ندب کرده به گونه اي که اگر بداند واجب بوده باز هم به نيت ندبي انجام دهد در اين صورت صحيح نيست ولی اين مورد مصداق ندارد چون کسي نمي گويد من حج ندبي انجام مي دهم به قيد ندب حتی اگر واجب باشد به غير ندب انجام نمي دهم، بنابراین به عقیده ما همه جا

خطاي در تطبیق است و کسانی که تفصیل می دهند واقعاً مصداقي برای غیر خطاي در تطبیق پیدا نمی کنند و به همین جهت وقتی وجوب و ندب اشتباه می شود ما می گوئیم صحیح است، پس اگر کسی نیت غسل برای نماز کرد به قید وجوب ولی بعد فهمید که قبل از انجام غسل خورشید طلوع کرده بود و غسل او ندبی بوده، این صورت خطاي در تطبیق است؛ زیرا قصد او این نبوده که اگر می فهمید که وقت نماز گذشته و غسل او دیگر واجب نیست باز هم بخواهد آن را به نیت وجوب انجام دهد.

بنابراین مشکل تقیید به ندب هم حل شد و فتوا این است که اگر کسی حج را به گمان عدم بلوغ به جای آورد بعد معلوم شود که بالغ بوده یا به نیت ندب به خیال این که مستطیع نیست به جای آورد بعد معلوم شود که مستطیع بوده حجّش صحیح است، چون نه ماهیت دو تاست و نه تقیید ضرر می زند.

ما چند مسئله را هم متفرّع بر این بحث مطرح می کنیم:

۱- شخصی به گمان آن که حجّ واجب را سال قبل انجام داده حجّ مستحبّی به جای می آورد، بعد معلوم می شود که حجّ سابق باطل بوده است این حجّ کفایت از حجّة الاسلام می کند.

۲- شخصی خیال می کرد که حجّ واجب به جای آورده و حجّ مستحبّی انجام می دهد و بعد از حجّ معلوم می شود که سابقاً عمره به جای آورده، این حجّ کفایت از حجّة الاسلام می کند.

۳- شخصی خیال می کرد در موقع حج بالغ بوده و حج به جای آورد و در سال بعد حجّ مستحبّی به جای آورد و بعد از انجام حجّ مستحبّی روشن شد که حجّ سابقش در غیر بلوغ بوده است، این حجّ کفایت از حجّة اسلام می کند.

بحث در شرایط وجوب حج بود که شرط اوّل (کمال) بازگشت به دو شرط بلوغ و عقل داشت و بیان شد. شرط دوّم حرّیت است یعنی برای انجام حجّه الاسلام باید آزاد باشد و اگر در زمان بندگی و بردگی حجّی انجام دهد کفایت از حجّه الاسلام نمی کند. مرحوم امام می فرماید:

ثانیها الحرّیّة.

مرحوم صاحب عروه می فرماید:

ثانیها الحرّیّة فلا یجب علی المملوک و إن اذن له مولاه و کان مستطیعاً (استطاعت در عبد دو گونه است یا عبد خودش ذامال است - بنابر قول به مالکیت عبد - و یا حجّ بذلی است) **من حیث الان بناءً علی ما هو الأقوی من القول بملکة** (ملکیتش در طول ملکیت مولاست) **أو بذل له المولی الزاد و الراحلة** (اباحه در تصرف).

این مسئله در عصر ما مورد ابتلا نیست چون اساس بردگی برچیده شده و جز در گوشه و کنار دنیا که هنوز کمی مسئله خرید و فروش انسان هست در مجموع دنیا کمرنگ است و دیده نمی شود، به همین جهت بحثی از آن نمی کنیم، ولی مرحوم آقای حکیم حدود ده صفحه در مالکیت عبد صحبت کرده و شاخه های آن را بیان می کند، که ما ضرورتی بر بیان این مسئله نمی بینیم.

از اصل مسئله مهمتر سئوالی است که در اینجا مطرح است که در بحثهای گذشته به آن اشاره شده است؛ ما می دانیم که اسلام دین محبّت، انسانیت، مساوات و عدالت است و قرآن می فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۱)

مطابق این آیه بین انسانها تفاوتی نیست و گرامی ترین شما با تقواترین شماست و در احادیث هم آمده است که:

لا فخر لعربی علی عجمی و لا عجمی علی عربی و لا الاسود علی الاحمر و الا الاحمر علی الاسود الا بالتقوا.

نژادها و رنگها تفاوتی ندارد و همه انسانها مساوی هستند احادی بر دیگری برتری ندارد جز با تقوا اسلام همه را به یک چشم نگاه می کند:

أنتم بنوا آدم و آدم من تراب، حال با این منطق و دیدگاه اسلام در مورد مسائل انسانی، چگونه اجازه داده که انسانی مالك انسان دیگر شود و نظام ارباب و بردگی مورد قبول واقع شده به طوری که بحثهای فقهی در مورد آن مطرح شده است.

قلنا: اسلام مبتکر نظام بردگی نبود و قبل از اسلام هم بردگی بود پس سؤال این است که چرا اسلام آن را امضا کرد؟ وقتی پیامبر ظهور کرد در شرق و غرب عالم بردگان زیادی بودند ولی اسلام برنامه آزادی تدریجی را برای بردگان پیش کشید و این آزادی تدریجی برنامه ای دقیق و لطیف بود.

چرا آزادی تدریجی بود و آیه ای نازل نشد که همه برده ها یکجا آزاد شوند؟ آزادی دفعی ممکن نبود، چون مسئله بردگی با نظام اجتماعی آن روز کاملاً گره خورده بود و اگر بردگان آزاد می شدند شاید بیش از نصف آنها از بین می رفتند و تنش فوق العاده ای واقع می شد؛ برای روشن شدن این موضوع به این مثال توجه کنید:

اتباع کشورهای دیگر در کشور ما زیاد هستند که متصدی کارهایی نیمه کاره اند و یا املاکی تهیه کرده اند و یا ازدواج کرده و بچه هایی دارند، آیا ممکن است که در یک تاریخ معین همه اینها از کشور بیرون بروند؟ این کار ممکن نیست و هیچ سیاستمداری نمی گوید در عرض

چند روز همه اتباع بیگانه از مملکت بروند، بلکه برنامه ریزی تدریجی لازم است، اسلام نیز برای آزادی بردگان برنامه ای تدریجی داشت که این برنامه مشتمل بر سه اصل بود:

- ۱- راه بردگی را بسیار محدود کرده، راه ورود را بست و گفت: **شَرُّ النَّاسِ مِنْ بَاعِ النَّاسِ**.
 - ۲- راه آزادی بردگان را به صورت وسیع باز کرد به عنوان مثال کفارات، استیلا، شراکت در بردگی و یا اذیت و آزاد دادن آنها هر کدام راهی برای آزادی آنها بود؛ همچنین آزاد کردن بنده از بزرگترین عبادات شمرده شد.
 - ۳- مفهوم بردگی را در مدت آزادی تدریجی عوض کرد، به عنوان مثال مؤذن پیامبر برده بود و یا مشاورین حضرت و بسیاری از امرای استانها برده های آزاد شده بودند و به برده ها شخصیت داده شد و همانند سایرین می توانستند امیر بلد و یا فرمانده لشکر شوند.
- حال با توجه به این برنامه ها می فهمیم که اسلام چه برنامه زیبایی برای آزادی بردگان داشت.
- در تفسیر نمونه در سوره محمد بحث جامع و فشرده ای در این زمینه داریم و رساله ای هم تحت عنوان بردگی در اسلام نوشته ایم.

× × ×

ثالثها: الاستطاعة من حيث المال و صحة البدن و قوته و تخلية السرب (طریق) و سلامته (مثلاً جاده باز است ولی خطر ریزش کوه است) و سعة الوقت و كفايته (ظاهراً این دو يك شرط است).

شرط سوم برای حج استطاعت است که بحثی مهم و دامنه دار است و فروع زیادی دارد. مشهور و معروف در بین فقها این است که استطاعت به سه چیز است:

۱- زاد و راحله

۲- صحت بدن

۳- تخلیه السرب

ولی مرحوم امام آن را به شش چیز می داند و در ادامه دو شرط دیگر هم در مسئله ۳۸ و ۳۹ اضافه می کند که یکی داشتن نفقه عیال و دیگری عود به کفایت است یعنی بعد از برگشتن از حج زندگی اش لنگ نشود.

باید ببینیم که از آیات و روایات چه چیزی استفاده می شود. اشتراط استطاعت از مسلمات و ضروریات دین است یعنی کتاب، اجماع، سنت و به يك معنا دليل عقل هم حاکم است که فی الجملة استطاعت معتبر است.

ماهیت استطاعت:

ماهیت استطاعت را ابتدا از دیدگاه قرآن و سپس از نظر روایات مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- قرآن:

قرآن می فرماید:

«لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» (۲)

این استطاعت چه استطاعتی است؟ فقها سه گونه استطاعت آقایان تصور کرده اند.

۱- استطاعت عقلي:

هر گونه که ممکن است به حج برود حتی با گدایی و صرفه جویی در مخارج زندگی و ... که این را هیچ کس نمی گوید.

۲- استطاعت عرفی:

عرف کسی را مستطیع بداند کافی است، نه این که صرفه جویی کند و یا کار اضافه انجام دهد. ما استطاعت عرفی را شرط می دانیم و معتقدیم که استطاعت حقیقت شرعیّه ندارد.

۳- استطاعت شرعی:

فرق بین استطاعت شرعی و عرفی چیست؟

بعضي مي گویند راحله در استطاعت موضوعیت دارد یعنی اگر چه پیاده رفتن به حج راحت و راه نزدیک است ولی داشتن راحله موضوعیت دارد و اگر نداشته باشد مستطیع نیست. در این صورت چنین شخصی عرفاً مستطیع است ولی چون مرکب ندارد، مستطیع شرعی نیست و عده ای هم به این معنا فتوا می دهند.

قلنا: از قرآن استطاعت شرعی فهمیده نمی شود بلکه استطاعت عرفی است، چون ظاهر لفظ حمل بر مصادیق عرفی می شود مگر ثابت شود که حقیقت شرعیّه دارد که بیان شد استطاعت، حقیقت شرعیّه ندارد.

توضیح: ما در بعضی از موارد اسناد روایات را دنبال می کنیم و بعضی موارد نیاز به بحث از اسناد نیست، چون ما حجّیت خبر واحد را بر اساس وثاقت روایت می دانیم نه وثاقت راوی، یعنی روایت موثق بها باشد، و برای این که روایت موثق بها باشد چهار راه داریم:

۱- وثاقت راوی:

اگر راوی ثقه باشد، روایت موثق بها است.

۲- عمل مشهور:

عمل مشهور کشف می کند که روایت اگر چه سندش صحیح نیست ولی محفوف به قرآینی بوده که به دست مشهور رسیده ولی به دست ما نرسیده است.

۳- تضافر و تکاثر روایت:

وقتی روایاتی که سندش اشکال دارد متعدّد باشد و در کتب اربعه آمده باشد از تعدّد روایت به وثاقت آن پی می بریم.

۴- علو مضمون: (غالباً) اگر نهج البلاغه و یا صحیفه سجادیّه راوی ثقه ای هم نداشته باشد چون آن قدر مضامین آن بالاست که به فکر کسی نمی رسد از این مضمون می فهمیم که کلام امام است و از این راه به وثاقت روایت پی می بریم.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

بحث در سومین شرط از شرایط وجوب حج در استطاعت بود. از عبارت مرحوم امام (رحمه الله) استفاده می شود که در اینجا شش شرط داریم :

۱- استطاعت مالی ۴ - تخلیه سرب

۲- صحت بدن ۵ - سلامت جاده

۳- قوت بدن ۶ - سعة الوقت و کفایت

دیگران بجای این شش شرط، سه شرط ذکر کرده اند. دو شرط دیگر هم در مسئله ۳۸ و ۳۹ آمده است که یکی نفقه عیال و دیگری رجوع به کفایت است یعنی بعد از بازگشت از حج زندگی اش به هم نخورد .

مرحوم صاحب عروه هم این شرایط را مفصلاً بیان کرده اند و این دو شرط را در مسئله ۵۷ و ۵۸ بیان می کنند .

بیان شد که به ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) این امور معتبر است ولی نتیجه ادله اربعه با هم مختلف است از بعضی از ادله استطاعت عرفی و از بعضی استطاعت شرعی و از بعضی دیگر استطاعت عقلی استفاده می شود.

استطاعت در کتاب الله (**لله علي الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا**) بر مفهوم عرفی حمل می شود چون حقیقت شرعی ندارد و اگر هم داشته قطعاً در زمان پیامبر نبوده است، پس از کتاب الله استطاعت عرفی استفاده می شود .

بعضی از سنت استطاعت شرعی استفاده می کنند، یعنی علاوه بر استطاعت عرفی قیود اضافی هم داشته باشد، مثلاً از روایات استفاده می شود که راحله (مَرکب) موضوعیت دارد و اگر مرکب ندارد مستطیع نیست ولو می تواند پیاده به حج برود و راهش نزدیک است که ما این را نمی پذیریم.

اگر دلیل ما دلیل عقل باشد در این صورت استطاعت عقلی معتبر است مثلاً شخصی می تواند با گدایی و یا گرفتن وام و ... به حج برود، چنین شخصی عقلاً توان دارد (امکان عقلی در مقابل امتناع عقلی است) اگر چه استطاعت عرفی و شرعی نیست، پس بر چنین شخصی حج عقلاً واجب است.

اگر دلیل، اجماع باشد در این صورت استطاعت فی الجمله بین استطاعت عرفی و شرعی است، یعنی از آن قدر مشترك بینهما استفاده می شود.

بنابراین استطاعت بر سه گونه است: استطاعت عقلی، شرعی و عرفی. بعضی از مجمعین استطاعت عرفی و بعضی استطاعت شرعی را در وجوب حج شرط می دانند نه استطاعت عقلی را ولی اگر ما باشیم و آیه، چیزی جز استطاعت عرفی از آن استفاده نمی شود.

۲- روایات :

روایات چندین گروه است .

طایفه اولی : روایاتی که دلالت بر سه امر دارد: «صحت بدن»، «زاد و راحله»، «تخلیه

السرب» که این روایات در باب ۸ از ابواب وجوب الحج آمده است :

... *سأل حفص الكناسي أبا عبد الله (عليه السلام) وأنا عنده عن قول الله عز وجل: «و الله

علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» ما يعني بذلك؟ قال: من كان صحيحاً في بدنه

مخلى سربه له زاد و راحلة فهو ممن يستطيع الحج ... (۱).

از این روایت استطاعت عرفی استفاده می شود یا شرعی؟ اگر بگوییم که راحله موضوعیت دارد حتی عند القدرة علی المشی، در این صورت استطاعت شرعی است و اگر بگوییم که قید غالبی است، یعنی غالباً سواره به سفر حج می روند در این صورت استطاعت عرفی است. در اصول در مفهوم بحث وصف بیان شد که قیود غالبی مفهوم ندارد و شبیه قید توضیحی است به عنوان مثال در مورد ربیبه که می فرماید: «و ربائکم اللّاتی فی حجورکم» قید «فی حجورکم» «قید غالبی است، چون مادری که ازدواج می کند غالباً جوان است و فرزند کوچک دارد که در دامن شوهر دوّم بزرگ می شود.

(...*) در کتاب توحید صدوق با سند معتبر (عن أبيه علي بن ابراهيم بن هشام عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن الحكم) همه ثقه هستند (عن أبي عبدالله عليه السلام) فی قوله عزّوجلّ «و لله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» ما یعنی بذلك؟ قال: من كان صحيحاً فی بدنه مخلي سربه له زاد و راحلة. (۲)

اگر قید راحله را قید غالبی بدانیم، استطاعت عرفی استفاده می شود.

(...*) مرسله (عن عبدالرحمن بن السیابة، عن أبي عبدالله عليه السلام) فی قوله «و لله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال: من كان صحيحاً فی بدنه مخلي سربه له زاد و راحلة فهو مستطيع للحج. (۳)

این روایات دلالت روشن بر اعتبار سه قید دارد و بیش از استطاعت عرفیه هم استفاده نمی شود.

در مستدرک الوسائل (۴) روایاتی در این زمینه آمده است. در وسائل هم در باب ۷ روایاتی است که می توان آنها را بر این معنی حمل کرد، اگر چه به این صراحت نبوده و دارای لحن دیگری است.

...*) عن ذريح المحاربي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من مات و لم يحجّ حجة الاسلام لم ينعه من ذلك حاجة تجحف به أو مرض لا يطيق فيه الحجّ أو سلطان ينعه فليمت يهودياً أو

نصراًئاً. (۵)

این سه جمله بازگشت به آن سه شرط صریح قبل دارد، به این بیان که حاجتی که «تجحف به»، به معنی کسی است که زاد و راحله می تواند تهیه کند و مرض هم در مورد صحّة بدن است و «سلطان یمنعه» هم یکی از مصادیق تخلیه السرب است .

بنابراین این روایت و روایات مشابه آن به همان شرایط سه گانه باز می گردد.

شبیه این روایات در مستدرک در باب ۷ از ابواب وجوب حج آمده است.

طایفه دوم: روایاتی که دو چیز را می گوید: «صحّة البدن» و «القدرة علي المال.»

***عن عبدالرحمن بن الحجاج قال: سألت أبا عبدالله(عليه السلام) ... قال: الصحّة في بدنه و**

القدرة في ماله. (۶)

... قال: القوّة في البدن و اليسار في المال. (۷)

... *عن معاوية بن عمّار) روایت معتبر است (عن أبي عبدالله(عليه السلام) في قول الله «و

لله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً «قال: هذا لمن كان عنده مال و صحّة فان

سوّفه للتجارة فلا يسعه ذلك) حق ندارد (و إن مات علي ذلك فقد ترك شريعة من شرايع

الإسلام ... (۸)

این طایفه از روایات با طایفه اوّل تعارضی ندارد و عرف بین آنها جمع می کند زیرا ممکن است روایات گروه دوم در زمانی از امام پرسیده شده که راهها امن بوده و نیاز نبوده امام آن را ذکر کند، بنابراین این دو گروه قابل جمع است .

در طایفه دوم به جای زاد و راحله، مال فرمود که نشان می دهد اگر مال برای به جای

آوردن حج دارد دیگر نیازی به راحله نیست و اگر زاد داشته باشد کافی است .

طایفه سوم: روایاتی که می گوید «عنده مايجبّ به» یعنی چیزی دارد که با آن حج به جای

آورد و فقط استطاعت مالی را گفته و استطاعت بدنی و راه را نمی گوید. روایات در این

زمینه متعدّد است .

۱. ح ۴، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.
۲. ح ۷، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.
۳. ح ۱۰، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.
۴. ح ۳، ۵، ۶، باب ۶ از ابواب وجوب الحج.
۵. ح ۱، باب ۷ از ابواب وجوب الحج.
۶. ح ۱۲، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.
۷. ح ۱۳، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.
۸. ح ۱۱، باب ۶ از ابواب وجوب الحج.

حدیث اخلاقی: مزاح»

متن حدیث:

*معمر بن خلاد قال سألت :أبا الحسن (موسي بن جعفر(عليه السلام)) فقلت: جعلت فداك الرجل يكون مع القوم) کسی همراه گروهی است (فيجري بينهم كلام يمزحون و يضحكون فقال: لا بأس ما لم يكن، فظننت أنه عنى الفحش، ثم قال :إن رسول الله(صلي الله عليه وآله) كان يأتيه الأعرابي) امام نمونه ای از مزاح بزرگوارانه و خالص از هر مفسده را بیان می کند (فيأتي إليه الهدية ثم يقول مكانه :أعطنا ثمن هديتنا فيضحك رسول الله(صلي الله عليه وآله) و كان إذا اغتم) غمناك می شد (يقول: ما فعل الاعرابي لبيته أتاناً. (۱))

ترجمه حدیث :

معمر بن خلّاد می گوید از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم و به او عرض کردم: فدایت شوم، مردی همراه گروهی است در بین آنها کلامی ردّ و بدل می شود و مزاح کرده و می خندند، امام (علیه السلام) فرمود: اشکالی ندارد، مادامی که نباشد (امام متعلّق را حذف می کند)، راوی می گوید: گمان کردم که مقصود امام فحش است، حضرت فرمود: اعرابی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آمد و برای آن حضرت هدیه می آورد و می گفت: به جای هدیه پول آن را بدهید پس حضرت می خندید و هر گاه حضرت غمگین می شد می فرمود: چه کرد اعرابی، کاش پیش ما می آمد.

شرح حدیث :

اسلام در مسئله مزاح حدّ وسط را گرفته است. بعضی در معاشرت خیلی خشک هستند که از نظر اسلام این برنامه مطلوبیت ندارد و بعضی مزاحهای زیاد و بی رویه دارند که اسلام با این هم مخالف است. در حدیثی آمده است که حضرت یحیی (علیه السلام) از خوف خدا گریه می کرد و هرگز نمی خندید ولی حضرت عیسی (علیه السلام) هم گریه داشت و هم می خندید و کار او بر کار یحیی ترجیح داشت و مقام او بالاتر از یحیی بود. روایات زیادی در مورد مزاح داریم و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) و اصحاب آنها مزاح می کردند. علی (علیه السلام) مزاح می کرد و دشمنان از آن سوء استفاده کرده و بهانه می کردند، در حالی که او در مزاح معتدل بود. مسئله مهم در آداب معاشرت این است که باید در مزاح از چند چیز پرهیز کرد :

۱- دروغ

بعضی دروغ می گویند تا دیگران را بخندانند در حالی که حدیث داریم که لا یذوق الانسان طعم الايمان حتّی تترك الكذب هزله و ... هرگز نباید برای خنداندن اشخاص سراغ دروغ رفت.

۲- پرهیز از سخنان رکیک

از سخنان و تعییرات زشت باید پرهیز کرد، به خصوص اهل علم باید از آن پرهیز کنند. در ایّام ربیع به توهم حدیث رفع قلم برای شوخی از الفاظ رکیکی استفاده می کنند که حدیث کذب است و مخالف صریح قرآن است، چون رفع القلم فقط از صبی و مجنون و نائم است نه از شخص عاقل.

۳- پرهیز از مطالب تحریک آمیز

گاهی در مجلس کودکان و بچه های ممیزی هستند که سخنان او باعث تحریک و یا بی حیایی آنها می شود که از این سخنان باید پرهیز شود.

۴- تسویه حسابهای شخصی به نام شوخی

عده ای به صورت جدّی نمی توانند با طرف مقابل تسویه حساب کنند و آن را در لباس شوخی انجام می دهند. گاهی شوخی از جدّی، جدّی تر است، چون در لباس شوخی می تواند از طرف مقابلش انتقام بگیرد.

۵- در شوخی کشف اسرار نشود

بیان عیب دیگران برای خنداندن صحیح نیست.
امام (علیه السلام) در روایت «لابأس» فرمود و متعلّق را حذف نمود؛ حذف متعلّق در اینجا مفید عموم است.

باید توجه داشت که انسان می تواند مزاح کند بدون این که مرتکب گناه شود.

* * *

بحث در شرط سوّم از شرایط وجوب حج در استطاعت به روایات رسید و بیان شد که روایات دارای طوایفی است. طایفه ای از روایات در شرح استطاعت سه مورد زاد و راحله، صحت بدن و تخلیه راه را بیان نمود و طایفه دوّم روایاتی بود که صحت بدن و قدرت بر مال

را می فرمود که نمونه هایی از آن بیان شد.

طایفه سوم: روایاتی که فقط «ما یحجّ به» را می گوید که حدود ده روایت به این مضمون است که ظاهراً همان زاد و توشه و راحله است که یکی دو روایت را از باب نمونه بیان می کنیم:

... * عن محمد بن مسلم قال قلت: لأبي جعفر (عليه السلام) قوله تعالى «و الله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال: يكون له ما يحجّ به الحديث. (۲)

... * عن الحلبي، عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله عزّ وجلّ: «و الله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» ما السبيل؟ قال: أن يكون له ما يحجّ به (مسلماً زاد و راحله را شامل است ولی صحت بدن و تخلیه السرب «ما يحجّ به» نیست) الحديث. (۳)

طایفه چهارم: فقط زاد و راحله را می گوید که این روایات با طایفه سوم در معنا شبیه هستند، که از باب نمونه بعضی از آن را بیان می کنیم:

... * (عن السكوني) سند مشکل دارد (عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سأله رجل من اهل القدر) در بعضی از روایات عقاید به قائلین به جبر را می گویند (فقال يا بن رسول الله (صلي الله عليه وآله) أخبرني عن قول الله عزّ وجلّ «و الله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» أليس قد جعل الله لهم الاستطاعة) آنها که خدا اراده کرده می توانند به حج بروند، و آنها که خدا اراده نکرده نمی توانند به حج بروند پس تعبیر «من استطاع» دلیل بر جبر است؟! فقال: ويحك إنما يعني بالاستطاعة الزاد و الراحلة ليس استطاعة البدن الحديث. (۴)

(... * سند ندارد و مرسله است (عن الرضا (عليه السلام) في كتابه إلى المأمون) مأمون از امام خواست که شرایع اسلام را برای او بنویسد و امام در نامه ای آن را نوشتند که صاحب وسائل این نامه را تجزیه کرده و در مباحث مختلف آورده است (قال: و حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً و السبيل زاد و راحلة). (۵)

بقي هنا أمران :

الامر الأول: بین روایات گروههای چهار گانه تعارضی نیست، چون هر کدام بیان مصداقی است چرا که ائمه (علیهم السلام) گاهی بیان مصداق می کردند و انحصار نیست، پس روایاتی که سه مورد یا روایاتی که دو مورد را می گوید با هم تعارضی ندارند و به عبارت دیگر آنها از باب مثبتین هستند که یکدیگر را قید نمی زنند چون در اصول در باب مطلق و مقید گفته ایم که دو مثبت همدیگر را قید نمی زنند مثلاً اگر بگوئیم اکرم العلما و اکرم الفقها منافاتی با هم ندارند همچنین لا تکرّم الفاسق و لا تکرّم الجهال، بلکه مثبت و منفی همدیگر را قید می زنند. ما نحن فیه هم از قبیل مثبتین است .

الأمر الثاني: آیا از این روایاتی که بیان شد استطاعت عرفی استفاده می شود یا استطاعت شرعی که چیزی اضافه بر استطاعت عرفی دارد؟

در اینجا ما بحث مهمی با صاحب جواهر و صاحب عروه و محشین عروه داریم .
مرحوم صاحب جواهر (۶) می فرماید از روایات استطاعت شرعی استفاده می شود و استطاعت، حقیقت شرعی دارد نه عرفی و این مسئله اجماعی است و در انتهای بحث می فرماید: صاحب مدارك در اجماع تردید کرده و صاحب حدائق هم تبعیت کرده است.
صاحب جواهر چون مسئله را اجماعی می داند روایات معارض را توجیه می کند.
صاحب عروه هم خط سیر صاحب جواهر را طی کرده و محشین عروه هم غالباً همین مسیر را طی کرده اند. مرحوم امام هم استطاعت شرعی را بیان فرمودند و معنای آن این است که اگر شخصی نزدیک مکّه است به طوری که می تواند پیاده به حج برود، اگر مرکب نداشته باشد مستطیع نخواهد بود، چون راحله در وجوب حج، شرط است ولی ما معتقدیم که استطاعت عرفی معتبر است و مسئله اجماعی نیست و مخالفینی وجود دارند که مرحوم نراقی در مستند (۷) آنها را نقل می کند و شاید طرف مقابل اجماعی باشد و جای تعجب است که مرحوم صاحب جواهر با آن احاطه، چگونه مسئله را اجماعی می داند.

۱۰. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۸۰ از ابواب آداب العشرة.
۲۰. ح ۱، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.
۳۰. ح ۳، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.
۴۰. ح ۵، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.
۵۰. ح ۹، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.
۶۰. ج ۱۷، ص ۲۴۸ - ۲۵۰.
۷۰. مستند، ج ۱۱، ص ۲۴ به بعد.

بحث در شرط سوّم از شرایط وجوب حج در استطاعت بود که مرحوم امام مسائلی در مورد آن بیان کرده اند :

مسألة ۹: لا تكفي القدرة العقلية في وجوبه، بل يشترط فيه الاستطاعة الشرعية، و هي الزاد و الراحلة و سائر ما يعتبر فيها، و مع فقدانها لا يجب) صحيح است ولی واجب نیست (و لا يكفي عن حجة الاسلام من غير فرق بين القادر عليه بالمشي مع الاكتساب بين الطريق) زاد و توشه ندارد و در بین راه کار می کند و از درآمد آن زاد و توشه تهیه می کند (و غيره كان ذلك مخالفاً لذیه و شرفه أم لا) خواه این پیاده روی و اکتساب در طریق مخالف شأنش باشد یا نباشد، ولی بعضی فرق گذاشته اند که اگر مخالف شأن او باشد کافی نیست اما اگر موافق شأنش باشد اشکالی ندارد (و من غير فرق بين القريب و البعيد) حتی کسی که نزدیک مکّه یا داخل مکّه است باید سواره باشد و به صورت پیاده حجة الاسلام صحیح نیست و به عبارت دیگر راحله در حجة الاسلام موضوعیت دارد .

عنوان مسئله :

مرحوم امام می فرماید: در وجوب حج قدرت عقلی کافی نیست بلکه استطاعت شرعی شرط است به گونه ای که اگر زاد و راحله و سایر چیزهایی که در آن معتبر است، نباشد حج واجب نیست و اگر انجام دهد کفایت از حجة الاسلام نمی کند.

در اینجا دو بحث داریم: يك بحث در مورد کسی که نزدیک مکه یا داخل آن است که بعداً بحث می کنیم و دیگری در مورد شخصی که دور از مکه است، آیا زاد و راحله با هم لازم است تا حجة الاسلام واجب شود و به عبارت دیگر آیا استطاعت شرعی معتبر است؟

مرحوم صاحب جواهر به گونه ای بحث را مطرح می کند که گویا مسئله اجماعی است و استطاعت شرعی معتبر است و زاد و راحله موضوعیت دارد اگر چه قادر بر مشی و اکتساب باشد.

عبارت مرحوم صاحب جواهر چنین است :

القطع بكون الراحلة من المراد بالاستطاعة) راحله شرط در استطاعت است (فیتوقف الوجوب علی حصولها) اگر راحله نباشد مستطیع نیست (و إن تمكّن بدونها بمشي و نحوه للإجماع المحكي عن الناصريّات (سيد مرتضي) والغنية (ابن زهره) و التذكرة و المنتهى (علامه) ... فقد وسوس سيد المدارك و تبعه صاحب الحقائق في الحكم بالنسبة إلى الراحلة فضلا عن الزاد) مخالف را در حدّ يك وسوسه می داند. (۱۱)

مرحوم صاحب عروه هم مسئله را متعرض شده و می فرماید :

في المسألة و جهان : و ایشان اعتبار استطاعت شرعیّه را تقویت می کند. محشین عروه هم غالباً با استطاعت شرعی موافقند ولی بعضی مخالفند .

از کلام مرحوم نراقی استفاده می شود که مسئله کاملاً اختلافی است و می فرماید :

هل اشتراط الراحلة مختصّ بصورة الاحتياج إليها لعدم القدرة علي المشي أو للمشقة مطلقاً... أو يعمّ جميع الصور و إن ساوي عنده المشي و الركوب سهولة و صعوبة و شرفاً و ضعة

(استطاعت شرعیّه؟ ظاهر المنتهی الأوّل) که صاحب جواهر فرمود اجماع بر استطاعت شرعی است (حيث اشترط الراحلة للمحتاج إليها و هو ظاهر الذخيرة) سبزواری (و المدارك و صريح المفاتيح) فیض (و شرحه و نسبه فی الأخير إلى الشهیدین) مرحوم شهید اوّل در دروس و شهید ثانی در مسالك (بل التذكرة) صاحب جواهر ادّعا کرد که علامه مدّعی اجماع بر استطاعت شرعی است (بل یکن استفادته من کلام جماعة ... و صرح بعض المتأخرین بالثانی) در حالی که صاحب جواهر استطاعت شرعی را اجماعی دانست (بل نسب إلى الأكثر بل نسب غیره) استطاعت شرعی (إلى الشذوذ. ۲)

جمع بندی: در مسئله دو قول داریم که بر هر دو طرف آن ادّعای اجماع شده است و حقیقت این است که قائلین به استطاعت شرعی و استطاعت عرفی هر دو متعدّد است. عامّه غالباً قائل به استطاعت شرعی هستند ولی بعضی هم مخالفند. مرحوم صاحب جواهر ادّعای اجماع کرده و عروه هم تحت تأثیر جواهر است و تحریر هم در حاشیه عروه حرکت کرده و بسیاری از بزرگان استطاعت شرعی را قائل شده اند، در حالی که مسئله اجماعی نیست و ما از این ادّعای اجماع واهمه ای نداریم.

ادّله قائلین به استطاعت شرعی:

۱- ظاهر اجماعات منقوله:

اجماعات منقوله می گوید که زاد و راحله از شرایط است. اجماعات در واقع اطلاق کلمات علما است.

۲- ظاهر اخبار:

روایاتی داشتیم که زاد و راحله را شرط می دانست که اطلاق دارد و قادر بر مشی و عاجز از مشی را شامل است.

قلنا: وقتی گفته می شود که زاد و راحله را تهیّه کن از آن فهمیده می شود که اگر نیاز به راحله ندارد نیاز به تهیّه راحله نیست. وقتی اطلاقات به دست ما داده شود از آن می فهمیم

که تهیه زاد و راحله برای کسی است که نیاز دارد و کسی که احتیاجی ندارد از اطلاق معاهد اجماعات و اطلاقات روایات خارج است.

ما در ناحیه زاد هم چنین می‌گوییم یعنی تهیه زاد برای کسی لازم است که به آن نیاز دارد. در میان اصحاب پیامبر هم بودند کسانی که پیاده حج می‌رفتند، در حالی که حج آنها حجه الاسلام و صحیح بود. قرآن هم می‌فرماید :

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا...

به نظر ما این ابزار خاص (زاد و راحله) موضوعیت ندارد و این تعبّد خشک بی‌معناست و در جایی در باب عبادات نداریم که ابزار موضوعیت داشته باشد و روایات و اجماعات فرد غالب را بیان می‌کند و سیّاتی ادّعای اجماع شده که مکّی راحله نمی‌خواهد و معلوم می‌شود که راحله برای کسی است که نیاز دارد و مکّی چون نیاز ندارد، راحله برای او لازم نیست.

تا اینجا روشن شد که دلیل عمده قائلین به اعتبار استطاعت شرعی، اطلاق روایات و اطلاقات معاهد اجماعات است، در حالی که اطلاق روایات و معاهد اجماع حمل بر غالب (فردی که به آن نیاز دارد) می‌شود.

۱. ج ۱۷، ص ۲۴۸ - ۲۵۰.

۲. مستند، ج ۱۱، ص ۲۸ - ۳۰.

بحث در شرط سوّم از شرایط وجوب حج در استطاعت در این بود که آیا استطاعت عرفی مراد است یا استطاعت شرعی؟ اگر استطاعت شرعی باشد بعضی چیزها مانند راحله موضوعیت دارد و اگر نداشته باشد حج واجب نمی شود .

بیان شد دلیل قائلین به استطاعت شرعی اطلاق معاهد اجماعات و اطلاق اخباری است که دلالت بر زاد و راحله می کند که صورت نیاز و غیر آن را شامل است .

قلنا: در مورد اطلاق معاهد اجماعات سه اشکال وارد است:

اولاً: اجماعی نیست و اقوال مخالفین نقل شد .

ثانیاً: اجماع مدرکی و مدرک همان اخبار است، پس حجّتی ندارد .

ثالثاً: اطلاقات بر فرد غالب حمل می شود و در جاهای دیگر فقها فرد غالب را ملاک می دانند ولی در اینجا فرد غالب را ملاک قرار نداده اند. زاد و راحله ابزار سفر است و اگر بی نیاز باشد قطعاً تهیّه آن لازم نیست .

جواب از دلیل دوّم (اطلاق اخبار) هم همین است یعنی اطلاقات حمل بر فرد غالب می شود و با تمام احترامی که برای بزرگانی مانند مرحوم صاحب جواهر، مرحوم صاحب عروه، محشّین عروه و مرحوم امام داریم می گوئیم اینجا اشتباه شده و استطاعت عرفی مراد است .

ادله قائلین به استطاعت عرفی:

۱- لفظ استطاعت در قرآن :

لفظ استطاعت در آیه «**لله علی الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً**» (۱) آمده است و قاعده در باب الفاظ این است که تمام الفاظ بر مفاهیم عرفی حمل می شود و اگر امر دائر شود بین معنای عرفی و معنای لغوی، معنای عرفی ملاک است .

اگر ادّعای حقیقت شرعیّه شود باید ثابت شود چون حقیقت نقل لفظ از يك معنا به معنای جدید است در حالی که اصل عدم نقل است و اگر شك هم کنیم که به معنای جدید منتقل شده و حقیقت شرعیّه پیدا کرده، اصل عدم نقل به معنای جدید است، بنابراین استطاعت در آیه بر معنای عرفی حمل می شود نه حقیقت شرعیّه .

از بضعی از عبارات صاحب جواهر استفاده می شود که بعضی از اساتید ایشان معتقد بودند که استطاعت يك معنای مجمل شرعی پیدا کرده است. به عقیده ما این مطلب درست نیست و دلیل بر حقیقت شرعیّه داشتن استطاعت نمی شود، اگر چه خود حج حقیقت شرعیّه است .

۲- عدم شرطیّت راحله برای مکّی :

ادّعا شده که برای مکّی راحله شرط نیست ولی روایتی نداریم بلکه مشهور و مانند اجماع است که در استطاعت مکّی راحله شرط نیست .

این حکم از کجا استفاده می شود؟ آیا جز این است که چون نیاز ندارد راحله در حقّش شرط نیست؟ پس، از این که روایت نداریم و در مورد مکّی چنین گفته شده معلوم می شود که اطلاق معاهد اجماعات و اطلاق روایات ناظر به جایی است که نیاز داشته است. به عبارت دیگر دو فتوا داریم: فتوای اوّل این که زاد و راحله لازم است و فتوای دیگر این که مکّی نیاز به راحله ندارد، از این تفصیل استفاده می شود که استطاعت عرفی مراد است و فتوای دوّم فتوای اوّل را تفسیر می کند .

۳- روایات :

روایاتی که می گوید کسی که می تواند پیاده به حج برود، پیاده برود. البتّه کسانی که قائل به استطاعت شرعی هستند این روایات را توجیه کرده اند .

***محمد بن الحسن باسناده عن موسی بن القاسم بن معاویه بن وهب** (در اسناد روایات

مرسوم نیست اسم اجداد را ببرند و به ذهن می رسد که اشتباه شده، و عن معاویه بن وهب باشد ولی در کتب رجال «موسی بن قاسم بن معاویه بن وهب» به این نام مطرح است که از

ثقات است (عن صفوان بن يحيى، عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم) صحيحه (في حديث قال: قلت لأبي جعفر (عليه السلام) فإن عرض عليه الحج فاستحي) (خجالت کشید)؟ قال: هو ممن يستطيع الحج و لم يستحي و لو علي حمار أجدع) (بینی بریده) (أبتر قال: فإن كان يستطيع أن يمشي بعضاً و أن يركب بعضاً فليفعل). (۲)

سند روایت خوب و در مورد حج واجب است و نمی توان ذیل را بر حج استحبابی حمل کرد و ظهور روایت قوی است .

... * (عن معاوية بن عمار) صحيحه (قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن رجل عليه دين أعليه أن يحج؟ قال: نعم إن حجة الإسلام واجبة علي من أطاق المشي من المسلمين (راوي اهل مدینه است و پیاده روی بین مکّه و مدینه مرسوم بوده است) (و لقد كان أكثر من حجّ مع النبي (صلي الله عليه وآله) مشاة و لقد مرّ رسول الله (صلي الله عليه وآله) بكرام الغميم (نام محلی از منازل بین مکّه و مدینه) (فشكوا إليه الجهد و العناء فقال: شدّوا أزرکم (کمربندها را محکم ببندید (و استبطنوا) شکم را محکم ببندید) (ففعّلوا ذلك و فذهب عنهم). (۳)

... * (عن علي بن أبي حمزة بطائنی که ضعیف است) (عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) قول الله عزّوجلّ و «لله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال: يخرج و يمشي إن لم يكن عنده) (راحله نداشته باشد) (قلت: لا يقدر علي المشي؟ قال يمشي و يركب، قلت: لا يقدر علي ذلك أعني المشي قال: يخدم القوم و يخرج معهم) (به قوم خدمت می کند و پول راحله را تهیه می کند و سوار آن می شود) (۴). آیا با خدمت به قوم و تهیه راحله استطاعت عرفی حاصل می شود؟ بله اگر مطابق شأنش باشد اشکال ندارد.

* (قال: و في رواية الكنانی) (مرسله کنانی) (عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال و إن كان يقدر علي أن يركب بعضاً و يمشي بعضاً فليفعل و من كفر قال: ترك) (این روایت تفسیر آیه

استطاعت است)۵.

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.
۲. ح ۱، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج.
۳. ح ۱، باب ۱۱ از ابواب وجوب الحج.
۴. ح ۲، باب ۱۱ از ابواب وجوب الحج.
۵. ح ۱۱، باب ۸ از ابواب وجوب الحج.

بحث در مسئله استطاعت در این بود که آیا استطاعتی که در حج معتبر است شرعی است یا عرفی؟

جمعی از بزرگان مانند مرحوم صاحب جواهر طرفدار استطاعت شرعی بودند که ادله آنها و جواب آن بیان شد. قول دیگر استطاعت عرفی و دلیل سوّم آن روایات بود که بعضی تصریح می کند حج ماشیاً صحیح است و بعضی تصریح می کند که حج واجب را هم اگر ماشیاً می تواند، به جای آورد و راحله آن گونه که طرفداران استطاعت شرعی می گویند موضوعیت ندارد. بعضی از روایات صریح الدلاله و بعضی صحیح السند بود .

جواب مرحوم صاحب جواهر :

مرحوم صاحب جواهر در مقام جواب از این روایات برآمده و سه جواب می دهد:

جواب اول :

روایات را حمل بر ندب می کنیم یعنی در حج مستحب راحله لازم نیست ولی در حج واجب لازم است.

جواب از جواب صاحب جواهر :

اولاً: بعضی از این احادیث تصریح به وجوب دارد و دارای سند معتبر است، پس حمل کردن بر استحباب و یا شدت استحباب خلاف ظاهر است .

ثانیاً؛ روایات در تفسیر آیه «لله علی الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلاً» (۱) (وارد شده و آیه حجّ واجب را می گوید و روایات مفسّر آیه حج است پس نمی توان آن را بر استحباب حمل کرد.

ردّ صاحب جواهر :

آیه حجّ واجب و حجّ ندبی را می گوید .

جواب از ردّ صاحب جواهر :

در حجّ ندبی استطاعت شرط نیست و برای حجّ واجب است و این جواب قانع کننده نیست .

جواب دوّم:

روایات را بر کسی که حج بر او استقرار یافته حمل می کنیم یعنی سابقاً راحله داشته و مستطیع بوده و به حج نرفته، الآن چون واجب الحج شده و کوتاهی کرده حتّی اگر ماشیا بتواند باید برود.

جواب از جواب دوّم صاحب جواهر :

بدون قرینه نمی توان روایات را حمل بر «من استقرّ علیه الحجّ» کرد، علاوه بر این که روایات تفسیر آیه است که استطاعت را می گوید و در «من استقرّ علیه الحجّ» استطاعت شرط نیست.

جواب سوّم :

روایات را طرح می کنیم چون خلاف اجماع و مشهور است .

جواب از جواب سوّم صاحب جواهر :

ما در همه جا مطلق و مقید را به تقیید و عام و خاص را به تخصیص جمع می کنیم، چگونه صاحب جواهر در اینجا فراموش کرده و می گوید روایات را کنار می گذاریم؟! بعضی از روایات می گوید کسی که توانایی پیاده رفتن دارد پیاده برود .

روایات دیگر زاد و راحله را می گوید، یعنی زاد و راحله لازم است و بدون آن حج واجب نیست، بنابراین در جمع بین این روایات می گوئیم زاد و راحله بر همه لازم است ولی آن که قادر بر مشی است مشی کند و راحله نیاز ندارد.

تصور ما این است که تمام مشکل از اطلاق معاهد اجماعات است، چون اطلاق معاهد اجماعات را بر غالب حمل نکرده و با آن برخورد کرده اند .

۴- روایات ده گانه :

دلیل چهارم بر اثبات استطاعت عرفی روایات ده گانه ای است که سابقاً بیان شد و می گوید: «إن كان عنده ما يحجّ به» حج بر او واجب است و ما يحجّ به راحله نیست و هیچ يك از روایات نفرمود که راحله موضوعیت دارد و اگر لازم بود باید می فرمود بنابراین راحله ابزار است و ابزار هیچ گاه موضوعیت ندارد و جزء مناسك نیست .

نتیجه: ما از مجموع ادله فقط استطاعت عرفی می فهمیم و دلایل قوی بر اثبات استطاعت عرفی و نفی استطاعت شرعی داریم و قائلین به استطاعت شرعی که اطلاقات است حمل بر فرد غالب می شود و روایاتی که می گوید حج ماشیاً صحیح است، این اطلاقات را تخصیص می زند.

بقي هنا امور :

الأمر الأوّل : آیا مطلبی که در مورد راحله گفته شد در مورد زاد هم گفته می شود؟ یعنی آیا می توان گفت زاد هم موضوعیت دارد؟ به عنوان مثال اگر شخصی بدون زاد و اهل مدینه

باشد ولی در بین راه ایستگاههای صلواتی موجود است که زاد و توشه می دهند، طبق قول مرحوم صاحب جواهر چون زاد ندارد مستطیع نیست، در حالی که آقایان این را نمی گویند. و یا در ناحیه صحتة البدن که در روایات آمده اگر کسی صحتة البدن ندارد ولی او را با ویلچر می برند که طبق قول ایشان حجّش استطاعتی نیست؛ آیا آقایان این لوازم را هم می پذیرند؟ ما معتقدیم که اگر کسی برای راحله موضوعیت قائل باشد باید برای بقیّه هم قائل به موضوعیت باشد و حال آن که این گونه نیست.

الأمر الثاني: مرحوم صاحب جواهر از بعضی از مشایخ عبارت نقل کرده و می فرماید:

و من هنا ظنّ بعض مشايخنا أنّ المراد بالاستطاعة المتوقّف عليها وجوب الحج معنى شرعي

محمل (حقیقت شرعی محمل) فكلّ ما شكّ في اعتباره فيها توقّف الوجوب عليه لأنّ الشك في الشرط شكّ في المشروط. (۲)

صاحب جواهر این سخن را نپذیرفته و در ذیل کلام آن را رد کرده ولی اگر کسی استطاعت را حقیقت محمل شرعی بداند، هر جا در چیزی شك کند باید بگوید که جزء است. دلیل این که ما روی این مسئله تا این اندازه بحث کرده و تأکید کردیم این است که پایه استطاعت را محکم کنیم تا در آینده هم مشکلی پیش نیاید و وقتی ما استطاعت را عرفی دانستیم، دیگر مشکلی پیش نمی آید.

الأمر الثالث: از آنچه که ما تا اینجا ذکر کردیم حکم بخش دوّم مسئله که در مورد قریب به مکّه بود روشن می شود که مرحوم امام فرمود فرقی بین قریب و بعید نیست و قریب به مکّه هم راحله لازم دارد چه پیاده روی در شأنش باشد یا نباشد. بعضی بین قریب و بعید فرق گذاشته و ادّعای اجماع کرده اند که بعید به راحله نیاز دارد و قریب به راحله نیاز ندارد. امام و بعضی دیگر فرقی بین قریب و بعید نمی گذارند.

در واقع در مورد راحله سه قول است:

۱- راحله لازم نیست نه برای قریب و نه برای بعید.

۲- راحله لازم است برای قریب و بعید .

۳- قریب راحله نمی خواهد و بعید می خواهد.

ما معتقدیم تا زمانی که قادر بر مشی باشند نه قریب راحله می خواهد و نه بعید ادله چهارگانه ای برای آن بیان کردیم و وقتی دربعید لازم نداشتیم در قریب به طریق اولی لازم نیست.

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۲. ج ۱۷، ص ۲۵۱.

«حدیث اخلاقی: مزاح»

در مورد مزاح روایتهای متعددی داریم که بعضی به مزاح امر کرده و بعضی از آن نهی کرده است که از هر کدام يك روایت بیان می کنیم:

۱- امر به مزاح:

روایاتی که دعوت به مزاح می کند و مجلس بی مزاح و خشک را مجلس خوبی نمی داند .

متن حدیث:

... * عن یونس الشیبانی قال : قال ابو عبد الله (علیه السلام): کیف مداعبة (شوخی) (بعضکم بعضاً؟ قلت : قليل قال: فلا تفعلوا فإن المداعبة من حسن الخلق و إئک لتدخل بها السرور علي أخیک و لقد کان رسول الله (صلي الله عليه وآله) يداعب الرجل یرید أن یسرّه. (۱))

ترجمه حدیث:

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: چگونه است مزاح بعضی از شما با بعض دیگر؟ راوی می گوید عرض کردم: کم است حضرت فرمود: چنین نکنید چرا که شوخی و مزاح از اخلاق نیکوست و توبه واسطه آن شادی را در برادر مؤمنت ایجاد می کنی و پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) با دیگران شوخی می کرد تا آنها را خوشحال کند.

۲- نهی از مزاح:

گروه دوم روایات ناهیه است که يك نمونه از آن را بیان می کنیم :

متن حدیث:

... *قال امیرالمؤمنین(علیه السلام): إِيَّاكَ وَ الْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَجْرُ السَّخِيمَةُ (از ماده سَخَم به معنی ایجاد عصبانیت است (و يوجب الضغينة و هو السبُّ الأصغر) دشنام کوچک). (۲)

ترجمه حدیث :

حضرت علي(علیه السلام) (می فرماید: از مزاح بیرهزید چرا که ایجاد عصبانیت و کینه می کند و همان دشنام کوچک است .

شرح احادیث:

جمع بین این دو گروه از روایات روشن است و دو را جمع دارد :

- ۱- گروه اول که به مزاح دعوت می کند، مزاحهایی است که ایجاد سرور می کند و گروه دوم در مورد مزاحهایی نیش دار است که طرف مقابل را ناراحت و دشمن می کند و در واقع این نوع مزاح نوعی تسویه حساب است که گاهی از جدی هم جدی تر است .
 - ۲- روایات افراط و تفریط را می گوید یعنی نه مجالس خشک و بی روح باشد و نه کثرت مزاح باشد، چون موجب سبکی و پایین آمدن شخصیت است و آبروی انسان را می برد .
- به عنوان يك قاعده کلی وقتی مشکلات دنیا را بررسی کنیم، غالباً از افراط و تفریط است و علمای اخلاق صفات فضیله را حدّ وسطی بین افراط و تفریط می دانند .

البته ما عمومیت این قاعده را نمی پذیریم ولی غالباً این گونه است؛ به عنوان مثال در مورد محبت دنیا افراط دنیا پرستی و جمع مال از هر راهی است و تفریط هم به این است که دنبال کار نمی رود و فقیر می شود و آبرویش می رود و یا در مورد محبت فرزند گاه افراطی است به گونه ای که فرزند هر گناهی مرتکب می شود او را نمی نهد و فرزند برای هر خلاقی آزاد است که این محبت مانع تربیت است و گاه تفریط است و اهمیتی به آینده و تربیت فرزند نمی دهد .

افراط و تفریط در هر جا مانع موفقیت است حتی در مسائل اقتصادی؛ به عنوان مثال در دنیا دو مکتب اقتصادی داشتیم که یکی فرو پاشید و دیگری هم در آستانه فرو پاشی است؛ مکتب کمونیستی مالکیت شخصی را قائل نبود که باعث عقب ماندگی آنها شد، در سویی دیگر نظام سرمایه داری است که مالکیت شخصی حاکم بر همه چیز است و اصل اساسی حاکم بر جوامع سرمایه داری، سود بیشتر با کار کمتر است و به همین جهت تجارت سلاحهای کشتار جمعی و یا مواد مخدر یا معامله بچه ها و یا مراکز فحشا برای کسب درآمد و... مجاز است که همه اینها در راستای کسب درآمد بیشتر است. این دو مکتب افراط و تفریط و راه نجات حد وسط است .

در مورد ولایت هم افراط و تفریط مذموم است، عده ای غلو می کنند (افراط) و عده ای بی تفاوت هستند (تفریط) در حالی که فرمودند ما طریق وسطی هستیم و غالی باید برگردد و تالی باید برسد.

بنابراین تنها مزاح نیست که حد اعتدالش فضیلت است بلکه در همه چیز چنین است .

مسألة ۱۰: لا يشترط وجود الزاد والراحلة عنده عيناً، بل يكفي وجود ما يمكن صرفه في

تحصيلها من المال، نقداً كان أو غيره من العروض جمع عرض به معنى جنس.

عنوان مسئله :

لازم نیست که عین زاد و راحله در نزدش حاضر باشد بلکه اگر چیزی دارد که با آن می تواند زاد و راحله تهیه کند کافی است، خواه پول نقد باشد یا چیزی که از فروش آن می تواند زاد و راحله تهیه کند.

اقوال :

بسیاری از بزرگان متعرض این مسئله نشده اند چون از وضاحت بوده است و بعضی که متعرض شده اند سراغ فرد دیگری رفته اند، به عنوان مثال مرحوم صاحب جواهر جایی را بحث می کند که قیمت زاد و راحله بیش از ثمن المثل است که مرحوم امام در مسائل بعد متعرض می شوند.

مرحوم صاحب عروه (۳) این مسئله را متعرض شده و به دنبال آن محشّین عروه هر کدام از آن بحث کرده اند و مرحوم امام هم متعرض شده است. محشّین عروه تعبیرات مختلفی دارند، بعضی مثل مرحوم آقای حکیم مسئله را از ضروریات دانسته و می فرماید :

هو ممّا لا إشكال فيه و ینبغي عدّه من الضروريّات. (۴)

مرحوم آقای خویی (۵) می فرماید از وضاحت است و بعضی دیگر بخلاف می گویند. مسئله دارای چهار صورت است :

۱- نقدینگی ندارد و زاد و راحله را می تواند از شهرش تهیه کند و علف دابّه را هم باید تهیه کند، البته امروز که دابّه نیست بنزین ماشین را آماده کند.

۲- نقدینگی دارد ولی زاد و راحله را از شهر خودش نمی تواند تهیه کند و یا مقداری را می تواند و بقیّه را در منازل بین راه می تواند تهیه کند.

۳- نقدینگی ندارد ولی طلا یا نقره و یا چیزهای گرانبه به همراه دارد و می تواند از فروش آن در شهر خودش زاد و راحله تهیه کند.

۴- طلا یا نقره یا چیزهای گرانبه دارد ولی نمی تواند در شهر خود زاد و راحله تهیه کند.

هر چهار صورت به نظر ما از واضحات و شخص مستطیع است .

ادله :

دلیل ما سه چیز است :

۱- عموماً استطاعت :

عموماً استطاعت مثل آیه «**لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً**» «شخصی را که پول ندارد ولی جنس دارد، و یا کسی را که تمام زاد و راحله را از شهر خودش تهیه نکرده، شامل است .

مرحوم آقای خویی می فرماید چنین شخصی که تمام زاد و راحله را در شهر خودش تهیه نکرده مستطیع نیست بلکه تحصیل استطاعت است و اگر دلیل ما ادله استطاعت باشد نمی توان گفت مستطیع است و باید با ادله مایحج آن را حل کنیم .

آیا استطاعت به این است که الان زاد و توشه آماده داشته باشد؟ عرف می گوید جای شک نیست که چنین شخصی که امکان تهیه زاد دارد مستطیع است و این را تحصیل استطاعت نمی گویند و عرف مقدمات بعیده را تحصیل استطاعت می داند نه مقدمات قریبه را . مقدمات بعیده مثل این که زمین مواتی را احیا می کند و درخت می کارد تا از فروش محصول آن زاد و توشه تهیه کند و به حج برود که این تحصیل استطاعت است و واجب نیست، ولی مقدمات قریبه تحصیل استطاعت نیست .

من العجب بعضی گفته اند در صورتی که در بین راه زاد تهیه می کند، مستطیع نیست و حج بر او واجب نمی باشد که مرحوم آقای خویی در المعتمد (۶) این قول را از جماعتی نقل می کند .

به نظر ما این فتوا عجیب است چون کسی پیدا نمی شود که تمام علف دابه اش را که در طول راه نیاز دارد یکجا همراه خود بردارد .

۲- روایات مایحج به :

حداقل ده حدیث بود که زاد و راحله در آن نبود بلکه تعبیر «ما یحجّ به» بود که شامل پول و اشیاء قیمتی هم می شود. کسانی که در راحله قائل به موضوعیت بودند و استطاعت را شرعی می دانستند این دلالت را در اینجا پذیرفته اند .

۳- روایات زاد و راحله :

روایات زاد و راحله شامل حال کسی که پول آن را دارد می شود، یعنی کسی که پول تهیه زاد و راحله را دارد و در بازار هم زاد و راحله موجود است عرف این را بالفعل می داند چون بالقوة القریبة من الفعل است و عرف در مورد او می گوید که زاد و راحل دارد. بنابراین در هر چهار صورت مسئله را از واضحات و مسلّمات است .

دو مسئله در مورد حج :

۱ - رمی جمرات : جمرات در امسال با سالهای قبل تفاوت کرده و عربستان تغییرات عظیمی در جمرات ایجاد کرده و به جای جمره هفت جمره درست کرده که طول هر کدام ۱۲۵ متر و در مجموع حدود هزار متر است. در زیر این جمرات مکانی به صورت قیف است که ریگهای جمره به مرکز آن و همان جای سابق اصلی می ریزد. مطابق فتوای ما مشکل حل است ولی فقهای دیگر که این مبنا را پذیرفته اند مشکل بزرگی دارند .

ما معتقدیم جمره به معنی مجتمع الحصى و ستونها علامت و شاخص است و در رساله ای که در این زمینه نوشته ایم حدود پنجاه مدرک برای این معنا از شیعه و اهل سنت نقل کرده ایم. مطابق فتوای ما هر جا بزنند به جای اصلی می افتد و این کافی است چون در روایات داریم که اگر سنگ به راحله و یا انسان دیگر و یا جای دیگر بخورد و به جمره بیافتد کافی است . ولی آنها که می گویند باید به ستون بخورد، الآن ستونی در کار نیست و به جای يك ستون

هفت ستون است .

سؤال: آیا عربستان سعودی و علمای حجاز حق دارند هر گونه که دلشان بخواهد اعمال و مناسک را تغییر دهند؟ آیا نباید شورایی تشکیل شود و از همه علما نظر خواهی شود؟ اینها چه ولایتی بر مشاهد مشرفه دارند، چرا علمای اسلام اعتراض نمی کنند؛ آنها باید با مشورت با علمای بلاد دیگر این کارها را انجام دهند و نباید علما ساکت بنشینند و باید اعتراض کنند، چون آنجا متعلق به تمام مسلمین است .

۲- قربانی :

در مورد قربانی نظر ما الآن تخییر است، در حالی که سابقاً تعیین بود، چون در آن زمان قربانی ها را می سوزاندند که با موازین شرعی سازگار نبود اما اکنون از قربانی ها استفاده می شود و يك اولویت آنجا دارد و يك اولویت خارج از آنجا، اولویت در آنجا اُقریبیت به منی است. همه قربانگاهها خارج از منی است ولی اُقریبیت اولویتی ایجاد می کند. اما اولیت در اینجا، اُقریبیت به مصرف است، چون معلوم نیست آنها این قربانی ها را در کجا مصرف می کنند .

علاوه بر این اینجا شرایط قربانی رعایت می شود ولی در آنجا شرایط رعایت نمی شود . بنابراین اقرب به شرایط و مصرف اینجا و اقرب به مکان آنجاست و لذا ما قائل به تخییر هستیم .

مسألة ۱۱: المراد من الزاد والراحلة ما هو المحتاج إليه في السفر بحسب حاله قوة و ضعفاً) در زمان ما هم راحله ها مختلف است و هر کسی به گونه ای می تواند برود (و شرفاً و ضعة و لا يكفي ما هو دون ذلك و كل ذلك موكول إلى العرف ولو تكلف بالحج مع عدم ذلك لا يكفي عن حجة الاسلام) فرع اول (كما أنه لو كان كسوباً) در اثنای راه کسب می کند (قادراً علی

تحصیلها) زاد و راحله (فی الطريق لا یجب و لا ینکفی عنها) حجة الاسلام - فرع دوم.

مرحوم صاحب عروه مسئله را گسترده تر مطرح کرده و می فرماید :

مسألة ۴: المراد بالزاد هنا المأكول و المشروب و سائر ما یمحتاج إلیه المسافر من الأوعية التي یتوقف علیها حمل المحتاج إلیه و جمیع ضروریات ذلك السفر بحسب حاله قوة ضعفاً و زمانه حرّاً و برداً) باید مکان را هم می فرمودند چون مکان حرکت هم متفاوت است (و شأنه شرفاً و ضعة (۱).

اقوال :

از نظر اقوال در مورد زاد ظاهراً اختلافی نیست و همه معتقدند که زاد و توشه به حسب الحال باید تهیه شود ولی در راحله اختلاف است؛ البته اختلاف در قوت و ضعف نیست بلکه اختلاف در شرفاً و ضعة است. بعضی معتقدند که شرف و ضعة در راحله مطرح نیست، چون روایت داریم ولی از نظر قوت و ضعف باید رعایت شود .

مرحوم آقاي خويي اشاره اجمالی به اختلاف در این مسئله دارد و می فرماید :

اختلف الاصحاب فی اعتبار الراحلة من حيث الضعة و الشرف فذهب جماعة إلی مراعاة شأن المكلف و حاله ضعة و شرفاً بالنسبة إلی الراحلة و ذهب آخرون إلی عدم اعتبار ذلك. (۲)

ایشان موافقان و مخالفان را نام نمی برند ولی مرحوم صاحب جواهر (۳) بعضی را نام می برند و از صاحب مدارك نقل می کند که ایشان گفته اند رعایت شأنیت در راحله نیست و ظاهر عبارت دروس هم عدم شأنیت است و از كشف اللثام نقل می کند که به این معنا تمایل دارد ولی ظاهر کلمات بسیاری از علما شرطیت است .

بنابراین در زاد و توشه و در قوت و ضعف راحله اختلافی نیست و اختلاف در شرفاً و ضعة است .

قبل از ورود به بحث از ادله طرفین انواع راحله در سابق را بیان می کنیم :

سابقاً راحله مختلف بود، بعضی بر حمار و بعضی بر اسب و بعضی بر جهاز شتر می نشستند

ولی کسانی که نمی توانستند، سه راه داشتند: کجاوه که فضایی کوچکی بر دو طرف شتر بود که به خصوص برای زنها از آن استفاده می شد، گاهی بر کجاوه پوشش می انداختند که محل می شد. کنیسه و حودج که اطاقکی بر پشت شتر بود که درون آن می نشستند که بهترین نوع مرکب آن روز بود .

ادله قائلین به عدم رعایت شأنیّت در راحله :

۱- اطلاقات :

اطلاقات وقتی زاد و راحله را می گوید شأنیّت در آن نیامده است .

۲- روایات :

روایات متعدّدی که تصریح می کند «ولو علی حمار اجدع ابتر» و روایات متعدّد است و حدود شش روایت (۴) است، که يك روایت را از باب نمونه می خوانیم و چون روایات متضافر است نیاز به بحث از سند نیست :

... *عن محمد بن مسلم فی حدیث قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام): فإن عرض علیه

الحج فاستحی؟ قال: هو ممن یستطیع الحجّ و لم یستحی ولو علی حمار أجدع ابتر. (۵)

۳- سیره ائمه (علیهم السلام) :

إثم رکبوا الحمیر و الزوامل، جمع زاملة است و قاموس می گوید زاملة یا زامل عبارت است از حیوان بارکش یعنی ائمه (علیهم السلام) بر حیوان بارکش سوار می شدند پس معلوم می شود که شأنیّت رعایت نمی شود.

۱. اعروه، ج ۴، ص ۳۶۴.

۲. معتمد، ج ۲۶، ص ۶۸.

۳. ج ۱۷، ص ۲۵۶.

۴. ح ۱، ۳، ۵، ۷، ۸ و ۹ از باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۱، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در فرع اول از مسئله یازدهم در این بود که زاد و راحله قوه و ضعفاً به حسب نیاز است، حال آیا راحله هم به حسب شأن و شرف متفاوت است به گونه ای که اگر کسی راحله ای در خور شأنش به دستش نرسد مستطیع نباشد؟ به عبارت دیگر آیا شأنیّت در مرکب سفر حج اعتبار دارد یا معتبر نیست به گونه ای که هر وسیله ای که پیدا شود و قوت و قدرتش اجازه دهد کافی باشد؟

عده ای شأنیّت را شرط می دانستند و عده ای شرط نمی دانستند. دلایل قائلین به عدم شرطیّت سه دلیل و دلیل اول آنها اطلاقات و دلیل دوم آنها روایات متعدّد بود که به شش روایت اشاره شد که فرمود «ولو علي حمار اجدع ابتر» و دلیل سوم آنها فعل نبی و ائمه (علیهم السلام) (بود که آنها بر حیوان بارکش هم سوار می شدند که در شأن آنها نبود.

البته در تاریخ نداریم که ائمه در حج بر حیوان بارکش سوار شوند روایات متعدّد داریم که ائمه بر حمار سوار می شدند ولی در حج نبود و فقط يك روایت در صحیح بخاری در مورد حج پیامبر است :

... * (إن رسول الله) صلي الله عليه وآله (حجّ علي رحل و كانت زاملته) حیوان بارکش پیامبر بود (۱).

و این تنها روایتی است که در مورد حج یافت شده ولی در مورد غیر حج زیاد است .
جواب ادله سه گانه:

اکنون به بررسی ادله سه گانه می پردازیم :

جواب از دلیل اول:

از اولین دلیل (اطلاقات (دو گونه جواب داده شده است :

اولاً، قبول نداریم که اطلاقات شامل باشد چون اطلاقات راحله در شأن را می گوید نه راحله ای را که باعث آبروریزی می شود. مرحوم آقای بروجردی در حاشیه عروه این اشکال را مطرح می کند .

ثانیاً، **سَلَمْنَا** : که اطلاق شامل شود ولی به ادله عسر و حرج تخصیص می خورد که این جواب را مرحوم صاحب عروه بیان می کند .

نسبت ادله عسر و حرج با این عمومات، عموم و خصوص من وجه است و عمومات حاکم است و ادله عناوین ثانویه مثل لاضرر و لا حرج حاکم است بر اطلاق عمومات عناوین اولیه، پس با این که عموم من وجه است ولی چون حاکم است تخصیص می زند. جواب از

مسألة ۱۲: لا يعتبر الاستطاعة من بلده و وطنه (لازم نیست از وطن و بلد مستطیع باشد (فلو استطاع العراقي و الايراني و هو في الشام أو الحجاز) ایرانی یا عراقی به حجاز رفته و در آنجا مستطیع شده) وجب (بر او حجة الاسلام واجب می شود (و إن لم يستطع من وطنه) صورت اول (بل لو مشي إلى قبل الميقات متسكعاً) با زحمت و تقاضای کمک از مردم تا نزدیک میقات آمده (أو لحاجة و كان هناك جامعاً لشرائط الحج وجب و يكفي عن حجة الاسلام) صورت دوم (بل لو أحرمت متسكعاً فاستطاع و كان أمامه ميقات آخر يمكن القول بوجوبه) به قصد حج تا میقات آمد و مستطیع نبود و به قصد حج ندبی محرم شد ولی به میقات دوم (حجفه) که رسید مستطیع شد ممکن است قائل شویم که حجّش حجة الاسلام است، صورت سوم (و إن لا يخلو من إشكال).

عنوان مسئله:

در این مسئله بحث در مبدأ استطاعت است که از کجا باید مستطیع باشد.

مسئله دارای سه صورت است:

- ۱- به منطقه ای برای انجام کاری رفته و آنجا مستطیع شده است.
 - ۲- به قصد حج یا حاجات دیگر به میقات رفته و آنجا مستطیع شده است.
 - ۳- از میقات اول غیر مستطیع گذشته و در میقات دوم مستطیع شده است.
- فرق بین صورت اول و دوم چیست؟ در صورت اول به قصد کار دیگری رفته بود و در آنجا مستطیع شد ولی در صورت دوم به قصد حج آمده و بعد مستطیع شده است.
- صورت اول و دوم را بلاشکال حجة الاسلام دانسته اند ولی صورت سوم محل اختلاف است.

اقوال:

این مسائل در کتب قدما و متأخرین کمتر مطرح است و بیشتر در کلام معاصرین (از زمان صاحب عروه به این طرف) مطرح شده است، البته بعضی مثل صاحب مدارک برخی از شقوق مسئله را مطرح کرده اند.

حکم صورت اول:

در مورد صورت اول اختلافی نیست و نصی هم نداریم و سراغ قاعده عموم استطاعت می رویم. آیه «الله علی الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلاً» شخصی را که در وطنش مستطیع نبود ولی در میقات مستطیع شده شامل می شود چون لازم نیست استطاعت از وطن باشد و یا روایاتی که می فرماید: «إن کان عنده ما یحجّ به» شامل ما نحن فیه می شود، چون نمی فرماید: «ما یحجّ به عن وطنه»، بنابراین استطاعت از وطن شرط نیست بلکه استطاعت از مکانی که می خواهد به سمت مکه حرکت کند شرط است ولی از کلام بعضی از محشّین عروه استفاده می شود که استطاعت از وطن شرط است ولی دلیلی اقامه نکرده اند. مرحوم صاحب

مدارك (۱) در میان متأخرین از معدود افرادی است که مسئله را مطرح کرده و علاوه بر دلیل فوق به يك روايت هم استدلال کرده است.

× ... عن معاوية بن عمار قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): الرجل يمرّ مجتازاً يريد اليمن (جنوب عربستان که برای رفتن به آنجا راهش به مکه می افتد) أو غيرها من البلدان و طريقه بمكة فيدرك الناس و هم يخرجون إلى الحج فيخرج معهم إلى المشاهد أيجزيه ذلك عن حجة الاسلام (اگر مجزي باشد واجب می شود)؟ قال نعم. (۲)

به اطلاق روايت تمسك کرده و مي گوييم روايت كسي را كه در وطنش مستطيع بوده و كسي را كه مستطيع نبوده، هر دو را شامل است.

إن قلت: روايت در مقام بيان از اين جهت نيست بلکه در مورد اين است که از اول قصد نداشته و از الآن قصد مي کند.

قلنا: قاعده اي داريم که ترك الاستفصال في نقل الحال دليل علي العموم في المقال، يعني وقتی راوي سؤال مي کند و امام از او سؤال نمي کند و جواب مي دهد، اين ترك استفصال دليل بر عموم است؛ به عنوان مثال كسي مي پرسد نذري كردم و به نذر عمل نکردم، امام مي فرمايد بايد كفاره دهی؛ از اين که امام نپرسيد که نذر كوچك بوده يا بزرگ و يا از چه قبيل بوده مي فهميم که هر نذري که باشد كفاره دارد.

در ما نحن فيه راوي سؤال کرد و امام نپرسيد که در وطن مستطيع بوده يا نه؟ اين ترك استفصال دليل بر اين است که چه در وطن مستطيع باشد يا نباشد، فرقي نمي کند و اگر از اينجا مستطيع باشد کافی است.

حكم صورت دوم:

جايي که به قصد حج تا ميقات آمده و در ميقات مستطيع شده آیا اين حش حجة الاسلام است؟ دليل و جواب آن همان جواب و دليل سابق است و با صورت اول فرقي ندارد و اطلاعات اينجا را شامل مي شود، چون در عرف چنين شخصي مستطيع است و روايت

معاویة بن عمار هم به اطلاقش یا به الغای خصوصیت اینجا را شامل است.

حکم صورت سوّم:

در مورد صورت سوّم دو قول است: يك قول براي مرحوم امام و صاحب عروه و آقای حکیم است که می گویند حجة الاسلام بودن محل اشکال است ولی مرحوم آقای خویی می فرماید مسئله اشکالی ندارد و حجّش حجة الاسلام است و بعد می فرماید: استطاعت او در میقات دوّم کاشف از این است که نیت ندبی که در میقات اوّل کرده اشتباه بوده و باید نیت وجوب می کرد، یعنی استطاعت در میقات دوّم را کاشف می داند، مانند اجازه در بیع فضولی طبق قول کشف که می گوید عقد از اوّل درست بوده است.

عبارت مرحوم آقای خویی چنین است:

بل هو المتعیّن لكشف الاستطاعة عن عدم أمر الندبی حین الإحرام (احرام از میقات اوّل)

فیجب علیه الإحرام للحجّ ثانیاً (ظاهر عبارت این است که دوباره محرم شود) **سواء أكان**

أمامه میقات آخر أم لم یکن (عبارت مبهم است، آیا میقات سوّم مراد است؟!)(۳)

شکّی نیست که این شخص در مسجد شجره نیت احرام کرده و مستطیع نبوده ولی در مسجد جحفه مستطیع شده، آیا نیت را عوض کند یا احرام را تجدید کند؟ ظاهر عبارت آقای خویی تجدید احرام است ولی آقای حکیم می پرسد ما احرام سابق را چگونه رها کنیم، صوری متصور است:

۱- آیا احرام سابق از اوّل باطل بوده.

۲- باطل نبوده و صرف نظر جایز است.

۳- عدول از احرام اوّل مثل عدول از نماز به نماز دیگر.

ایشان می فرماید هیچیک از این احتمالات صحیح نیست، چون احرام اوّل قطعاً صحیح بوده و نمی شود از آن دست برداشت، زیرا تا زمانی که تمام اعمال را به جا نیاورد از احرام خارج نمی شود و عدول از آن هم جایز نیست.

پس احرام سابق صحیح است و باید نیت را عوض کند، حال آیا حجة الاسلام با حج ندبی يك ماهیت است؟ اگر يك ماهیت هم باشد باز عوض کردن نیت مشکل است چون وقتی از میقات اول گذشتی اگر پشیمان شدي باید به مسجد شجره برگردی، بنابراین تبدیل این نیت به واجب مشکل است و دلیلی بر عدول از احرام اول نداریم.

۱. ج ۷، ص ۴۱.

۲. ح ۲، باب ۲۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. عروه، ج ۴، ص ۳۶۶.

بحث در مسئله دوازدهم از مسائل استطاعت در حج، در مبدأ مکانی استطاعت بود یعنی انسان از کجا باید مستطیع باشد؟ به صورت سوّم رسیدیم یعنی کسی که بدون استطاعت حرکت کرده و به میقات اول رسیده و چون مستطیع نیست قصد حج ندبی می کند ولی وقتی به میقات دوّم می رسد مستطیع می شود، آیا می تواند از آنجا قصد حجة الاسلام کند؟ آیا دوباره محرم شود یا همان نیت را به حجة الاسلام برگرداند؟ آیا استطاعت در میقات دوّم بعد از احرام در میقات اول کار ساز است؟

مرحوم آقای حکیم و مرحوم آقای خویی دو نظر مختلف دارند. مرحوم آقای خویی در حاشیه عبارت «أمكن أن يقال بالوجوب عليه» از عروه می فرماید:

بل هو المتعین لكشف الاستطاعة عن عدم الأمر النذبی حین الإحرام) احرام اوّل (فیجب علیه الإحرام للحج ثانياً سواء أكان أمامه میقات آخر أم لم یكن) عبارت مبهم است آیا میقات سوّم را می گوید که چنین چیزی وجود ندارد). (۱)

مرحوم آقاي حكیم پذیرفته و می فرماید :

الإحرام السابق كان صحيحاً ندباً و لا یجوز تبدیل إحرام بآخر إلا أن یكون الأوّل باطلاً أو یجوز إبطاله) دلیل داشته باشیم که ابطال احرام جایز است (أو العدول) عدول از احرام اوّل (و لیس هنا دلیل علی شيء منها) نه احرام باطل بوده و نه می توان احرام را باطل کرد و عدول هم دلیل ندارد، بنابراین نمی تواند نیت حجة الاسلام کند).

کاشفیت استطاعت متأخر از وجوب متقدّم در کلام آقاي خويي به چه معناست؟

در باب فضولی نزاعی است که آیا اجازه ناقل است (بیع شنبه واقع شده و مالک یکشنبه اجازه داده انتقال از روز یکشنبه است) یا کاشف است (اجازه روز یکشنبه کشف می کند که از روز شنبه انتقال حاصل بوده و نماءات برای مشتری است) کشف در اینجا چگونه است؟ کشف انواعی دارد که در انوار الفقاهه آمده است .

کشف حقیقی به این معنی است که از دیروز این ملک به مشتری منتقل شده بود، چون در علم خدا بوده که اجازه فردا می آید و سبب شده که ما کشف از انتقال کنیم.

آیا کشف حقیقی امکان عقلی دارد به این معنی که امر متأخر در امر متقدّم اثر کند؟ اگر ما شرایط و اسباب شرعیّه را از قبیل علّت و معلول عقلی بدانیم، هرگز معلول (نقل و انتقال) بر علّت (اجازه) مقدّم نمی شود ولی می دانیم شرایط و اسباب شرعی، شرایط و اسباب عقلی نبوده بلکه اموری اعتباری هستند و امور اعتباری غیر از علّت و معلول عقلی است و به دست شارع و معتبر است و وقتی می بیند فردا اجازه می آید، اعتبار ملکیت می کند، چون علّت امور اعتباری، معتبر است و عقلاً مانعی ندارد که شارع مقدّس که عالم به عواقب امور است بداند که فردا اجازه مالک می آید و از امروز اعتبار ملکیت می کند و این محال نیست

و مثل علّت و معلول نیست .

امور اعتباری مصلحت می خواهد و شارع مصلحت دیده و از قبیل شرط متأخر است، یعنی شارع مقدّس شرط متأخر را دیده و مصلحت را در این می بیند که چیزی را متقدّم بر آن اعتبار کند .

ما نمی گوئیم کشف حقیقی محال است و لازمه آن تأخر علّت از معلول است، چون شرایط شرعی را علّت و معلول نمی دانیم، بلکه داعی شارع بر اعتبار می دانیم و همان گونه که شرط متقدّم و مقارن می تواند داعی بر تشریع شارع شود، شرط متأخر هم می تواند داعی بر تشریع شارع باشد ولی دلیل می خواهد، به عنوان مثال در باب فضولی روایت صحیح الدلاله داریم؛ حال آیا در بحث ما هم دلیل هست؟ خیر، در این بحث دلیل نداریم . بنابراین بیان مرحوم آقای خویی منهای اشکال آقای حکیم در مستمسک - که وارد است - اشکال مسئله کشف دارد، چون کاشفیّت استطاعت از این که حج از اوّل واجب بوده ولو مانع عقلی ندارد ولی دلیل می خواهد که بگوید استطاعت متأخر باعث وجوب متقدّم می شود؛ عدول از يك نیت به نیت دیگر هم خلاف اصل است و هر جا دلیل بود، می پذیریم و اگر دلیل نبود، عدول خلاف اصل است .

بقي هنا شيء :

در زمان ما هم این مسئله دارای ثمرات متعدّد است به عنوان مثال شخصی به عمره مفرده محرم می شود و تا ایّام حج در عربستان می ماند و حج را به جای می آورد در حالی که در شهر خود مستطیع نبوده ولی چون در آنجاست حجّش را به جای می آورد و یا مأمورینی که به جدّه می روند و می خواهند حج به جای آورند، در حالی که در ایران مستطیع نبودند . و یا روحانی به عمره می رود و در آنجا از او دعوت می شود که روحانی کاروان شود یعنی در آنجا مستطیع می شود و یا کارگری برای کار می رود و در آنجا برای کار در ایّام حج و خدمت به حجّاج دعوت می شود و به حج می رود، در حالی که در وطن مستطیع نبود؛ پس

این که در وطن مستطیع نبود ولی در میقات مستطیع شده در زمان ما مصادیق متعدّدی دارد و فرقی نمی کند که در میقات اوّل مستطیع شود یا در میقات دوّم.

نتیجه: ما نمی توانیم در میقات دوّم نیت حجّ و جوبی کنیم و استطاعت در میقات دوّم دردی دوا نمی کند.

* * *

مسألة ۱۳: لو وجد مركب كسيّارة أو طيّارة و لم يوجد شريك للركوب (نرخ گران نیست ولی من باید کرایه چند نفر را بدهم) (فإن لم يتمكّن من أجرته لم يجب عليه و إلاّ وجب) اگر پول دارد بدهد و برود و اگر ندارد مستطیع نیست (إلاّ أن يكون حرجياً عليه) صورت اوّل (و كذا الحال في غلاء الاسعار في تلك السنة) صورت دوّم (أو عدم وجود الزاد و الراحلة إلاّ بالزيادة عن ثمن المثل) گرانی عمومی نیست فقط این شخص گران فروش است که باز اگر می تواند بخرد و اگر نتواند مستطیع نیست، صورت سوّم (أو توقّف السير علي بيع أملاكه بأقلّ منه) بعضی این مسئله را جداگانه ذکر کرده اند؛ این شخص هم مستطیع است اگر حرج نباشد.

عنوان مسئله :

سه گونه گرانی داریم :

- ۱- گرانی عام (همه چیز گران شده).
- ۲- گرانی خاص (من گرفتار يك شخص بی انصاف شده ام).
- ۳- گرانی بر اثر عوارض مثلاً ماشین پنج مسافر می خواهد و کسی نیست و من باید دربست بروم.

مرحوم امام و بعضی دیگر اینها را مثل هم دانسته اند ولی به نظر ما مثل هم نیستند.

۱۰. اعروه، ج ۴، ص ۳۶۶.

«حدیث اخلاقی: ادخال سرور بر قلب مؤمن»

متن حدیث:

عن جابر بن یزید (محل بحث است ولی بعضی او را توثیق کرده اند و به نظر می رسد این که محلّ کلام واقع شده به این جهت است که از ضعفا نقل می کرده است) عن أبی جعفر (علیه السلام) قال: تبسم المؤمن فی وجه أخیه حسنة و صرفه القذی عنه حسنة و ما عبد الله بمثل إدخال السرور علی المؤمن. (۱)

ترجمه حدیث:

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: تبسم مؤمن به صورت برادر مؤمنش حسنه است و زدودن آنچه بر چهره اوست حسنه است و هیچ عبادتی مانند ادخال سرور بر قلب مؤمن نیست.

شرح حدیث:

یکی از آداب معاشرت اسلامی بر خلاف آنچه دشمنان تبلیغ می کنند، مسئله محبت و برخورد خوب است که در این حدیث به سه نمونه از آن اشاره شده است:

۱- تبسم به چهره برادر مؤمن:

تبسم مؤمن به صورت برادر مؤمنش حسنه است و برای او ثواب می نویسند.

۲- زدودن غم و اندوه از چهره مؤمن:

«قذي» در لغت معنی وسیعی دارد، خیلی آن را به معنی خاشاک در چشم می دانند ولی اصولاً خاشاکي را که در چشم و یا در صورت یا در ظرف آب قرار می گیرد و مزاحم است قذي می گویند و این جمله به این معنی است که اگر غباري را که به صورت برادر مؤمن نشسته پاک کنی ثواب و حسنه است.

۳- ادخال سرور بالاترین عبادت:

هیچ عبادتي بالاتر از ادخال سرور در قلب برادر مؤمن نیست. یکی از مشکلات مردم که آنها را از کار باز می دارد، حالات غم و اندوه و افسردگی است که برای همه پیش می آید و عوامل مختلفی مانند مشکلات خانوادگی، اقتصادی، جسمی و ... دارد. اگر عوامل غم و اندوه تشدید شود به افسردگی که نوعی بیماری است، تبدیل می شود. ایمان به خدا و توکل به او، یکی از عوامل مهمی است که جلوی افسردگی را می گیرد، چرا که شخص با ایمان، خدا را کسی می داند که مشکل ترین مشکلات برای او آسان است، کسی که چنین فکر کند مأیوس نمی شود چون در هر قدمی فرجی است و خدا می تواند همه چیز را دگرگون کند؛ حال اگر ضعیف النفس باشد با اندک مشکلی مأیوس و ناراحت می شود، حال اگر مطابق روایت با لفظ یا با عمل او را خوشحال کند از هر عبادتي بالاتر است. در داستان حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) آمده است که مردی از اهل ری خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد که مالیات سنگینی بر او قرار داده شده و از عهده او خارج است و فرماندار ری از موالیان حضرت است.

حضرت نامه ای نوشته و به دست آن مرد دادند و مرد نامه را گرفت و پیش فرماندار رفت و نامه حضرت را به او داد؛ فرماندار نامه را بوسید و بر چشم خود گذاشت و مشکل او را حل کرد و نصف اموالش را به او داد.

آن مرد سال بعد به حج رفت و امام را ملاقات کرد و داستان را با حضرت بازگو نمود، حضرت خوشحال شد، آن مرد عرض کرد آیا شما را خوشحال کرد؟ حضرت فرمود من و

پدرانم و رسول خدا(صلي الله عليه وآله) و خداوند را خوشحال کرد پس حضرت او را دعا کرد.

این نمونه ای از ادخال سرور است که از مهمترین عبادات است. گروهی اشتباه کرده و ادخال سرور را از راه گفتن مطالب نامناسب و دروغ و تهمت ها می دانند که این صحیح نیست. با وجود این تعالیم محبت آمیز چگونه بعضی ما را متهم به خشونت می کنند؟!

× × ×

انتخابات:

انتخابات در دنیای امروز مسئله ای سرنوشت ساز و حیاتی است و تمام مقدرات يك ملت با انتخابات مرتبط است. مسائل سیاسی، اقتصادی، عمرانی، اجتماعی و فرهنگی با انتخابات گره خورده و يك انتخابات ممکن است سرنوشت مملکت را عوض کند. کسانی که خودشان را از انتخابات کنار می کشند کسانی هستند که به سرنوشت خود اهمیت نمی دهند، ما اهل دین باشیم یا دنیا باید در انتخابات حاضر باشیم تا سرنوشت خود و جامعه خود را تعیین کنیم و این از واضحات است و همه باید در صحنه حاضر شوند و وظیفه همه است، حتی مخالفین نظام هم باید شرکت کنند، چون به مملکت و عاقبت خودشان علاقه مند هستند.

در مورد انتخابات باید به دو نکته توجه شود:

- ۱- هر که را انتخاب می کنیم در عمل او شريك هستیم و باید جواب گو باشیم. به همین جهت باید به کسی رأی دهیم که می دانیم به درد مملکت می خورد. باید دنبال کسی برویم که فردای قیامت بتوانیم جواب گو باشیم؛ البته وسواس هم لازم نیست و در بین موجودین آن

که اقرب و احسن الموجودین است انتخاب کنیم، پس نه گرفتار وسواس شویم و نه گرفتار بی اعتنائی و جناح بازی.

۲- انتخابات باید سالم و توأم با آرامش و بدون هیچ خلاف و تقلب باشد و بر هم زدن آرامش صحیح نیست.

ملت ما امتحان خود را پس داده و جنجالهایی که در انتخابات در کشورهای دیگر هست در کشور ما نیست.

شرکت در انتخابات برای ما علاوه بر آنچه گفته شد، مطلب مهم دیگری هم دارد و آن این که معیار نفوذ نظام و وفاداری مردم را به نظام از انتخابات می سنجد یعنی علاوه بر سرنوشت داخلی سرنوشت خارجی ما هم به آن گره خورده است.

× × ×

بحث در مسئله ۱۳ از مسائل استطاعت دارای دو فرع و فرع اول گرانی زاد و راحله بود که سه صورت دارد: گاه گرانی عام است (همه جا گران شده) و گاه گرانی خاص است (من گرفتار شخص بی انصاف شده ام) و صورت سوم گرانی بر اثر عوارض و شرایط خاص است (مثل این که ناچار است کرایه در بست بدهد).

فرع دوم هم در مورد ارزانی مضر بود به این بیان که شخص مستطیع است ولی اجناس او را ارزاتر از قیمت می خرند.

فرع اول: گرانی زاد و راحله

اقوال:

در مرود گرانی زاد و راحله سه قول است:

قول اول: بعضی معتقدند اعتنا به گرانی نکند و زاد و راحله را بخرد و اگر نمی تواند مستطیع

نیست.

قول دوم: بعضی معتقدند اگر مطابق ثمن المثل است بخرد و اگر نیست لاضرر جلوي آن را می گیرد و مستطیع نیست.

قول سوم: قول به تفصیل است به این بیان که اگر خیلی سنگین نیست بخرد و مستطیع است و جایی که خیلی سنگین است مستطیع نیست.

در مورد قول اول ادّعی شهرت شده و مرحوم صاحب حدایق می فرماید:

المشهور فی کلام الأصحاب أنّه لو لم یکن له زاد و لاراحلة لکنّه واجد للثمن فإِنَّه یجب علیه شراؤهما و إن زاد عن ثمن المثل وقیل إنّهُ متى زادت قيمة الزاد و الراحلة عن ثمن المثل لم یجب الحج. (۲)

مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

و الأول (وجوب) أشهر و أصح بل هو المشهور شهرة عظيمة سیما بین المتأخرین نعم عن التذكرة إن كانت الزيادة تحجف بماله لم یجب الشراء علی إشکال کشاء الماء للوضوء. (۳)

مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

فإن وجده (زاد) بثمان یضرب به و هو أن یكون فی الرخص بأكثر من ثمن مثله و فی الغلاء مثل ذلك لم یجب علیه. (۴)

قول مشهور قول وجوب و قول شیخ در مبسوط عدم وجوب و قول علامّه در تذکره تفصیل است.

در مورد اقوال عامّه ابن قدامه می گوید:

و الزاد الذي تشترط القدرة علیه ... فإن كان یملکه أو وجده یباع بثمان المثل فی الغلاء و الرخص أو زیادة یسیره لا تحجف بماله لزمه شراؤه و إن كانت تحجف بماله لم یلزمه. (۵)

عامّه هم بین محجف و غیر محجف تفصیل داده اند.

دلیل: اطلاعات استطاعت

عمده دلیل برای قائلین به وجوب، ادله استطاعت است که می گوید اگر دارد بخرد و اگر ندارد مستطیع نیست و تعبیر «ما یحج به» و «له زاد و راحلة» که در روایات آمده مطلق است و ما نحن فیه را شامل می شود و مطابق اطلاق باید عمل کنیم.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۲، باب ۸۴ از ابواب العشرة.

۲. ج ۱۴، ص ۷۷ و ۷۸.

۳. ج ۱۷، ص ۲۵۷.

۴. مبسوط، ج ۱، ص ۳۰۰.

۵. مغنی، ج ۳، ص ۱۷۱.

بحث در فرع اول از مسئله ۱۳ از مسائل استطاعت در این بود که آیا گرانی قیمت ها مانع وجوب حج می شود؟

سه قول داشتیم: قول اول این بود که گرانی مانع از وجوب نیست و اگر می تواند بخرد و اگر نمی تواند مستطیع نیست. قول دیگر این بود که گرانی مانع وجوب حج است و قول سوم تفصیل بود، یعنی بین ضرر مححف و غیر مححف فرق است، اگر ضرر مححف است مستطیع نیست و اگر ضرر کم است مستطیع است.

تفصیل دیگری هم ما داریم و آن این که بین گرانی عام و گرانی خاص فرق است، یعنی اگر گرانی عام است باید تهیه کند و مستطیع است، اما اگر گرانی خاص است مستطیع نیست.

دلیل مشهور (وجوب با گرانی ساقط نمی شود): اطلاقات

اطلاقات ادله استطاعت و اطلاق «ما یحج به» و زاد و راحله و اطلاق «القدرة علی الحج» که همه مطلق است. جایی را که زاد و راحله گران است و این شخص توانایی خرید را دارد شامل می شود.

دلیل غیر مشهور (غلاء مانع وجوب): ادله لاضرر و لا حرج

زیر بار این گرانی رفتن ضرر و حرج است و ادله لاضرر و لا حرج اطلاقات را تخصیص می زند.

بعضی از بزرگان مانند آقای حکیم و دیگران در مقابل دلیل لاضرر و لا حرج بیانی دارند و معتقدند بعضی از واجبات ذاتاً ضرری (مانند زکات، خمس، جهاد و ...) و بعضی از واجبات گاهی ضرری و گاه بی ضرر است (مثل روزه)؛ این قبیل واجبات به هنگام ضرر به وسیله ادله لاضرر برداشته می شود. نسبت ادله صیام با دلیل لاضرر ولو عموم من وجه است ولی ادله لاضرر حاکم است و جلوی اطلاقات عام را می گیرد ولی در عباداتی که سرتا پا ضرر است (مثل زکاة و خمس) اگر با ادله لاضرر پیش بیاوریم، چیزی برای خمس و زکات نمی ماند. حج هم از عباداتی است که ذاتش ضرری است و با ادله لاضرر نمی توان جلوی آن را گرفت و ارزان و گرانش ضرری است؛ به عبارت دیگر نسبت بین دلیل زکات و خمس و حج با ادله لاضرر، عموم و خصوص مطلق است، پس اطلاقات حج، ادله لاضرر را تخصیص می زند، بنابراین ادله لاضرر و لا حرج شامل اینجا نمی شود.

قلنا: این سخن بسیار عجیب است که ما اینها را ضرری بدانیم. هزینه هایی که در جامعه می شود، دو گونه است: یک قسم هزینه های شخصی است مثل لباس، غذا، منزل و ... قسم دیگر هزینه های عمومی مثل حفظ امنیت، احداث جاده بین شهرها، ساخت مدارس و بیمارستانها، حفظ کشور و ... که همه هزینه دارد و هزینه این امور عمومی را دولت باید پردازد و آن را از مردم می گیرد. فلسفه مالیات، خمس و زکات این است که این هزینه های

عمومی پرداخت شود.

آیا هزینه در چنین جایی ضرر است؟! خمس و زکات و پرداخت این هزینه ها ضرر نیست و حج هم از این قبیل است و منتهای اجر اخروی باعث عظمت اسلام و مسلمین است و بسیار بعید است که جهاد، خمس، زکات و حج را ضرری بدانیم.

بنابراین همه واجبات مالی منفعت است، منتهی خرید به قیمت گران مشمول لاضرر است. با این بیان دلیل قائلین به قول سوّم زنده می شود.

دلیل قول سوّم (تفصیل):

از آنچه ذکر شد دلیل قائلین به تفصیل هم روشن می شود، چون عرف می گوید اگر گرانی کم است بخرد ولی اگر گرانی زیاد است لازم نیست، پس قول سوّم قابل قبول است و قول چهارم هم که تبصره ای بر قول سوّم دارد، مانند قول سوّم است یعنی گرانی عام را کسی گرانی نمی داند ولی گرانی خاص ممکن است داخل در عنوان لاضرر باشد. در اینجا يك روايت داریم که دلیل قول سوّم دانسته اند و چون يك روايت است لازم است سند آن بررسی شود:

× ... محمد بن يعقوب (ثقه)، عن أبي علي الأشعري (احمد بن إدريس از ثقات و از بزرگان قم)، عن محمد بن عبد الجبار (از بزرگان و ثقات) عن صفوان بن يحيى (وكيل امام رضا و امام جواد(عليهما السلام)) عن ذريح المحاربي (شيخ طوسي او را توثيق کرده و عده ای در مورد آن سکوت کرده اند در مجموع می توان روايت را معتبر و قابل قبول دانست) عن أبي عبد الله قال: من مات و لم يحجّ حجة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تحجف به (معنی عامی است که گرانی را هم شامل است) أو مرض لا يطيق فيه الحجّ أو سلطان يمنعه فليمت يهودياً أو نصرانياً. (۱)

روایت می فرماید اگر محجف باشد مانع حج است.

نتیجه: بین محجف و غیر محجف و بین غلاء شخصی و عام فرق است.

۱. ح ۱، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مسئله ۱۳ از مسائل استطاعت به فرع دوم رسید.

فرع دوم: انخفاض قيمتها

ارزان شدن گاهی منجر به ضرر می شود، به عنوان مثال شخصي مستطيع است و اموال فراوانی دارد ولی اگر الآن بخواهد بفروشد، مشرتري به قيمت بازار نيست و بايد زير قيمت بفروشد. آیا واجب است این شخص اجناسش را بفروشد و به حج برود؟ حق این است که همان شقوق و احتمالاتي که در فرع اول در بحث ارتفاع قيمتها داشتيم در این بحث هم می آید، به این بیان که گاهی قيمت کل بازار پايين آمده و در همه جا چنین است (انخفاض عام) و گاه من گرفتار اشخاص بی انصاف شده ام و وقت تنگ است (انخفاض خاص) و گاه ارزانی بر حسب عوارض است به عنوان مثال داراي هتلي است که اطاقهاي متعدد دارد ولی به اندازه کافی مسافر نيست و مجبور است يك اطاق چهار نفره را به يك نفر و به زير قيمت بدهد و یا اتوبوس دارد ولی مسافر به تعداد کافی نيست بنابراین تمام صور فرع قبل در اینجا می آید.

بعضي معتقدند چنین شخصي مستطيع است و بايد بفروشد و برود و به اطلاقات استطاعت

تمسك مي كنند و بعضي به لاضرر و لا حرج تمسك کرده و مي گویند فروش اموال لازم نیست و این شخص مستطیع نمی باشد. بعضی دیگر بین مححف و غیر مححف و بعضی بین ضرر عام و غیر عام فرق گذاشته اند. ما نیز همانند فرع قبل بین ضرر عام و خاص و مححف و غیر مححف فرق می گذاریم، یعنی اگر ضرر عام و غیر مححف بود باید تحمل کند. بعضی از فقها فرع انخفاض قیمتها را مطرح نکرده اند.

× × ×

مسألة ۱۴: يعتبر في وجوب الحج وجود نفقة العود إلى وطنه (آیا راحله یا تخلية السرب هم همین حکم را دارد؟ آیا سلامت هم شرط است یعنی وقتی می داند که در بازگشت سالم نخواهد بود آیا مستطیع است؟ آیا شرط دیگر هم لازم است؟) **إن أراد** (عود به وطن) **أو إلى ما أراد التوقف فيه بشرط أن لا تكون نفقة العود إليه أزيد من العود إلى وطنه إلا** (استثنا از شرط است) **ألجأته الضرورة إلى السكنى فيه.**

عنوان مسئله:

در این مسئله بحث در این است که آیا هزینه های بازگشت جزء استطاعت است؟ مسئله داراي شقوقی است که در کلام فقها و بزرگان آمده است:

صورت اول: بعد از زیارت خانه خدا می خواهد به وطن باز گردد.

صورت دوم: بعد از زیارت خانه خدا نمی خواهد به وطن برگردد که گاه مجبور است و گاه ضرورت نیست و می تواند به وطن برگردد.

صورت سوم: شخصی خانه به دوش است و تعلقی به بلدی ندارد.

صورت چهارم: بعد از زیارت خانه خدا می خواهد آنجا بماند.

صورت پنجم: محیر است بین این که آنجا بماند یا به وطنش برگردد و هر دو برایش مساوی

است.

ممکن است صور دیگری هم بتوان اضافه کرد، البته غالب مردم از قبیل قسم اول هستند.

اقوال:

ظاهر کلمات مشهور اطلاق دارد و هزینه رفت و برگشت را شامل است و سراغ این شقوق نرفته اند.

مرحوم صاحب شرایع می فرماید:

و المراد بالزاد قدر الكفاية من القوت و المشروب ذهاباً و عوداً و بالراحلة راحلة مثله. (۱)

کلام ایشان مطلق است و رفت و برگشت را شامل است و اشاره ای به صور و شقوق نشده است. بسیاری از اصحاب هم کلامشان مطلق است.

در کلمات عامّه هم همین گونه است. ابن قدامه در مغنی می گوید:

و الزاد الذي تشترط القدرة عليه هو ما يحتاج إليه في ذهابه و رجوعه. (۲)

بسیاری از علمای متأخرین (عروه و حواشی آن و تحریر الوسیله) شقوقی را استثنا کرده اند. این کلمات به صورت مبسوط تر در حدائق ذکر شده است و اجمال آن همان است که ذکر شد. تنها کسی که از او مخالفت نقل شده شافعی است که می گوید نفقه بازگشت لازم نیست. کلام شافعی را مرحوم صاحب حدائق از قول مرحوم علامه چنین نقل می کند:

و الشافعي في اعتبار نفقة العود هنا وجهان: اعتبارها (نفقه عود) للمشقة الحاصلة بالمقام في غير

وطنه (كأن به لا حرج تمسك کرده) و هو الذي اخترناه و الثاني عدمه (عدم اعتبار نفقه

عود) لتساوي البلاد بالنسبة إليه. (۳)

خلاصه اقوال:

کلام مشهور اطلاق دارد و ایاب و ذهاب را شامل است و گروهی از متأخرین هم تفصیلی برای این مسئله قائل شده اند و شافعی نفقه عود را طبق يك قول لازم ندانست.

ادلّه:

در این مسئله نصّ خاصّی نداریم بنابراین ما هستیم و اطلاقاقت. مقتضای آیه **«لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا»** (۴) فقط ذهاب است.

اطلاق روایات دهگانه **«عنده ما يحجّ به»** هم ایاب ندارد و فقط ذهاب است. ظاهر روایاتی که تعبیر «القدرة عليه» و تعبیر «له زاد و راحلة» داشت، ذهاب است. پس ما باشیم و ظاهر این اطلاقاقت فقط ذهاب مراد است ولیکن این اطلاقاقت يك دلالت التزامی عرفی دارد، به این بیان که وقتی کسی هزینه برگشت را ندارد، عرف او را مستطیع نمی داند و در اطلاقاقت فقط نباید به اطلاق بدوی تمسّك کرد بلکه باید لوازم آن را هم سنجید. در ناحیه تخلیة السرب هم اگر می داند که موقع برگشت راه بسته خواهد بود، و یا در ناحیه سلامت می داند که در بازگشت سالم نخواهد بود، عرف این شخص را مستطیع نمی داند، چون عرف بازگشت را هم جزء استطاعت و ما يحجّ به می داند.

یؤید ذلك؛ در بحث های آینده خواهد آمد که رجوع به کفایت و نفقه عیال در مدّت رفت و برگشت از شرایط حج است و اگر نداشته باشد مستطیع نیست.

بنابراین گر چه در بدو نظر اطلاقاقت دلالت بر این دارد که هزینه بازگشت جزء استطاعت نیست ولی عند الدقّة و التأمل روشن می شود که استطاعت در بازگشت جزء استطاعت حج است.

و اما استثنائاتی که گفته شده بعضی درست است مثلاً کسی که قصد ماندن در مکه دارد نفقه بازگشت نمی خواهد و یا اگر در بازگشت به سوریّه خواهد رفت که هزینه اش نصف بازگشت به ایران است آن مقدار جزو استطاعت است و یا خانه به دوش نفقه بازگشت ندارد، بنابراین به طور خلاصه این استثنائات مصادیق نادره ای است که دست هر عرفی داده شود استثنا می زند و در مورد آن هزینه بازگشت را لازم نمی داند.

۱. جواهر، ج ۱۷، ص ۲۵۴.

۲. ج ۳، ص ۱۷۱.

۳. ج ۱۴، ص ۸۵ - ۸۷.

۴. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

بقي هنا شيء:

مرحوم امام (رحمه الله) در مورد کسی بین عود به وطن و غیر وطن مخیر است، شرط کردند که هزینه عود به غیر وطن بیش از هزینه وطن نباشد. این مسئله واضح است و استطاعت به این است که شخص خرج کمتر را داشته باشد و لازم نیست هزینه بیش از آن را داشته باشد تا مستطیع شود. در ادامه مرحوم امام فرمود مگر این که مجبور شود به وطن دوم برود که هزینه بیشتر دارد که در این صورت چون مجبور است هزینه بیشتر جزء استطاعت خواهد بود.

مسألة ۱۵: **يعتبر في وجوبه (حج) وجدان نفقة الذهاب والإياب، زائداً عما يحتاج إليه (اضافه**
بر چیزی که مورد حاجتش می باشد مثل خانه و ...) **في ضروریات معاشه فلاتباع دار سکنه**
اللائقة بحاله و لا ثياب تجملّه (لباس تجمل در حدّ شأن) و لا أثاث بيته و لا آلات صناعته
(ابزار کسب و کار) و لا فرس رکوبه أو سيّارة ركوبه و لا سائر ما يحتاج إليه بحسب حاله و
زيّه و شرفه (موقعیتش ایجاب می کند) بل و لا كتبه العلميّة المحتاج إليها في تحصيل العلم، سواء
كانت من العلوم الدنيّة أو من العلوم المباحة المحتاج إليها في معاشه و غيره و لا يعتبر في شيء
منها الحاجة الفعلية ولو فرض وجود المذكورات أو شيء منها بيده من غير طريق الملك كالوقف
و نحوه (اگر خانه ای در اختیارش قرار می دهند که لائق به شأنش هست و یا اباحه منافع
می کنند، آیا در اینجا که بدل بی منت و بی دردسری برای خانه و وسایل زندگی هست، لازم

است بپذیرد و خانه اش را بفروشد و به حج برود؟) **وَجِبَ بَيْعُهَا لِلْحَجِّ بِشَرَطِ كَوْنِ وَ ذَلِكَ غَيْرِ**
مَنَافٍ لِّشَأْنِهِ وَ لَمْ يَكُنِ الْمَذْكُورَاتُ فِي مَعْرِضِ الزَّوَالِ (خانه ای را که به او داده اند از او نگیرند
 و اگر در معرض زوال باشد لازم نیست خانه اش را بفروشد).

عنوان مسئله:

در باب دین مستثنیاتی داریم که مدیون مجبور نیست آنها را برای ادای دین بفروشد مثل
 خانه، وسایل خانه، مرکب سواری و ...، البتّه اگر خانه را رهن گذاشته، باید بفروشد و
 مستثنیات دین برای جایی است که بدهی بدون رهن دارد.

در باب استطاعت هم چیزهایی هست که به حساب استطاعت نمی آید و باید آنها را کنار
 گذاشت مثل خانه، مرکب، زینت آلات زوجه و ... که اینها مستثنیات استطاعت است.

در این مسئله بحث در مستثنیات استطاعت است و پنج صورت دارد.

۱- وسائل ضروری زندگی (حداقل لباس و مسکن و وسائل منزل)

۲- وسائل رفاهی (وسائلی که ضروری نیست و بودنش بهتر است)

۳- وسائل تجمل (زینت آلات مرأه)

۴- سرمایه و وسیله های کسب و کار

۵- مازاد بر این امور (مثلاً زمینی دارد که نیازی به آن ندارد).

این مسئله در کلمات بزرگان از عامّه و خاصّه مطرح است. مرحوم صاحب عروه این مسئله
 را در مسئله دهم مطرح فرموده و نحوه ورودش به این مسئله با ورود مرحوم امام متفاوت
 است و می فرماید برای استطاعت پول نقد و موجود بودن زاد و راحله لازم نیست و پولش
 باشد کافی است و اگر هیچ يك نباشد و املاك اضافه داشته باشد کافی است و بعد از ذکر این
 مقدمه می فرماید ولیکن استثنائاتی دارد.

اقوال:

این مسئله (مستثنیات استطاعت) علی اجمالہ اجماعی است ولی در جزئیاتش بحث است.

مرحوم کاشف اللثام می فرماید:

و اما استثناء المسکن و الخادم و الثياب ففي المعتبر (محقق) و المنتهي (علامه) و موضع من التذكرة الإجماع عليه و يعضده انتفاء العسر و المخرج في الدين ... و كذا في التذكرة الإجماع علي استثناء فرس الركوب و لا أري له وجهاً (كشف اللثام در فرس ركوب مخالف است و تصوّر ما اين است كه ايشان جايي را مي گويد كه نيازي به فرس ندارد). (۱)

مرحوم نراقي در مستند مي فرمايد:

المسألة الثالثة: لا يباع لنفقة الحج الخادم و لا دار السكنى و لا الثياب المحتاج إليها و لا فرس الركوب و لا كتب العلم و لا أثاث البيت و لا آلات الصنائع كل ذلك مع الضرورة و الحاجة بقدرهما و علي أكثرها حكاية الإجماع مستفيضة (ادّعاي اجماع متعدّد) (۲).
ابن قدامه در مغنی مي گوید:

و يعتبر أن يكون هذا فاضلاً عن ما يحتاج إليه لنفقة عياله الذين تلزمه مؤونتهم في مضيه و رجوعه ... و أن يكون فاضلاً عما يحتاج هو و أهله إليه من مسكن و خادم و ما لا بدّ منه. (۳)
علاوه بر مرحوم کاشف اللثام مرحوم شهيد در دروس هم در بعضي از فروع مخالف است. اصل در مسئله چيست؟ ما غي دانيم شخص با داشتن اين وسائل مستطيع است يا نه؟ اصل عدم استطاعت است و کسانی كه بخوانند بر اين امور اشكال كنند، بايد در مقابل اين اصل دليل بياورند.

۱. ج ۵، ص ۹۴.

۲. ج ۱۱، ص ۳۸.

۳. ج ۳، ص ۱۷۲.

بحث در مسئله پانزدهم از مسائل استطاعت در مستثنیات استطاعت بود، یعنی چیزهایی که لازم نیست فروخته شده و خرج حج شود مثل خانه، مرکب، اثاث خانه، لباس، آلات کسب و سرمایه و ...

بر این امور ادّعای اجماع شده و فقط از دو نفر مخالفت نقل شده بود که مرحوم کاشف اللثام در مورد مرکب و مرحوم شهید در دروس در آلات کسب خدشه کرده اند.
ادلّه:

در این مسئله برای استثنا دلایل متعدّد می توان ذکر کرد :

۱- اصل:

اگر دلیل دیگری نباشد اصل اقتضای براءت می کند، چون در تمام واجبات مشروط اگر در شرط یا در تحقق شرط یا در دایره و مفهوم شرط شك شود این شك، شك در مشروط خواهد بود و جایی که در مشروط شك شود اصل براءت است، بنابراین اصل اولیّه اقتضا می کند که هر چرا که شك در استثنایش داشته باشیم، بگوییم مستثنی از استطاعت است.

۲- اجماع:

اجماع مدرکی بوده و قابل اعتماد نیست.

۳- مفهوم استطاعت:

در آیه «**لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا**» بیان شد که استطاعت عرفی مراد است و اگر کسی خانه و یا وسایل کسب و کارش را بفروشد و به حج برود، عرف او را مستطیع نمی داند. بنابراین مفهوم استطاعت خود دلیل بر این است که این امور جزء مستثنیات است.

۴- تمسّك به قاعده لاضرر یا لاجرح یا هر دو:

کسی که خانه اش را بفروشد و به حج برود و بعد از بازگشت خانه نداشته باشد، حرج است و خدا در دین حرج قرار نداده است همان گونه که با اندک ضرر و حرج در وضو لازم نیست وضو بگیرد، در اینجا هم این حج حرجی است و لازم نیست.

۵- سیره مستمره:

تاکنون شنیده نشده که گفته شود خانها زیور آلات و یا مردها آلات کسب و خانه شان را بفروشد و به حج بروند و سیره بر این جاری شده است. به این دلیل فقها استناد نکرده اند در حالی که از بهترین ادله بر این معناست. حال و هوای ادله پنج گانه با هم متفاوت است، چون ما مستثنیات را سه گونه کردیم: ضروریات، رفاهیّات و تجملیّات؛ آیا این ادله در هر سه جاری است؟ لاجرح در مورد ضروریّات زندگی است و رفاهیّات و تجملیّات را شامل نمی شود؛ بنابراین همه ادله شامل همه مستثنیات نمی شود البته، بعضی از ادله مثل سیره شامل تمام مستثنیات می شود، بنابراین مجموع این ادله پنج گانه برای اثبات مجموع مدعا کافی است.

۶- روایات:

روایات متعدد است ولی فقها سراغ روایات نرفته و فقط به لاجرح استدلال کرده اند. بعضی از فقها فقط به روایت ذیل استدلال کرده اند که دلالتش خوب است:

× ... عن ذریع المحاربی (شیخ طوسی ایشان را توثیق کرده و سند روایت معتبر است) عن أبي

عبدالله (عليه السلام) قال: من مات ولم يحجّ حجة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به

(مستثنیات را شامل می شود چون فروش خانه و محل کسب و کار «حاجة تجحف به» است

و برای ضروریّات زندگی این حدیث خوب است) ... (۱).

سه روایت دیگر هم داریم که فقها به آن استدلال نکرده اند؛ اسناد این روایات معتبر نیست

ولی روایات متضافر است و روایت سابق هم صحیح بود، بنابراین من حیث المجموع

می تواند دلیل باشد.

× ... عن أبي الربيع الشامي (مجهول الحال و نامش را بعضي خليل و بعضي خليل و بعضي خالد گفته اند و توثيق نشده و تنها نقطه قوت در مورد او این است که حسن بن محبوب که از اصحاب اجماع است از او روایت نقل می کند که این دلیل بر توثیق نمی شود و فی الجمله دلیل بر حسن حال است و می توان روایت را حسنه دانست) قال: سئل ابو عبدالله (علیه السلام) عن قول الله عزوجل «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» فقال (علیه السلام): ما يقول الناس (عامه)؟ قال: فقلت له: الزاد و الراحلة، قال: فقال ابو عبدالله (علیه السلام): قد سئل ابو جعفر عن هذا فقال: هلك الناس (کسانی که زاد و راحله را کافی دانستند گمراه و هلاک شدند) إذن لئن كان من كان له زاد و راحلة قدر ما يقوت عياله و يستغني به عن الناس ينطلق إليهم فيسلبهم إياه لقد هلكوا إذن ... (این حدیث را مرحوم کلینی و مرحوم مفید در مقنعه نقل فرموده اند که ذیل روایت از مرحوم مفید در مقنعه است) و يستغني به الناس يجب عليه أن يحجّ بذلك ثم يرجع فيسأل الناس بكفّه لقد هلك (معنی ذیل این است که دست به زندگی اش نزنند و اگر اضافه دارد به حج برود). (۲)

× ... عن الأعمش (دو نفر به این نام آمده که یکی سلیمان بن مهران و دیگری اسماعیل بن عبدالله است که هر دو مجهول الحال هستند) عن جعفر بن محمد (علیه السلام) فی حدیث شرایع الدین قال: و حجّ البيت واجب علي من استطاع إليه سبيلا و هو الزاد و الراحلة مع صحّة البدن و أن يكون للإنسان ما يخلفه علي عياله و ما يرجع إليه بعد حجّه (اگر خانه یا وسایل کار یا مغازه اش را بفروشد دیگر بعد از حج چیزی نخواهد داشت). (۳)

روایت بعد، از روایات دیگر روشن تر است، مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل فرموده که ظاهراً جمع بندی از روایات متعدّد است:

× ... المرويّ عن ائمتنا (عليهم السلام) أنّه (استطاعت) الزاد و الراحلة و نفقة من تلزمه نفقته و الرجوع إلى كفاية إمّا من مال أو ضياع (مزرعه و باغ و ملك) أو حرفة (وقتی بر می گردد مالی داشته باشد و معلوم می شود که لازم نیست خانه اش را بفروشد و به حج برود) ... (۴)

این روایات ضروریات را قطعاً شامل است و رفاهیّات را هم می گیرد چون بعضی از روایات مزرعه را هم می گفت، ولی تجملّات را شامل نمی شود.

تلخّص من جمیع الأدلّة و از انضمام بعضی به بعضی می توان نتیجه گرفت که مستثنیات استطاعت اموری را که گفته شده شامل است.

در ذیل مسئله پانزدهم مرحوم امام فرع دیگری را که مانند تبصره بر این مسئله است مطرح فرمودند به این بیان که آیا مستثنیات حتماً باید در ملک انسان باشد یا اباحه منافع و وقف هم کافی است؟ به عبارت دیگر در استطاعت مالکیت مستثنیات شرط است یا مالکیت شرط نیست؟ به عنوان مثال خانه ای در خور شأنش در اختیارش هست و می تواند آنجا بماند، حال اگر پولی به دستش رسید که می تواند خانه بخرد، آیا چون خانه در اختیارش هست، مستطیع محسوب می شود؟ یا پدر خانه ای را به او اباحه در تصرّف کرده، آیا می تواند بگوید که چون خانه ملکی ندارم مستطیع نیستم؟

و یا امروزه خیلی ها اجاره نشین هستند و ناراحت هم نیستند و عسر و حرج نبوده و در شأنش هم هست، آیا عدم مالکیت سبب عدم استطاعت می شود؟ آیا در استطاعت مالکیت خانه آمده است؟ خیر، بلکه تأمین زندگی مراد است.

جمع بندی: ما در کلمه استطاعت مالکیت نداریم لذا می گوئیم شأنیت و عدم عسر و حرج کافی است، بنابراین استطاعت مشروط به مالکیت نیست و اباحه در تصرّف مستمرّی که در شأنش باشد نیز کافی است.

۱. ح ۱، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۱، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۴، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۵، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

«حدیث اخلاقی: معاشرت با همسایگان»

مقدمه:

در اسلام بحث مفصّلی در آداب معاشرت با همسایگان داریم که نشانه عواطف اسلامی است و به قدری به همسایه اهمیت داده شده که همدیف خویشان شمرده شده است. حضرت علی (علیه السلام) در بستر شهادت می فرماید: **الله الله فی جيرانکم ...** حضرت به قدری به این امر سفارش می فرمود که بعضی گمان می کردند که شاید حضرت بفرماید همسایه از همسایه ارث هم می برد، البتّه ولو ارث نمی برند ولی همدیف خویشاوندان هستند.

از بین احادیث متعدّدی که در این زمینه وارد شده دو حدیث را بیان می کنیم:

متن و ترجمه احادیث:

قال الصادق (عليه السلام): حسن الجوار يزيد في الرزق (۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: همسایگی خوب، رزق را افزایش می دهد.

عن عبد صالح (۲) قال: ليس حسن الجوار كفّ الأذى ولكن حسن الجوار صبرك علي

الأذى. (۳)

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: همسایگی نیکو به این نیست که همسایه ات را ناراحت نکنی بلکه به این است که بر اذیت همسایه صبر کنی.

شرح احادیث:

مطابق روایت اوّل امام (علیه السلام) می فرماید: همسایگی خوب رزق را افزایش می دهد که این از برکات الهی است و ما دلیل آن را نمی توانیم بفهمیم چون يك رابطه معنوي ماوراي طبیعی است ولی می توان يك توجیه طبیعی برای آن بیان کرد چرا که وقتی همسایه ها خوب باشند با هم همکاری می کنند و همکاری در تمام امور مایه پیشرفت است.

مطابق روایت دوم حسن جوار و همسایگی خوب به این است که اگر از همسایه به تو ناراحتی رسید، تحمل کنی چون در عالم همسایگی ممکن است مشکلاتی هم پیدا شود، مثلاً جشن یا عزایی است که مشکلات ایجاد می کند و باید تحمل نمود و یا تعمیراتی انجام می دهد که ممکن است عبور و مرور مشکل شود که در همسایگی این امور طبیعی است و حسن جوار به این است که این امور را تحمل کنی، چون امروز این مشکلات برای همسایه توست و فردا تو این مشکلات را خواهی داشت.

اگر همسایه ها خوب باشند به فریاد هم می رسند و چه بسا رابطه همسایه ها با هم باعث نجات عده زیادی می شود.

اسلام بر خلاف سخن ناآگاهان و دشمنان، بر محور عواطف و رحمت دور می زند و همسایه را در حکم خویشاوندان می داند و سفارش او را می کند.

در دنیای امروز عواطف مرده و همسایه کالعدم است، به گونه ای که گاه بیست سال دیوار به دیوار هم هستند و همدیگر را نمی شناسند. در بعضی از شهرهای بزرگ ما هم کم کم این فرهنگ حاکم می شود. دنیای مادی دنیای مرگ عواطف است که گاه نسبت به فرزندان خودشان هم این گونه اند.

باید نسبت به همسایگان محبت کنیم تا بفهمند تعلیمات اسلام چگونه است و باید در مشکلات همسایه ها همدردی کرد و به آنها رسیدگی نمود.

× × ×

بقی هنا شیء:

گاهی دلیل حکم اطلاقات است که منصرف به فرد غالب است و افراد نادر و شاذ داخل در اطلاقات نمی شود، چون دلیل حکم اطلاق لفظی است، پس احکام غالبی برای اطلاقات لفظی

است؛ ولی گاهی دلیل حکم عناوین ثانویه ای مثل لاضرر و لاجرح است که مدار در آنها ضرر و حرج شخصی است، به عنوان مثال اگر گرفتن روزه برای تمام مردم این شهر حرجی باشد ولی من فردی قوی هستم و می توانم روزه بگیرم، بر من روزه واجب است با این که حرج غالب است و یا هوا سرد است و برای غالب افراد غسل کردن مشکل است ولی شخصی است که با آب سرد هم می تواند غسل کند نمی توان گفت این شخص هم تیمم کند، چون ضرر و حرج شخصی است.

حال در ما نحن فیه اگر داشتن خانه اجاره ای برای اکثر اشخاص حرجی باشد، این افراد بدون خانه ملکی مستطیع نیستند ولی اگر برای شخصی داشتن خانه اجاره ای حرجی نباشد، نمی توان گفت که او هم مستطیع نیست و حمل بر غالب می کنیم، چون بحث اطلاقات نیست که حمل بر غالب شود بلکه بحث شائیت است.

× × ×

مسألة ۱۶: لو لم یکن المذكورات (آنچه که در مسئله ۱۵ بیان شد) زائدة عن شأنه عیناً لاقیمة یجب تبدیلیها و صرف قیمتها فی مؤونة الحج أو تتمیمها (مقداری از هزینه حج را دارد و مقداری کم دارد) بشرط عدم کونه حرجاً و نقصاً و مهانة علیه و کانت الزیادة بمقدار المؤونة أو متممة لها (مؤونة) و لو کانت قليلة.

عنوان مسئله:

ما این مسئله را گسترده تر از مرحوم امام (رحمه الله) مطرح می کنیم به این بیان که یکی از مسائلی که در مستثنیات استطاعت مدّ نظر است، شائیت است یعنی مستثنیات باید از سه جهت در حدّ شأن باشد: به حسب کمیّت، کیفیّت به عنوان مثال شخصی خانه دویست متری در شأنش می باشد و اگر خانه ای چهارصد متری دارد، خارج از شأن اوست و باید آن را

بفروشد و به خانه ای در شأنش تبدیل کند و به حج برود، گاه خانه ای دارد که کیفیتش زائد بر شأنش می باشد که باید آن را به لایق شأنش تبدیل کند و به حج برود و گاه به حسب قیمت در شأنش نیست، به عنوان مثال خانه ای دارد که در کنار خیابان اصلی واقع شده و از نظر کمیّت و کیفیت در شأنش می باشد ولی قیمتی بالاتر از شأنش دارد که اگر در داخل کوچه منزلی تهیّه کند، در شأن اوست و با اضافه آن می تواند به حج برود، در اینجا باید تبدیل کند و به حج برود.

مرحوم امام فقط شاخه آخر مسئله که از نظر قیمت بیش از شأنش می باشد را بیان می کند، ولی زائد ما بر شأنیت را در جهات ثلاثه (کمیّت، کیفیت و قیمت) مطرح می کنیم.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۸، باب ۸۵ از ابواب احکام العشرة.

۲. امام کاظم (علیه السلام) را در زمان تقیّه به این نام می خواندند.

۳. وسائل، ج ۸، ح ۸ باب ۸۵ از ابواب احکام العشرة.

بحث در مسئله ۱۶ از مسائل استطاعت در شأنیت مستثنیات در حج بود. مرحوم امام در این مسئله فرمودند که اگر مستثنیات استطاعت از جهت قیمت زائد بر شأن باشد باید آن را تبدیل کند. ایشان زیادت بر شأن عینیّه را مسلّم گرفته و زیادت بر شأن قیمتی را مطرح کردند ولی ما سه قسم زیادت بر شأن را بیان کردیم: زیادت یا عینیّه است و یا قیمیّه و زیادت عینیّه هم بر دو قسم است: یا زیادت در کمیّت است یا در کیفیت.

دو نکته در اینجا قابل توجه است:

نکته اول: شأنیّت در کثیری از مباحث فقه مطرح است که غیر از محلّ بحث (مستثنیات

استطاعت) به چند مورد از آن اشاره می کنیم:

۱- نفقه زوجه باید در حدّ شأن او باشد.

۲- مؤونه سال در خمس باید به حسب شأن باشد.

۳- مصرف زکات برای فقیر باید در حدّ شأن فقیر باشد.

۴- مستثنیات دین باید در حدّ شأن باشد.

۵- ارتزاق قاضی و سایر کارکنان حکومت اسلامی از بیت المال باید در حدّ شأن باشد.

بنابراین مسئله شأنیّت در فقه کثیر الابتلاء است.

شأنیّت دارای سه مرحله است: حدّ اقل، متوسط و حدّ اکثر، مثلاً اقلّ شأنش خانه ۱۵۰ متری

است و اگر ۲۰۰ هم باشد در شأنش است و اگر ۲۵۰ متر هم باشد، حدّ اکثر شأنش

می باشد، در جایی هم که شك کنیم در شأنش هست یا نه، در واقع شكّ در استطاعت است

و اصل عدم استطاعت (اصل حکمی) و اصل برائت از حج (اصل موضوعی) است.

نکته دوم: شأن به چه معناست؟ کسی متعرّض این بحث نشده و لازم است آن را تعریف کنیم

تا کسی آن را اختلاف طبقاتی معنا نکند.

الشأن هو شرائط الإنسان في حياته الفردي والاجتماعي بحيث لو لم يلحظ كان نقصاً عليه.

شرایط خاصّ هر انسانی در حیات فردی و اجتماعی را شأن می گویند به گونه ای که اگر

ملاحظه نشود نقص محسوب می شود؛ به عنوان مثال:

مثال اول: زن جوان و زن پیر از نظر فردی ویژگی متفاوت دارند و شأن جوان این است که

نیاز به زیور و لباس خاص و غیر جوان نیاز به زینت و لباس مخصوص به خود دارد،

بنابراین شأن این دو متفاوت است و این اختلاف طبقاتی نیست.

مثال دوم: شخصی به حسب فامیل و موقعیّت اجتماعی میهمان زیادی دارد و شأن او این

است که خادم داشته باشد که این اختلاف طبقاتی نیست بلکه شرایط زندگی اش این گونه است.

مثال سوّم: اگر شخصی کثیر المال لباس ساده بپوشد و سوار دوچرخه شود، برای او نقص است و مردم او را ملامت می کنند، پس باید در حدّ شأنش بپوشد و مرکبی در حدّ شأنش سوار شود.

البته در مورد بعضی از افراد این اعمال حمل بر زهد و در مورد بعضی حمل بر خست می شود به عنوان مثال گاندي رهبر هند، لباسی در حدّ پایین می پوشید و بزي داشت که غذایش از شیر آن بود و در سازمان ملل هم به همین وضع حاضر شد و دیگران را تحت تأثیر قرار داد. **مثال چهارم:** برای ساخت مسجد اگر شخص تاجری به اندازه يك کارگر ساده کمک کند، مردم او را خسیس می دانند و ملامت می کنند که این در شأن او نیست.

مثال پنجم: رجال حکومتی اطاقي برای پذیرایی از میهمانان داخلی و خارجی نیاز دارند، اگر اطاق کوچکی باشد که در آن افراد کمی جای می گیرد، در شأن آنها نیست. بنابراین شرایط فردی و اجتماعی اشخاص متفاوت است و هزینه های زندگی آنها به تناسب آن متفاوت خواهد بود و این امر قابل انکار نیست. حال در ما نحن اگر کسی مستثنیات استطاعت زائد بر شأنش بود (در هر سه شاخه) باید آن را به لایق به شأنش تبدیل کند.

اقوال:

مرحوم صاحب عروه در مسئله دوازدهم از عروه می فرماید:

مسألة ۱۲: لو لم تكن المستثنیات زائدة عن اللائق بحاله بحسب عينها لكن كانت زائدة بحسب القيمة و أمكن تبديلها بما يكون أقلّ قيمة مع كونها لائقاً بحاله أيضاً فهل يجب التبديل للصرف في نفقة الحج أو لتتميمها قولان.

مرحوم آقاي حکيم در ذیل این مسئله از عروه می فرماید:

الأول الوجوب (وجوب تبدیل) اختاره في الدورس ... و وافقه عليه في الجواهر حاكياً عن التذكرة و المسالك و غيرهما التصريح به (وجوب تبدیل) ... و القول الثاني للكركي (محقق كركي) علي ما في جواهر و احتمله في كشف اللثام. (۱)

در مورد اقوال عامّه ابن قدامه مي گوید:

و إن كان له من ذلك (زمین زراعتی و امثال آن) شيء فاضل عن حاجته لزمه بيعه في الحج فإن كان له مسكن واسع يفضل عن حاجته و أمكنه بيعه و شراء ما يكفيه و يفضل قدر ما يحجّ به لزمه. (۲)

ظاهراً در بین عامّه مخالفی نبوده و یا متعرض نشده اند که ابن قدامه به مخالف اشاره نمی کند، پس در مسئله دو قول است: وجوب تبدیل و عدم وجوب تبدیل.

دلیل قائلین به وجوب تبدیل: اطلاقات ادله استطاعت

مطابق آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» کسی که خانه ای چندین طبقه دارد و می تواند آن را تبدیل کند و خانه زائد بر شأن و نیاز اوست، مستطیع است و یا مطابق روایات ده گانه این شخص مصداق «عنده ما يحجّ به» و «عنده زاد و راحلة» است، پس مستثنیات دلیل بر استثنا شائیات است و زائد بر آن مشمول ادله استطاعت و زاد و راحله و ما يحجّ به می باشد.

دلیل قائلین به عدم وجوب تبدیل:

قائلین این قول دلیل روشنی ندارند و شاید دلیلشان این باشد که سیره بر خلاف این معنا قائم شده است، چون شنیده نشده که ائمه (علیهم السلام) به کسی بگویند که خانه ات را که در شأنت نیست بفروش و به حج برو، در میان متدینین هم دیده نشده، بنابراین سیره بر خلاف این جاری شده و وجوب تبدیل را بعید می دانیم، مگر این که خیلی واضح باشد که بیش از شأنش می باشد و اگر شك کنیم که در شأن اوست، اصل براءة و عدم استطاعت است.

۱. مستمسك، ج ۱۰، ص ۸۵ و ۸۶.

۲. مغنی، ج ۳، ص ۱۷۲

بحث در مسئله شانزدهم از مسائل استطاعت در معنی شأن بود که در ابواب مختلف فقه معیار است. مطابق تعریف ما شأن عبارت است از شرایط فردی و اجتماعی که سبب نیازهایی می شود؛ که پنج مثال برای آن بیان نمودیم و سه مثال شفاف آن این بود که مرأه شابه شرایطش ایجاب می کند که زینت و لباس زینت داشته باشد که در مرأه مسنه نیست و یا کثرت ضیوف سبب می شود که نیاز به خادم و ظروف و وسائل استراحت و محل پذیرایی داشته باشد و یا عالمی مطابق شأنش نیاز به کتب علمی دارد، در حالی که يك کارگر يك توضیح المسائل هم داشته باشد، برایش کافی است و این امور ربطی به فاصله طبقاتی ظالمانه جهان امروز ندارد.

و مَّا يَنْبَغِي التَّوَجُّهُ إِلَيْهِ أَيْنَ كِه وَآزَه شَأْنٌ گَاهِي مُورِد سُوءِ اسْتِفَادَه وَاقِعٌ مِي شُود، بَه اَيْنِ صُورَتِ كِه شَأْنٌ رَا بَهَانَه اِي بَرَايِ تَجَمُّلِ پَرَسْتِي وَ دُنْيَاطَلَبِي قَرَارٌ مِي دَهْنَد كِه دَر بَسْيَارِي اَز وَآزَه هَا چنين است و اَيْنِ سُوءِ اسْتِفَادَه هَا دَلِيلٌ بَر بَطْلَانِ اَصْلِ مَسْئَلَه نَمِي شُود.

نتیجه:

بعضي معتقدند کسی که دارای وسائل زندگی و مستثنیات زائد بر شأنش از جهت قیمت یا عین (کمیت و کیفیت) می باشد، زائد را بفروشد و به حج برود، ولی ما معتقدیم دلیلی براین معنا نداریم بلکه دلیل بر عکس آن است یعنی سیره مستمره قائم است که حج بر شخصی که مستثنیاتش زائد بر شأنش می باشد واجب نمی باشد.

مرحوم امام در ادامه مسئله فرمود:

... یَجِبُ تَبْدِيلُهَا وَ صَرَفُ قِیمَتِهَا فِی مَوْئِنَةِ الْحَجِّ أَوْ تَتَمِیمِهَا بِشَرَطِ عَدَمِ كُونِهِ حَرَجاً وَ نَقْصاً وَ

مهانة عليه.

سؤال: اگر اضافه بر شأن است، تبدیل آن نقص و حرج نمی شود و اگر زائد بر شأن نیست، تبدیل نمی خواهد، پس چرا مرحوم امام این گونه فرمودند؟

جواب: گاه چیزی زائد بر شأن است ولی در عین حال فروشش حرج است و اگر الآن بفروشد، مشکل ایجاد می کند، پس زائد بر شأن است ولی نمی تواند آن را تبدیل کند، بنابراین تعبیر مرحوم امام صحیح است.

× × ×

مسألة ۱۷: لو لم يكن عنده من أعيان ما يحتاج إليه في ضروريات معاشه و تكسبه و كان عنده من النقود و نحوها ما يمكن شراؤها يجوز صرفها في ذلك (خريد ضروريات معاش، ولی بسیاری از بزرگان فرموده اند که مستطیع است و باید به حج برود) من غير فرق بين كون النقد عنده ابتداءً أو بالبيع بقصد التبدیل أولاً بقصده (تبدیل) بل لو صرفها في الحج ففي كفاية حجّه عن حجة الإسلام إشكال بل منع (حجّش کفایت از حجة الاسلام نمی کند چون مستطیع نبوده است، فرع اوّل) و لو كان عنده ما يكفي للحج نازعته نفسه للنكاح (نیاز به نکاح دارد) جاز صرفه فيه بشرط كونه ضرورياً بالنسبة إليه إمّا لكون تركه مشقة عليه أو موجباً لضرر أو موجباً للخوف في وقوع الحرام أو كان تركه (نكاح) نقصاً و مهانة عليه (به نظر مرحوم امام در هر چهار صورت ازدواج مقدّم بر حجّ است، فرع دوّم) ولو كانت عنده زوجة و لا يحتاج إليها و أمكنه طلاقها و صرف نفقتها في الحج لا يجب و لا يستطيع (تعرض این مسئله ظاهراً ضرورتی ندارد، فرع سوّم).

در مسئله قبل بیان شد که مستثنیات مورد حاجت دخالتی در استطاعت ندارد و در این مسئله بحث در این است که شخصی مستثنیات را ندارد بلکه پول آن را دارد، حال آیا پول را خرج

خرید مستثنیات کند یا به حج برود؟ در اینجا فتاویٰ عجیبی از فقها نقل شده است.
مسئله داراي سه فرع است:

فرع اول:

نقودي دارد که اگر صرف حوائج زندگي کند، به حج نفي رود و اگر به حج رود، حوائج زندگي مي ماند.

مرحوم صاحب عروه اين فرع را به عنوان مسئله ۱۳ ذکر کرده و فرع دوم را به عنوان مسئله ۱۴ ذکر مي کند. در مورد مسئله ۱۳ ابتدا فيه اشکال گفته و در ادامه مي فرمايد: اقوي اين است که حج واجب است إلا أن يكون تركه حرجاً (ترك لوازم زندگي عسر و حرج داشته باشد و اگر عسر و حرج لازم نيابد حج واجب است).

بيشترين تعرض اين مسئله از سوي محشّين عروه است و بعضي از محشّين عروه با صاحب عروه موافقند و حرج را استثنا زده اند و بعضي به جاي حرج تعبير به «حاجة» کرده اند که حاجت دامنه اش وسيعتر است و بعضي از محشّين عروه مثل مرحوم امام حج را واجب ندانسته اند.

بنابراين مسئله اختلافی است و بعضي حج را لازم دانسته و بعضي لازم نفي دانند و بعضي استثنا را حاجت و بعضي حرج مي دانند.

دليل قائلين به وجوب حج:

در اینجا روايت خاصّي نداريم و به اطلاقات استطاعت تمسّك مي شود، چون چنين شخصي مستطيع محسوب مي شود، منتهي در جايي که عسر و حرج است به واسطه حاکميت دليل لاجرج جايي را که حج است استثنا مي زنند.
نسبت ادله لاجرج با ادله استطاعت عموم و خصوص من وجه است، ولی لاجرج حاکم است و در جايي که نسبت حکومت باشد عموم من وجه بودن ضرري نفي زند.
دليل قائلين به عدم وجوب حج:

قائلین به عدم وجوب حج معتقدند که چنین شخصی مستطیع نیست، چون استطاعت امر عرفی است و عرف جایی که شخص خانه و وسایل خانه ندارد ولی پول خرید آنها را دارد، مستطیع نمی‌داند، چون این شخص اضافه بر پول خرید اینها چیز دیگری ندارد که مستطیع محسوب شود و حج بر او واجب نیست.

حال اگر شك کنیم که داخل در عنوان استطاعت است یا نه و حج برود یا نه، تکلیف چیست؟ دو حالت دارد: اگر شك در استطاعت کردیم یعنی نمی‌دانیم مصداق مستطیع است یا نه، اصل عدم استطاعت است خواه شبهه مصداقیه استطاعت باشد یا شبهه مفهومی، ولی اگر از راهی که صاحب عروه فرمود وارد شویم یعنی بگوییم استطاعت مسلم است ولی نمی‌دانیم مصداق لاجرح است یا نه، در این صورت مستطیع است.

بحث اصولی:

این بحث داخل در مسئله ای است که می‌گوید عامی داریم که تخصیص خورده و دامنه مختص بین اقل و اکثر مشتبه شده است، در اینجا به عموم عام تمسک می‌کنیم، به عنوان مثال مولی می‌گوید: اکرم العلماء و بعد می‌گوید: لاتکرم الفساق منهم، حال مصداق فاسق مشتبه شده و نمی‌دانیم که آیا مرتکب کبیره فاسق است (اقل) یا اصرار بر صغیره و مرتکب کبیره (اکثر)؟ در اینجا که دائرہ مختص بین اقل و اکثر مشتبه شده تمسک به عموم عام می‌شود، چون قدر متیقن از تخصیص مرتکب کبیره است و تخصیص زائد بر آن ثابت نیست، پس اصل تمسک به عموم عام است.

البته شرط این مسئله این است که مختص منفصل باشد (مثل ما نحن فیه) ولی اگر متصل باشد ابهام مختص به عام سرایت می‌کند، چون در يك کلام هستند (مثل اکرم العلماء إلا الفساق منهم که مختص متصل است).

بحث در فرع اول از مسئله هفدهم از مسائل استطاعت در مورد کسی بود که مقداری پول دارد که می‌تواند به حج برود یا مستثنیات استطاعت را خریداری کند، کدام مقدم است؟ بیان

شد که تهیه حوائج زندگی مقدّم است و اگر حجّ به جای آورد، حجّ مستحبّی است نه حجّه الاسلام.

فرع دوم:

این فرع را مرحوم صاحب عروه به عنوان مسئله مستقل در مسئله ۱۴ ذکر کرده و بحث در این است که شخصی مقداری پول دارد ولی ازدواج نکرده، اگر ازدواج کند حجّ نمی تواند برود و اگر حجّ برود نمی تواند ازدواج کند، در این صورت تکلیف چیست؟ این مسئله کثیر الابتلا و در آن سه قول است:

۱- مطلقاً حجّ مقدّم است.

۲- ازدواج مقدّم است.

۳- تفصیل بین جایی که در عسرو حرج شدید است که ازدواج مقدّم است و اگر عسرو حرج شدید نباشد حجّ مقدّم است.

کلام مرحوم محقق در شرایع که متن جواهر است، چنین است:

ولو كان معه قدر ما يحجّ به فنازعته نفسه إلى النكاح لم يجز صرفه في النكاح وإن شقّ تركه. (۱)

مرحوم صاحب جواهر در ذیل این کلام محقق چهار کتاب را نام می برد که به این قول قائلند:

كما في القواعد و محكي المبسوط و الخلاف و التحرير ... بل في الثلاثة الأخيرة «وإن خاف العنت» (۲).

در قرآن لفظ «عنت» در آیه «ذلك لمن خشي العنت منكم» (۳) در مورد ازدواج حر با کنیز

به کار رفته است و در لغت به معنای استخوانی است که شکسته و جوش خورده و در مرتبه بعد می شکند که درد آن شدیدتر است و کنایه از مشقت شدید است.

مرحوم صاحب عروه در مسئله ۱۴ قول تفصیل را تقویت کرده و می فرماید:

صرح جماعة بوجوب الحجّ و تقديمه علي التزويج ... و الأقوي و فاقاً لجماعة أخري عدم وجوبه مع كون ترك التزويج حرجاً عليه أو موجباً لحدوث مرض أو للوقوع في الزنا و نحوه.(۴)

مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

إذا وجد الزاد و الراحلة و لزمه فرض الحج (مستطيع شد) و لا زوجة له بدأ بالحجّ دون النكاح سواء خشي العنت أو لم يخش و قال الأوزاعي (از فقهای عامّه): إن خشي العنت فالنكاح أولى و إن لم يخف العنت فالحجّ أولى و قال أصحاب الشافعي: ليس لنا نصّ غير أنّ الذي قاله الأوزاعي قريب(۵).

در ادامه مرحوم شیخ استدلال می کند که استطاعت حاصل و حج واجب است ولی نکاح واجب نبوده و مستحب است و مستحب نمی تواند به واجب لطمه بزند.

مختار ما این است که عندالحاجت تزويج مقدّم است و حاجت غیر از حرج است.

دلیل:

اگر بگوییم اطلاعات استطاعت این فرد را شامل و این شخص مستطیع است، باید با ادله لاجرج جایی را که با ترك نکاح شخص مریض می شود یا ترك نکاح شاق است تخصیص بزنیم، حال آیا خوف وقوع در حرام هم حرج است؟ حرج نیست و نمی توان آن را در مسئله حرج داخل کرد و دلیل لاجرج اینجا را نمی گیرد. اما اگر بگوییم که چنین شخصی استطاعت عرفیه ندارد، دیگر نیازی به دلیل لاجرج نیست، چون عرف کسی را که ازدواج نکرده و در زحمت است، مستطیع نمی داند، علاوه بر حرج اگر خوف وقوع در حرام یا مرض یا مهانت هم باشد، عرف او را مستطیع نمی داند، البته مورد پنجمی هم می توان اضافه کرد که همان

حاجت است، بنابراین حاجت منهای آن امور هم می تواند استثنا باشد و نکاح مقدّم بر حج می شود، چون استطاعت عرفیه در جایی که حاجت به ازدواج دارد، حاصل نیست.

حال اگر با وجود احتیاج به ازدواج ندانیم که این شخص مستطیع است یا نه، پس لااقل من الشك و شك در شرط واجب مشروط (استطاعت) شك در خود مشروط است (وجوب حج) و اصل برائت از وجوب است، پس هر يك از امور پنج گانه که باشد این شخص مستطیع نخواهد بود و حج واجب نیست، بنابراین در این فرع با متن تحریر موافقیم و فقط يك صورت (حاجت به ازدواج) را اضافه کردیم.

مرحوم آقای خویی فرمود: خوف وقوع در حرام اثری ندارد، چون اختیاراً در حرام واقع می شود و اجباری نیست، ایشان با این فتوا در مسئله ازدواج هم که در صورت وقوع در حرام بعضی ازدواج را واجب می دانند، نباید قائل به وجوب ازدواج باشند.

به عنوان مثال مجلس گناهی است که اگر در آن شرکت کند خوف وقوع در حرام است، آیا رفتن به این مجلس حرام است؟ فرض کنیم روایت هم نداریم حکم عقل چیست؟ عقلاً این را حرام می دانند، چون مقدّمه حرام است و مولی چنین فردی را مؤاخذه می کند، چرا که نسبت به آینده علم شرط نیست بلکه خوف و ظن هم کافی است و بعضی کمتر از ظن را هم خوف می دانند، چون نسبت به آینده غالباً علم پیدا نمی شود، بنابراین عقلاً خوف را منجز می دانند و مولی می تواند مؤاخذه کند.

همچنین شخصی می داند که اگر قضاوت را قبول کند انسان محکمی نیست و در قضاوت حکم خلاف شرع خواهد کرد، این شخص نباید قاضی شود چون خوف وقوع در حرام مطرح است و گفته شده کسی که به نفسش وثوق دارد قاضی شود.

بنابراین يك اصل عقلایی است که هر جا خوف آلودگی به حرام و مخالفت فرمان مولی باشد، عقل حکم می کند که انجام ندهد و اگر انجام دهد معذور نیست.

نتیجه: خوف وقوع در حرام در مسئله ما منجز است و این که شیخ طوسی می گوید نکاح

مستحب است و مستحب مانع واجب نمی شود، در همه جا درست نیست و در جایی که خوف وقوع در حرام باشد نکاح واجب می شود.
 فرع سوّم:

شخصی زوجه ای دارد و اگر طلاق دهد و نفقاتش را جمع کند مستطیع می شود و از سویی دیگر نیاز مبرم به زوجه ندارد (فرض کنید زوجه ثانیه است)، آیا واجب است زوجه را طلاق دهد تا مستطیع شود و به حج برود؟ همه گفته اند که واجب نیست، چون این استطاعت نبوده و تحصیل استطاعت است که لازم نیست.

۱. جواهر، ج ۱۷، ص ۲۶۰.
۲. جواهر، ج ۱۷، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
۳. سوره نساء، آیه ۲۵.
۴. عروة الوثقی، ج ۴، ص ۳۷۴.
۵. کتاب خلاف، ج ۲، ص ۲۴۸، مسئله ۵ از مسائل استطاعت.

مطلبی در ذیل مسئله هفدهم از مسائل استطاعت باقی مانده است.

بقي هنا شيء:

علما در این مسئله فقط به قواعد استدلال کرده و سراغ روایات نرفته اند، در حالی که يك

روایت در کتاب النذر در مورد حج و تزویج و مقدّم بودن تزویج آمده است که ظاهراً می توان به آن استدلال کرد و چون يك روایت است باید سند آن بررسی شود.

× محمد بن یعقوب (کلینی) عن علي بن ابراهيم، عن أبيه (ابراهيم بن هاشم) عن صفوان بن يحيى (همه ثقه هستند) عن إسحاق بن عمّار (مورد بحث است) عن أبي عبد الله (عليه السلام) (اختلاف است که روایت از امام صادق (عليه السلام) است یا از امام کاظم (عليه السلام)؟ در متن وسائل امام صادق (عليه السلام) و در پاورقی آن امام کاظم (عليه السلام) است و چون اسحاق بن عمّار از اصحاب هر دو امام بوده از هر کدام نقل کرده باشد فرقی ندارد) قال: قلت له: رجل كان عليه حجة الاسلام (حج بر او واجب بوده است) فأراد أن يحجّ فقيل له: تزوّج ثمّ حجّ، فقال: إن تزوّجت قبل أن أحجّ فغلامي حرّ (شرط نتیجه است یعنی غلامم آزاد باشد و ما شرط نتیجه را در جایی که صیغه خاصّی برای معامله نباشد، صحیح می دانیم و این روایت دلیل بر صحّت شرط نتیجه است) فتزوّج قبل أن يحجّ فقال: أعتق غلامه (غلام آزاد شده) فقلت: لم يرد بعثته وجه الله («نذرت لله» را نگفته و قصد قربت که در نذر لازم است در کلام این شخص نبوده) فقال: إنّه نذر في طاعة الله (در جایی اسم خدا را نیاورده که شاید به جهت اهتمام به حج و رضای خدا «غلامی حرّ» را گفته و آن هم به قصد خدا است) و الحجّ أحقّ من التزويج و أوجب عليه من التزويج قلت: فان الحجّ تطوّع (فرض کنید حجّ مستحبّی باشد) قال: و إن كان تطوّعاً فهي طاعة لله قد أعتق غلامه. (۱)

از نظر سند: «اسحاق بن عمّار» روایات متعدّدی دارد و از اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) بوده و عدّه ای از بزرگان رجال او را توثیق کرده اند. او فطحي مذهب است و فطحيّه کسانی هستند که «عبدالله أفطح» فرزند بزرگ امام صادق (عليه السلام) را امام می دانند که شش ماه بیشتر در قید حیات نبود و بعد از او امام کاظم (عليه السلام) را امام می دانند و سیزده امامی هستند.

بعضی معتقدند که اسحاق بن عمّار توبه کرده و برگشته است. ما معتقدیم چه فطحي باشد یا

نباشد و چه توبه کند یا نکند، ثقه است و وثاقتش محلّ بحث نبوده و روایاتش به عنوان موثقه قابل قبول است.

مرحوم علامه در کتاب خلاصه در مورد او می گوید:

إلّا عتّي لاعتمد بما ينفرد به؛ اگر در روایتی تنها اسحاق بن عمار باشد آن را قبول نمی کنم. با وجود این که مرحوم علامه خودش او را توثیق کرده چگونه روایتش را نمی پذیرد؟ شاید به این جهت باشد که بعضی فساد مذهب را مانع قبول روایت می دانند، در حالی که چنین نیست و اگر وثاقت داشته باشد، کافی است، مانند بنی فضّال که از فطحیه هستند و با وجود این روایاتشان پذیرفته می شود، پس روایت از نظر سند مشکلی ندارد.

از نظر دلالت: در بدو نظر روایت برای کسانی که حج را مقدّم بر تزویج می دانند، شاهد خوبی است ولی اگر دقت شود چند اشکال دارد:

۱- در جایی از روایت نیامده که اگر پولش را خرج ازدواج کند، نمی تواند حج برود و یا اگر خرج حج کند نمی تواند ازدواج کند بلکه پول برای حج و ازدواج دارد و سؤال از تقدّم و تأخّر است که با این اشکال روایت از بحث ما خارج می شود.

مرحوم صاحب جواهر (۲) این مسئله را در باب نذر متعزّض شده است.

۲- ممکن است این حدیث بر تقیّه حمل شود، چون این قبیل نذرها را عامّه داشتند که نام آن را حلف به عتاق، طلاق و صدقه مایملک می گذاشتند، که در روایات ما باطل دانسته شده، چون اگر قسم می خورد باید با صیغه خودش باشد و اگر نذر است باید با صیغه خودش باشد و لحن این روایت همان لحن است، پس اشکال در شرط نتیجه و یا تعلیق در انشاء نیست.

اگر روایت حمل بر تقیّه شود حجّت نخواهد بود.

۳- راوی می گوید حج تطوّع است و امام می فرماید تطوّع هم مقدّم است، در حالی که ما معتقدیم ازدواج هم سنّت و طاعت خداست و بعضی آن را از عبادات می دانند، حال چگونه

امام (علیه السلام) حجّ مستحبّی را طاعت خدا می داند ولی نکاح را طاعت خدا نمی داند.
 ۴- روایت معرض عنهای اصحاب است و کسی آن را به وجوب حمل نکرده بلکه بعضی آن را حمل بر استحباب کرده اند. مرحوم صاحب جواهر می فرماید:
 و فی القواعد الفاضل (علامه) أنّه لو قال علیّ کذا و لم یقل الله استحباب له الوفاء ثمّ استدلّ بهذا الحديث. (۳)

پس معرض عنها است چون به يك معنا به وجوب حمل نکرده اند و به يك معنی حمل بر استحباب کرده اند.
 به این روایات اشکالات دیگری هم وارد است که چون قابل دفع است از ذکر آن خودداری می کنیم.
 به جهت وجود این اشکالات علما به آن استدلال نکرده اند که مهمترین اشکال همان اشکال اوّل است.

× × ×

اگر عنوان مسئله دقیق مطرح شده و شقوق و صور آن به خوبی بیان شود، پنجاه درصد از مسئله حل می شود.
 مسئله بعد دارای شقوق متعدّد است که در عروه به عنوان مسئله ۱۵ و ۱۶ مطرح شده و دو فرع جداگانه است که مرحوم امام در يك مسئله بیان فرموده اند. فرع اوّل در مورد شخص طلبکار است که گاه طلبش عاجل و گاه آجل است و فرع دوّم در مورد وام گرفتن است.

مسألة ۱۸: لو لم یکن عنده ما یحجّ به و لکن کان له دین علی شخص بمقدار مؤونته أو تتیمها یجب اقتضاؤه (مطالبه کند) إن کان حالاً (ممکن است ندهد و نیاز به رجوع حاکم باشد) ولو

بالرجوع إلى حاكم الجور (در باب قضاوت آمده که اگر می تواند حقش را به وسیله حاکم عدل بگیرد سراغ آن می رود ولی اگر حاکم عدل نباشد، می تواند سراغ حاکم جور برود و حقش را احقاق کند، چون ضرورت است) **مع فقد حاكم الشرع أو عدم بسط يده، نعم لو كان الاقتضاء حرجياً** (مطالبه حق حرج است) **أو المديون معسراً لم يجب و كذا لو لم يمكن اثبات الدين ولو كان مؤجلاً** (سر رسید دین نرسیده) **و المديون باذلاً يجب أخذه و صرفه فيه و لا يجب في هذه الصورة (مؤجل) مطالبته** (در صورت مؤجل بودن هم چند صورت دارد که گاه خودش می دهد و گاه نمی دهد) **و إن علم بأدائه لو طالبه (فرع اول) و لو كان غير مستطيع و أمكنه الإقتراض للحجّ و الأداء بعده بسهولة لم يجب و لا يكفي عن حجّة الإسلام و كذا لو كان له مال غائب لا يمكن صرفه في الحجّ فعلاً أو مال حاضر كذلك، أو دين مؤجل لا يبذله المديون قبل أجله لا يجب الاستقراض و الصرف في الحجّ، بل كفايته علي فرضه عن حجّة الاسلام** **مشكل بل ممنوع (فرع دوّم).**

۱. وسائل، ج ۱۶، ح ۱، باب ۷ از ابواب النذر.

۲. ج ۳۵، ص ۳۷۵.

۳. ج ۳۵، ص ۳۷۵.

«حدیث اخلاقی: ثمرات ایمان به خدا و روز قیامت»

مقدمه:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ورقه ای به حضرت زهرا (علیها السلام) دادند که در آن این حدیث آمده بود و نوشتن حدیث دلیل بر اهتمام به محتوای آن است.

متن حدیث:

قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يؤذ جاره و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً أو يسكت. (۱)

ترجمه حدیث:

پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) می فرماید: کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، همسایه اش را اذیت نکند و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد میهمانش را اکرام کند و کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد کلام خیر بگوید یا سکوت کند.

شرح حدیث:

تعبیر «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر» در احادیث دیگری هم آمده است. از این تعبیر دو نکته استفاده می شود:

۱- ایمان به خدا و روز قیامت باید اثر عملی داشته باشد و اگر در عمل هیچ چیز را به رسمیت نشناسد فایده ای ندارد.

ایمان به خدا و قیامت، احساس مسئولیت به همراه دارد و در بسیاری از آیات هم ایمان و عمل صالح کنار هم قرار گرفته و میوه درخت ایمان عمل صالح است و اگر درخت میوه نداشته باشد فایده ای ندارد.

۲- این تعبیر نشان می دهد که پیام بعد مهم است که بر ایمان به خدا و قیامت تکیه شده است.

مطابق جمله اول همسایه آزاری ممنوع است و باید حال همسایه را مراعات نمود و نسبت به او مهربان بود؛ اگر به این حدیث اضافه کنیم که تا چهل منزل از چهار طرف همسایه هستند، در واقع يك شهر می شود.

همسایه فقط خانه با خانه نیست بلکه کشورهای همسایه را هم شامل است و کشورهای همسایه هم نباید همدیگر را اذیت کنند چون اسلام طرفدار صلح و امنیت است. در جمله دوم می فرماید میهمان هم احترام دارد. مسئله میهمانی در غرب که روابط مادی است مفهومی ندارد، چون مسائل عاطفی در آنجا مرده و عواطف در عالم ماده بی معنی است ولی وقتی ایمان به خدا و روز قیامت مطرح شود، عواطف زنده می شود و بسیارند کسانی که به میهمان افتخار می کنند و از آمدن میهمان خوشحال می شوند. مطابق جمله سوم کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید مواظف زبانش باشد و کسی که زبانش کنترل ندارد، بی شخصیت است. شخص باایمان یا حرف خوب می زند یا سکوت می کند. این سه برنامه اگر عملی شود دنیا گلستان و عواطف شکوفا می شود.

× × ×

بحث در مسئله هیجده از مسائل استطاعت دارایی دو فرع و فرع اول در این بود که اگر شخصی طلبکار است و می تواند با وصول طلبش حج برود، آیا مستطیع است یا نه؟ بیان شد که طلب دو حالت دارد:

۱- طلب حال است (سر رسیدش رسیده).

۲- طلب مؤجل است (سر رسیدش نرسیده).

طلبی که وقتش رسیده (حال) سه صورت دارد:

الف) به سادگی طلب قابل وصول است.

ب) از مجاری قانونی می تواند بگیرد (رجوع به حاکم شرع و در صورت نبودن به حاکم جور).

ج) وصول طلب عسر و حرج دارد.

طلب مؤجل هم سه صورت دارد:

الف) بدهکار قبل از سر رسید دین را می پردازد.

ب) با این که سر رسید دین نرسیده اگر مطالبه کند بدهکار دین را می پردازد.

ج) اگر مطالبه کند یا نمی دهد و یا اگر بدهد با منت می دهد.

در کدامیک از این صور شش گانه شخص مستطیع است؟

اقوال:

این مسئله در بین متأخرین مطرح شده و در بین متقدمین مطرح نبوده است.

مرحوم نراقی می فرماید:

لو كان له دين و هو قادر علي اقتضائه (می تواند دین را بگیرد) وجب عليه اجماعاً (تنها در

صورت اول ادعای اجماع شده ولی احتمال دارد صورت دوم را هم شامل شود) لصدق

الاستطاعة و لو لم يقدر لم يجب (حج واجب نمی شود). (۲)

مرحوم صاحب عروه این فرع را در مسئله ۱۵ مطرح کرده و می فرماید:

إذا لم يكن عنده ما يجب به و لكن كان له دين علي شخص بمقدار مؤونته أو بما تتم به مؤونته

فاللزام اقتضاؤه و صرفه في الحج إذا كان الدين حالاً و كان المديون باذلاً (صورت اول و دوم

را شامل است). (۳)

در ادامه ایشان صور دیگر را بیان می کند. در عروه در مورد صورت اول کسی حاشیه ای

نزده که ظاهراً اتفاقی است ولی صور دیگر اختلافی است.

مرحوم صاحب جواهر (۴) این مسئله را متعرض شده ولی نقل اقوال نمی کند که معلوم

می شود کتابهای دیگر به آن متعرض نشده اند.

دلیل:

روایت و آیه ای به خصوص نداریم و ما هستیم و اطلاعات استطاعت که بحث پیرامون آن

دور می زند؛ به این بیان که آیا گرفتن دین مصداق استطاعت است یا تحصیل استطاعت؟ تحصیل استطاعت واجب نیست چون تحصیل شرط، در واجب مشروط لازم نیست، به عنوان مثال یکی از شرایط دادن زکات این است که به حدّ نصاب برسد، آیا واجب است زراعت کند تا به حدّ نصاب برسد؟ و یا در خمس آیا لازم است کسب و کار کند تا درآمد پیدا کند و خمس بدهد؟ لازم نیست، چون تحصیل شرط واجب مشروط لازم نیست و در تمام ابواب فقه چنین است و وقتی شرط خود به خود حاصل شود آن وقت وجوب می آید. این قاعده کلی روشن است ولی مشکل بحث ما شبهه مصداقی است و بحث در این است که آیا این امور مصداق تحصیل استطاعت است یا خود استطاعت؟

فرض کنید شخصی در بانک پول دارد و اگر بردارد می تواند به حج برود، آیا پول برداشتن از بانک تحصیل استطاعت است؟ عرف این را استطاعت می داند، حال می توان گفت تفاوتی بین بانک که به این شخص بدهکار است و بدهکارهای دیگر نیست و همان گونه که می تواند پول را از بانک بگیرد، می تواند از بدهکار بگیرد، حتی صورت دوم که سر رسید دین نرسیده و بدهکار خودش می پردازد، تحصیل استطاعت نبوده و استطاعت است.

قاعده کلی:

استطاعت سه گونه است:

- ۱- زاد و راحله موجود است نه پول آن، چون داشتن پول استطاعت بالفعل نیست.
- ۲- زاد و راحله ندارد ولی مقدمات قریبه آن حاصل است، مثل این که پول دارد یا در بانک است یا بدهکار پول را می دهد.
- ۳- مقدمات بعیده است.

در مفهوم عرفی استطاعت این سه با هم فرق دارد؛ جایی که استطاعت حاصل است و یا مقدمات قریبه است، در مفهوم عرفی استطاعت داخل است و در جایی هم که بدهکار خودش بدهی را می دهد، تحصیل استطاعت نیست، چون مقدمات قریبه در عرف به حکم موجود

است ولی مقدمات بعیده استطاعت نیست. بنابراین اکثر فروض مسئله استطاعت است یعنی جایی که به راحتی و یا از طریق قانون طلب خود را می گیرد، مستطیع است. در صورت دوم که بدهکار خودش می دهد یا مطالبه می کند و او هم بدون منت می دهد، اینها نیز استطاعت است ولی اگر منت دارد و به زحمت می دهد، استطاعت نیست، پس از این صور شش گانه چهار صورت را می توان پذیرفت که اشکالی ندارد و استطاعت است.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۳، باب ۸۶ از ابواب احکام العشرة.

۲. مستند، ج ۱۱، ص ۴۱.

۳. عروه، ج ۴، ص ۳۷۲.

۴. ج ۱۷، ص ۲۵۸.

بحث در مسئله هیجدهم از مسائل استطاعت به فرع دوم رسید. فرع اول در این بود که کسی از دیگری طلبی دارد آیا واجب است طلبش را وصول کرده و به حج برود؟ بحثهای مربوط به این فرع بیان شد.

فرع دوم:

می تواند وام گرفته و به حج برود، آیا واجب است وام بگیرد؟ اگر کسی وام گرفته و به حج برود آیا حجة الاسلام محسوب می شود؟ مرحوم امام برای وام گرفتن برای حج چهار صورت ذکر کرده اند:

۱- **أمكنه الإقتراض للحجّ و الأداء بعده بسهولة:**

می تواند وام بگیرد و بعد به آسانی آن را ادا کند، مثلاً شخص کارمندی است که می تواند وام بگیرد و از حقوقش اقساط آن را بپردازد، آیا برای چنین شخصی استقراض واجب است؛ به عبارت دیگر آیا این شخص مستطیع است؟

۲- له مالٌ غائبٌ لا یمكن صرفه فی الحجّ فعلاً:

مال غایبی دارد که می تواند آن را بفروشد ولی الآن در دسترس نیست، مثلاً تاجری است که مقدار زیادی جنس وارد کرده و هنوز از گمرک ترخیص نشده ولی اگر وام بگیرد و به حج برود بعد از فروش اجناس می تواند وام را بپردازد.

۳- له مال حاضر لا یمكن صرفه فی الحجّ فعلاً:

اموال زیادی دارد که خریدار ندارد ولی می داند که یک ماه بعد بازار برای فروش مناسب می شود، آیا می تواند بر اساس مالی که دارد وام بگیرد و به حج برود تا بعد از بازگشت از حج و فروش اموالش دین را ادا می کند؟

۴- له دین مؤجل لا یبذله المدیون قبل أجله:

دارای مطالباتی است که الآن موعد وصول آن نیست، آیا می تواند وام گرفته و به حج برود تا بعد از بازگشت و وصول طلبش دینش را ادا کند؟

مرحوم امام می فرماید در هیچ یک از این صور استقراض و وام گرفتن واجب نیست و اگر وام گرفته و به حج برود، حجة الاسلام محسوب نمی شود و حجّ مستحبّی است.

ایشان در این مسئله در برخی از فروع با صاحب عروه موافق و در برخی از فروع مخالفت کرده اند. مرحوم صاحب عروه در این مسئله قائل به تفصیل هستند و در مورد اوّل وام گرفتن را لازم نمی دانند و اگر وام گرفته و به حج برود، کفایت از حجة الاسلام نمی کند، ولی در مورد صورت دوّم، سوّم و چهارم وام گرفتن را واجب می دانند.

مرحوم صاحب عروه در مسئله شانزدهم می فرمایند:

لا یجب الاقتراض للحجّ إذا لم یکن له مال (صورت اوّل) و إن کان قادراً علی وفائه بعد ذلك

بسهولة لأنه تحصيل للاستطاعة و هو غير واجب، نعم لو كان له مال غائب لا يمكن صرفه في الحجّ فعلاً (صورت دوّم) أو مال حاضر لا راغب في شرائه (صورت سوّم) أو دين مؤجلّ لا يكون المديون باذلاً له قبل الأجل (صورت چهارم) و أمكنه الاستقراض و الصرف في الحجّ ثمّ وفاؤه بعد ذلك فالظاهر وجوبه. (۱)

محشّین عروه و بزرگان پیشین و من قارب عصرنا اکثراً با فتوای صاحب عروه مخالفت کرده اند. بعضی مانند مرحوم امام صریحاً مخالفت کرده و بعضی هم تأمل کرده اند. از جمله مخالفین مرحوم آقای گلپایگانی، آقای خویی، آقای بروجردي، آقای نائینی، و جمعی دیگر از بزرگان فقها هستند.

مرحوم محقق در شرایع متعرّض این مسئله شده و همان تفصیل مرحوم صاحب عروه را دارد و می فرماید کسی که مال ندارد، وام گرفتن برای او فایده ای ندارد، ولی کسی که مالی دارد که الآن قابل مصرف نیست، وام بگیرد خوب است. مرحوم محقق در شرایع که متن جواهر است می فرماید:

و لا يجب الاقتراض للحجّ إلا أن يكون له مال بقدر ما يحتاج إليه.

مرحوم صاحب جواهر (۲) در ذیل کلام محقق به مال در ذمه هم اشاره کرده و می فرماید: مال حاضر خواه عین خارجی (چه غایب و چه حاضر) یا دین در ذمه کسی باشد فرقی ندارد و قول به تفصیل را تقویت می کند.

قبل از صاحب جواهر مرحوم صاحب مدارك (۳) هم به این بحث اشاره کرده و به قول تفصیل تمایل دارد و قبل از صاحب مدارك مرحوم شهید در دروس هم به این قول تمایل دارد و می فرماید:

و تجب الاستدانة عيناً (وجوب عینی) إذا تعذّر بيع ماله و كان وافياً بالقضاء و تخيّر إذا أمكن الحجّ بماله. (۴)

تعبیر «تخيّر» در عبارت مرحوم شهید به چه معناست؟ شخصی دلار دارد ولی برای حج ریال

سعودی قرض می کند، با این که امکان تبدیل دلار دارد که در این صورت وجوب تخیری است، حال اگر جنسی دارد که با آن نمی تواند به حج برود و ریال سعودی قرض می کند، این وجوب تعیینی است، البته اگر با همان جنس هم که دارد بتواند به حج برود باز وجوبش تخیری است.

دلیل این که وجوب تخیری است این است که وقتی با مالی که دارد می تواند به حج برود اگر وام بگیرد و به حج برود باز حجّش صحیح است، بنابراین وجوب تخیری است. **جمع بندی اقوال:** اکثر فقهای که متعرض این مسئله شده اند قائل به عدم وجوب حج در هر چهار صورت هستند و در میان قائلین به تفصیل هم بزرگانی مانند مرحوم شهید و مرحوم صاحب مدارک و مرحوم محقق هستند. **ادله:**

۱- رجوع به واژه استطاعت و مفهوم آن:

دو گونه استطاعت داریم:

گاه استطاعت به معنی قدرت از شرایط عامّه تکلیف (علم، قدرت، عقل و بلوغ) است و کسی که این شرایط را ندارد مکلف نیست. این معنی غیر از استطاعت حج و تحصیل آن لازم است؛ به عنوان مثال مولا گفته که نفقه عیال را بده ولی این شخص ندارد و باید کار کند تا نفقه عیالش را که واجب است بدهد، بنابراین پرداخت نفقه مشروط به قدرت است ولی اگر ندارد باید قدرت را تحصیل کند و تحصیل قدرت واجب است و به عبارت دیگر قدرت بالواسطه است.

در حج این نوع استطاعت معیار نیست بلکه معیار استطاعت فعلیه است یعنی اگر ندارد ولی می تواند از کسب و کار و تلاش هزینه حج را بدست بیاورد واجب نیست، همان گونه که در نصاب گندم احدی نگفته که واجب است گندم بکارد تا به حدّ نصاب برسد و زکات بر او واجب شود، چون اینها از واجبات مشروط به استطاعت و استطاعت در آنها فعلی است.

بنابراین نوعی از استطاعت از شرایط عامّه تکلیف است چه بالفعل و چه بالقوه و نوع دیگر استطاعت بالفعل است که شرط حج است؛ حال که استطاعت فعلی شرط شد، آیا استطاعت فعلی عرفی است یا شرعی؟

بارها گفته ایم که استطاعت فعلی عرفی است؛ حال این چهار صورت را می‌سنجیم تا بینیم کدام استطاعت فعل عرفی دارد:

صورت اولی که شخص چیزی ندارد و وام می‌گیرد تا بعداً آن را بپردازد، استطاعت فعلی عرفی ندارد، چون بعداً استطاعت پیدا می‌کند.

ولی در سه صورت دیگر عرف می‌گوید استطاعت فعلی دارد و چنین اشخاصی را مستطیع می‌داند.

نتیجه: ما نیز موافق قول تفصیل هستیم.

مثال دیگری هم ما داریم که شاید بتوان آن را صورت پنجم محسوب کرد و آن جایی است که شخصی به دیگری به اصرار وام می‌دهد و در واقع استقراض نیست بلکه إقراض است، در اینجا نیز اگر بعداً عوض را بتواند پرداخت کند، صحیح است.

تمام این بحثها در صورتی است که استقراض توأم با منت نباشد و اگر توأم با منت باشد که عسر و حرج است، واجب نخواهد بود.

۱. عروه، ج ۴، ص ۳۷۶.

۲. ج ۱۷، ص ۲۶۰.

۳. ج ۷، ص ۴۳.

۴. ج ۱، ص ۳۱۱.

بحث در فرع دوم از مسئله هیجدهم از مسائل استطاعت در این بود که آیا با وام گرفتن کسی مستطیع می‌شود؟

چهار صورت برای مسئله بیان شد و صورت اول جایی بود که وام می گیرد ولی فعلاً محل پرداخت آن را ندارد که این شخص را همه مستطیع ندانستند و سه صورت دیگر جایی بود که وام می گیرد و محل پرداخت آن موجود است که یا عینی است حاضر که خریدار ندارد و یا عین غایب است و یا دینی در ذمه دیگری است که در هر سه صورت بعضی شخص را مستطیع ندانسته و بعضی معتقد بودند که استطاعت حاصل است و دلیل اول آن همان صدق استطاعت عرفی بود.

۲- روایات:

روایات متعددی در باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه آمده که این روایات هم مؤید نظریه تفصیل است و من العجب آقایان سراغ آن نرفته اند و مرحوم صاحب جواهر فقط به يك روايت اشاره مي کند.

این روایات سه قسم است که يك قسم آن به درد استدلال می خورد. يك قسم از روایات می گوید شخص برای انجام حج مستحبی وام می گیرد که این خارج از بحث ماست، چون بحث ما در وام برای حجة الاسلام است که از باب نمونه يك روايت از این قسم را بیان می کنیم:

× ... عن يعقوب بن شعيب قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن رجل يحجّ بدین (ظاهرش

این است که قرض کرده و به حج می رود) و قد حجّ حجة الاسلام (قبلاً حجة الاسلام را

انجام داده است) قال: نعم إن الله سيقضي عنه إن شاء الله. (۱)

قسم دیگر از روایات، روایاتی است که می گوید شخص مستطیع نیست و بدهکار است، آیا می تواند وام دیگری بگیرد و به حج برود؟ این هم از محل بحث ما خارج است، چون بحث ما در جایی است که شخص با گرفتن وام مستطیع می شود. چهار روايت به این مضمون در

این باب وارد شده که دو روایت را از باب نمونه بیان می کنیم:

× ... عن معاوية بن وهب، عن غير واحد (مرسله است) قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام):

إني رجل ذودين أفأتدين و أحجّ؟ فقال: نعم هو (رفتن به حج) أقضي للدين. (۲)

× ... عن معاوية بن عمار قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن رجل عليه دين أعليه أن

يحجّ؟ قال: نعم الحديث. (۳)

دو روایت دیگر هم به همین مضمون و موردش شخص غیر مستطیع است.

در قسم سوّم از روایات راوی سؤال می کند که می خواهم وام بگیرم و امام می پرسد که

اگر داری که جای خالی آن را پر کنی می توانی وام بگیری.

× ... عن عبد الملك بن عتبة قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن الرجل عليه دين

يستقرض و يحجّ قال: إن كان له وجه في مال (این شرط دلیل بر این است که حجّ واجب مراد

است چون در حجّ مستحبی این شرط نیست و اگر مالی هم نداشته باشد می تواند وام بگیرد

و به حج مستحبی برود) فلا بأس (اگر مالی داری که جای خالی دین را پر کند عیبی

ندارد). (۴)

روایت تعبیر «لا بأس» دارد نه «يجب» ولی اشکالی ندارد، چون ظاهر عبارت این است که

امام می خواهد بفرماید: این از مصادیق استطاعت است .

× ... عن موسى بن بكر الواسطي قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن الرجل يستقرض و

يحجّ فقال: إن كان خلف ظهره مال إن حدث به حدث أدّي عنه فلا بأس. (۵)

× ... عن محمد بن الفضيل، عن موسى بن بكر، عن أبي الحسن الأوّل (عليه السلام) قال: قلت

له: هل يستقرض الرجل و يحجّ إذا كان خلف ظهره ما يؤدّي به عنه إذا حدث به حدث؟ قال:

نعم (در این روایات شرط در عبارت راوی آمده است). (۶)

این سه روایت شاهد بر قول تفصیل است که ما از قواعد هم استخراج کردیم.

× × ×

مسألة ۱۹: لو كان عنده ما يكفيه للحجّ و كان عليه دين فإن كان مؤجّلاً و كان مطمئناً بتمكّنه من أدائه زمان حلوله مع صرف ما عنده وجب (حج واجب مي شود) بل لا يبعد وجوبه (حج) مع التعجيل و رضا دائنه (طلبكار) بالتأخير مع الوثوق بإمكان الأداء عند المطالبة و في غير هاتين الصورتين لا يجب و لا فرق في الدين بين حصوله قبل الاستطاعة أو بعده بأن تلف مال الغير علي وجه الضمان (در نگهداري آن کوتاهی کرده است) عنده بعدها (استطاعت) و إن كان عليه خمس أو زكاة و كان عنده ما يكفيه للحجّ لولاهما (خمس و زکات) فحالهما حال الدين مع المطالبة فلا يكون مستطيعاً و دين المؤجل بأجل طويل جداً كخمسين سنة و ما هو مبنى علي المسامحة و عدم الأخذ رأساً و ما هو مبنى علي الإبراء مع الاطمئنان بذلك لم يمنع عن الاستطاعة.

عنوان مسئله:

تا اینجا بحث در وام گرفتن بود ولی در این مسئله بحث در این است که مالی به دست شخص بدهکار رسیده که می تواند با آن دینش را ادا کند یا این که به حج برود. کدام مقدم است؟ مرحوم امام برای این مسئله چهار صورت ذکر می کنند:

- ۱- دین مؤجل است و تا آن وقت می تواند دین را بپردازد.
- ۲- دین معجل است ولی صاحب دین می گوید می توانی دین را به تأخیر بیندازی و به حج بروی.

۳- کسی از دیگری طلبکار است و این طلب مبنی بر مسامحه است (مثلاً از پدرش وام گرفته) و یا زمان آن طولانی است.

مرحوم امام این سه صورت را مزاحم حج و استطاعت نمی دانند.

۴- دین حالّ است و طلبکار اصرار بر گرفتن دین دارد و مبنی بر مسامحه هم نیست. این شخص مستطیع نیست، چون ادای دین، واجب فوری غیر مشروط است ولی حج واجب مشروط است.

۱. ح ۸، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۱، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۲، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۵، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۷، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۹، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

قبل از بحث از مسئله نوزدهم در مسئله هیجدهم دو نکته قابل توجّه است.

در مسئله هیجدهم بحث در این بود که اگر کسی وام می گیرد در حالی که معادل آن را موجود دارد، مستطیع است و حجّی که به جای می آورد، حجّة الاسلام است و فرقی نمی کند که عین حاضر یا غایب و یا چیزی در ذمه دیگری باشد که چون بالقوة القریبه من الفعل مستطیع است، ولی اگر ندارد و در آینده می خواهد جای آن را پر کند این شخص مستطیع نیست و وامی که می گیرد او را مستطیع نمی کند.

بقي هنا أمران:

الأمر الأول:

سه حدیثی که نقل شد و عمومات استطاعت را تقویت می کرد هر سه ضعیف است. در سند حدیث اوّل «عبدالمک بن عتبه» آمده که دو نفر به این نام داریم، یکی به نام «عبدالمک

بن عتبة السیرفی» و دیگری به نام «عبدالمکک بن عتبة الهاشمی» است. اولی ثقه ولی دومی مجهول الحال است (نه توثیق شده و نه تضعیف).

از کجا بدانیم آن که در روایت آمده کدام است؟ به قرینه راویان در روایات دیگر می توان تشخیص داد، چون در روایات دیگر معمولاً روایات «عبدالمکک بن عتبة الهاشمی» را «علی بن حکم» نقل می کند و در ما نحن فیه هم راوی علی بن حکم است، پس معلوم می شود که عبدالمکک هاشمی مراد است، بنابراین روایت ضعیف السند است، اگر چه بقیه راویان روایت معتبر هستند.

راوی دو حدیث دیگر «موسی بن بکر الواسطی» مجهول الحال است. یک روایت در مدح او آمده ولی روایت را خودش نقل می کند. یکی از مشکلات رجال این است که راویان در مدح خودشان روایت نقل می کنند که گاه می تواند مؤید باشد.

روایت این است که امام کاظم (علیه السلام) به موسی بن بکر فرمود: چرا رنگت پریده است، مگر نگفتم گوشت بخور. عرض کرد: مرتب می خورم؛ حضرت فرمود: چگونه می خوری؟ عرض کرد: طبیحاً، حضرت فرمود: به صورت کباب بخور. در ادامه می گوید: امام کاظم (علیه السلام) به من فرمود: آیا می توانم تو را برای بعضی از کارهایم به شام بفرستم؟، عرض کردم: من بنده شما هستم، هر چه می خواهید بفرمایید.

از این تعبیر استفاده می شود که حضرت به او اعتماد داشته اند، که او را برای انجام کارهایشان به شام می فرستند؛ ولی این روایت را خودش نقل می کند و اگر ما به او شک داشته باشیم، این روایتش را هم نمی توانیم بپذیریم؛ علاوه بر این راوی این حدیث از موسی به بکر، «محمد بن سنان» است که با وجود روایات فراوانی که نقل کرده ولی نمی توانیم وثاقتش را تثبیت کنیم.

بنابراین هر سه روایت ضعیف است که با وجود ضعف سند می توان این روایات را مؤید برای اطلاعات استطاعت قرار داد.

الأمر الثاني:

توهم شده که این روایات يك معارض دارد:

× و عنهم، عن أحمد بن محمد بن عيسى (سند تا اینجا خوب است) عن أبي همام (نام او «اسماعيل بن أبي همام» و از ثقات است) قال: قلت للرّضا(عليه السلام) الرجل يكون عليه الدين و يحضره الشيء أيقضي دينه أو يحج؟ قال: يقضي ببعض و يحجّ ببعض (از حدیث استفاده می شود نه تنها اگر بدهکار است نباید وام بگیرد حتی اگر پول هم به دستش رسید باید اول دینش را ادا کند) قلت: فإنه لا يكون إلاّ بقدر نفقة الحجّ، قال: يقضي سنة و يحجّ سنة ... (۱).

اشکال دلّالی: در دلالت حدیث اشکال مهمّی است و آن این که این حدیث در مورد حجّه الاسلام نیست بلکه در مورد حجّ مستحبّی است، بنابراین معارض نمی شود.

× × ×

مرحوم امام در مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت چهار مسئله عروه را به هم ضمیمه کرده و به صورت چهار فرع ذکر می کند که ما به صورت جداگانه ذکر می کنیم:

فرع اول: آیا دین مانع است (مسئله ۱۷ عروه)؟ امام فرمود دین مؤجّل مانع نیست ولی اگر معجّل باشد مانع است.

فرع دوم: آیا فرقی بین دین سابق (قبل از استطاعت مدیون بوده) و دین لاحق (بعد از استطاعت مدیون شده) وجود دارد (مسئله ۱۸ عروه)؟

فرع سوم: آیا خمس و زکات جزء دیون محسوب می شود (مسئله ۱۹ عروه)؟ مرحوم امام می فرماید: خمس و زکات با سایر دیون فرقی ندارد.

فرع چهارم: دیونی که زمانش بعید و یا در معرض ابراء است مانع از استطاعت نیست (مسئله

۲۰ عروه).

فرع اول: آیا دین مانع از حج است؟

اقوال:

اقوال در این مسئله مختلف است و به قول صاحب مستند قدما متعرض این بحث نشده اند و متأخرین متعرض شده و در مجموع سه قول دارند:

۱- دین مانع از استطاعت نیست.

۲- مطلقاً دین مانع است، مگر این که اضافه بر ادای دین داشته باشد.

۳- فرق بین دین مؤجل و معجل، یعنی دین معجل مانع است و مؤجل مانع نیست.

مرحوم نراقی می فرماید:

فلم أعتز للقضاء علي قول في المسألة وكذا كثير من المتأخرين. نعم تعرض لها جماعة منهم و هم بين مصرح بعدم الوجوب إذا لم تفضل عن دينه نفقة الحج من غير تعرض للمعجل أو المؤجل كما في الشرايع و بعض كتب الفاضل (علامه) و مصرح بعدمه مع التعجيل و التأجيل كالمنتهي و التحرير و الدروس ... و عن المحقق الأردبيلي الوجوب و الظاهر أنه مذهب القدماء حيث لم يتعرضوا لاشتراط الخلو عن الدين (سكوت قدما و این که عدم دین را به عنوان یکی از شرایط وجوب حج ذکر نکرده اند، نشان می دهد که آن را لازم نمی دانند). (۲) ادله:

به دو دلیل استدلال شده است:

۱- اطلاعات استطاعت:

اطلاعات استطاعت از دو جهت جایی را که شخص بدهکار است و طلبکار مرتب سراغ او می آید، شامل نیست:

اولاً، مستطیع نیست.

ثانیاً، بر فرض مستطیع باشد، بین دلیل ادای دین و دلیل وجوب حج تعارض است و

مي دانيم اداي دين حقّ الناس و حجّ حقّ الله است و حقّ الناس مقدّم است.

۱. ح ۶، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. مستند، ج ۱۱، ص ۴۴ - ۴۳.

مقدمه:

اسلام دين جامعي است كه براي تمام زندگي انسان برنامه دارد و نياز نيست براي برنامه هاي زندگي دست به سوي ديگران دراز كنيم. يكي از اين برنامه ها «حسن الجوار» است كه آثار معنوي و مادي مهمّي دارد كه دو حديث از باب نمونه مي خوانيم:

«حديث اخلاقي: همسايگي نيك»

متن و ترجمه احاديث:

قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): حسن الجوار يعمر الديار وينسي في الأعمار. (۱)

پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) مي فرمايند: نيكي همسايگي خانه ها و شهرها را آباد مي كند و عمرها را طولاني مي كند.

قال الصادق (عليه السلام): حسن الجوار يزيد في الرزق. (۲)

امام صادق (عليه السلام) مي فرمايند: همسايه داري نيك روزي را فراوان مي كند.

شرح احاديث:

برای این تعبیر می توان تحلیلهای ظاهری بیان کرد، چون وقتی انسانها با هم باشند، مشکلات را به راحتی حل می کنند که ثمره آن زیاد روزی و طول عمر است، ولی تنها این تحلیلهای مادی و ظاهری نیست بلکه آثار و برکات معنوی فراوانی هم دارد که بسیاری از آنها برای ما قابل درک نیست، به عنوان مثال در روایات آمده که صدقه بلا را دفع می کند، رابطه ای که بین صدقه و دفع بلا موجود است تحلیل مادی ندارد بلکه آثار معنوی الهی دارد یعنی وقتی ما به دیگران رحم کرده و عواطف نشان دهیم خدا هم به ما رحم می کند و ما را مشمول عنایاتش قرار می دهد که تمامی این آثار و برکات برای آخرت نیست بلکه در دنیا هم آثار آن را می بینیم.

و یا مطابق روایات صله رحم مایه طول عمر است که این را به عینه در دنیا دیده ایم ولی رابطه بین اینها قابل درک نیست، بنابراین نباید در همه این موارد منتظر یک تحلیل اجتماعی و رابطه مادی قابل فهم باشیم، چون اینها الطاف خفیه الهیه است. اسلام دین محبت، عاطفه و ترحم نسبت به همه است، به خصوص همسایگان که در مشکلات باید به کمک آنها شتافت و اذیت و آزار نرساند که این از آداب معاشرت اسلام است.

× × ×

بحث در فرع اول از مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت در این بود که آیا بدهکاری مانع از حج می شود؟

مرحوم امام در این مسئله چهار مسئله از عروه را در هم ادغام فرموده اند که ما جداگانه بحث می کنیم.

فرع اول در این بود که آیا دین مانع است یا نه؟ در مسئله سه قول بود، قول اول این بود که مطلقاً مانع نیست و قول دوم این بود که مطلقاً مانع است و تا اضافه بر دین نداشته باشد،

مستطیع نیست و قول سوّم فرق بین دین مؤجّل و معجّل بود که اگر مؤجّل باشد و می داند که در وقتش می تواند ادای دین کند مانع از استطاعت نیست. ما قول سوّم را اختیار کردیم و دلیل اوّل آن این بود که عرف کسی را که مدیون است و بیش از ادای دین پول ندارد و طلبکار طلبش را مطالبه می کند، مستطیع نمی داند؛ بلکه اگر دین مدّت دار باشد و در زمان ادای آن توانایی ادای آن را دارد و الآن پول به دستش رسیده عرف او را مستطیع می داند.

سَلَمْنَا؛ که در هر دو صورت صدق استطاعت می کند ولی وقتی امر دائر است بین این که ادای دین واجب کند یا حج برود، ادای دین چون حقّ الناس است مقدّم است. و من العجب، مرحوم آقای حکیم در مستمسک می فرماید که دلیلی بر مقدّم بودن حقّ الناس بر حقّ الله نداریم که اگر این قاعده متزلزل شود، خیلی از مسائل در فقه به مشکل برخورد می کند. ایشان در مستمسک می فرماید:

ما اشتهر من اهمیّة حقّ الناس من حقّ الله تعالی دلیلۀ غیر ظاهر.

در عبارت دیگری می فرماید: **فهذا الحكم المشهور (تقديم حقّ الناس) غیر ظاهر و إنّ کان**

تساعده مرتکزات المشرّعة لکن فی بلوغ ذلك حدّ الحجیّة تأمل. (۳)

بعضی می گویند که ما روایتی داریم که عکس این را می گوید، یعنی دین خدا مقدّم است. در روایتی آمده که زنی از طایفه بنی خثعم خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده و عرض کرد: پدر پیری دارم که نمی تواند سوار مرکب شده و به حج برود، اگر من به جای او حج به جا آورم، آیا برای او فایده ای دارد؟ حضرت فرمود: اگر پدرت به مردم بدهکار بود و تو دین او را ادا می کردی، فایده ای داشت؟ جواب داد: بلی. حضرت فرمود: دین خدا أحقّ به ادا است. (۴)

این حدیث در منابع اهل سنّت و شیعه آمده است.

مرحوم مجلسی (۵) هم این روایت را در لابلای فرمایش خودش نقل می کند و ظاهراً در هیچ

جا روایت سند معتبري ندارد.

ولكن الانصاف؛ این سخن درست نیست و شواهد زیادی در مورد تقدیم حق الناس بر حق الله داریم:

- ۱- آیه دین طولانی ترین آیه قرآن است و حدود هیجده حکم در این آیه آمده است در حالی که در مورد سایر واجبات مثل نماز و روزه و ... آیه ای به این محکمی نداریم.
- ۲- در آیات ارث در چهار جا در سوره نساء بر دین تأکید می کند و ارث را بعد از وصیت و دین مطرح می کند که این نشانه اهمیت دین است که اسلام بر آن تکیه می کند.
- ۳- روایتی داریم که وقتی مسلمانی را می آوردند تا پیامبر (صلي الله عليه وآله) بر او نماز بخواند، سؤال می کردند آیا مدیون است یا نه؟ و اگر مدیون بود بر او نماز نمی خواندند. در روایت دیگری آمده که حضرت بر شخصی که بدهکار بود نماز نخواند و حضرت امیر (علیه السلام) ضامن شد، آن وقت حضرت نمازش را خواند، حال اگر دین مقدم نباشد دلیلی بر سخت گیری پیامبر نبود.
- ۴- وقتی کسی مسلمان شد، الاسلام يجب ما قبله می گوید نماز و روزه اش قضا ندارد ولی دین از بین نمی رود.
- ۵- در باب دین داریم که شهید با ریختن اولین قطره خونس تمام گناهانش بخشیده می شود جز دین:

× ... عن حنّان بن سدير، عن أبيه، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: كلّ ذنب يكفره القتل في سبيل الله إلا الدين لا كفارة له إلاّ أدأؤه أو يقضي صاحبه (وصيّ یا قيمّ ادا کند) أو يعفو الذي له الحق. (۶)

× ... عن بشّار، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: أوّل قطرة من دم الشهيد كفّارة لذنوبه إلاّ الدين فإنّ كفّارته قضاؤه. (۷)

قلنا: اگر مرتکباتی برای مشترعه در مسئله حق الناس پیدا شد منشأ آن این امور است که

به چند نمونه از آنها اشاره کردیم.

و اما روایت خثعمیه که دین الله را احقّ به قضا دانست، جوابش این است که:

اولاً، روایت سند ندارد.

ثانیاً؛ پیامبر می خواهد بفرماید از يك جهت حقّ الله مقدّم است چون خدا بالاتر از بندگان است و به همین جهت احقّ به قضا است ولی در طرف مقابل ابعادی است که آن را احقّ می کند و آن این که خدا کریم و بی نیاز است ولی بندگان نیازمندند و یا اگر حقّ الناس ادا نشود، مشکل آفرین است ولی دین خدا این گونه نیست. پس اگر حقّ الله از يك جهت احقّ به اداست، حقّ الناس از جهت دیگر احقّ به اداست.

۱. وسائل ج ۸، ح ۱ باب ۸۷ از ابواب احکام العشرة.

۲. وسائل ج ۸، ح ۲ باب ۸۷ از ابواب احکام العشرة.

۳. ج ۱۰، ص ۱۰۰.

۴. مستدرک، ج ۸، ص ۲۶، ح ۳، باب ۱۸ از ابواب وجوب الحج.

۵. بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۳۱۵.

۶. وسائل، ج ۱۳، ح ۱، باب ۴ از ابواب الدین.

۷. ج ۵، باب ۴ از ابواب الدین.

بحث در فرع اوّل از مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت در این بود که آیا دین مانع از وجوب حج می شود؟ به این معنی که پولی دارد که اگر صرف حج کند دین بر گردش می ماند و اگر صرف دین کند، حج به گردش می ماند، در این صورت تکلیف چیست؟ ما قائل به تفصیل شدیم یعنی اگر دین مؤجل بود حج برود و اگر معجل بود دین را بپردازد و به

دو دلیل تمسک کردیم، دلیل اول این بود که بدهکاری که طلبکار طلبش را از او مطالبه می کند عرفاً مستطیع نیست.

دلیل دیگر این بود که سلّمنا مستطیع هم باشد، در این صورت امر دائر است بین دو واجب (ادای دین و حجّة الاسلام) و در صورت تراحم حق الناس و حق الله حق الناس مقدم می شود، چون از نظر اسلام اهمّ است.

مرحوم آقای حکیم کبرای مسئله را منکر شدند و فرمودند با این که تراحم است ولی مقدم بودن حق الناس را قبول نداریم، البتّه شواهدی داریم که حق الناس مقدم است ولی به اندازه حجّیت نیست.

در جواب ایشان عرض کردیم که نه فقط در اینجا بلکه در بسیاری از مسائل در فقهی به این کبری تمسک می شود و این کبری بالکتاب و السنّة ثابت است که آیات آن بیان شد و در مورد سنّت به روایاتی تمسک کردیم که پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) بر مدیون نماز نمی خواند و سؤال از حجّ و نماز و روزه نمی کرد بلکه سؤال از دین میّت می فرمود، در این زمینه روایات متعدّدی داریم که از باب نمونه به بعضی از روایات اشاره می کنیم:

× محمد بن الحسن فی الخلاف (شیخ طوسی و روایت مرسله است) عن أبي سعيد الخدري قال: كنّا مع رسول الله (صلي الله عليه وآله) في جنازة فلما وضعت قال: هل علي صاحبكم من دين؟ قالوا: نعم، درهمان فقال: صلّوا علي صاحبكم فقال علي (عليه السلام): هما عليّ يا رسول الله (صلي الله عليه وآله) و أنا لهما ضامن فقام رسول الله (صلي الله عليه وآله): فصلّي عليه ثمّ أقبل علي علي (عليه السلام) فقال: جزاك الله عن الإسلام خيراً و فكّ رهانك كما فككت رهان أخيك. (۱)

× و عن جابر بن عبدالله أن النبي (صلي الله عليه وآله) كان لا يصلي علي رجل عليه دين فأتي بجزاة فقال: هل علي صاحبكم دين؟ فقالوا: نعم، ديناران فقال: صلوا علي صاحبكم فقال أبو قتادة: هما عليّ يا رسول الله (صلي الله عليه وآله) قال: فصلّي عليه ... (۲)

هیچ گاه پیامبر بر شخص مدیون نماز نمی خواند که این نشانه اهمیت حق الناس و تقدّم آن است.

در مسند احمد حنبل (۳) هم حدیثی شبیه حدیث قبل آمده است.

شاهد دیگر بر تقدّم حق الناس روایات مربوط به شهید بود که ذکر شد و يك روایت هم از کتب عامّه بیان می کنیم:

محمد بن حشش می گوید روزی در محضر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بودیم که ناگهان پیامبر (صلي الله عليه وآله) تغییر چهره داد و بعد فرمود: امر مهمّي نازل شد و بعد چیزی فرمود. روز بعد یکی از صحابه عرض کرد: ای رسول خدا، روز قبل فرمودید چیزی نازل شد اما آن را بیان نکردید؟ حضرت فرمود: و الذي نفسي بيده لو أن رجلا قتل في سبيل الله ثم أحيا ثم قتل مرتين و عليه دين ما دخل الجنة حتى يقضي عنه دينه. (۴)

روایت نشانگر اهمیت حق الناس است به گونه ای که حتّی اگر دو بار هم شهید شود تا زمانی که دینش ادا نشده داخل بهشت نمی شود.

شاهد دیگر برای تقدّم حق الناس حدیث بعد است:

× ... عن سماعة قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) الرجل ممّا يكون عنده الشيء يبتلع به (با این مال زندگی اش را می گذراند) و عليه دين أيطعمه عياله حتّي يأتيه الله بميسرة فيقضي دينه أو يستقرض علي نفسه؟ ... قال: يقضي ممّا عنده دينه (دین بر نفقه هم مقدّم است) ... (۵).

یکی از ارکان استطاعت این بود که نفقه عیال را داشته باشد و روایت می گوید دین بر آن هم مقدّم است و از اینجا معلوم می شود که دین بر حج مقدّم است.

از مجموع این شواهد استفاده می شود که حق الناس مقدم است ولی روایتی در جلسه قبل بیان شد که مطابق آن حق الله مقدم است و در بررسی های بیشتر روشن شد که فقط آن روایت نیست بلکه روایات معارض هم متعدد است.

روایت جلسه قبل روایت خثعمیه است که مرحوم مجلسی (۶) نقل فرموده و بیهقی (۷) هم روایاتی دارد که متعدد است:

یکی این که زنی خدمت پیامبر آمده و عرض کرد: خواهرم فوت کرده و نذر حج کرده است، آیا لازم است ادا کنیم؟ حضرت فرمود: اگر خواهرت دینی داشت ادا می کردی؟ عرض کرد: بله، حضرت فرمود: دین خدا احق به اداست.

در روایت دیگر شخصی می گوید: مادرم فوت کرده و بر گردنش روزه ماه رمضان است، حضرت فرمود: اگر مادرت بدهی داشت ادا می کردی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: دین الله احق است.

در روایت دیگر شخصی می گوید: خواهرم فوت کرده و دو ماه روزه به گردن دارد، حضرت فرمود اگر بدهی داشت ادا می کردی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: دین خدا احق است. بنابراین روایات معارض هم متعدد است.

در جلسه قبل در جواب از روایت معارض به سند آن اشکال کردیم ولی اکنون که روایات متعدد شد به ضعف سند اشکال نمی کنیم اما دلالت روایات مخدوش است به این بیان که در روایات معارض طرف مقابل فکر می کرده که حق الله اهمیتی ندارد و به همین جهت حضرت می فرماید حق الله را كوچك شمار و عظمت خدا را در نظر بگیر ولو حق الناس از جهات متعدد احق است ولی دین الله از يك جهت احق است چون خدا بزرگ است.

به نظر ما در ذهن تمام سؤال کنندگان کبرای کلیه ای که ما به دنبال آن هستیم بوده است، چون وقتی حضرت می پرسد که اگر بدهکار بود چه می کردید؟ همه گفتند که می پرداختیم، پس در مورد دین الناس شکي نبود و فقط در مورد دین الله شك داشته اند، بنابراین خود

روایات دلیل بر ضد است.

سَلَمْنَا که دو دسته روایت داشته باشیم، در مقام تعارض شکّی نیست که روایات سابق از نظر سند و دلالت قوی تر است، بنابراین در این کبرای کلّی شکّی نیست.

بقی هنا شیء: سَلَمْنَا که هر دو واجب، و دین اولی باشد، حال اگر کسی مخالفت کرد و واجب اهم (حقّ الناس) را ترک کرده و واجب مهم (حج) را به جای آورد آیا این حج باطل است یا صحیح و یا داخل در مسئله اصولی ترتّب است؟

۱. وسائل، ج ۱۳، کتاب الضمان، ح ۲ باب ۳ از ابواب احکام الضمان.

۲. وسائل، ج ۱۳، کتاب الضمان، ح ۳ باب ۳ از ابواب احکام الضمان.

۳. ج ۳، ص ۲۹۶.

۴. السنن الکبری، ج ۵، ص ۳۵۵.

۵. وسائل، ج ۱۳، ح ۳، باب ۴ از ابواب احکام الدین.

۶. بحار، ج ۸۵، ص ۳۱۵.

۷. السنن الکبری، ج ۴، ص ۲۵۵.

بحث در فرع اوّل از مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت در این بود که کسی که دینی بر ذمه دارد و پولی به دستش می رسد که با آن فقط یا می تواند به حج برود و یا دینش را ادا کند چنین شخصی مستطیع نیست ولی بعضی معتقد بودند که مستطیع است و چون رفتن به حج تراحم با ادای دین دارد، ادای دین مقدّم است.

بقي هنا شيء:

اگر کسی ادای دین نکرد و به حج رفت حجّ او صحیح است ولی آیا کفایت از حجّة الاسلام می‌کند؟

طبق مبنای اوّل که گفتیم مستطیع نیست حجّش حجّة الاسلام نخواهد بود ولی طبق مبنای دوّم که می‌گوید مستطیع است ولی واجب اهم در مقابلش قرار دارد حجّش صحیح خواهد بود چون مستطیع بوده و فقط واجب اهمّ را رها کرده پس حجّ او در حال استطاعت بوده و صحیح است.

در اینجا بحث مسئله ضد مطرح می‌شود که شاید مرحوم شیخ بهایی اوّلین کسی بوده که آن را مطرح کرده است.

امر به شیء (مثلاً تطهیر مسجد) اگر چه نهی از ضد (مثلاً صلات) نمی‌کند ولی عدم امر به ضد (مثل صلات) را می‌رساند چون امر به ضدّین (امر به تطهیر مسجد و امر به صلاتی که ضدّ آن است) در آن واحد ممکن نیست، حال که امر به تطهیر مسجد کرده لابد امرش را از صلات برداشته است. در ما نحن فیه وقتی شارع امر به ادای دین کرده، امرش را از حج برداشته و حج و صلات که عبادی بوده و قصد قربت می‌خواهد وقتی امرش برداشته شد، قصد قربت ممکن نخواهد بود و باطل می‌شود، پس بطلان حج و نماز نه به خاطر نهی از ضد بلکه به سبب عدم امر و عدم قصد قربت است چون قصد قربت به معنی قصد امر است و این صلات یا حج امر ندارد.

بنابراین به نظر شیخ بهایی امر از روی مهم برداشته شده و چون امر ندارد نمی‌توان آن را به جای آورد و اگر به جای آورد باطل است.

برای حلّ مشکل امر به ضد (امر به مهم در مقابل اهم) سه راه پیدا کرده اند که در اصول مطرح شده است:

۱- در عبادت قصد امر لازم نیست بلکه قصد ملاک محبوبيّت هم کافی است یعنی حج از

محبوبیت بیرون نرفته و مصالح آن محفوظ است و فقط مزاحم پیدا کرده است، چرا امر به ضدّین می شود، ولی این مانع از محبوبیت حج نیست و این شخص همان محبوبیت ذاتی و ملاک را قصد می کند و این در قصد قربت کافی است چون برای خدا می خواهد به جای آورد و محبوبیت و رضای خدا در قصد قربت کافی است.

۲- امر به طبیعت کلی را قصد می کند نه خصوص حجّی را که ادای دین با آن مزاحم است، چون این حج امر ندارد و مزاحم دارد ولی اصل و طبیعت حج برای مستطیع امر دارد؛ به عبارت دیگر گاه امر به طبیعت است و گاه امر به فرد خاص، امر به فرد خاص مزاحم دارد ولی امر به طبیعت حج برای مستطیع باقی است و مزاحم ندارد که آن را قصد می کند.

۳- امر خاص دارد (نه محبوبیت و نه امر عام) منتهی علی نحو الترتّب، به این بیان که مولی می گوید ای عبد ادای دین کن و اگر نکردی لا اقل حج به جای آور، (أَدِّ دینک فإن لم تفعل حجّ) و یا مولی می گوید مسجد را تطهیر کن و اگر نمی کنی نماز بخوان که این امر علی نحو الترتّب است.

آیا امر به ضدّین علی نحو الترتّب جایز است؟

این بحث در این اواخر پیدا شده و در کلمات قدما نیست و اولین کسی که ریشه های این بحث در کلماتش دیده شده مرحوم محقق ثانی و بعد از ایشان مرحوم کاشف الغطاء و بعد از ایشان میرزای شیرازی و بعد از ایشان شاگردانش بوده اند.

مسئله اختلافی است و بعضی قائل به صحّت و بعضی مخالفند.

دلیل قائلین به عدم جواز:

دلیل عمده قائلین به عدم جواز، استحاله امر به ضدّین است، چون مولی ادای دین و حج را می خواهد و این به ضدّین باز می گردد چون ادای دین ساقط نشده و حج هم به قوّت خود باقی است، چه به نحو ترتّب باشد (در طول هم) یا به نحو ترتّب نباشد (در عرض هم) و امر به ضدّین هم محال است و جایز نیست و مولی چنین نمی کند.

دلیل قائلین به جواز (مختارما):

۱- وجدان:

اگر پدری به فرزندش بگوید به مسجد برو و نماز جماعت بخوان در صورت کوتاهی فرزند بگوید اگر به مسجد نمی روی لااقل در منزل نماز اول وقت بخوان (جماعت مصداق اکمل و فرادی مصداق اضعف) آیا چنین امری بالوجدان امر به ضدّین است؟ و یا اگر فرمانده لشکر جمعی از نفرات را به خط مقدّم بفرستد و آنها کوتاهی کنند، بعد فرمانده بگوید اگر نمی روی لااقل در پشت جبهه در تدارکات کمک کنید، آیا چنین دستوری بالوجدان امر به ضدّین است؟ هیچ عرفی این را محال نمی داند. به نظر ما کلام امام حسین (علیه السلام) در عاشورا از همین قبیل بود که ابتدا به لشکر عمر سعد فرمود دین داشته باشید و اگر دین ندارید لااقل آزاد مرد باشید. در ما نحن فیه شارع می گوید ادای دین کن و اگر نمی کنی به حج برو که این به نحو ترتّب بلامانع است. بحث ترتّب یک بحث مقام ثبوتی دارد، یعنی اگر مولی چنین بگوید اشکالی ندارد و یک بحث مقام اثباتی یعنی کجا چنین چیزی در شرع گفته شده است. در مقام ثبوت اگر مولی بگوید ادای دین کن و اگر نمی کنی حج برو، وجدان می گوید مانعی ندارد.

۲ - دلیل برهانی:

امر به ضدّین در عرض هم جمع بین ضدّین است ولی در طول هم جمع نیست، چون که امر به کلّ واحد جداگانه است و امر به جمع نیست و اوامر عرضیه با اوامر طولیه اشتباه شده است. تا اینجا امکان ترتّب ثابت شد یعنی در مقام ثبوت ترتّب محال نیست. حال در کجا در روایات داریم که گفته شده ای مدیون دینت را ادا کن و اگر نمی کنی حج به جای آور (مقام اثبات).

قائلین به ترتب می گویند در مقام اثبات دو اطلاق داریم که یکی می گوید: أَيُّهَا الْمَدْيُونُ أَدِّ دِينَكَ و اطلاق دیگر می گوید اللَّهُ عَلَي النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، آیا این دو اطلاق در تمام وجود با هم تعارض دارد؟ مسلّم این است که اطلاق دین به قوّت خود باقی است ولی اطلاق دیگر به حکم عقل قید می خورد، به این بیان که اگر ادای دین نکردی حج به جای آور، پس چون چنین امری به حسب مقام ثبوت اشکالی ندارد، در مقام اثبات هم که دو اطلاق داریم که یکی اهم و دیگری مهم است، مهمّ را تقیید می کنیم، به عبارت دیگر در مقام ثبوت محال عقلی نیست و در مقام اثبات هم دلیل داریم که همان اطلاقین است، بنابراین همه جا دلیل بر ترتب وجود دارد.

برای توضیح بیشتر در مورد ترتب به کتاب انوار الاصول (۱) مراجعه فرمایید.

تَخْلَصُ مِمَّا ذَكَرْنَا، طبق مبنای ما (عدم استطاعت) کسی که ادای دین مُطالَب نکند و به حج برود، حَجَّش حَجَّةَ الْإِسْلَام نیست، ولی آنها که می گویند استطاعت دارد با یکی از سه ملاکی گفته شد از طریق ترتب می توانند حَجَّش را حَجَّةَ الْإِسْلَام بدانند.

هَذَا إِذَا كَانَ الدِّينُ مُعْجَلًا که دو صورت دارد: گاه مطالبه می کند و گاهی با آن که معجل است ولی مطالبه نمی کند. دین معجّلی که مطالب است محلّ اشکال ولی دین معجّلی که مطالب نیست و طلبکار به تأخیر رضایت دارد حَجَّش اشکالی ندارد، چون ضدّ از بین می رود و حَجَّش از روی استطاعت است.

اما اگر دین مؤجّل باشد و مطمئن نیست که در سر رسید بتواند دین را پردازد مستطیع نیست ولی اگر در سر رسید توانایی پرداخت دین را دارد می تواند به حج برود.

هذا تمام الكلام في الفرع الاول من مسألة ١٩.

بحث در فرع اول از مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت بود، و بیان شد که مسئله ترتب به حکم عقل در مقام ثبوت جایز است به این معنی که مولی بگوید اهم را به جای آورد و اگر نمی تواند مهم را به جای آورد.

این ترتب در مقام ثبوت محال نیست؛ حال بحث در این است که در مقام اثبات کدام آیه و روایت می گوید اگر ادای دین نکردی به حج برو؟ در جواب گفتیم که دو اطلاق داریم یکی در مورد وجوب ادای دین و دیگری اطلاق «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» که به هر دو اطلاق تا جایی که امکان دارد عمل می شود ولی جایی که هم ادای دین و هم حج باشد و پول برای یکی از این دو دارد، در این صورت عمل به هر دو اطلاق محال است و استثنا می خورد پس فقط جمع بینهما عقلاً محال است؛ بنابراین در مقام اثبات می گوییم که به مدلول دلیلین باید عمل کرد تا جایی که مخالف هم نباشند.

فرع دوم: بین دین سابق و دین لاحق فرقی نیست.

این فرع در عروه به عنوان مسئله ۱۸ مطرح شده است. دین لاحق مثل این که شخص مستطیع بوده و قبل از انجام حج، بدهی به گردنش آمده (مثلاً اتلاف مال غیر کرد یا دیه قتل خطاً یا دیه جنایت به گردنش آمد) و دین مطالب بود به گونه ای که از استطاعت افتاد، البته اگر به صورت عمدی اتلاف کند یا عمداً جنایتی کند مثل این است که کسی خودش را عمداً از استطاعت بیاندازد که باید به حج برود ولو با وام و هر دردسری باشد (صغری)، حال اگر عمدی نبود، در اینجا کبرای درست می کنیم و می گوییم: **اللازم بقاء الاستطاعة**؛ به عبارت

دیگر استطاعت در حج هم حدوثاً و هم بقاءً لازم است مثلاً اگر در راه اموالش را ببرند از استطاعت افتاده و اگر حج به جای آورد حجة الاسلام محسوب نمی شود. فرض مسئله این است که بعد از استطاعت دین غیر عمدی پیدا کرده که او را از استطاعت انداخته و **دلیل الله** **علي الناس حج البيت ...** شامل حال او نمی شود. بنابراین تفاوتی بین دین سابق و لاحق نیست.

فرع سوّم: آیا بدهی خمس و زکات هم مانع استطاعت حج می شود؟

شخصی بدهی خمس و زکات دارد و پولی هم دارد که اگر بدهی خمس و زکات را بدهد نمی تواند به حج برود و اگر به حج برود بدهی خمس و زکات می ماند؛ آیا این هم مثل بدهی های دیگر مانع استطاعت است؟ به نظر ما مانع از استطاعت است و به قول بعضی دیگر مزاحم است و دین اهم است.

خمس و زکات دو گونه است: گاه خمس و زکات به ذمه اش آمده مثل این که عینی را که خمس و زکات به آن تعلّق گرفته مصرف کرده است، ولی گاهی عین موجود است که اگر بخواهد خمس آن را بدهد کم می آید و نمی تواند به حج برود.

این دو صورت با هم متفاوت است، خمس و زکات حق الناس است ولی برای شخص نیست بلکه ملک عنوان و جهت است.

اگر خمس یا زکات به ذمه رفته مانند سایر دیون و مزاحم حج است و ادای دین اهم است. ما می گوئیم مستطیع نیست ولی بعضی می گویند مستطیع است و وجوب حج با مزاحم ساقط است.

ولی اگر خمس و زکات در عین باشد، مسئله واضح تر است. بحث مفصّلی در کتاب خمس و زکات در نحوه تعلّق خمس یا زکات به عین خارجی آمده است؛ به عبارت دیگر در باب خمس و زکات چگونه مالک این عین هستند؟

در مورد خمس ظاهر آیه قرآن شراکت است **«واعلموا أنّما غنتم من شيء فإنّ الله خمسّه**

...» (۱) ظاهر عدد کسري (مثل ثلث، نصف و خمس) شرکت است و شاهد آن روایاتی است که می گوید فرزندی که مادرشان کنیز است و این کنیزها در جنگهای بدون اذن امام اسیر شده اند، مشکل طیب مولد دارند چون خمس آن کنیزان برای امام است، کنیز بین مالک و امام مشترك است و وطی کنیز مشترك جایز نیست و باید از امام اجازه بگیرند و امام هم سهم خودش را بخشیده تا مولد آنها صحیح باشد و این دلیل بر شراکت است. و یا در مورد مسکن و زمینهای خراجی که در جنگ بدون اذن تصرف شده امام می فرماید اجازه می دهیم تا نمازشان در آن صحیح باشد که این نشان می دهد امام در عین شریک است؛ بنابراین ما خمس را مطابق ظاهر آیه قرآن شرکت می دانیم و به همین جهت اگر کسی با مال غیر محمّس کسب کند و سودی حاصل شود، ۸۰٪ سود برای خودش و ۲۰٪ آن برای ارباب خمس است که همه شاهد بر اشاعه است.

در مورد چگونگی تعلّق زکات به عین هشت احتمال داده شده که يك احتمال اشاعه است، یعنی فقرا در آن شریکند و بعضی کلي در معین گفته اند (مثلاً گاهی ده من گندم کلي می خرد که این کلي در غیر معین است ولی گاهی يك خرمن گندم حاضر است و می گوید ده من از این گندم را خریدم که این کلي در معین است که باید ده من از همین خرمن را بدهد و اگر تمام این گندم بسوزد و فقط ده من از آن باقی بماند مال خریدار است).

آیا عین زکوي حکم عین مرهونه را دارد؟ یعنی آیا در گرو فقیر است به گونه ای که اگر زکات آن را ندهد، عین از رهن آزاد نمی شود و تصرف در آن جایز نیست؟

این مسئله محلّ بحث است که کدام يك از اینهاست و به هر عنوان تعلّق بگیرد، تصرف در این عین بدون پرداخت زکات ممکن نیست، چون تعلّق به عین گرفته و در ذمه نیست، بلکه اگر در ذمه بود، می توانست تصرف کند. پس نحوه تعلّق خمس به عین اشاعه و تعلّق زکات به عین اختلافی است ولی تعلّق دارد. حال ما در نحن فیه اگر خمس و زکات دارد مثل این است که شریک دارد و با داشتن مال شراکتی انسان مستطیع نمی شود.

نتیجه: خمس و زکات مانند سایر دیون مانع از استطاعت است و حج ساقط می شود.

فرع چهارم: اگر دین طویل المدّة و یا مبنی علی المسامحه باشد مانع نیست.

این فرع در کلام مرحوم صاحب عروه به عنوان مسئله ۲۰ مطرح شده است. دین طویل المدّة مثل این که زن مهر طلبکار است ولی مدّت آن طولانی است و دین مبنی بر مسامحه مثل این که پسر به پدرش بدهکار است و یا دینی که طلبکار می گوید اگر به حج بروی به تو می بخشم و صورتی هم مرحوم صاحب عروه ذکر می کند مثل این که در بعضی از بلاد هند مهر را به قدری سنگین می گیرند که نتواند بپردازد، یعنی عملاً جزء دیون حساب نمی شود و سنگ بزرگی پیش پای داماد است تا نتواند همسرش را طلاق دهد.

این دیون فرد را از استطاعت نمی اندازد، چون آنچه برای پنجاه سال دیگر و یا مبنی بر مسامحه است و یا جایی که وعده داده بدهی را نگیرد و به وعده اش اطمینان هست، دین محسوب نشده و عرف آن را به حساب نمی آورد؛ همچنین جایی که دین به قدری سنگین است که پرداخت آن محال است این نیز دین محسوب نمی شود و عرفاً این شخص مستطیع است.

۱. سوره انفال، آیه ۴۱.

«حدیث اخلاقی: احساس مسئولیت»

متن حدیث:

قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): ما آمن بي من بات شبعان و جاره جاع قال: و ما من أهل قرية يبیت فيهم جاع ينظر الله إليهم يوم القيامة. (۱)

ترجمه حدیث:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: کسی که شب سیر بخوابد در حالی که همسایه اش گرسنه است به من ایمان نیاورده و هر آبادی که يك نفر در آن گرسنه سر به بستر بگذارد و اهل آبادی آگاه باشند و کمک نکنند، خدا به اهل آن نظر لطف نخواهد کرد.

شرح حدیث:

احکام اسلام بسیار دقیق است و اگر این دو جمله عملی شود و هر کسی در برابر همسایه احساس مسئولیت کند، غنی مراقب فقیر باشد همه اداره می شوند و یا اگر اهل يك شهر در مقابل گرسنگان شهرشان احساس مسئولیت کنند از راه تقسیم مسئولیتها مشکل همه حل می شود و این يك راه طبیعی بسیار ساده است.

ایمان فقط عقیده نیست بلکه عقیده و عمل است. راوی از امام صادق (علیه السلام) پرسید آیا ایمان عقیده است یا عمل یا هر دو؟ حضرت در جواب فرمود: ایمان تمامش عمل است و اگر عمل نباشد، ایمان دروغین است. این معنای رأفت و احساس مسئولیت اسلامی است که در جامعه اش يك گرسنه هم ندارد. از روایات استفاده می شود که در کل جامعه اسلامی، نباید يك گرسنه و برهنه هم باشد و در روایات باب زکات آمده که اگر همه زکات می دادند، در جامعه اسلامی گرسنه و برهنه ای یافت نمی شد؛ و فقیران فقیر نشده و برهنگان برهنه نشده اند، مگر به واسطه گناه اغنیا.

در مورد حضرت یعقوب (علیه السلام) حدیث عبرت انگیزی آمده که اگر یعقوب به فراق یوسف دچار شد به خاطر يك ترك اولی بود، وقتی غذای خوبی تهیه کرده بودند و در همسایگی آنها روزه داری بود که غذایی نداشت و آنها غافل شدند، خداوند ۱۰ سال او را به فراق یوسف مبتلا کرد و وقتی بنیامین موقتاً از او گرفته شد، به درگاه خدا تضرع کرد، خطاب آمد که یادت هست که روزه دار گرسنه ای در همسایگی ات بود و او را فراموش کردی؟ این کفاره آن ترکی اولی است.

ترك اولی در مورد کسانی که علم و آگاهی بیشتر و موقعیت بالاتری دارند مهمتر و مسئولیت آنها سنگین تر است (حسنات الابرار سیئات المقربین). نمازی که افراد عادی با اندکی حضور قلب می خوانند از مقربین گناه و سیئه نسبی (ترك اولی) است و باید آنها در تمام نماز حضور قلب داشته باشند.

گرسنگی قطعاً به عنوان مصداق و مثال است نه این که موضوعیت داشته باشد، بلکه نیازهای دیگر را هم شامل است.

× × ×

مسألة ۲۰: لو شكّ في أنّ ماله وصل إلى حدّ الاستطاعة أو علم مقداره و شكّ في مقدار مصرف

الحج و أنّه يكفيه يجب عليه الفحص علي الأحوط.

عنوان مسئله:

به عنوان مثال نمی داند چقدر پول اضافی دارد و تحقیق نمی کند تا روشن شود چه اندازه پول دارد و استصحاب و اصل برائت جاری می کند و می گوید شرط حاصل نشده و تفحص لازم نیست.

و یا می داند مثلاً دو میلیون تومان دارد ولی نمی داند که هزینه حج چقدر است و تحقیق نمی کند و به استصحاب عدم و یا اصالة البرائة تمسک می کند.

آیا در چنین مواضعی فحص لازم است؟ این مسئله (شك در موضوع و فحص) مهم است و در ابواب دیگر هم هست که از باب نمونه به بعضی از ابواب اشاره می کنیم:

در باب خمس به حساب و کتاب دفاترش مراجعه نمی کند که ببیند سودی کرده یا نه و می گوید ان شاء الله سودی نبوده پس خمس نیست.

در باب زکات نمی داند که گندمش به حدّ نصاب رسیده یا نه و محاسبه نمی کند و باتمسک به

اصل مي گويد به حدّ نصاب نرسیده و زکات لازم نیست.
 مرأه غي داند که آیا عادت شده یا نه و یا عادت بوده و غي داند آیا پاک شده؟ با فحص
 وضعش روشن مي شود، امّا فحص غي کند.
 کسي نذري کرده و غي داند که نذرش حاصل شده یا نه، مثلاً نذر کرده اگر فلانی صحيح و
 سالم از سفر بيايد يك گوسفند قربانی کند ولی فحص غي کند.
 غي داند به زيد بدهکار است، اگر به دفترش مراجعه کند مي فهمد بدهکار است یا نه، ولی
 مراجعه غي کند تا براي خودش تکليف درست نکند.
 اينها شبهات موضوعيّه اي است که نیاز به فحص دارد و مثالها منحصر به اينها نیست. حال
 در شبهات موضوعيّه در جايی که شك در حصول شرط واجب دارد آیا فحص لازم است؟
اقوال:

مرحوم سيّد در عروه اين بحث را در مسئله ۲۱ عنوان کرده و محشّن عروه در آن اختلاف
 نظر دارد و از مسائلي است که کمتر در کتب قدما و متأخرين مطرح است و به طور جدّي از
 عروه شروع شده است.

مرحوم صاحب عروه مي فرمايد:

وجهان أحوطها ذلك (وجوب الفحص) (۲).

مرحوم آية الله خويي مي فرمايد: فحص لازم نیست چون کلمه فحص در روايات نيامده و
 مايميم و اطلاعات براءت و استصحاب، يعني اگر شك داري اعتنا نکن و در شبهات موضوعيّه
 اگر حالت سابقه داشته باشد استصحاب و اگر حالت سابقه نداشته باشد براءت جاري
 مي کنيم.

حتّي بعضي مثالی درباره روزه زده اند و معتقدند اگر شخصي در جاي نشسته که مي تواند
 طلوع فجر را ببيند ولی نگاه غي کند و غذا مي خورد، لازم نیست سر را بلند کند تا متوجه
 طلوع فجر شود.

مسئله مبتلی به و محلّ اختلاف است و حق در مسئله تفصیل است یعنی در بعضی از شبهات موضوعیه فحص لازم و در بعضی فحص لازم نیست. ما در دو جا فحص در موضوعات را لازم می دانیم:

- ۱- جایی که طبیعت موضوع طبیعی است که بدون فحص آشکار نمی شود، مثلاً زکات طبیعتش این است که تا وزن نکنی معلوم نمی شود به حدّ نصاب رسیده یا نه، و یا ارباح مکاسب بدون حساب و کتاب روشن نمی شود، و یا بدهکاری تا به دفتر مراجعه نشود روشن نمی شود؛ در چنین مواردی فحص واجب است.
 - ۲- جایی که فحص بسیار ساده و آسان است مثل همان طلوع فجر. مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری می فرمود در جایی که علم آن در آستین است به گونه ای که به يك فحص کوچک روشن می شود فحص لازم است.
- در غیر این مواضع فحص لازم نیست. مثلاً نمی داند این آب از کجاست افتاده است یا نه و یا لکه قرمزی روی لباس او پیدا شده و نمی داند خون است یا نه و یا زنی است که نمی داند باردار است یا نه؟

ادله:

۱- انصراف اطلاق

اطلاقاتی مانند «لاتنقض الیقین بالشک» از اینجا موارد منصرف است، چون اگر سر خود را بلند کند می تواند بفهمد که طلوع فجر شده یا نه، و این شک نیست که لاتنقض آن را شامل شود.

و هکذا در اطلاق ادله برائت هم داخل نیست، چون این موارد در «رفع مالایعلمون» داخل نیست و این که بعضی از محشّین عروه فرموده اند یا علم است یا شک و بینهما چیزی نیست ما این را قبول داریم ولی شکّی که موضوع ادله است این شک را شامل نمی شود و اینجا صدق شک نمی کند.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۸۸ از ابواب احکام العشرة.

۲. عروه، ج ۲، ص ۴۳۸، م ۲۱.

در جلسات گذشته بیان شد که تعلق خمس به مال به نحو اشاعه است، یعنی امام (علیه السلام) به نحو اشاعه مالك يك پنجم مال است و شاهد آن آیه «فان لله خمس» است، چون عدد کسری نشانه اشاعه است، ولی بعضی معتقدند که آیه نحوه تعلق خمس را بیان نمی کند بلکه فقط مقدار را بیان می کند.

قلنا: آیه در مقام بیان هر دو است، به عنوان مثال اگر کسی در نزد قاضی شهادت دهد که لزید خمس هذا الدار، این شاهد بر مالکیت مشاع است و مقدار را هم می رساند. دلیل دیگر روایات بود که سه روایت دیگر برای اثبات این که تعلق خمس به صورت مشاع است یافت شده است:

۱- مضمون حدیث این است که اگر کسی معدنی پیدا کرد و آن را فروخت، خمس به پولش تعلق می گیرد و اگر امام شریک نباشد، خمس به ثمن منتقل نمی شود، پس مالکیت خمس ثمن دلیل بر شرکت در مثن است. (۱)

۲- کسی ماهی رودخانه و یا نی موجود در نزارها را فروخته، امام فرمود در ثمن آن خمس است و اگر شرکت مشاع در اصل مال نباشد خمس در ثمن معنی ندارد. (۲)

۳- کسی در خانه درخت میوه دارد و مقداری از آن را مصرف کرده و مقداری را می فروشد، حضرت فرمود مقدار میوه ای که می فروشد در ثمنش خمس است. (۳) این احادیث دلیل بر اشاعه است.

× × ×

بحث در مسئله ۲۰ از مسائل استطاعت در این بود که اگر کسی شك کند که اموالش به حد استطاعت رسیده، آیا فحص واجب است تا ببیند مستطیع شده یا نه؟ و یا اگر می داند مقداری اضافه دارد ولی نمی داند هزینه حج چقدر است آیا باید فحص کند و قیمت حج را بداند؟

ما بحث را توسعه داده و بیان کردیم که منحصر به این باب نیست، بلکه در باب خمس، زکات، نذر و ... گاهی برای وجوب شرطي هست ولی نمی دانیم شرط حاصل شده یا نه؟ آیا در چنین مواردی فحص در موضوعات لازم است؟

بعضی از بزرگان فرمودند که فحص در احکام لازم است نه موضوعات، و اگر یقین پیدا شد تکلیف هست، ولی اگر یقین پیدا نشد فحص لازم نیست، چون در روایات کلمه فحص نداریم و ما هستیم و اطلاعات کل شيء لك حلال و برائت و لاتنقض الیقین بالشك.

ما معتقدیم که چنین نیست و در دو جا فحص لازم است:

۱- جایی که بدون فحص طبیعتاً موضوع آشکار نمی شود و موضوع طبیعتش فحص طلب است، مثل خمس، زکات و ارباح مکاسب و ... در اینجاها بنای عقلا بر فحص است.

۲- جایی که به ادنی شيء یقین حاصل می شود و علمش در آستین است، مثل جایی که نمی داند به زید بدهکار است یا نه؟ که با مراجعه به دفترش روشن می شود.

ادله:

۱- انصراف اطلاعات:

اطلاعات از این گونه شکها منصرف است و از جمله شواهد این مطلب چیزی است که در باب شكوك در نماز آمده است، به این بیان که در شكوك در نماز گفته شده که اندکی فکر کن،

اگر شك زائل شد عمل را ادامه بده و اگر شك مستقر شد، احكام شكوك را در نماز جاري كن؛ يكي از دلايل وجوب تروّي در شكوك نماز همين انصراف است، چون شكّي كه مستقر نيست، داخل در شكوك نماز نمي شود.

اگر شك كنيم كه اطلاق دارد يا انصراف، اصل عدم اطلاق است چون اصول چهار گانه اطلاق بايد احراز شود كه يكي از آنها انصراف است.

۲- بني عقال:

در دو جايي كه گفته شد بني عقال بر فحص است، به عنوان مثال اگر مولی به عبدش بگويد كه اگر درآمي داشتيم فلان چيز را بخر، اگر عبد بدون مراجعه بگويد من شك داشتم كه شايد پولی نداشته باشيم و به همين جهت نخريدم، و يا مولی به عبد بگويد بدهي ها را بده و عبد بدون مراجعه به دفاتر بگويد كه بر من محرز نشد كه بدهكار هستيم عقالا اين را از عبد نمي پذيرند.

۳- لزوم مخالفت كثيره:

در جايي كه طبيعت موضوع فحص مي طلبد (مثل خمس، زكات، استطاعت و ...) اگر فحص نكنيم مخالفت كثيره لازم مي آيد.

مرحوم آقاي حكيم در مستمسك مي فرمايد صغري را (لزوم مخالفة الكثيرة علي فرض عدم الفحص) قبول داريم ولی كبري را قبول نداريم يعنی چه كسي گفته كه لزوم مخالفت كثيره اشكال دارد؟! چون مخالفت كثيره اش عمدي نيست.

قلنا: ما دو جواب مي دهيم:

۱- علم اجمالی داريم كه مخالفت كثيره بر اثر عدم فحص حاصل مي شود و علم اجمالی در شبهه محصوره حجت است و نبايد آن را نادیده گرفت.

۲- مولی حكمي کرده كه اگر ما از اين راه برويم غالب مقاصد مولی از بين مي رود و عرف مي گويد از راهي برو كه مخالفت كثيره نداشته باشد و بني عقالا بر اين است كه از راهي

می روند که مخالفت کثیره لازم نیاید.

توجه: اگر يك ظرف در میان پنج ظرف مشتبه شده شبهه محصوره است و اگر ده ظرف در بین پنجاه ظرف باشد باز شبهه محصوره است، القليل في القليل و الكثير في الكثير شبهه محصوره است.

۴- روایت:

دلیل چهارم بر وجوب فحص در آن دو مورد يك روایت است که از نظر سند ضعیف ولی دلالت خوبی دارد:

× ... عن محمد بن عبدالله بن هلال (مجهول الحال) عن العلاء بن رزين (از بزرگان ثقات) عن زيد الصائغ (مجهول الحال) قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام) إني كنت في قرية من قري خراسان يقال لها: بخاري، فرأيت فيها دراهم تعمل ثلث فضة و ثلث مساً و ثلث رصاصاً (سرب) و كانت تجوز عندهم و كنت أعملها و أنفقها (می فروختم) قال: فقال أبا عبدالله (عليه السلام): لأبأس بذلك إذا كان تجوز عندهم فقلت: رأيت إن حال عليه الحول و هي عندي و فيها ما يجب عليّ فيه زكاة (به حدّ نصاب رسیده است) أزيّها؟ قال: نعم إتما هو مالك قلت: فإن أخرجتها إلى بلدة لا ينفق فيها مثلها فبقيت عندي حتّي حال عليها الحول أزيّها؟ قال: إن كنت تعرف أنّ فيها من الفضّة الخالصة ما يجب عليك فيه الزكاة فزكّ ما كان لك فيها من الفضّة الخالصة ودع ما سوي ذلك من الخبيث (اضافات را رها كن) قلت: و إن كنت لأعلم ما فيها من الفضّة الخاصة إلاّ أنّي أعلم أنّ فيها ما يجب فيه الزكاة؟ قال: فاسكبها (ذوب كن) حتى تخلص الفضّة و يحترق الخبيث ثمّ تزكّي ماخلص من الفضّة لسنة واحدة (۴)

راوی سکه ها را به جایی برده که رایج نیست ولی می داند که مقدار نقره موجود در این سکه ها به حدّ نصاب زکات رسیده ولی نمی داند چقدر است؟ امام فحص را در مورد او واجب دانست.

در اینجا دو اشکال است که يك اشکال در کلام آقای حکیم و دیگری در کلام مرحوم آقای

خوبی آمده است.

اشکال آقای خوبی:

آب کردن لازم نیست و از همین موجود زکاتش را بپردازد و فحص هم لازم نیست.
قلنا: مشکل کلام ایشان این است که نباید درهم تقلبی را در جایی مصرف کرد و روایت هم می فرماید که درهم تقلبی را دور بیاندازد و دستور خالص کردن آن را می دهد و در ادامه هم فحص را لازم می داند.

اشکال آقای حکیم:

فحص در مورد مقدار زکات است اما آیا در باب نصاب خمس و استطاعت هم فحص لازم است؟ در هیچ يك لازم نیست و ما از مورد روایت نمی توانیم تعدی کنیم یعنی مدلول روایت منحصر به خودش است.

قلنا: این که تعبد نیست که در زکات باشد و در خمس نباشد و عرف این را نمی پذیرد و الغای خصوصیت کرده و می گوئیم فرقی بین زکات و خمس نیست.
 بنابراین دلالت روایت کامل ولی سندش ضعیف است، و فقط می تواند مؤید باشد نه دلیل.

۱. وسائل، ج ۶، ح ۱ باب ۶ از ابواب ما یجب فیه الخمس.

۲. ح ۹، باب ۸ از ابواب ما یجب فیه الخمس.

۳. ح ۱۰، باب ۸ از ابواب ما یجب فیه الخمس.

۴. وسائل، ج ۶، ح ۱، باب ۷ از ابواب زکاة الذهب و الفضة.

بحث در مسئله ۲۰ از مسائل استطاعت به امر باقیمانده در ذیل آن رسید.

بقي هنا شيء:

ما در دو جا در شبهات موضوعیه فحص را لازم دانستیم؛ ممکن است کسی ایراد کند که در بعضی از روایات چنین آمده که فحص در موضوعات لازم نیست حتی اگر آسان باشد. مرحوم شیخ انصاری در باب استصحاب این روایت را نقل فرموده اند. روایت صحیح زرارہ و صدرش در باب استصحاب است و در ذیل آن زرارہ از امام سؤال می کند:

× ... فهل عليّ إن شككت في أنّه أصابه شيء أن أنظر فيه؟ (آیا اگر شك کنم چیزی از

نجاست به من اصابت کرده لازم است خود را بررسی کنم؟) فقال: لا (این مقدار فحص هم

لازم نیست) و لكنك إنما تريد أن تذهب الشك الذي وقع في نفسك الحديث. (۱)

با این که این مورد از جاهایی است که علم آن در آستین است و با اندک فحص روشن می شود ولی امام (علیه السلام) فحص را لازم نمی داند.

قلنا: باب طهارت و نجاست ویژگی دارد که از آن نمی توان به ابواب دیگر تعدی کرد و به واسطه این ویژگی، جای الغای خصوصیت نیست؛ به این بیان که اگر در ابواب نجاست بنا بر فحص باشد سبب عسر و حرج می شود، چون

اولاً: عدّه ای از مردم لایابالی هستند و به آن عمل نخواهند کرد.

ثانیاً؛ در زمانهایی که غالباً آب قلیل بود (مثلاً در صدر اسلام)، اگر بنا بود فحص و جستجو لازم باشد کار مشکل می شد.

ثالثاً؛ مطابق روایات در مدینه مسلمان، یهودی و مسیحی همه به يك حمام می رفتند و اگر فحص در این امور لازم می شد کار بسیار مشکل می شد.

پس به همین جهت در باب طهارت و نجاست شارع مقدّس فحص را لازم ندانسته است.

ملاحظه: با دقتی که اخیراً در باب طهارت شده به نظر می رسد که هر جا طهارت و نجاست باعث مشکلی شده، شارع حکم را برداشته است یعنی شارع این حکم وضعی را به واسطه عسر و حرج برداشته است؛ حال با توجه به این مسئله که شواهد آن در ذیل خواهد آمد

می توان گفت هر جا عسر و حرج بود و کار مشکل شد، شارع آن حکم را برمی دارد؟ فعلاً نمی توانیم فتوی دهیم ولی شواهد متعددی داریم:

۱- شارع خون باقی در ذبیحه را پاک می داند، در حالی که یقین داریم که فرقی بین خون داخل و خون خارج از ذبیحه نیست. شارع با توجه به این که اگر خونی که داخل ذبیحه است نجس باشد، قابل تطهیر نبوده و عسر و حرج است آن را پاک دانسته است.

۲- خون حیوانی که خون جهنده ندارد پاک است، در حالی که خون جهنده با غیر آن از نظر ترکیب فرق چندانی ندارد ولی حیواناتی که خون جهنده ندارند غالباً حیوانات کوچکی هستند که مدام انسان با آنها در ارتباط است و به زحمت می افتد لذا شارع آن را پاک دانسته است.

۳- نجاست در هر جا باشد نجس است ولی شارع ماء استنجاء را پاک دانسته، چون در هنگام تطهیر ممکن است ماء استنجاء به انسان ترشح کند و برای آسایش شارع آن را نجس ندانسته است.

۴- انفحة المیتة (مایه پنیر) که از معده حیوان شیرخوار گرفته می شود، اگر از میده هم بگیرند پاک است، در حالی که تمام اجزاء میده نجس است ولی چون معمول بوده که مردم از آن نمی گذشتند و اگر شارع آن را نجس می دانست، پنیرها محکوم به نجاست می شد و عسر و حرج بود.

۵- مسك خون ناف آهوی ختن است و این خون با خونهای دیگر فرق ندارد و شارع برای آسایش آن را پاک دانسته است.

۶- از بین بردن عین نجاست، برای طهارت کافی نیست ولی کف پا و کفش استثناء شده چون کف پا و کفش در معرض نجاست است و تطهیر آن عسر و حرج دارد.

۷- ظرفی که در آن آب انگور را ثلثان می کنند با پاک شدن آب انگور، پاک می شود، اگر ظرف با ثلثان پاک نشود تطهیر آن زحمت است و یا چاه هایی که نجس می شود (مطابق

مبنای قدماء) و با نزع پاك مي شود، اطراف چاه و آلات آب كشي همه به تبعیت پاك مي شود.

۸- بدن حیوانات با زوال عین نجاست پاك مي شود و یا حیوانی که در بدو تولد خون آلود است با برطرف شدن عین نجاست، پاك مي شود، در حالی که اگر دست یا لباس با نجاست برخورد کند، بعد از زوال عین، تطهیر لازم دارد و شارع برای راحتی در مورد حیوانات زوال عین را کافی دانسته است.

۹- مدفوع همه پرندگان چه حلال گوشت و چه حرام گوشت پاك است، در حالی که در حیوانهای زمینی این گونه نیست و دلیل طهارت آن این است که اگر نجس باشد زحمت است چون پرندگان پرواز می کنند و همه جا را نجس می کنند.

۱۰- خون بدن انسان با انتقال به بدن پشه پاك مي شود و اگر بنا بود نجس باشد زحمت بود.

جمع بندي:

در همه این موارد هر جا مسئله طهارت و نجاست به مشکل برخورد کند شارع حکمش را بر می دارد، آیا می توان از استقراء این موارد يك حکم کلی استخراج کرده و به جاهای دیگر تسرّی دهیم.

× × ×

مسألة ۲۱: لو كان ما بيده بمقدار الحج و له مال لو كان باقياً يكفيه في رواج أمره بعد العود و شك في بقاءه فالظاهر وجوب الحج كان المال حاضراً عنده أو غائباً.

عنوان مسئله:

موضوع کلام مرحوم امام مالی است که یقین دارد الآن هست ولی آینده اش را نمی داند، یعنی نمی داند تا زمان بازگشت باقی می ماند یا نه؟؛ این مسئله از مسئله ۲۲ عروه گرفته شده ولی

موضوع آن مالی است که الآن مشکوک است. مرحوم صاحب عروه می فرماید:

لو كان بيده مقدار نفقة الذهاب والإياب و كان له مال غائب لو كان باقياً يكفيه في رواج أمره بعد العود لكن لا يعلم بقاءه أو عدم بقاءه فالظاهر وجوب الحج بهذا الذي بيده استصحاباً لبقاء الغائب. (۲)

حال هر يك از این دو باشد، تفاوتی در اصل بحث ندارد، چون آینده آن مدّ نظر است. البته جایی این مسئله این جا نیست و باید مرحوم امام در ذیل مسئله ۳۹ آن را مطرح می فرمود که در مورد رجوع به كفائة (در هنگام بازگشت از حج زندگی تأمین باشد) است. در مسئله نصّ خاصی نداریم و ما هستیم و قواعد و عمدتاً استصحاب، به این بیان که یقین داریم تا الآن باقی است و برای يك ماه آینده استصحاب بقا می کنیم.

این استصحاب دو اشکال دارد:

- ۱- آیا استصحاب در امور مستقبلیه جایز است؟ به عنوان مثال نذر کرده اگر فرزندش تا صد سال زنده بماند قربانی کند آیا می تواند استصحاب بقای فرزند تا صد سال کند؟ بعضی از بزرگان استصحاب در امور مستقبل را جاری می دانند و دلیل آنها اطلاق ادله است، چون استصحاب یقین و شك می خواهد که در اینجا هست، (یقین دارد که مال هست و شك دارد که در آینده باشد) زیرا یقین و شك فعلیت دارد و متعلق یقین نیز فی الحال و متعلق شك مربوط به آینده است. اگر چه همه موارد و مثالهای بیان شده در مورد استصحاب در روایات مربوط به استصحاب از گذشته به سویی حال است و این مثال استصحاب از حال به آینده است ولی مورد مخصّص نیست. پس لاتنقض اليقين بالشك ما نحن فيه را شامل است.
 - ۲- این استصحاب اصل مثبت است چون شما می گوئید این مال تا برگشتن باقی می ماند و این شخص هم باقی می ماند، که لازمه عقلی آن رجوع به كفایت است.
- آیا این دو مشکل قابل حل است؟

۱. وسائل، ج ۲، ح ۱، باب ۳۷ از ابواب نجاسات.

بحث در مسئله ۲۱ از مسائل استطاعت در این بود که کسی مالی دارد و نمی داند که تا زمان بازگشت این مال باقی می ماند که زندگیش را پس از بازگشت تأمین کند و مصداق رجوع به کفایت باشد یا نه و اگر این مال باقی نباشد بعد از بازگشت از حج دستش خالی خواهد بود و زندگیش تأمین نخواهد شد؛ حال که شك دارد، آیا حج واجب است؟ مرحوم امام می فرمایند واجب است و دلیلش را بیان نمی کنند ولی مرحوم صاحب عروه در مسئله ۲۲ دلیل آن را استصحاب بقای مال تا هنگام بازگشت می داند.

این مسئله در کتب پیشینیان نیامده و تنها در کلام مرحوم نراقی (۱) به آن اشاراتی شده است ولی صاحب عروه که بعضی گفته اند این گونه فروع را از مستند نراقی اقتباس کرده آن را ذکر کرده و محشّین عروه در این مسئله سه گروهند: عده ای موافق صاحب عروه و بعضی مخالف و دسته ای مدّعی عروه را پذیرفته اند که این شخص مستطیع است ولی دلیلش را نپذیرفته و این استصحاب را اصل مثبت دانسته اند.

در جلسه قبل بیان شد که دلیل عمده این مسئله استصحاب است و حاصل آن این است که نمی دانیم تا زمان بازگشت این مال می ماند یا نه و اگر مال غائب باشد (مطابق عروه) نمی دانیم تا آن وقت هم خواهد بود یا نه، اطلاقات لاتنقض الیقین بالشك این را شامل است. این استصحاب دو اشکال دارد:

۱- این استصحاب در امور مستقبله است، مثل این که زنی خون می بیند، اگر در ایّام عادت باشد حیض است ولی اگر زن ذات العادة نباشد، اگر دم تا سه روز ادامه یابد دم حیض است، حال این زن به مجرد رؤیت دم نمی تواند استصحاب کند که دم تا سه روز ادامه خواهد داشت

و حکم به حیض کند.

قلنا: استصحاب در امور مستقبله جاری نمی شود چون ادله استصحاب از این شك منصرف است. استصحاب به معنی از سابق به حال رسیدن است ولی حال را به مستقبل کشاندن خلاف ظاهر است و معتقدیم روایات استصحاب ناظر به چنین جایی نیست و هیچ يك از در روایات استصحاب در مورد استقبال نیست و اگر شك در شمول و انصراف هم کنیم، کافی است.

۲- این استصحاب اصل مثبت است و مرحوم آقای خویی هم این را اصل مثبت می دانند.

«بحث اصولی: اصل مثبت»

مورد استصحاب یا باید حکم شرعی باشد مثل این که استصحاب وجوب یا حرمت یا نجاست یا طهارت کنیم و یا موضوع صاحب حکم شرعی است مثل این که این آب کر بود که کریت موضوع دارای حکم شرعی است که همان مطهر بودن است و استصحاب کریت باعث جریان حکم مطهریت می شود. حال اگر مورد استصحاب هیچ يك از این دو نباشد بلکه لازمه عقلی موضوع حکم شرعی باشد، به آن اصل مثبت می گویند؛ مثلاً نذر کرده که اگر برادرش به پنجاه سالگی رسید يك گوسفند قربانی کند. برادرش مفقود الاثر است و استصحاب بقای او را می کند که نه حکم شرعی است و نه موضوع حکم شرعی ولی اگر باقی باشد با توجه به تاریخ تولدش لازمه عقلی آن این است که پنجاه ساله باشد، در حالی که بقای حیات، موضوع چیزی نیست.

در ما نحن فیه بیان آقای خویی این است که شما استصحاب بقای مال می کنید که نه حکم شرعی است و نه موضوع حکم شرعی، بلکه لازمه بقای مال (لازم عقلی) رجوع به کفایت است که دارای حکم شرعی است.

قلنا: این اصل مثبت نیست، چون ما استصحاب بقای مال نمی کنیم بلکه استصحاب بقای مالکیت می کنیم و رجوع به کفایت چیزی جز بقای مالکیت نیست یعنی مالک مالی باشد که نیازهایش را مرتفع کند.

جمع بندی: ما این استصحاب را اصل مثبت نمی دانیم، اگر چه استصحاب در امور مستقبل را نمی پذیریم.

در اینجا يك اصل عقلایی (چه استصحاب را حجت بدانیم و چه ندانیم) به نام اصل «بقاء السلامة» داریم یعنی عقلا نسبت به آینده به احتمال فنا توجه نمی کنند، به عنوان مثال وقتی خانه ای را اجاره می کنند و یا شخصی برای ده سال اجیر می شود، عقلا این قراردادها را صحیح می دانند با این که نمی دانند که خانه سالم خواهد بود و یا شخص اجیر نمی داند که زنده و سالم خواهد بود و یا در باب سَلَم، جنس را پیش فروش می کند در حالی که نمی داند جنسش سالم خواهد بود و یا نکاح موقت یکساله انجام می دهد با این که نمی داند زنده می ماند و یا قراردادهای بین المللی امضا می کنند با این که معلوم نیست کسی زنده باشد، در بین عقلا قیودی که به آینده مربوط می شود همه بر فرض بقا و سلامت است و اگر به این احتمال (احتمال فنا) اعتنا کنند، تمام عقود باطل می شود و سنگ روی سنگ بند نمی شود. در ما نحن فیه نیز که شخص زاد و راحله دارد و مستطیع است نمی داند که تا میقات مستطیع خواهد ماند یا نه در حالی که استطاعت حدوثاً و بقاءً حجت است، ولی بنای عقلا در امور مستقبله بر سلامت و بقا است و جای استصحاب نیست. این اصل عقلایی در تمام ابواب معاملات جاری است.

توجه: بنای عقلا غیر از حکم عقل است، چون حکم عقل بازگشت به حسن و قبح است مثل «قبح ظلم» ولی بنای عقلا مثل این که «ذوالید مالک است» به حسن و قبح بر نمی گردد بلکه قراردادی است که برای ادامه زندگی و حل مشکلات جامعه قرار داده شده است. نتیجه: اگر مالی داشته باشد باید بگوییم ان شاء الله باقی خواهد بود و می تواند به حج برود

و به احتمال فنا ترتیب اثر ندهد.

۱. مستند، ج ۱۱، ص ۵۷ و ۵۸.

مسألة ۲۲: لو كان عنده ما يكفي للحج (استطاعت مالی دارد) فإن لم يتمكن من المسير لأجل عدم الصحة في البدن أو عدم تخلية السرب فالأقوي جواز التصرف فيه بما يخرج عنه الاستطاعة (از ذیل کلام استفاده می شود که برای یکسال است ولو در سالهای بعد ممکن است راه باز شود) و إن كان لأجل عدم تهيئة الأسباب (استطاعت مالی، بدنی و سربی را دارد ولی اسباب آماده نیست که شاید مرادشان زاد و راحله باشد) أو فقدان الرفقة (کاروانی نیست) فلا يجوز مع احتمال الحصول فضلا عن العلم به و كذا لا يجوز التصرف قبل مجيء وقت الحج (موسم حج نشده، آیا موسم حج شوال، ذي قعدة و ذي حجة است یا زمانی که کاروانها حرکت می کنند؟) فلو تصرف استقر عليه (حج بر او مستقر می شود) لو فرض رفع العذر في ما بعد في الفرض الأول (جایی که احتمال رفع عذر می داد) و بقاء الشرائط في الثاني (صورت علم) و الظاهر جواز التصرف لو لم يتمكن في هذا العام (امسال نمی تواند ولی سال آینده می تواند) و إن علم بتمكنه في العام القابل فلا تجب ابقاء المال إلى السنين القابلة.

عنوان مسئله:

اگر استطاعت مالی حاصل شد ولی استطاعتهای دیگر معلوم نیست آیا حفظ این استطاعت مالی لازم است یا می تواند مال را خرج کند؟ به عنوان مثال استطاعت مالی دارد ولی نمی داند راه باز است یا نه، آیا حفظ این استطاعت لازم است یا حفظ استطاعت مالی تا بقیه شرایط حاصل نشود لازم نیست؟

این مسئله در زمان ما مبتلی به است، مثلا استطاعت مالی پیدا می کند و ثبت نام می کند ولی

معلوم نیست تا وقتی که نوبتش برسد که استطاعت بدنی داشته باشد.

مسئله پنج صورت دارد:

۱- استطاعت مالی دارد ولی استطاعت بدنی و سربی (طریقی) ندارد و امیدی به حصولش در این سال نیست.

۲- استطاعت مالی دارد ولی استطاعت بدنی و سربی ندارد اما احتمال دارد که حالش خوب شود و یا راه باز شود.

۳- استطاعت مالی، بدنی و سربی دارد ولی اسباب را مهیا نکرده و امیدی هم به تهیه اسباب ندارد.

۴- استطاعت مالی، بدنی و سربی دارد و اسباب را هم فراهم نکرده ولی امید به فراهم کردن آن هست.

۵- استطاعت مالی، بدنی و سربی دارد و اسباب را هم فراهم نکرده و امسال هم امیدی به مهیا کردن آن نیست ولی سال آینده ممکن است.

آیا در این موارد استطاعت مالی را باید حفظ کند؟

بعضی ادعای اجماع کرده اند که در این صورت برای سال آینده حفظ استطاعت مالی لازم نیست؛ لازمه این حرف این است که در زمان ما هیچ کس مستطیع نخواهد بود.

برای روشن شدن بحث این صور پنج گانه را در هم ادغام کرده و دو صورت قرار می دهیم:

۱- تمام شرایط حاصل است ولی هنوز وقت حج نرسیده است؛ آیا در این صورت می توان استطاعت را بر هم زد؟ محل بحث است.

از چه زمانی نمی شود در آن اموال تصرف کرد و آن را خرج نمود؟

احتمال دارد تمام سال معیار باشد و احتمال دارد موسم حج به معنی حرکت کاروانها باشد

یعنی از زمان حرکت کاروانها نباید استطاعت را به هم زد و احتمال دارد شهر حج مراد

باشد، یعنی بعد از داخل شدن شوال نباید استطاعت را بر هم زد.

۲- استطاعت مالی دارد ولی بقیه مشکوک است (اگر یقین به عدم حصول باشد، می تواند بر هم زند)، یعنی احتمال دارد که حالش خوب شود و یا راه باز شود و احتمال دارد که نشود، آیا در اینجا حفظ استطاعت لازم است یا می تواند استطاعت را بر هم زده و مال را خرج کند؟

با این دو صورت ابعاد مسئله روشن می شود که در واقع دو مسئله است که ما آن را دو صورت از يك مسئله قرار دادیم، تبعاً للامام و العروة.
مرحوم آقاي حکیم کلامی دارد که نشان می دهد خیلی ها متعرض این مسئله شده اند، مضمون عبارت ایشان چنین است:

المذكور في كلام الجماعة كالمنتهي و التذكرة و الدروس و المدارك و كشف اللثام و الذخيرة و الجواهر بل ظاهر التسالم عليه كون المنع مشروطاً بحضور وقت السفر. (۱)
در ادامه ایشان از وقت سفر بحث کرده اند که مراد از وقت سفر چیست؟ آیا وقت حرکت کاروانها است یا شهر حج یا یکی از این دو؟
ایشان می فرمایند در مسئله تسالم است یعنی همه به آن قائلند در حالی که مرحوم امام اول سال را معیار دانستند.

ادله:

روایت خاصی در این مسئله نداریم و ما هستیم و اطلاقات ادله. در وسائل سه باب داریم که سی روایت دارد و بعضی می گوید استطاعت به معنی زاد و راحله است و بعضی از روایات سلامت بدن را هم اضافه کرده و بعضی باز بودن راه را هم اضافه می کند و بعضی تعبیر به مال دارد. به عنوان نمونه بعضی از روایات را بیان می کنیم:

× ... (صحيحه است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إذا قدر الرجل علي ما يحجّ به ثمّ دفع

ذلك و ليس له شغل يعذره به فقد ترك شريعة من شرايع الاسلام. (۲)

در این روایت شهر حج یا تمام سال و یا حرکت کاروانها مطرح نیست.

× ... (صحیح است) عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال الله «و الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال هذه لمن كان عنده مال (از چه زمانی مال داشته باشد، از ابتدای سال یا زمان حرکت حجاج و یا شهر حج؟) إلى أن قال: و عن قول الله عز وجل «و من كفر»؟ یعنی من ترك. (۳)

× ... قال: سأل حفص الكناسي أبا عبد الله (عليه السلام) و أنا عنده عن قول الله عز وجل «و الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» ما يعني بذلك؟ قال: من كان صحيحاً في بدنه مخلي سربه له زاد و راحله فهو ممن يستطيع الحج. (۴)

روایات همه از این قبیل است. وقتی دلیل دیگری در مسئله نداریم از این روایات چه می فهمیم؟

اگر کلام آقاي حکیم که آن را متسالم علیه می داند، اجماع بدانیم، ممکن است دلیل باشد ولی ظاهر روایات این است که اگر وقت حج رسید اینها را داشته باشد.

حال بحث در این است که اطلاق این روایات تا کجا را شامل است؟

قلنا: ظاهر روایات این است که اگر مستطیع هستی حرکت کن و این برای زمانی است که کاروانها حرکت می کنند که اگر این باشد، دیگر از ابتدای سال که مرحوم امام و بعضی دیگر فرموده اند، معیار نیست و نتیجه آن این است که اگر از ابتدای سال پولی بدستش رسید می تواند خرج کند و اگر در زمان حج مستطیع بود به حج می رود که همان چیزی است که به مشهور نسبت داده اند که زمان حج یا زمان خروج است یا شهر حج یا احدهما. در بعضی از کلمات تعبیر این است که خرج کردن مال قبل از «موسم حج» صحیح است و در این صورت حج هم بر او مستقر نمی شود.

۱. مستمسك، ج ۱۰، ص ۱۰۵ - ۱۰۸.

۲. ج ۱، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ح. ۲، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ح. ۴، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

در آستانه ماه محرم الحرام قرار داریم. در زیارت اربعین آمده است:

«و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الضلالة وحيرة الجهالة؛ خون قلبش را در راه تو اهدا کرد تا بندگان را از جهالت و نادانی نجات دهد».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای اهدافی قیام کرد که ما این اهداف ده گانه را در پیام قرآن در بحث نبوت بر اساس آیات قرآن ذکر کرده ایم که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم: قرآن می فرماید:

هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته و يزيههم و يعلمهم الكتاب و الحكمة (۱).

مطابق این آیه تعلیم و تربیت هدف اصلی نبوت ذکر شده است.

و یا در جای دیگر در مورد تمام انبیا می فرماید: لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط. (۲)

قیام به قسط و عدالت در جامعه هدف قیام پیامبران و نزول کتابهای آسمانی است.

در آیه دیگری در مورد پیامبر مسئله آزادسازی بشر را مطرح کرده و می فرماید:

و يضع عنهم إصرهم و الأغلال التي كانت عليهم. (۳)

قیام عاشورا ادامه رسالت پیامبر و به دنبال همان اهداف است و به همین جهت در عزاداری

عاشورا همه باید این اهداف را دنبال کنند. این فقره از زیارت اربعین می گوید امام

حسین (علیه السلام) خون قلبش را اهدا کرد تا مردم را از ضلالت نجات دهد.

در خطبه ای که حضرت در مکه در هنگام حرکت و یا در بین راه ایراد فرمودند، این اهداف ذکر شده است. فرمود: قیام کردم که امر به معروف و نهی از منکر کنم و سیره جدّم را زنده کنم، آیا نمی بینید که به حق عمل نشده و از باطل فاصله نمی گیرند؛ من قیام کردم که حق را اجرا کنم و باطل را از بین ببرم.

از این فرمایشات روشن می شود که اهداف امام حسین (علیه السلام) همان اهداف پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، ارزشهایی که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تدریج فراموش شده بود به وسیله آن حضرت زنده شد و اگر قیام امام حسین (علیه السلام) نبود، معلوم نبود که کار اسلام به کجا می کشید.

ما از مسلمانان صدر اسلام تعجب می کنیم که چگونه معاویه، فرزند ابوسفیان و هند جگرخوار را خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده اند. امام حسین (علیه السلام) با این قیام خدمت بزرگی به اسلام کرد چرا که پرده ها را کنار زده و بنی امیه را رسوا نمود. پس باید سعی شود که در مجالس امام حسین این اهداف زنده شود امر به معروف و نهی از منکر زنده شده، تعلیم و تربیت اسلامی جایگزین تعلیم و تربیت منحرف مادی شود. عزاداری اگر چه بسیار لازم است، ولی مقدّمه احیای ارزشهاست. جای جای داستان عاشورا پیام است، وقتی گفته می شود که در لشکر امام حسین (علیه السلام) از پیرمرد تا کودک شش ماهه وجود داشت، پیامش این است که همه مسلمانان باید در مبارزه با دشمن شرکت کنند و یا نماز ظهر عاشورا زیر رگبار تیر دشمن پیامش نماز اوّل وقت است که حتی در مقابل تیرباران دشمن، نماز اوّل وقت را فراموش نکنید.

دشمن یکسال سم پاشی می کند و مجالس عزاداری باید مشکلات فرهنگی يك سال را حل کند. مجالس باید از صورت تشریفات خارج شده، به برنامه های تربیتی تبدیل شود و با بدعتهایی که در بعضی از مجالس گذاشته می شود باید با زبان خوب مبارزه شود. گروهی نادان یا تحریک شده دشمنان می خواهند این مجالس را به يك پوسته خالی از مغز تبدیل کنند

که باید جلوي آن را بگیریم. این مجالس به هر قیمتی باید برپا شده و نباید فراموش شود. باید هوشیار بود و از نقشه های دشمن آگاهی داشت.

نکته قابل توجه این است که دشمن می خواهد گروهی از مسلمین را بر علیه شیعیان و ایران متحد کند. دشمنان می گویند از این کشور مستقل احساس خطر می کنیم که روز به روز قویتر شده و منافع ما را به خطر می اندازد. لشکر کشی جدید به عراق تنها برای عراق نیست بلکه از این می ترسند که همه چیز از دستشان برود.

باید مسلمانان را آگاه کرد تا فریب دشمن را نخورند. در جنگ شش روزه، اسرائیل ممالک عربی را در هم کوبید و زمینهای آنها را گرفت و آمریکا هم پشتیبان اسرائیل بود این همان امریکا است و که با صراحت می گوید اسلام دشمن شماره یک غرب است.

علمایی که بر ضد شیعه فتوا می دهند باید توجه داشتند که همین ها بودند که پیامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) را مسخره کرده و بوسیله پاپ اسلام را به خشونت متهم کردند. اینها با اسلام مخالفند نه با تشیع، این همه غفلت تا کی؟! علمای اسلام و ملت های مسلمان باید آگاه شوند و تسلیم توطئه های دشمن نشوند.

× × ×

بحث در مسئله ۲۲ از مسائل استطاعت در این بود که اگر استطاعت مالی پیدا شود و استطاعت بدنی و طریقی نبوده و امیدی هم به حصول آن نباشد، می توان استطاعت را به هم زد و مال را خرج نمود، چون يك شرط از سه شرط حاصل شده و دوتای دیگر حاصل نیست؛ حال اگر تمام شرایط استطاعت فراهم باشد از چه زمانی نمی توان در آن اموال تصرف کرده و خرج نمود؟ از ابتدای سال، از موسم حج و حرکت کاروانها و یا از اول شوال که اول شهر حج است کدام مراد است؟

قلنا: اصل در مسئله این است که زمان کمتر را بگوییم، یعنی شك داریم که حقّ تصرف در اموال را دارد یا نه، اصل اباحه است.

ظاهر اطلاقات هم همین است چون دلیل خاصّی نداریم، قرآن می فرماید: «**الله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلا**» (۴) امر ظاهر در فوریت و بنابراین معنی فوریت این است که ایّام حج شده باشد، چون بعث به حج در موسم حج است و آن زمان معیار است و استطاعت قبلی را می توان به هم زد.

شاهد دیگر آیه «**و أذن في الناس بالحج يأتوك رجالا**...» (۵) است مطابق آیه پیاده و سواره حرکت می کنند که زمان آن موسم حج است و جلوتر از موسم حج حرکت نمی کنند. شاهد سوّم روایات عدیده ای که می گوید «من كان عنده زاد و راحلة» و زاد و راحله را انسان در زمان حرکت آماده می کند و برای موسم حجّ است.

بنابراین ظاهر آیات و روایات این است که استطاعتی که حفظش لازم است، در موسم حجّ است و قبل از آن دلیلی نداریم و آقای حکیم فرمود که عبارت اصحاب هم دلالت بر همین دارد و متسالم علیه است.

در اینجا دو نکته لازم به ذکر است:

۱- اگر مجبور شدیم زاد و راحله را از چند سال قبل آماده کنیم معنایش این است که موسم حجّ او از چند سال قبل است و باید از همان موقع محاسبه کند، چون در ایّام حج ممکن نیست. در حال حاضر هم تهیّه زاد و راحله جز با اسم نویسی چند سال قبل میسر نیست. به عقیده ما در شرایط فعلی اگر کسی اموالی دارد، باید از قبل اسم نویسی کند و مشمول «**الله علي الناس حجّ البيت**» است.

۲- مرحوم نراقی در مستند می فرماید: اگر کسی مستطیع بود و بر خلاف دستور (چه ابتدای سال و چه موسم و چه اشهر حج) اموالش را بخشید و یا فروخت، آیا این هبه یا بیع صحیح است؟

ایشان معتقدند بیع و هبه باطل است چون نهی در معامله مفسد است .
قلنا: مبنای همه این است که نهی تکلیفی (نه وضعی) در معاملات موجب فساد نیست، چون قصد قربت در آن شرط نیست، اگر چه خلاف کرده است.

۱.سوره جمعه، آیه ۲.

۲.سوره حدید، آیه ۲۵.

۳.سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴.سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۵.سوره حج، آیه ۲۷.

مسألة ۲۳: **إن كان له مال غائب بقدر الاستطاعة وحده أو مع غيره** (مال غائب به ضمیمه مال حاضر استطاعت را کامل می کند) **و تمكّن من التصرف فيه** (مال غائب) **ولو بالتوكيل يكون مستطیعاً وإلاّ** (اگر تمكّن از تصرف نباشد) **فلا** (مستطیع نمی شود) **فلو تلف في الصورة الأولى** (تمكّن از تصرف دارد) **بعد مضيّ الموسم** (موسم حج گذشت و حج نرفت) **أو كان التلف بتقصير منه** (موسم حج نگذشته ولی کوتاهی کرد و مال را از بین برد و حج نرفت) **ولو قبل أو ان خروج الرفقة استقرّ عليه الحج علي الأقوي** (در دو صورت حج مستقر است: موسم بگذرد و حج نیاورد و یا موسم نگذشته و از روی قصد اتلاف کرده ولی در صورتی که بدون تقصیر مال از بین برود مستطیع نخواهد بود) **و كذا الحال لو مات مورّثه و هو في بلد آخر.**

مرحوم امام این مسئله را از مسئله ۲۴ عروه بر گرفته است و تفاوت آن فقط در مقصّر و غیر مقصّر است که در متن عروه نیامده ولی در حواشی آن آمده است. قبل از عروه هم در کلمات دیگران اشاره چندانی به این مسئله نشده و فقط مرحوم نراقی (۱) اشاراتی به آن

دارند.

ریشه مسئله:

آیا استطاعت عرفی شرط است یا استطاعت خاص شرعی؟
سابقاً بیان شد که مدار استطاعت عرفی است.
آیا استطاعت عرفی به ملکیت حاصل می شود یا ملکیت به اضافه تمکن از تصرف یا ملکیت لازم نیست و فقط امکان تصرف کافی است؟
مالکیت بدون تمکن از تصرف کافی نیست مثل این که مالی دارد ولی ممنوع التصرف است چون نه استطاعت عرفی است و نه شرعی ولی اگر مالک است و امکان تصرف دارد قطعاً مستطیع است و در جایی که فقط تمکن از تصرف دارد و مالک نیست، مثل این که کسی مالی به او اباحه کرده است (که در مسئله ۲۸ تحریر خواهد آمد)؛ این اباحه در تصرف استطاعت عرفی می آورد، چون تعبیر «من استطاع إليه سبيلاً» و یا تعبیر «له زاد و راحلة» فقط مالک بودن را نمی گوید و اباحه در تصرف هم که باشد کافی است.

دلیل:

این مسئله نصّ خاصی ندارد و ما هستیم و عموماً و قواعد و اطلاقات.
در ما نحن فيه در صورتی که هم ملکیت است و هم تمکن از تصرف، بلاشک این شخص استطاعت عرفیه دارد و مشمول اطلاقات است؛ و در صورت تلف سه حالت متصور است:
۱- مال بعد از موسم تلف شده و این شخص با این که قدرت داشته حج را تأخیر انداخته، پس حج به گردنش مستقر شده است و باید با قرض کردن هم که شده حج را در اولین سال ممکن به جایی آورد.

۲- مال قبل از موسم بدون تقصیر تلف شده، در این صورت شخص مستطیع نیست مثل این که قبل از موسم در میان راه مال را دزد ببرد که در این صورت شخص از استطاعت افتاده و حج بر او مستقر نمی شود.

۳- مال قبل از موسم با تقصیر تلف شود، پس اگر از روی تقصیر باشد و عمداً مال را از بین ببرد، مثل این که قبل از موسم مال را ببخشد و یا صرف امور دیگر کند ادله تسويف این شخص را شامل است، چون با این که می تواند حج به جای آورد مال را از بین برده است که در این صورت حج به گردنش مستقر می شود.

جمع بندی:

فقط در جایی که قبل از موسم یا بعد از حرکت بدون تقصیر مالش از بین برود حج به گردنش نمی آید، چون استطاعت حدوثاً و بقاءً لازم است و وقتی حدوثاً بود و بقا نداشت کشف می کند که این شخص مستطیع نبوده است ولی در دو صورت دیگر حج مستقر است. نکته: سابقاً بحثی داشتیم که آیا استطاعت در موسم شرط است یا در سال؟ مشهور استطاعت در موسم را شرط می دانستند ولی ظاهر عبارت امام در مسائل سابق این بود که غیر از مبنای مشهور را می فرمایند و لذا فرمودند: و لا يجب حفظه في العام القابل، حال با این که مرحوم امام مدار استطاعت را سال گرفتند در این مسئله بر موسم تکیه کردند که کلام مشهور است.

آیا تمکن باید به فعل باشد یا بالقوه؟

آیا می تواند کسب و کاری انجام داده و درآمدی داشته باشد و بعد از چند سال مستطیع شود؟ آیا این کسب و کار لازم است؟ همه معتقدند لازم نیست، حال اگر مایل بود چنین کند و با صرفه جویی و پس انداز به حج برود، وقتی مستطیع شد حج لازم می شود. همه عناوین بالفعل است، وقتی گفته می شود فلانی مجتهد است مراد مجتهد بالفعل است و یا اگر گفته می شود فلانی خیاط است، خیاط بالفعل مراد است، بنابراین تمام عناوین مأخوذ در ادله ظاهر در فعلیت است ولی اگر القوة القريبة من الفعل باشد، در استطاعت کافی است، به عنوان مثال طبیبی که می تواند همراه قافله برود و از هزینه طبابتش هزینه حج را درآورد و یا آشپزی که می تواند با پخت غذا برای کاروانیان هزینه حج را درآورد همه این موارد قوة

قریبة من الفعل است که می توانند هزینه حج را از فعلشان بدهند و لو بالاکتساب است. و عنوان لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا در جایی که قوه قریبه از فعل است صدق می کند و ما آن را در استطاعت کافی می دانیم.

۱. مستند، ج ۱۱، ص ۵۶ و ۵۷.

مسألة ۲۴: لو وصل ماله بقدر الاستطاعة (واقعاً مستطیع است ولی یا علم به موضوع ندارد و یا علم به حکم) و **كان جاهلاً به** (علم به موضوع ندارد) **أو غافلاً عن وجوب الحج عليه** (غفلت نسبت به حکم است یعنی این شخص در واقع وجوب حج بر مستطیع را به عنوان يك مسئله شرعی می دانست ولی غافل بود) **ثم تذكّر بعد تلفه بتقصير منه** (تذکر بعد از تلف از روی تقصیر و قبل از موسم است) **ولو قبل أو ان خروج الرفقة أو تلف ولو بلا تقصير منه بعد مضي الموسم** (بعد از گذشتن موسم حج چه با تقصیر و چه به دون تقصیر تلف شده) استقرّ علیه مع حصول سائر الشرائط حال وجوده (اگر مال بدون تقصیر قبل از موسم تلف شود دیگر حج مستقر نمی شود که مرحوم امام این صورت را به جهت وضوحش ذکر نکردند).

عنوان مسئله:

در جایی که شخص واقعاً مستطیع است ولی به موضوع یا به حکم علم ندارد و بعد از تلف متوجه شده حال اگر تلف بعد از موسم باشد چه با تقصیر تلف شود و چه بدون تقصیر در صورت وجود سایر شرایط، حج بر او مستقر است و اگر بدون تقصیر و قبل از موسم تلف شود، حج مستقر نمی شود.

اقوال:

ظاهراً اولین کسی که این مسئله را مطرح کرده مرحوم میرزای قمی در جامع الشتات (۱)

است که مجموعه سؤالاتی که در اصول و فروع دین و غیر آن از ایشان پرسیده شده و ایشان پاسخ گفته اند در آن جمع کرده اند.

مضمون عبارت جامع الشتات چنین است:

مسئله ۴۱۶: هر گاه شخصی به قدر استطاعت حج، ملك و باغ موروثی داشته باشد و غافل بوده است که هر گاه بفروشد، می تواند حج کند، اکثر آن ملك را به ارحام به عقد لازمی منتقل ساخته است بعد متفطن شد که مستطیع بوده است ولی بقیه مال به قدر استطاعت نیست، آن شخص مشغول الذمه به حج است یا نه؟

ایشان جواب مفصّلی دارد و در بخشی از آن می فرماید:

پس در این صورت چون غافل بوده است از استطاعت وجوب حج، ظاهر این است که این عقد صحیح بوده و مشغول الذمه به حج نیست (که عکس فرمایش عروه و مرحوم امام است) به جهت آن که غافل مکلف نیست و خطاب حج به او متعلق نشده و در وقتی که متنبّه شده مال از دست او به در رفته است.

مرحوم صاحب عروه با نظارت به کلام میرزای قمی، در مسئله ۲۵ متعرض این بحث شده و از کلام مرحوم میرزای قمی جواب داده و این شخص را مکلف به حج دانسته است و محشّین عروه هم غالباً این شخص را مکلف به حج دانسته اند و تنها مرحوم آقاي خویی در صورتی که به تقصیر باشد این شخص را واجب الحج دانسته و در صورتی که مقصّر نباشد واجب الحج ندانسته اند و دلیل ایشان این است که حدیث رفع، حکم را از غافل و ناسی واقعاً بر می دارد در حالی که معروف این است که حدیث رفع حکم را ظاهراً از غافل و ناسی بر می دارد نه واقعاً.

چرا در مورد جاهل نمی گویند که واقعاً حکم از او برداشته شود؟ چون اگر در مورد جاهل به حکم بگویند عند الجهل حکم واقعاً نیست تسبیب لازم می آید.

بنابراین مرحوم آقاي خویی تقریباً با میرزای قمی موافق است.

ریشه و دلیل مسئله:

در این مسئله به دو دلیل تمسّك شده است:

۱- به حسب قواعد، عمومات و اطلاعات:

وقتی قرآن می فرماید «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» استطاعت عرفی مراد است حال آیا استطاعت عرفی مطلقه به معنای قدرت مطلقه است یا به معنای استطاعت عرفی در مال و سلامت بدن و آزادی راه؟ اگر استطاعت عرفیه ای که موضوع حج است به معنی قدرت مطلقه باشد جاهل قادر نیست چون شرط قدرت، علم است، ولی اگر استطاعت عرفی به معنی قدرت در زاد و راحله و سلامت تن و باز بودن راه باشد در این صورت جاهل قادر است.

ظاهر روایاتی که آیه را تفسیر می کند این است که قدرت بر سه چیز مراد است و الفاظ بر معانی واقعی حمل می شود نه بر معانی معلومه، مثلاً خون واقعی نجس است نه این که خون به قید معلوم بودن نجس باشد.

بنابراین اگر استطاعت را قدرت بر سه چیز دانستیم شخص جاهل در واقع مستطیع است ولو قادر نیست و حق با مرحوم امام و صاحب عروه است، ولی اگر استطاعت به معنی قدرت مطلقه باشد حق با میرزای قمی است.

همان گونه که بیان شد مرحوم آقای خویی راه دیگری اختیار کرده و سراغ حدیث رفع رفته اند و معتقدند که حدیث رفع حکم واقعی را برداشته است. عبارت ایشان در معتمد (تقریرات درس ایشان) و حاشیه عروه چنین است:

فإن كانت الغفلة مستندة إلى تقصير منه فالأمر كما ذكره في المتن (حج مستقرّ می شود) و إن كانت غير مستندة إلى التقصير فلا يجب عليه الحج واقعاً (ادله وجوب حج واقعاً تخصیص می خورد) لأنّ حدیث الرفع فی حقّه رفع واقعی و قد ذكرنا فی محلّه (۲) أنّ حدیث الرفع بالنسبة إلى غير ما لا يعلمون رفع واقعی و فی الحقيقة تخصیص فی الأدلة الاوليّة و الحكم غير

ثابت فی حقّه واقعاً. (۳)

مشهور و معروف در حدیث رفع این است که حکم را ظاهراً بر می دارد، یعنی مؤاخذه ندارد ولو واقعاً واجب بوده است و اگر قائل شویم که حدیث رفع تخصیص ادله واقعیّه می کند، لوازم متعدّدی دارد که ایشان این لوازم را قائل نیستند؛ مثلاً کسی فراموش کرد نماز بخواند، اگر واقعاً در حق او واجب نباشد چون فراموش کرده قضا هم نخواهد داشت چون قضا تابع اداس است و اگر بگوییم حدیث رفع احکام وضعی را هم بر می دارد در این صورت اگر کسی نجاست چیزی را فراموش کرد باید واقعاً نجس نباشد.

نکته: تصوّر ما این است که قبل از این که حدیث رفع حکم شرعی باشد، حکم عقلایی است و عقلاً هم رفع مالا یعلمون و خطاء و... را معتقدند و حدیث رفع در واقع امضای حکم عقلاست، بنابراین اگر حدیث رفع را دارای ریشه عقلایی بدانیم، در این صورت عرض ما محکم تر می شود چون در بین عقلاً هم رفع حکم ظاهری است نه رفع حکم واقعی. **نتیجه:** به حسب قواعد بر شخص غافل در آن دو صورت حج واجب بوده و بعداً باید به جای آورد و اگر مالش زائل شود، باز مستطیع است.

۲- روایات:

عده ای برای اثبات مسئله به بعضی از روایات باب ۶ از ابواب وجوب حج تمسّک کرده اند:

× ... عن زید الشحام (سند ضعیف است) قال قلت لأبی عبد الله (علیه السلام) التاجر یسوّف

الحج قال: لیس له عذر فإن مات فقد ترك شریعة من شرایع الاسلام. (۴)

در این روایات تعبیر «لیس له عذر» و شبیه آن آمده و مستدلّین معتقدند این عذر شامل نسیان و غفلت می شود، بنابراین مطابق مفهوم روایت، حج بر او واجب نبوده است و چنین کسی اگر عذری نداشت حج بر او واجب بود.

آیا عذر در اینجا در مورد آن سه امر (سلامت بدن، باز بودن راه و زاد و راحله) است یا عذر مطلق است؟ بدون شك عذر در اینجا به معنای فراموشی نیست، بلکه در مورد آن سه

چیز است، پس این روایات به درد استدلال نمی خورد و آقای حکیم (۵) هم این را فرموده اند.

۱. ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

۲. مصباح الاصول، ج ۲، ص ۲۶۵.

۳. معتمد، ج ۲۶، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۴. ح ۶، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. مستمسک، ج ۱۰، ص ۱۱۱

مسألة ۲۵: لو اعتقد أنه غير مستطيع (شخصی مستطیع بوده ولی به اعتقاد این که غیر مستطیع است حجّ ندبی به جای آورده که برای آن چهار صورت متصور است) **فحجّ ندباً فإن أمکن** **فيه الاشتباه في التطبيق صحّ وأجزأ عن حجة الاسلام** (صورت اول) **لكن حصوله** (قصد امر واقعی) **مع العلم والالتفاف بالحکم والموضوع** (امام به عنوان شبهه مصداقی می فرماید: آیا انسانی که معتقد است غیر مستطیع است خطای در تطبیق در مورد او متصور است؟

یعنی می داند مستطیع است و می داند که مستطیع باید حجة الاسلام انجام دهد، این شخص چگونه قصد حجّ ندبی می کند؟ پس این مصداق خارجی ندارد بنابراین اشکال امام در حکم نیست بلکه در موضوع است) **مشکل** (ما معتقدیم وقتی علم به موضوع و حکم دارد، قصد حجّ ندبی محال است ولی خطای در تطبیق در جایی است که یکی از این دو را بداند یعنی علم دارد مستطیع است ولی حکم مستطیع را نمی داند یا حکم مستطیع را می داند ولی

مستطیع بودن خویش را نمی داند) و **إِنْ قَصِدَ الْأَمْرَ النَّدْبِيَّ عَلَيَّ قَصِدَ التَّقْيِيدِ** (حج مستحبی به قید ندبی انجام می دهد یعنی خطای در تطبیق نیست بلکه قصد ندبی دارد) **لَمْ يَجْزِ عَنْهُ** (حجّه الاسلام) و **فِي صَحَّتِهِ حُجَّه تَأَمَّل** (صورت دوّم) و **كَذَا لَوْ عَلِمَ بِاسْتَطَاعَةِ ثَمَّ غَفَلَ عَنْهَا** (صورت سوّم که می دانسته مستطیع است ولی فراموش کرد در اینجا نیز دو صورت دارد، گاه خطای در تطبیق است و به قصد امر واقعی الهی انجام می دهد و خیال می کرده ندب است ولی گاهی مقید به ندب می کند) و **لَوْ تَحَيَّلَ عَدَمَ فُورِيَّتِهِ فَقَصِدَ النَّدْبَ لَا يَجْزِي وَ فِي صَحَّتِهِ تَأَمَّل** (صورت چهارم، می داند مستطیع است و می داند حجّه الاسلام بر او واجب است ولی فوری بودن آن را نمی داند و امسال به قصد استحبابی حج به جا می آورد و سال آینده حج واجب را؛ اینجا نیز دو حالت دارد اگر قصد امر واقعی الهی کرده و از باب خطای در تطبیق ندب را گفته این حج صحیح است ولی اگر از باب تقیید، مقید به ندب کرده مجزی از حجّه الاسلام نیست و در این که آیا حجّ ندبی است یا نه، محلّ کلام است).

عنوان مسئله:

این يك مسئله فرعی است ولی اشباه و نظایر آن در فقه فراوان است و ظاهراً این مسئله را فقط مرحوم سیّد در عروه در مسئله ۲۶ مطرح کرده اند. شخصی مستطیع بوده ولی نمی دانسته مستطیع است و حجّ ندبی به جای آورده که در مجموع مسئله دارای چهار صورت و به عبارت دیگر دارای شش صورت است، چون صورت سوّم و چهارم نیز هر يك دو صورت است.

صورت اوّل: خطای در تطبیق

خطای در تطبیق به این است که قصد امر واقعی الهی کرده ولی در مقام تطبیق اشتباهاً بر چیز دیگری منطبق می کند، به عنوان مثال خیال می کند حجّ ندبی به گردنش است و آن را نیت کرده و بعد معلوم شد که حجّه الاسلام به گردنش می باشد. مثال واضح خطای در تطبیق این است که چند نفر امام در يك مسجد نماز می خوانند و من همه آنها را می شناسم و در نیت

قصد می‌کنم که نماز می‌خوانم با امام حاضر به گمان این که زید است ولی بعد معلوم شد که عمرو است که این خطای در تطبیق است و اشکالی ندارد و خطا در نیت نیست .
در ما نحن فیه هم می‌گوید حجّی که خدا برایش واجب کرده انجام می‌دهد ولی خیال می‌کند که تکلیفش حجّ ندبی است در حالی که وظیفه اش حجّة الاسلام بوده و نمی‌دانسته و نیتش امر واقعی است.

علي القاعده اگر خطای در تطبیق باشد حجّش صحیح است چون هم مستطیع است و هم حج به جای آورده و هم قصد امر واقعی الهی کرده است. مع ذلك علما شریفان مرحوم آقای حکیم و آقای خویی هر کدام يك اشکال به این مسئله دارند که به نظر ما هیچ يك از دو اشکال وارد نیست.

اشکال آقای حکیم:

مشکل فقط مشکل قصد امر نیست که با خطای در تطبیق حل شود بلکه دو مشکل است، یکی قصد امر (وجوب و ندب) و دیگری قصد مأمور به (حجّة الاسلام و غیر حجّة الاسلام) است، پس مأمور به عنوانی جداگانه دارد به عنوان مثال فریضه و نافله دو تفاوت دارد:

۱- امر یکی وجوبی و دیگری استحبابی است.

۲- ماهیّت فریضه و نافله متفاوت است، بنابراین فقط استحباب و وجوب نیست که این دو را از هم جدا می‌کند بلکه ماهیّت آنها نیز متفاوت است؛ در ما نحن فیه هم دو مشکل وجود دارد: یکی قصد وجوب و ندب و دیگری تفاوت در عنوان حجّة الاسلام و حجّ ندبی است و شما با خطای در تطبیق قصد امر وجوبی را درست کردید ولی این شخص ماهیّت حجّة الاسلام را قصد نکرده، پس حجّش باز مشکل دارد، به عبارت دیگر در تطبیق برای جایی است که دو امر وجوبی و استحبابی باشد ولی اگر ماهیّت واجب و مستحب دو تا بود خطای در تطبیق کارآیی ندارد.

جواب: اولاً؛ ما معتقدیم که حجّة الاسلام و حجّ ندبی دارای يك ماهیّت است و اگر شخص

مستطیع بود و حج به جای آورد حجة الاسلام است و اگر مستطیع نبود، حج ندبی است و حج همین ارکان مخصوصه است و حجة الاسلام ماهیت مستقلی نیست، بلکه نافله و نماز صبح عناوین قصیدیه هستند و ماهیت متفاوتی دارند ولی حجة الاسلام با حج ندبی تفاوتی در ماهیت ندارد و يك عنوان بیشتر نیست و حتی اگر شك کنیم که يك عنوان خاص است اصل عدم آن است.

ثانیاً؛ شخصی که نیت می کند امر خدا را به جای آورد، امر و مأمور به واقعی را نیت می کند یعنی می گوید خدایا آنچه را که از من خواسته ای به جای می آورم که هم وجوب و هم حجة الاسلام در آن است.

بنابراین ما معتقدیم خطای در تطبیق مشکلی ایجاد نمی کند و حجت الاسلام و صحیح است.

اشکال آقای خوبی:

ایشان معتقدند که اصلاً در اینجا خطای در تطبیق نیست و خطای در تطبیق و تقیید برای جایی است که مفهوم وسیعی باشد که قابل تطبیق بر مصادیق مختلف است ولی اگر يك مصداق واقعی بیشتر نباشد مثل ما نحن فیه که مصداق واقعی حجة الاسلام واجب است (جزئی حقیقی) و يك طبیعت وسیع قابل تطبیق بر این و آن نیست پس خطای در تطبیق نبوده و این برای جایی است که دو مصداق باشد.

جواب: درست است که خطای در تطبیق معنای وسیع دارای مصادیق می خواهد ولیکن در عالم تصوّر نه در خارج ولی در خارج يك مصداق است، به عنوان مثال در خارج امام حاضر یکی است ولی در عالم تصوّر خیال می کند که زید یا عمرو یا بکر است.

علاوه بر این اگر ایشان در خطای در تطبیق اشکال کنند، باید در همه جا اشکال کنند چون در مثال معروف خطای در تطبیق که همان امام جماعت است، امام حاضر يك جزئی حقیقی است که در ذهن متعدد است و در ما نحن فیه هم در ذهن تعدد هست، يك حجة الاسلام و

يك حج ندبي؛ بنابراین در همه جا در خطاي تطبيق مصداق خارجي جزئي حقيقي است و متعدّد و كلّی در ذهن است.

فتلخص من جميع ما ذكرنا: حج در صورت اول صحيح و حجة الاسلام است.

بحث در مسئله ۲۵ از مسائل استطاعت حج و داراي چهار صورت بود. صورت اول جايي بود که شخص در واقع مستطيع بوده ولی غي دانست که مستطيع است و از باب خطاي در تطبيق حجّ ندبي به جاي آورده و نيّت کرده که تکليفي که بر عهده اوست انجام مي دهد ولی آن را منطبق بر ندب کرد، در حالی که قصدش اطاعت امر واقعي الهي بوده است. بيان شد که اين حج اشکالی ندارد و کفايت از حجة الاسلام مي کند.

صورت دوّم:

شخصي مستطيع است ولی غي داند و حجّ ندبي مقيداً به ندب انجام مي دهد و هرگز نيّت امر واقعي الهي را نداشته که از باب خطاي در تطبيق باشد. در چنين صورتي امام فرمود که حجّش حجة الاسلام نيست و حجّ ندبي او هم اشکال پيدا مي کند. اما اين که حجة الاسلام واقع غي شود معلوم است و اما اين که حجّ ندبي هم واقع غي شود به اين جهت است که چون حجة الاسلام بر او واجب است حجّ ندبي براي او جايز نيست ولی او قصد تقيد کرده است.

البتّه ظاهر اين مطلب نه تنها اينجا بلکه در همه جا درست است مثلاً قصد امام کند مقيد به اين که زيد است بعد معلوم شود که عمرو بوده آنجا هم چون تقيد است نماز درست نيست و هکذا در ساير مواردی که مقيد مي کند.

ما از نظر کبري بحثي نداريم و حق همين است ولی يك بحث صغروي داريم و آن اين که آيا تقيد به اين معنی در عرف هست، به اين معنی که بگويد حج به جاي مي آورم مقيد به ندب

و کاري به امر واقعي خدا ندارم؛ چنين چيزي در خارج نيست بلکه توده مردم مي گویند که ما مي خواهيم امر خدا را اطاعت کنيم.

البته ممکن است شخص لجوجي يافت شود که بگويد من کاري به امر خدا ندارم، ولی اغلب مردم قصد اطاعت امر واقعي خدا را دارند، منتهي گمان مي کنند که ندب است، پس مصاديق خارجيه غالباً خطاي در تطبيق است، و ما در اين گونه موارد اين شبهه موضوعي را داريم.

صورت سوم:

شخصي عالم به استطاعت خویش است ولی غفلت کرده و بعد به نیت ندب حج انجام مي دهد، تمام بحثهاي که در صورت اول و دوم داشتيم در اینجا هم مي آید يعنی شخص غافل هم مانند جاهل است و همان دو قسم خطاي در تطبيق و تقيد در اینجا نیز هست، اگر از باب خطاي در تطبيق باشد صحيح است و اگر قصد تقيد کرده باطل است.

إن قلت: در مورد کسی که جاهل به نجاست لباس بوده و در آن نماز خوانده گفته شده که نمازش صحيح است ولی شخصي که به نجاست ثوب عالم بوده سپس غفلت نموده و در آن نماز خوانده گفته شده که بايد نمازش را اعاده کند، چرا در ما نحن فيه بين غافل و جاهل فرقي نيست؟

قلنا: فارق در ثوب نجس، نص است ولی در ما نحن فيه بين جاهل و غافل فارق و نصي نيست و علي القواعد بحث مي کنيم.

صورت چهارم:

عالم به استطاعت خویش است و مي داند که بر مستطيع حج واجب است ولی فوريت را نمي داند، يعنی خيال کرد که امسال مي تواند حجّ ندبي به جاي آورد و سال آینده حج واجب را؛ در اين صورت نیز همان دو شق وجود دارد، يعنی اگر نیت ندبش از باب خطاي در تطبيق باشد، حجة الاسلام واقع مي شود و اگر از باب تقيد باشد نه حجة الاسلام است و نه

حجّ ندبی و هیچ کدام از این دو حاصل نمی شود و همان شبهه صغروی که ما در باب تقیید داشتیم، باز در اینجا جاری است.

بقی هنا شیء:

آیا حجّة الاسلام و حجّ ندبی دو ماهیّت است و هر يك عنوان مستقلّ مخصوص به خود دارد؟ این مطلب را در لابلای بحثها اشاره کردیم ولی باید در اینجا مستقلّاً بحث شود چون در این مسئله و مسائل آینده محلّ ابتلاست. از آیات قرآن و روایات استفاده می شود که حجّة اسلام و حجّ ندبی يك ماهیّت است جز این که یکی واجب و دیگری مستحب است؛ به عبارت دیگر حجّة الاسلام و حجّ ندبی مثل نافله صبح و فريضة صبح نیست که یکی عنوان فريضة و دیگری عنوان نافله دارد بلکه مثل صدقه واجب و صدقه مستحب است، که هر دو دارای يك ماهیّت و هر دو صدقه هستند.

در اینجا روایت خاصّی نداریم و باید مجموع آیات و روایات را بررسی کنیم:

۱- آیات

کلمه «حَجّ و حِجّ» در قرآن ده بار وارد شده است که اغلب در مورد بیان ما نحن فیه نیست و فقط دو آیه است که بیشتر اشاره به وجوب حج دارد:

الف) آیه «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» (۱)

در اصول بیان شد که امر به امر هم امر است و واجب؛ آیه می فرماید: ای ابراهیم مردم را به حج امر کن که دلیل بر وجوب است.

إن قلت: این وجوب مربوط به شرایع سابقه است.

قلنا: اولاً، اگر این امر را به شریعت اسلام بیاوریم در اسلام هم واجب می شود؛ ثانیاً، اگر چه این امر در شریعت ابراهیم بوده ولی وقتی قرآن آن را ذکر می کند به لسان القبول آن را ذکر می کند یعنی در اسلام هم امر به حج هست.

حال اگر این آیه دلیل وجوب حج باشد، حج را مقید به چیزی نکرده و حجة الاسلام
نمی گوید.

(ب) آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» (۲).

مطابق آیه عنوان حج مطلق است و حجة الاسلام ندارد، پس از آیه قرآن چیزی جز اصل
حج استفاده نمی شود و عنوان خاصی به نام حجة الاسلام در آیات نیست.

۲- روایات:

چند طایفه از روایات را ذکر می کنیم که مجموعش متواتر است و از هر گروه یکی دو روایت
را بیان می کنیم:

۱- روایات متعددی (۳) که در تفسیر آیه ۹۷ سوره آل عمران وارد شده است، در تمام این
روایات اشاره به حج است و کلمه حجة الاسلام نیامده است:

× ... عن محمد بن مسلم قال: قلت لأبي جعفر (عليه السلام) قوله تعالى «و لله علي الناس حج
البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال: يكون له ما يحج به الحديث (نمی گوید: يحج به حجة
الاسلام، یعنی مأمور به حج است). (۴)

۲- روایاتی که دلالت می کند بر این که حج بر مستطیع واجب است و هیچ قیدی هم به آن
نمی زند: (۵)

× ... عن أبي عبد الله (عليه السلام) إن الله عز وجل فرض الحج (مطلق است و مقید به حجة
الاسلام نیست) علي اهل الجدة في كل عام. (۶)

× ... عن هشام بن سالم ... كلّفهم حجة واحدة (نامی از حجة الاسلام نیست و نیت حج کافی
است). (۷)

۳- روایاتی که می گوید در هر سال حج واجب است:

می دانیم که در هر سال حج واجب نیست و ما این روایات را حمل بر تأکید استحباب کردیم:

× ... الحجّ فرض علي اهل المدة في كل عام (امام حج واجب و مستحب را با هم گفته چون سال اوّل واجب و سالهاي بعد مستحب است و امام به هر دو حج گفته و اگر دو ماهيّت متباین بود جمع در عنوان واحد صحيح نبود). (۸)

۴- روایات متعدّدي که در باب ۸ و ۹ که دلالت مي کند بر وجوب حج بر کسي که زاد و راحله داشته باشد يا رجوع به کفایت مي کند: «من كان له زاد و راحلة يحجّ» و يا «من يرجع إلى كفاية يحجّ» و نبي گوید که حجّة الاسلام را نيّت کند.

روایات منحصر به این موارد نیست و روایات ديگري در ابواب متعدّد در مورد زاد و راحله و وجوب عود به کفایت داریم که همه امر به حج است ولی در مقابل این روایات، روایاتي داریم که کلمه حجّة الاسلام دارد که گاه در عبارت امام و گاه در عبارت راوي و گاهي در هر دو است و گاه به جاي حجّة الاسلام، حجّة تامّة آمده است.

۱. سوره حج، آیه ۲۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۳. ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۰، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۱، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۱ و ۲، باب ۲ ح ۱ و ۲ و ۳ باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۲، باب ۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ح ۱، باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۸. ح ۴، باب ۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مسئله ۲۵ از مسائل استطاعت در حج به این جا رسید که آیا حجّة الاسلام يك عنوان قصدي مستقل است که باید حتماً در موقع به جاي آوردن قصد حجّة الاسلام كنيم؟ و

به عبارت دیگر آیا حجة السلام و حجّ ندبی هر کدام ماهیّت مستقل است که باید جداگانه قصد شود و یا هر دو يك ماهیّت است؟

عمده آیات و روایات این دو را يك ماهیّت می داند که یکی واجب و دیگری مستحب است. همان گونه که بیان شد در بعضی از روایات تعبیر حجة الاسلام آمده که در بعضی از روایات در کلام امام و در بعضی دیگر در کلام راوی و در بعضی دیگر در هر دو است؛ حال آیا این روایات اشاره به حج واجب مستطیع است یا حجة الاسلام را ماهیّت مستقل در مقابل حجّ ندبی است؟ بعضی از این روایات را از باب نمونه بیان می کنیم:

× ... عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل «ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضلّ سبيلاً» قال: ذلك الذي يسوّف نفسه الحجّ يعني حجة الاسلام حتى يأتيه الموت. (۱)

معنی این جمله این نیست که حجة الاسلام ماهیّت مستقل است، بلکه به این معنی است که حج واجب مراد است و شاهد این سخن حدیث ذیل است:

× ... عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: من مات و هو صحيح موسر لم تحجّ فهو ممّن قال الله عز وجلّ «و نحشره يوم القيامة أعمى» (أعمى عن طريق الحجّ) ... (۲). این روایت هم آیه را تفسیر می کند و می فرماید مراد شخص مستطیع است یعنی حجة الاسلام حجّ شخص مستطیع است.

از قرار دادن این دو روایت کنار هم روشن می شود که حجة الاسلام حجّ کسی است که صحیح و موسر است (مستطیع) و حج به جای نیآورده است.

× ... عن معاوية بن عمّار قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) رجل لم يكن له مال (مستطیع نیست) فحجّ به رجل من إخوانه (حجّ بذلی) أيجزيه ذلك عنه عن حجة الإسلام (خودش

مستطیع نبوده ولی آیا این کار کفایت از حجّة الاسلام می کند؟ **أم هي ناقصة؟** (ماهیت هر دو حج هست و تفاوت در فاعل است) **قال: بل هي حجّة تامّة** (حجّة الاسلام نفرمود و تعبیر روای را عوض کرد، آیا معنایش این نیست که این همان حجّ واجبی است که در مستطیع لازم است و الاّ حجّ در مستطیع حجّ کامل است). (۳)

× ... **عن الفضل بن عبد الملك، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن رجل لم يكن له مال** (سؤال از حجّ بذلی است) **فحجّ به أناس من أصحابه أقضي حجّة الاسلام** (آیا به جای حج واجب حساب می شود؟) **قال: نعم، فإن أيسر بعد ذلك فعليه أن يحجّ قلت: هل تكون حجّته تلك تامّة أو ناقصة إذا لم يكن حجّ من ماله؟ قال نعم** (حجّ ندبی و وجوبی هر دو تام است و معنای آن این است که آیا حج واجب ساقط می شود نه پس تام است، یعنی وجوب به آن ساقط می شود و ناقص است یعنی وجوب به آن ساقط نمی شود). ... (۴)

وقتی این روایات در کنار روایات سابق قرار داده شود، روشن می شود که هر جا حجّة الاسلام گفته می شود، یعنی حجّ واجب مستطیع و یا وقتی حجّ تامّه گفته می شود یعنی حجّی که از ذمه انسان تکلیف را ساقط می کند و شاهد آن این است که اگر حجّة الاسلام عنوانی بود که باید نیّت می شد، نباید این عنوان در روایات متعدّد سابق مغفول عنه واقع می شد و باید همه می فرمودند که حجّة الاسلام انجام دهد.

سَلَمْنَا؛ اگر شك کردیم که آیا عنوان حجّة الاسلام عنوان قصدي است، در این صورت، ما نحن فيه از قبیل اقل و اکثر ارتباطی و شكّ در شرطیّت و جزئیّت است و در اقلّ و اکثر چه ارتباطی و چه استقلالی اصل برائت جاری می شود و ما هم در شكّ در شرطیّت و جزئیّت قائل به اصل برائت هستیم.

× × ×

مسألة ۲۶: لا يكفي في وجوب الحج الملك المتزلزل (مثلاً مصالحه ای همراه خیار انجام داده و ملکیت متزلزل است چون هر آن امکان دارد طرف مقابل اعمال خیار کند) **كما لو صالحه شخص بشرط الخيار إلى مدة معينة** (مدّت معین تأثیری ندارد) **إلا إذا كان واثقاً بعدم فسخه لكن لو فرض فسخه** (عام است و زمان فسخ را نمی گوید) **يكشف عن عدم استطاعته** (وقتی فسخ کند کشف می کند که مستطیع نبوده و حج واجب، محسوب نمی شود و حج ندبی است).

عنوان مسئله:

این بحث در کلمات قدما و متأخرین نیامده است و فقط در کلام مرحوم صاحب عروه مطرح شده و محشین عروه هم حاشیه زده اند ولی در مسئله ۳۰ حج بذلی بالهبه بحث ملک متزلزل خواهد آمد که به آن متعرض شده اند.

محشین عروه در این مسئله اختلاف کرده اند و در مسئله حداقل سه قول است.

۱- شخصی که دارای ملک متزلزل است مستطیع نیست، مگر جایی که وثوق به عدم فسخ داشته باشد (قول مرحوم امام).

۲- ملک متزلزل حتّی همراه با وثوق کافی نیست (قول مرحوم نائینی و بعضی دیگر).

۳- ملک متزلزل مطلقاً کفایت می کند چه وثوق داشته باشد و چه نداشته باشد، ولی مراعی است به این که اگر فسخ کند، کشف می کند از عدم استطاعت و اگر فسخ نکند معلوم می شود که مستطیع بوده است.

تصوّر این قول مقداری مشکل است چون مراعی مفهوم قابل قبولی ندارد چون بین وجود و عدم، برزخی به نام مراعی وجود ندارد که توضیح آن خواهد آمد.

برای روشن شدن مسئله لازم است چند نکته روشن شود:

۱- آیا ملک خیاری بالانعدام و الانتقال جایز التصرف است؟ اگر مالکیت خیاری را قابل

تصرف ناقله ندانیم این بحثها هیچ کدام جا ندارد، چون معنای خیار شرط این است که

نمی تواند عین را از بین ببرد، بنابراین نمی تواند با آن به حج برود چون در حج پول از بین می رود.

از نظر ما این بحث موضوعیت ندارد و تا مدت معین نباید مال را اتلاف کند و فقط می تواند از منافع استفاده کند.

۲- آیا عنوان استطاعت در جایی که وثوق و اطمینان به عدم فسخ ندارد صادق است؟
عرف چنین شخصی را مستطیع نمی داند، بلکه اگر اطمینان به عدم فسخ داشته باشد عرف او را مستطیع می داند.

۱. ح ۵، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۷، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۲، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۶، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مسئله ۲۶ از مسائل استطاعت در این بود که آیا ملك متزلزل مانند صلح مشروط به خيار موجب استطاعت در حج می شود؟ در مسئله سه قول بود بعضی مطلقا ملك متزلزل را موجب استطاعت دانستند و بعضی مطلقا موجب استطاعت ندانستند و بعضی در جایی که اطمینان به بقاء مال بود مستطیع دانستند اما اگر چنین اطمینانی به بقاء مال و عدم فسخ نبود مستطیع نیست.

برای روشن شدن مسئله باید به نکاتی توجه شود:

۱- معنای خیار شرط این است که تصرّفات ناقله و اتلاف عین جایز نیست، به عنوان مثال اگر کسی خانه ای را با بیع شرط فروخته و شرط کرد اگر تا سه سال پول را بیاورد بتواند بیع را فسخ کند، معنایش این است که اتلاف و تصرّفات ناقله در این عین جایز نیست. در ما نحن فیه هم چنین صلیحی کرده و مفهومی این است که این زاد و توشه را تا آن زمان معین نمی تواند استفاده کند که در این صورت مستطیع نخواهد بود.

در تمام خیارات این بحث مطرح است که آیا تصرّفات ناقله و اتلاف جایز است؟ جای این بحث در باب خیارات است ولی بحث ما در خیار شرط است که ظاهرش لزوم بقای عین است؛ بنابراین ما اصلاً سر بی صاحب می تراشیم، چون این مال جایز التصرف نیست و چنین مالی استطاعت نمی آورد.

۲- سلّمنا که تصرّفات ناقله یا اتلاف در ملك متزلزل جایز باشد، آیا با ملك متزلزل استطاعت حاصل می شود؟ خیر، مگر این که وثوق داشته باشیم که فسخ نخواهد کرد که در این صورت استطاعت عرفی صدق می کند.

۳- مرحوم آقای حکیم در شرح کلام عروه در مسئله ۲۷ دو نکته را بیان می کند:

فالمدرار یقتضی أن یکون علی الواقع (در استطاعت مدار واقع است و اگر واقعاً فی علم الله فسخ خواهد کرد من مستطیع نیستم و اگر فی علم الله فسخ نکند من مستطیع هستم) **و التزلزل و الوثوق بعدم الفسخ لادخل لهما فی حصول الاستطاعة و عدمها فإذا لم یحجّ فی الحال المذكورة فانكشف أنه لم یفسخ ذوالخيار** (چون معیار استطاعت واقعیّه است و این شخص استطاعت واقعیّه داشته است) **انكشف أنه مستطیع واقعاً و أمّا فی مقام الظاهر فیحتمل الرجوع إلى إصالة عدم الفسخ فیثبت ظاهراً أنه مستطیع.** (۱)

کلام مرحوم آقای حکیم از چند جهت قابل بحث است:

این که آقای حکیم می فرمایند استطاعت جنبه واقعی دارد قابل قبول است ولی اگر وثوق باشد طریق عقلایی به ثبوت واقعی استطاعت است بنابراین بدون نیاز به استصحاب می تواند

به حج برود، بلکه اگر بعداً کشف خلاف شد معلوم می شود که مستطیع نبوده، که البته همه وثوقها این گونه است، مثلاً وثوق دارد که وقت داخل شده و نماز می خواند، اگر کشف خلاف شد نماز را اعاده می کند، پس این که می فرمایند وثوق اعتباری ندارد صحیح نیست، چون وثوق طریق به واقع است، بنابراین باید شخصی که وثوق دارد به حج برود. مشکل دوم در کلام ایشان این است که اگر اعمال دیگران برای من تأثیر داشته باشد می توانم استصحاب کنم ولی آیا می توان در امور مستقبله استصحاب جاری کرد؟ این مطلب محل بحث است چون تمام روایات استصحاب که اساس حجّیت استصحاب است در مورد ماضی است و این که آیا می توانیم نسبت به مستقبل الغای خصوصیت کنیم محل بحث است. سلّمنا که بتوانیم الغای خصوصیت کنیم، این استصحاب اصل مثبت است چون شما، استصحاب عدم فسخ می گوئید فسخ نمی کند، در نتیجه این مال به ملک او باقی خواهد بود که این لازمه شرعی است اما استطاعت که به معنی قدرت عقلی و عرفی بر حرکت کردن است لازمه عقلی بقای مال است، پس وقتی مالک مال باشد لازمه اش قدرت بر حرکت است و لازمه قدرت بر حرکت وجوب حج است. در باب اصل مثبت گفتیم که هر کجا حکم شرعی به واسطه لازم عقلی باشد، اصل مثبت است و حکم شرعی باید بلاواسطه جاری شود چون آن که وجوب حج می آورد استطاعت است و استطاعت یعنی قدرت و قدرت لازمه مالکیت است و این مالکیت لازمه عدم فسخ است، پس اصل عدم فسخ موجب مالکیت می شود و مالکیت به دلالت التزامی سبب قدرت می شود که لازمه عقلی است و وقتی مستطیع شد سبب وجوب حج می شود.

نکته دیگر در کلمات آقای حکیم این است که چه وثوق داشته باشد و چه نداشته باشد مستطیع است یعنی ملک متزلزل مطلقاً باعث وجوب حج می شود چون تزلزل در همه جا هست و هر ملکی در معرض فنا و تزلزل است و اگر معرضیت زوال سبب عدم استطاعت

شود، همه جا استطاعت از بین می رود بنابراین معرضیت زوال مضرّ به استطاعت نیست و در ما نحن فيه مطلقاً حج واجب می شود.

قلنا: معرضیت زوال دو گونه است: گونه ای که عقلاً به آن اعتنا نکرده و به اصالة السلامة تمسّک می کنند یعنی با وجود این که احتمال تخریب خانه در اثر زلزله وجود دارد به این احتمال اعتنا نمی کنند و خانه را اجاره می دهند، چون اگر به این احتمال زوالها ترتیب اثر دهند، سنگ روی سنگ بند نمی شود؛ عقلاً چنین معرضیت زوال را مضرّ به استطاعت نمی دانند. گونه دیگر معرضیت زوال در ملك متزلزل است که هر آن ممکن است برگردد که این چیزی بیش از معرضیت زوال است، و عرف این نوع ملکیت را جزء استطاعت نمی داند و صدق استطاعت نمی کند.

۴- بعضی معتقدند که با ملك متزلزل حج واجب می شود ولی مراعی است و به عبارت دیگر مشروط به عدم فسخ است. تعبیر مراعی را در جاهای مختلف به کار می برند و مراعی چیزی است که واقعیّت دارد که مکتوم است و شخص به حسب ظاهر پیش می رود تا جایی که به مانع برخورد کند و معنای مراعی این نیست که بین وجود و عدم واسطه باشد چون واسطه ای بین وجود و عدم نداریم یعنی به حسب ظاهر مالك است و پیش می رود تا ببیند به مانع می خورد یا نه و مراعی است که مانع بعداً آشکار شود.

پس این که عده ای از محشّین عروه مراعی می گویند منظورشان این است که این شخص باید به حسب ظاهر به حج برود و منتظر باشد که طرف مقابل فسخ می کند یا نه، اگر فسخ نکرد، معلوم می شود عندالله مستطیع بوده و اگر فسخ کرد، معلوم می شود که عندالله مستطیع نبوده است.

مرحوم امام در بخش دوّم کلامش می فرماید: لکن لو فرض فسخه یکشف عن عدم الاستطاعة.

شخصی که دارای ملك متزلزل است مع الوثوق حرکت کرده و طرف مقابل در بین راه یا اواخر کار فسخ می کند و این فسخ کشف می کند که شخص مستطیع نبوده چون استطاعت امر واقعی است و تمام الفاظ به معانی واقعی حمل می شود و این شخص به حسب حکم ظاهری وثوق که طریق عقلایی است حرکت کرد ولی کشف شد که مستطیع نبوده و معلوم شد که وثوق مطابق واقع نبوده است.

۱. مستمسك، ج ۱۰، ص ۱۱۳

بحث در مسئله ۲۶ از مسائل استطاعت بود و نتیجه این شد که اگر ملك متزلزلی مثل صلح مع شرط الفسخ به کسی داده شود آیا موجب استطاعت می شود؟ بیان شد صلحی که با شرط فسخ باشد اجازه اتلاف عین نمی دهد، چون معنی شرط فسخ این است که طرف مقابل هر وقت خواست می تواند فسخ کند و عین را برگرداند و وقتی اجازه اتلاف عین ندارد، نمی تواند آن را زاد و توشه کند چون تلف می شود البته راحله مانعی ندارد چون عینش می ماند ولی زاد و توشه عینش تلف می شود پس حق ندارد زاد و توشه ای از این مال بردارد و مستطیع نیست بنابراین استطاعتی حاصل نیست، اگر چه وثوق به عدم فسخ هم دارد چون خیار شرط اجازه چنین تصرّفی نمی دهد.

سَلَمْنَا که از این اشکال صرف نظر کرده و بگوییم تصرّفات متلفه جایز است و یا مثل راحله باشد که تصرّفاتش موجب اتلاف نمی شود در این صورت وقتی انسان مستطیع است که وثوق به عدم فسخ داشته باشد.

حال اگر در حین عمل فسخ کند، یعنی هنگامی که مشغول انجام فرایض است طرف مقابل فسخ کند، این فسخ کشف از عدم استطاعت می کند و این که این حج، حجّ واجب نبوده و

حجّ ندبی است. البتّه آنها که می گویند حجّه الاسلام و حجّ ندبی دو ماهیّت است از نظر آنها حجّ ندبی هم نمی شود، چون ما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد حال طبق این مبنا در اثناي عمل چه باید بکند؟

طبق مبنای ما (یک ماهیّت است) مشکل نیست و حشّ ندبی می شود ولی طبق قول آقایانی که دو ماهیّت می دانند این شخص گرفتار می شود و باید بگویند حج را رها کند که این هم ممکن نیست، پس نه حج ندبی است و نه حج واجب و رها هم نمی تواند بکند.

اگر بعد از انجام اعمال طرف مقابل فسخ کند، چون عین موجود نیست به مثل یا قیمت منتقل می شود و باید مثل قیمت را بپردازد و حشّ حجّه الاسلام است.

سؤال: آیا فسخ از حین الفسخ معامله را باطل می کند یا از اصل؟ معروف این است که فسخ از حین فسخ است نه از اصل، مثل طلاق که زوجیّت را از حین طلاق باطل می کند، بنابراین اگر بعد از اتمام عمل فسخ کند این فسخ ضرری به حج نمی زند.

× × ×

مسألة ۲۷: لو تلفت بعد تمام الأعمال مؤونة عوده إلى وطنه أو تلف ما به الكفاية من ماله في **وصلته** (اموالی که در وطن برای ادامه زندگی دارد بعد از اتمام اعمال از بین رفته) **بناءً علي اعتبار الرجوع إلى الكفاية في الاستطاعة لایجزیه عن حجّة الاسلام** (چون استطاعتی که شرط حج است ذهاباً و إياباً و عود إلى الكفاية در آن شرط است و با تلف آن معلوم می شود که مستطیع نبوده است) **فضلاً عما لو تلف قبل تمامها سیما إذا لم یکن له مؤونة الإتمام.**

مرحوم صاحب عروه این دو بخش را به صورت دو مسئله جدا ذکر کرده اند؛ مسئله ۲۸ در مورد جایی است که در اثناي عمل استطاعت زائل شود و مسئله ۲۹ در مورد جایی است که بعد از اتمام استطاعت زائل شود.

صورت اول: ما ابتدا این صورت را که بخش دوم کلام امام است به جهت آسانتر بودن بحث می کنیم و پس از آن بخش اول کلام امام را بررسی می کنیم.

مرحوم صاحب عروه می فرماید: جایی که در اثناي عمل استطاعت از بین رفته، مسلم عملش حجة الاسلام محسوب نمی شود چون استطاعت حدوثاً و بقاءً لازم است و در اینجا بقاءً مستطیع نیست. غالب محشّین عروه هم این را AZA پذیرفته اند. به عنوان مثال شخصی مقداری از اعمال را انجام داد و در اثنا مریض شد و از استطاعت افتاد و نتوانست اعمال را انجام دهد و یا این که در وسط کار راه را بستند و این شخص از استطاعت افتاد پس چون استطاعت حدوثاً و بقاءً شرط بوده و این شخص از استطاعت افتاده است، حجّش حجة الاسلام نیست.

مرحوم صاحب عروه به احادیثی تمسّک کرده و می فرماید شاید بتوان با کمک این احادیث، حجّ چنین شخصی را صحیح دانست. احادیث در باب ۲۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه آمده و می گوید: «من أحرم ثمّ مات حجة صحیح» که بعضی از این احادیث را بیان می کنیم:

- × ... عن أبي جعفر (عليه السلام) قال في رجل خرج حاجاً حجة الاسلام فمات في الطريق فقال: إن مات في الحرم فقد أجزأت عنه حجة الاسلام وإن مات دون الحرم فليقض عنه وليّه حجة الاسلام (اگر حج مستقرّ نبوده بر ولی هم واجب نیست). (۱)
- × ... سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن رجل خرج حاجاً و معه جمل له و نفقة و زاد فمات في الطريق قال: إن كان ضرورة ثمّ مات في الحرم فقد أجزأ عنه حجة الاسلام و إن كان مات و هو ضرورة قبل أن يحرم جعل جملة و زاده و نفقته و ما معه في حجة الاسلام (نایب می گیرند) ... قلت رأيت إن كانت الحجة تطوعاً (اگر حجة الاسلام نباشد معلوم می شود که فرق بین حجة الاسلام و حج ندبی فقط وجوب و ندب است نه در ماهیّت) ثمّ مات في الطريق قبل أن يحرم لمن يكون جملة و نفقته و ما معه قال يكون جميع ما معه و ما ترك للورثته ... (۲)

از این روایات استفاده می شود کسی که محرم شده و داخل در حرم شود و بمیرد (حجّه الاسلام محسوب می شود، پس این شخص که مستطیع بوده و در اثنای عمل از استطاعت افتاده باید بگوییم این عمل او کفایت از حجة الاسلام می کند، منتهی عبارت عروه «یقرّب» است نه «یدلّ» یعنی این روایات را مؤید گرفته که بتوانیم قائل به اجزاء شویم، ولی محشین عروه نپذیرفته و معتقدند که قیاس مع الفارق است و روایات در مورد کسی است که از دنیا رفته است و شارع در حقّ او ارفاق کرده ولی در ما نحن فیه شخص زنده است و می تواند بعداً حجّه الاسلام را به جای آورد، پس قیاس صحیح نیست و روایات نه دلالت دارد و نه مؤید است.

فتلخص ممّا ذکرنا؛ که در صورت اولی که در کلام امام صورت دوم است اگر کسی در اثنای عمل استطاعت را از دست دهد حجّش کفایت از حجّه الاسلام نمی کند. حال چنین شخصی چه باید انجام دهد؟

قائلین به تعدّد ماهیّت در اینجا نیز مشکل دارند چون نه حجّه الاسلام است و نه حجّ ندبی و نه می تواند رها کند چون در جایی نداریم که حج را در اثنا رها کند حتّی اگر حج فاسد باشد باید آن را تکمیل کند ولی ما که قائل به وحدت ماهیّت هستیم می گوییم حج را به صورت ندبی تمام کند.

صورت دوم که در کلام امام صورت اول است در کلام بعضی مثل صاحب مدارك و صاحب ذخیره و مرحوم صاحب جواهر (۳) آمده است و جایی است که مؤونه یا ما به الکفایة را بعد از عمل از دست می دهد و مسئله دارایی دو قول است .

۱. ح ۱، باب ۲۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۲، باب ۲۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ج ۱۷، ص ۳۰۱.

«حدیث اخلاقی: همسایه بد»

متن حدیث:

قال الباقر (عليه السلام): من القواصم التي تقصم الظهر جار سوء إن رأي حسنة أخفاها و إن رأي سيئة افشاها. (۱)

ترجمه حدیث:

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: از چیزهایی که پشت انسان را می شکند، همسایه بد است که اگر کار نیکی از شما ببیند پنهان می کند و اگر کار خلاف یا بدی ببیند افشا می کند.

شرح حدیث:

در احادیث معصومین (علیهم السلام) تعبیر قواصم ظهر متعدّد است. شکستن دست و پا مانع از حرکت نیست ولی اگر پشت انسان بشکند توان حرکت از او سلب می شود. به خطر افتادن مسائل اصولی، مثل توحید یا نبوت و یا ولایت به منزله شکستن پشت است ولی اگر فروع به خطر بیافتد مانند سؤالاتی در مورد این که ائمه بالاترند یا دیگر پیامبران و یا در میان شهدای کربلا غیر از امام حسین (علیه السلام) کدام بالاترند؟ مشکل چندانی نیست و در پاسخ این سؤاها می گوییم همه نورند و جای مقایسه نیست و مقایسه در این امور خلاف آداب است، ولی اینها از مسائل اصولی نیست و نباید مسائل اصولی را رها کرده و چنین

مسائلي مطرح گردد.

از جمله روایاتی که تعبیر قاصمات ظهر دارد روایت ذیل است:

قال الباقر (عليه السلام): ثلاث قاصمات الظهر: رجل استكثر عمله و نسي ذنوبه و أعجب برأيه. (۲)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: سه چیز است که پشت انسان را می شکند: انسانی که عمل خیری انجام داده و در نظرش بزرگ است (چون کسی که عمل خودش را بزرگ بداند کمتر سراغ کارهای خیر می رود و باعث شکست و عقب ماندگی اوست) و گناهانش را فراموش کرده و فقط عقیده و رأی خود را صحیح بداند (چنین شخصی مغز و فکر شورایی ندارد در حالی که پیشرفت کارها با مشورت صحیح است، شخص در خویش محاصره است و اشتباه کرده و به بیراهه می رود و پشتش می شکند).

امور دیگری هم در روایات به عنوان قاصمات ظهر ذکر شده است.

روایت فرمود: همسایه بد کمر انسان را می شکند، چرا؟

انسان ممکن است با پدر و مادر یا برادرش يك جا نباشد ولی همیشه با همسایه زندگی می کند و گاه همسایه از پدر و مادر به انسان نزدیکتر است. اگر همسایه بد باشد کار خوب را پنهان و کار بد را افشا می کند و آبروی همسایه را می برد و زندگی با چنین همسایه ای بسیار مشکل است و کمر انسان را می شکند.

در روایات آمده که وقتی خانه ای را می بینید ابتدا بنای ساختمان را نبینید بلکه ابتدا همسایه اش را ببینید بعد خانه را.

از اینجا پلی به مسئله مهمی می زنیم و آن این که همسایگی فقط همسایگی در خانه نیست بلکه در میان کشورها هم هست؛ وای از آن روزی که يك کشور همسایه خوبی نبوده و اسباب دردسر باشد. کشورهای اسلامی با ما رابطه خوبی دارند ولی در درون برخی از این کشورها افرادی پیدا می شوند که دائماً اسباب دردسر هستند؛ يك روز فتوای قتل شیعیان را

مي دهند و روز ديگر فتواي تخریب مشاهد مشرفه، را آيا اينها در دنياي امروز زندگي نمي کنند که مرتب آتش نفاق روشن مي کنند؟! از اينها مي پرسيم چرا مشاهد مشرفه اشکال دارد؟ در پاسخ مي گویند براي اين که بدعت است. وقتی مي پرسيم چرا بارگاه پیامبر (صلي الله عليه وآله) در مدینه باقی است، جوابی ندارند و بعضي مي گویند اگر بتوانيم آن را هم تخریب مي کنيم و بعضي مي گویند اگر تخریب کنيم صدای تمام مسلمانان دنیا در مي آید و از اینجا معلوم مي شود که تمام مسلمانان دنیا با اينها مخالفند و سخنانشان بر خلاف تمام مسلمانان جهان است. بايد حکومتهاي اين افراد بر کار آنها نظارت کنند. اين عده در مناطق مختلف دنيا آتش روشن مي کنند، در لبنان ترورهاي مختلفی کردند تا آتش درگيري بين شيعیان و ديگر گروهها را ايجاد کنند و فعاليت آنها در ايران و عراق و افغانستان همه در يك راستاست.

در ايران از يك سو تعدادي سپاهي را شهيد کردند و از سوي ديگر مي خواستند تعدادي از علمای اهل سنت را بکشند تا اختلاف و درگيري شيعه و سنی راه بياندازند، در حالی که سرنخ دست بيگانگان است و يك عالم نماي بی سواد و يا يك عده فريب خورده را تحريك مي کنند تا به اهداف خود برسند. مسلمانان و علمای اسلام بايد بيدار باشند و هشدار دهند و جلوي قلمهاي مسموم را بگیرند. چرا دنيا به مسلمانان برچسپ توحش مي زند؟ چون عده اي فتوا داده اند که صدها هزار نفر را بکشند و آثار باستانی مهم را تخریب کنند در حالی که اقليت کوچکی هستند. مطابق روايت از جمله قاصمات ظهر همسايه بد است که قدرت و توان انسان را مي گیرد. اميدواريم که ديگران که اکثريت جهان اسلام را تشكيل مي دهند بيدار شوند و بتوانند اين توطئه را در نقطه خفه کنند و اجازه ندهند که افراد فريب خورده آتش نفاقي را روشن کنند که ثمره آن فقط براي ابر قدرتها و صهيونيستها است.

× × ×

در مورد مسئله ملك متزلزل: مرحوم آقا ضياء الدين عراقی در حاشیه عروه بیانی دارد و می فرماید: اگر قائل به فسخ علي البدل باشیم به این بیان که به عنوان مثال پولی به من داده و مصالحه کرده ولی حق فسخ برای خود قرار داده و می گوید اگر می خواهی پول را خرج کن ولی وقتی فسخ کردم عوض آن را به من بده، اگر این شخص بتواند به مکّه برود و برگردد و اگر فسخی واقع شد بدل را بپردازد، حجّش صحیح و واجب است و مشکلی ندارد و ما هم که گفتیم نمی تواند تصرف کند، در جایی است که فسخ روی عین باشد ولی اگر فسخ روی بدل باشد تصرف اشکال ندارد.

بحث در فرع دوم از مسئله ۲۷ در این بود که اگر بعد از تمام اعمال هزینه بازگشت یا ما به الکفایه از بین برود آیا این سبب می شود که استطاعت منقضی شده و حجّش ندبی شود؟ مسئله اختلافی و دارای دو قول است:

۱- عدم اجزا که صاحب جواهر و بسیاری از محشّین عروه به آن قائلند.

۲- حج مجزی و حجه الاسلام است از جمله قائلین این قول مرحوم صاحب مدارک است که کلام ایشان را مرحوم آقای حکیم چنین نقل می کند:

فی المدارک قال (رحمه الله): فوات الاستطاعة - بعد الفراغ من افعال الحج - لم یؤثر فی سقوطه قطعاً و إلاّ لوجب اعاده الحج مع تلف المال فی الرجوع أو حصول المرض الذي یشقّ السفر معه و هو معلوم البطلان. (۳)

مرحوم محقق سبزواری کلامی قریب به کلام صاحب مدارک دارد و مرحوم صاحب جواهر در چند خط این بحث را ذیل مسئله دیگری مطرح کرده و بعد از نقل کلام مدارک می فرماید:

قد ینع معلومیّه بطلانه بناء علی اعتبار الاستطاعة ذهاباً و ایاباً فی الوجوب. (۴)

مرحوم صاحب عروه فیه وجهان می گوید و مجزی بودن را اقوا می داند ولی صاحب جواهر معلومیّت بطلان را قائل است.

جمعی از محشّین عروه حج را صحیح دانسته اند ولی مرحوم امام مجزی از حجّة الاسلام نمی دانند پس مسئله دو قول دارد صاحب مدارك و صاحب ذخیره و صاحب عروه قائل به اجزا ولی صاحب جواهر و بسیاری از محشّین عروه قائل به عدم اجزا هستند و ما معتقد به اجزا هستیم چون تمام اعمالش را انجام داده و در برگشتن دچار مشکل شده و این موجب بطلان نمی شود.

دلیل قائلین به عدم اجزا: شرطیت استطاعت ذهاباً و ایاباً

استطاعت ذهاباً و ایاباً شرط است و اگر کسی فقط پول رفتن را دارد و پول برگشت ندارد، مستطیع نیست، پس ظاهر اطلاقات این است که استطاعت ایاباً و ذهاباً شرط است.

ادله قائلین به اجزا:

از لابلای کلمات بزرگان چند دلیل استفاده می شود و دلیلی هم ما داریم:

۱- روایات:

روایات باب ۲۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه می فرماید: «من أحرم و دخل الحرم ثمّ مات أجزاءً عن حجّة الاسلام» کسی که محرم شده، داخل حرم شود و سپس بمیرد اگر هنوز عملی هم انجام نداده حجتش صحیح است و لازم نیست قضا کند که این روایات متعدّد است. قلنا: این روایات از دو جهت قانع کننده نیست:

اولاً؛ قیاس است چون مرض و از دست دادن مال را با مرگ مقایسه شده است.

ثانیاً؛ قیاس مع الفارق است چون خداوند به کسی که از دنیا رفته و دستش کوتاه شده ارفاق کرده و لازمه اش این نیست به کسی که زنده است و می تواند دوباره حج به جای آورد ارفاق کند.

۲- سکوت نصوص:

مرحوم آقاي حکیم می فرماید:

نعم سکوت النصوص عن التعرّض لذلك مع كثرة الطوارئ الحادث في كل سنة علي بعض

الحجّاج ... ربما يكون دليلا علي الاجزاء.(۵)

نصوص ساکت است و این سکوت دلیل است، چرا که بسیاری از مردم در زمان ائمه (علیهم السلام) در برگشتن از حج مریض می شدند و یا سارقین اموال آنها را غارت می کردند و يك مسئله مبتلي به بوده، خصوص در آن زمان که جاده ها نا امن بود و همه ذهنیتشان این بود که حج به جای آورده اند و حجشان کامل است و کسی به ذهنش نمی آمد که حجش باطل باشد آیا نباید ائمه (علیهم السلام) می فرمودند که اگر استطاعت شما زائل شد برگردید و سال آینده حج به جای آورید؟ پس از این که نصوص ساکت هستند معلوم می شود که ذهنیت عرف (اجزا) را پذیرفته اند.

۳- هزینه ایاب جزء استطاعت نیست:

مرحوم آقاي حکیم می فرماید ما هزینه ایاب را جزء استطاعت نمی دانیم بلکه هزینه ایاب را از باب عسر و حرج می گوئیم نه از باب استطاعت، پس هزینه ایاب معتبر است ولی نه از باب ادله استطاعت بلکه از باب ادله نفي عسر و حرج. آیا دلیل عسر و حرج در این مسئله جاری می شود؟ خیر چون دلیل عسر و حرج از باب متّ و امتنانی است و جایی را که جنبه امتنانی دارد شامل می شود و ما نحن فیه که دزد اموال شخص را برده اگر گفته شود که سال آینده به حج برو و این حج باطل است، خلاف امتنان است، پس دلیل نفي عسر و حرج مال باخته را نمی گیرد چون معنایش این است که حجش باطل است.

۱. وسائل ج ۸، ح ۱، باب ۸۹ از ابواب آداب العشرة.

۲. وسائل، ج ۱، ح ۶، باب ۲۲ از ابواب مقدّمه العبادات.

۳. مستمسك، ج ۱۰، ص ۱۱۵.

۴.ج ۱۷، ص ۳۰۱.

۵.مستمسك، ج ۱۰، ص ۱۱۵.

بحث در مسئله ۲۷ از مسائل استطاعت بود. در فرع اول بیان شد که اگر قبل از اتمام اعمال استطاعت از بین برود حجّ حجة الاسلام نیست.

فرع دوم جایی بود که بعد از اتمام اعمال، نفقه عود یا مابه الکفایة از بین برود که محلّ کلام است. بیان شد که مرحوم صاحب مدارك و صاحب ذخیره و مرحوم صاحب عروه و جمعی از محشّین عروه حجّ چنین کسی را صحیح می دانند. در مقابل جمعی از محشّین عروه قائل به عدم اجزا هستند. دلیل قائلین به عدم اجزا این بود که استطاعت حدوثاً و بقاءً شرط است و قائلین به اجزا هم به دلایلی تمسّک کرده اند که دلیل اول روایات باب ۲۶ و دلیل دوم سکوت نصوص از چیزی بود که باید از لسان ائمه تذکر داده می شد و تذکر داده نشده است.

۳- هزینه بازگشت جزء استطاعت نیست:

استطاعت فقط هزینه رفتن است و رجوع جزء «من استطاع إلیه سبیلاً» نیست، پس از کجا می گویند که هزینه بازگشت لازم است؟

به ادله نفی عسر و حرج به این بیان که اگر به این شخص بگویند چون هزینه رفتن را داری به حج برو ولو در برگشتن به گدایی می افی، این عسر و حرج است و شارع مقدّس این را نمی گوید، پس هزینه رفتن به دلیل استطاعت و هزینه برگشتن به دلیل نفی عسر و حرج لازم است و همچنین است در ناحیه عود الی الکفایة یعنی به دلیل نفی عسر و حرج است.

در ما نحن فیه ادله عسر و حرج شامل نمی شود، چون ادله عسر و حرج در مورد کسی است که از اول می خواهد حرکت کند که باید مطابق آن هزینه بازگشت را داشته باشد اما حالا که رفته و در برگشتن پولش را زده اند ادله عسر و حرج شامل آن نمی شود، چون این ادله جنبه

امتنانی دارد و اینجا امتنانی نیست.

توضیح ذلك: ادله لا ضرر و لا حرج جنبه امتنانی دارد و جاهایی که امتنان شاملش نمی شود، آن ادله را باید تخصیص زد، مثلاً کسی که روزه برایش ضرر و حرج است نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد باطل است اما اگر نمی دانست ضرر و حرج است و بعد از روزه گرفتن آثار ضرر و حرج نمایان شد، چون ادله لا ضرر و لا حرج تابع ضرر و حرج واقعی است و این روزه هم واقعاً ضرر و حرج داشته است آیا روزه این شخص باطل است؟

خیر شامل این موارد نمی شود چون منتهی ندارد که به او بگویند به خاطر لا ضرر و لا حرج که منتهی الهی است با این که زحمت روزه کشیدی، دوباره قضا کن، این امتنانی نیست و کار را سنگین می کند، بنابراین می گویند ادله لا ضرر و لا حرج جایی را که بعداً متوجه ضرر و حرج شده شامل نمی شود، چون اگر شامل شود يك بار اضافی بر دوش او می گذارد در حالی که لا ضرر و لا حرج باید بار بردارد تا منتهی باشد. حال در ما نحن فيه این شخص حجّش را به جایی آورده و زحمتش را کشیده و پول هم داشته ولی در مسیر برگشت اموالش ربوده شده، اگر بگوییم لا ضرر شامل او می شود و حجّش حجة الاسلام نبوده منتهی نیست چون باید سال آینده قضا کند و این خلاف منتهی است پس چون ادله لا ضرر و لا حرج بعد از انجام عمل خلاف منتهی است شامل نمی شود، چرا که این شخص در رفتن مستطیع بوده و حجّش صحیح بوده و در برگشت اگر به زحمت بیافتد مانعی ندارد و دلیلی نداریم که حجّش باطل شود. (البته ما هزینه برگشت را هم جزء استطاعت می دانیم و این دلیل به درد ما نمی خورد).

۴- استطاعت در حج لازم است:

به نظر ما از همه بهتر است و با وجود آن جایی تعجب است که بعضی از بزرگان فتوا به بطلان داده اند.

مطابق آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» استطاعت در حج لازم است،

یعنی من استطاع در حج، پس این شخص وقتی حرکت کرد پول رفت و برگشت و رجوع به کفایت را تا آخر حج داشت حال که حجّش تمام شده از غنا افتاده و موضوع عوض شده است پس دلیلی نداریم که حج باطل شود در حالی که حج را در حال غنا انجام داده است. و غایه ما استفاده من الادلة؛ این است که حاجی باید از سه جهت غنی باشد و این شخص از هر سه جهت غنی بوده و بعد موضوع عوض شده و تبدل موضوع باعث بطلان حج او نمی شود.

و ممّا يؤیّد ذلك؛ در رجوع به کفایت خواهیم گفت که باید وقتی از حج بر می گردد زندگی اش تأمین باشد و اندازه ای برای آن معین نشده که تا چه وقت زندگیش تأمین باشد اگر فرض کنیم معیار خرج سال است و چنین شخصی بعد از برگشتن از حج تا یازده ماه مخارج را داشته باشد و بعد از آن دزد اموالش را ببرد باید بگوییم که حجّش باطل بوده است در حالی که احدي چنین نمی گوید، پس اگر بعد از انجام اعمال اموالش را ببرند ضرری به حج نمی زند.

نتیجه: حج این شخص صحیح است و دلیل استطاعت، استطاعت در حال حج را می گوید ولو استطاعت مخارج برگشتن و رجوع به کفایت را هم شامل است ولی همه اینها را تا آخر حج داشته و بعد از اتمام حج مالش را برده اند و اینها داخل در ادله استطاعت نیست چون لوازمی دارد که احدي به آن ملتزم نمی شود.

× × ×

مسألة ۲۸: لو حصلت الاستطاعة بالاباحة اللازمة (مثل اباحه به ذي رحم یا معوضه و یا در ضمن عقد خارج لازم شرط شده است، آیا اباحه لازمه در استطاعت کافی است یا ملکیت شرط است؟) وجب الحج (دو قول دیگر هم در مسئله داریم) ولو اوصي له بما یکفیه له فلا یجب بمجرد موت الموصي (چون تا قبول نکند ملک او نمی شود و شرط آن قبول است و قبول هم برای اباحه شرط است و هم برای تملیک) كما لا یجب علیه القبول.

عنوان مسئله:

مرحوم صاحب عروه این مسئله را به صورت دو مسئله جداگانه (۳۰ و ۳۱) ذکر کرده است.

فرع اول: آیا استطاعت با اباحه لازمه حاصل می شود؟

در قسمت اول مسئله که مطابق مسئله ۳۰ عروه است بحث در این است که آیا ملکیت در

زاد و توشه و هزینه های حج شرط است یا اباحه لازمه هم کافی است؟

در مسئله سه قول است:

۱- اباحه مطلقاً کافی است حتی اگر غیر لازمه باشد مرحوم آقای خویی به این قول قائلند

همان گونه که در حج بذلی اباحه است و با این که اباحه لازمه نیست مستطیع می شود.

۲- اباحه چه لازمه و چه غیر لازمه کافی نیست و ملکیت شرط است که قول آیه الله حکیم

در حاشیه عروه و مستمسک است.

۳- اباحه اگر لازمه بود مستطیع است و اگر لازمه نبود مستطیع نیست.

اقوال:

از علمای عامّه کمتر کسی متعرض این مسئله شده است. یکی از فقهای عامّه به نام علاء

الدین ابن مسعود کاشانی (قرن ۶ هجری) در کتاب بدایع الصنائع متعرض این مسئله شده و

می گوید:

و منها (شرايط الوجوب) ملك الزاد و الراحلة في حق النائي عن مكة (كسانی که از مكّه دور

هستند) ... فقد قال عامّة العلماء إنه شرط (ملکیت را همه فقهای عامّه شرط می دانند) فلا

يجب الحج بإباحة الزاد و الراحلة سواء كانت الاباحة ممن له منّة علي المباح له أو كانت ممن لا

منّة له عليه كالأب (مثل این که پدر چیزی بدهد که منّت ندارد) و قال الشافعي يجب الحج

باباحة الزاد و الراحلة إذا كانت الاباحة ممن لا منّة له علي المباح له. (۱)

۱. سلسله المصادر الفقهيّة، ج ۴، ص ۲۵.

بحث در فرع اوّل از مسئله ۲۸ از مسائل استطاعت در این بود که آیا در استطاعت ملکیت لازم است یا اباحه هم کافی است؟ بیان شد که در مسئله سه قول است: بعضی اباحه را چه لازمه و چه غیر لازمه کافی دانستند و بعضی ملکیت را شرط دانستند و بعضی هم اباحه لازمه را در استطاعت کافی می دانستند. در میان اهل سنت ظاهراً اکثریت ملکیت را شرط می دانند و اباحه کافی نیست.

ادله:

قائلین به عدم اشتراط ملکیت از چند راه مسئله را دنبال کرده اند:

۱- آیه شریفه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً من استطاع إليه سبيلاً»

مطابق آیه استطاعت ملکیت لازم ندارد و اگر اباحه هم باشد استطاعت صدق می کند، البته باید اباحه لازمه باشد و یا اگر لازمه نیست لااقل وثوق باشد که از اباحه بر نمی گردد چون اگر اباحه لازم نباشد و یا وثوق نباشد اطمینان نیست و ممکن است شخص از اباحه برگردد، پس وثوق لازم است.

۲- از طریق حج بذلی

آینده خواهد آمد که حج با بذل هم واجب می شود، در حالی که در حج بذلی تملیک نیست و اباحه است، البته اگر بگوییم بذل تملیک است، شاهد بحث ما نخواهد بود و اگر بگوییم اعم از تملیک و اباحه است، شاهد بحث ما می شود که در بحثهای آینده خواهد آمد.

۳- روایات (۱):

آیا از روایات ملکیت استفاده می شود یا اباحه؟ روایات دو دسته است، دسته ای از روایات

اعمّ از ملکیت و اباحه است، مثلاً می گوید «من کان عنده ما یحجّ به» که اباحه را شامل می شود و نمی گوید «من کان له» که گفته شود لام ظاهر در ملکیت است بعضی از روایات تعبیر «وجد سعة» دارد که عام است و بعضی می گوید: «إذا قدر الرجل علی ما یحجّ به» که ملکیت از آن استفاده نمی شود. روایات عام است و شامل ملکیت و اباحه می شود که از باب نمونه به بعضی از روایات اشاره می کنیم.

× ... عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال الله تعالى «و الله علي الناس حجّ البيت من استطاع اليه سبيلاً» هذه لمن كان عنده مال و صحّة (عنده اعم از ملکیت و اباحه است) ... (۲)

× ... عن الحلبي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إذا قدر الرجل علي ما یحجّ به (تعبیر «قدر» اباحه و ملکیت را شامل است) ... (۳)

× ... فقال: نزلت فيمن سوف الحج حجة الاسلام و عنده ما یحجّ به (عام است و شامل ملکیت و اباحه می شود) ... (۴)

× ... قال هذه لمن كان عنده مال ... (۵)

× ... و من وجد سعة (شامل ملکیت و اباحه می شود) ... (۶)

بنابراین روایات متعدّدی داریم که این روایات عام است و در بین آنها صحیحه هم وجود دارد و روایات متضاف است.

در مقابل این روایات دسته دیگر از روایات داریم که تعبیر «له» دارد (۷) که اگر بگوییم لام برای ملکیت است شامل اباحه نمی شود ولی اگر لام را اختصاص بگیریم، شامل اباحه هم می شود و ممکن است گفته شود که اگر لام به اموال اضافه شود، ظاهرش ملکیت است:

× ... یكون له ما یحجّ به الحديث. (۸)

× ... یكون له ما یحجّ به الحديث. (۹)

روایات دیگر هم به همین شکل است.

جمع روایات: جمع بین روایات چگونه است؟

آیا جمع بین روایات ما را به سوي ملكيت مي برد يا به سوي اعم از ملكيت و اباحه؟ راه جمعي مرحوم آقاي حكيم و راه ديگري مرحوم آقاي خويي بيان کرده است.

جمع آقاي حكيم:

جمع به تقييد، يعنی رواياتي كه «عنده» مي گويد عام است (اعم از ملكيت و اباحه) و رواياتي كه با لام آمده مقيد است به ملكيت و ما روايات «عنده» را مقيد به روايات «له» مي كنيم و نتيجه اش اين است كه تا مالك نشود حج واجب نيست و حج بذلي استثنا است و دليل خاص دارد.

جمع آقاي خويي:

اين جمع به عقیده ما دقيق تر است، چون سابقاً عرض شد كه تقييد و تخصيص براي دو دليل مثبت و منفي است مثلاً يكي مي گويد اكرم العلماء و ديگري مي گويد لا تكرم الفساق در ما نحن فيه هر دو مثبت است و مثل اين است كه گفته شود اكرم الفقهاء و بعد بگويد اكرم العلماء كه اين دو با هم منافاتي ندارد، پس تقييد براي جايي است كه تنافي باشد و مثبت و منفي باشند.

إن قلت: در مورد اعتق رقبة و اعتق رقبة مؤمنة چگونه تقييد است با اين كه هر دو مثبت است؟!

قلنا: دليلش اين است كه يك فعل و يك كفاره است. يعنی اذا افطرت اعتق رقبة يك تلکيف است به شهادت اذا افطرت و اگر يك تكليف نبود منافاتي نداشت كه همه رقبة كافره را عتق كند و هم رقبة مؤمنه را ولی اگر بدانيم يك كفاره است چون وحدت ثابت شده فقط رقبة مؤمنه (اخص) براي كفاره ثابت مي شود.

طبق بيان آقاي خويي چون دو طايفه روايت، مثبتين هستند تقييد نمي شود و به هر دو عمل مي شود، بنابر اين روايات «عنده» به قوت خود باقي و شامل ملكيت و اباحه مي شود.

نتیجه: اگر اباحه شود به گونه ای که باعث وثوق است (چه لازمه و چه جایزه) کافی است و کلام مابا کلام امام هماهنگ است، منتهی امام قید لازمه داشتند ولی ما اباحه را مطلقاً چه لازمه و چه جائزه کافی می دانیم به شرط این که وثوق به آن باشد.

فرع دوم: وصیت

مرحوم صاحب عروه این بحث را در مسئله ۳۱ مطرح می کند:

لو أوصي له بما يكفيه للحجّ فالظاهر وجوب الحج عليه بعد موت الموصي خصوصاً إذا لم يعتبر القبول.

ریشه های این مسئله باید در باب وصیت حل شود. وصیت به دو گونه است: وصیت عهدیه و وصیت تملیکیه

۱- وصیت عهدیه:

مثل این که وصیت می کند او را در فلان جا دفن کنند و یا فلان شخص بر او نماز بخواند که واجب الوفا است و ورثه باید به آن عمل کنند.

۲- وصیت تملیکیه:

چیزی را ملك دیگری می کند. آیا وصیت تملیکیه قبول نیاز دارد؟ سه قول در این مسئله است:

۱- عقد است:

وصیت تملیکیه عقد است نه ایقاع و قبول نیاز دارد مانند هبه.

۲- ایقاع مشروط به رد است:

در وصیت تملیکیه قبول لازم نیست ولی رد مانع است، پس اگر نه رد کند و نه قبول، ملك او می شود ولی اگر رد کند ملکیت از بین می رود و در واقع ایقاع است ولی مشروط به عدم رد.

۳- ایقاع است و رد مانع نیست:

عقیده ما این است که وصیت تملیک به قبول ندارد و رد هم مانع نیست مشروط به این که منت و ذلتی نداشته باشد مثل تمليك بر اولاد و یا بچه هایی که هنوز متولد نشده اند و در فقه مالکیت بدون قبول داریم.

ظاهر آیه شریفه «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ...» این است که به وصیت مالک می شود و قبول نیاز ندارد و روایات متعدّد هم داریم که ظاهرش این است که به وصیت مالک می شود.

-
۱. ح ۱ و ۳ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ باب ۶ و ح ۲ و ۳ باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
 ۲. ح ۱، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
 ۳. ح ۳، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
 ۴. ح ۸، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
 ۵. ح ۲، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
 ۶. ح ۳، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
 ۷. ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۹ و ۱۲ و ۱۳ باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
 ۸. ح ۱، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.
 ۹. ح ۳، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مسئله ۲۸ از مسائل استطاعت در فرع دوم در این بود. که هر گاه کسی برای دیگری وصیت کند به مالی که به اندازه حج است، آیا به مجرد وصیت حج بر آن شخص واجب می شود؟ این مسئله فرع بر این است که ما در باب وصیت چه مبنایی داشته باشیم.

بیان شد که وصیت دو گونه است: وصیت عهدیه و وصیت تملیکیه؛ وصیت عهدیه مثل وصیت به کفن و دفن و برنامه های دیگر که لازم الاجراست ولی تملیکی در آن نیست. وصیت تملیکیه آن است که چیزی را به دیگری تملیک کند، آیا این وصیت عقد است یا ایقاع که قبول نیاز نداشته باشد و یا این که رد مانع است و قبول نمی خواهد؟

اکثریت قائلند که قبول نیاز دارد و حتی بعضی ادعای اجماع کرده اند و دلیل آنها این است که تملیک قهری در فقه نداریم و شخص باید اجازه دهد، ولی ما در کتاب الوصیه و در تعلیقات عروه گفته ایم حق این است که وصیت تملیکیه قبول نمی خواهد و رد هم مانع نیست و ملک قهری است و ظاهر آیه «الوصیه للوالدین و الاقربین» این است که به مجرد وصیت ملک می شود، علاوه بر این در فقه مصادیق متعددی برای تملیک قهری داریم، به عنوان مثال تملیک خاص مثل ارث که به مجرد موت مورث ملک منتقل می شود و نیاز به قبول نیست و یا در مورد وقف خاص اگر نسل اول هم قبول کند در نسلهای بعد قبول نیست و ملکشان قهری می شود و همچنین در مورد زکات و یا سهم سادات که ملک قهری است که بعضی برای شخص و بعضی روی عنوان است.

نتیجه این سه مبنا در ما نحن فیه چیست؟ اگر قائل شویم که وصیت نیاز به قبول دارد، در این صورت شخص مستطیع نشده و تحصیل استطاعت هم واجب نیست پس گفتن «قبلت» هم لازم نیست ولی طبق مبنای عدم نیاز به قبول، به مجرد موت موصی، موصی له مالک می شود و مستطیع است و طبق مبنای سوّم قبول که لازم نبوده و رد مانع است به مجرد موت موصی، موصی له مالک می شود و رد نمی کند و بنابراین مستطیع می شود. در این جا دو نکته قابل توجه است:

۱- آیا استطاعتی که گفته می شود استطاعت عقلی است یا عرفی؟

بیان شد که استطاعت عرفی مراد است.

آیا این که گفته می شود تحصیل استطاعت واجب نیست بالدقة العقلیة است یا به نظر عرف؟

به نظر عرف است و گفتن قبلت تحصیل استطاعت نیست و اینها دقت‌های عقلی است؛ عرف می‌گوید قبلت را بگو و به حج برو و اگر بگوید من قبلت نمی‌گویم و تحصیل استطاعت نمی‌کنم، عرف این فرد را مستطیع و استطاعت را حاصل می‌داند.

این موارد جای دقت عقلی نیست و اگر دقت عقلی شود، باید رنگ خون بر روی لباس نجس باشد چون این رنگ از خون است و ذرات واقعی خون در آن مکان هست ولی عرف این را جرم نمی‌داند و آن را پاک می‌داند، پس ما تابع مصادیق عرفی هستیم نه دقت عقلی.

۲- در مورد حج بذلی که در مسئله ۳۰ خواهد آمد، آیا قبول لازم است؟ عده‌ای از جمله

مرحوم امام قبول را در حج بذلی لازم نمی‌دانند و می‌فرمایند:

لو لم یکن له زاد و راحلة ... وجب علیه من غیر فرق بین تملیکه للحج أو إباحته له.

آیا معنای کلام این است که قبول لازم است یا بدون قبول هم مستطیع است؟ ما از کلام امام استفاده می‌کنیم که قبول می‌خواهد پس اگر بذل و تملیک کرد واجب است قبول کند و حج برود، حال اگر در حجّ بذلی قبول لازم است، در ما نحن فیه هم باید قبول واجب باشد چون مثل حجّ بذلی است.

إن قلت: قیاس ما نحن فیه به حجّ بذلی جایز نیست چون حجّ بذلی روایات کثیره و شاید متواتره دارد.

قلنا: امام (علیه السلام) در حجّ بذلی در چندین روایت به آیه استدلال می‌کند و می‌فرماید اگر به شما بذل کردند «لله علی الناس» شامل حال شما می‌شود و مصداق استطاعت است و معنایش این است که وقتی کسی بذل کرد، باید قبول کنی، چون استطاعت است نه تحصیل استطاعت، پس اگر حجّ بذلی علی القاعده واجب القبول باشد، وصیت هم واجب القبول می‌شود، چون مصداقی از آیه شریفه است.

از جمله روایات حجّ بذلی روایات ذیل است:

× ... عن محمد بن مسلم فی حدیث قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام): فإن عرض علیه الحج

فاستحي؟ قال: هو مَن يستطيع الحج (داخل در آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» است) ... (۱)

× ... عن الحلبي (حدیث معتبر است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) في حديث قال: قلت له: فإن عرض عليه ما يوجب به فاستحي من ذلك أهو مَن يستطيع إليه سبيلا؟ قال: نعم ما شأنه يستحي (حج بذلی قبولش واجب است چون مصداق من استطاع إليه سبيلا است ما معتقدیم عین این بیان در وصیت هم هست، بنابراین کبرای کلیه ای که از این روایات استفاده شده شامل ما نحن فيه می شود) ... (۲)

نتیجه: طبق همه مبانی این شخص مستطیع است به دلالت روایات متعدده حج بذلی که از آن يك کبرای کلی استفاده می شود که ما نحن فيه را شامل است.

× × ×

مسألة ۲۹: لو نذر قبل حصول الاستطاعة زيارة أبي عبدالله الحسين (عليه السلام) مثلاً في كلِّ عرفة فاستطاع يجب عليه الحج بلاشكال (جماعتی از محشین عروه «لا يجب» گفته اند) و کذا الحال لو نذر أو عاهد مثلاً بما يضادّ الحج (نذر کرده در ایام حج در حوزه علمیه قم بماند و تدریس کند) ولو زاحم الحج واجب أو استلزمه فعل حرام يلاحظ الأهم عند الشارع الأقدس. (اگر واجب یا حرامی مزاحم حج شد باید ببینیم کدام اولویت دارد و داخل در عنوان اهم و مهم است).

عنوان مسئله:

مسئله ای مهم و محلّ ابتلاست. اگر کسی نذری کند که مزاحم حج است آیا مستطیع می شود؟ مثل این که نذر کند تمام عرفه ها را در کربلا باشد، آیا این شخص اگر صاحب اموالی شود مستطیع می شود؟ جمعی گفته اند که مستطیع نمی شود و بعضی داستانی از صاحب

جواهر نقل کرده اند که ایشان نذر کرده بود مادامی که جواهر تمام نکرده تمام عرفه ها را به کربلا برود تا مجبور نشود در ایام حج نوشتن جواهر را تعطیل کند. البته مسئله منحصر به این نیست و شاخ و برگ زیادی دارد.

۱. ح ۱، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۵، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مسئله ۲۹ از مسائل استطاعت داراي سه فرع بود. فرع اول به صورت يك مثال این بود که کسی نذر می کند که تمام سالها در ایام عرفه در کربلا باشد بعد مستطیع می شود، تکلیف او چیست؟

فرع دوم که به صورت يك کبری مطرح شده این بود که نذر کند چیزی ضد حج را (مثلا در حوزه مشغول تدریس باشد) این همان فرع اول است که به صورت يك کبرای کلی درآمده است.

فرع سوم از مسئله نذر فراتر رفته و در این است که اگر بین انجام واجبی و انجام حج تضاد واقع شود، مثلا از يك سو ادای دین مطالب که واجب است بر عهده اوست و از سوي دیگر مستطیع شده و وقت حج رسیده است و زمان انجام هر دو یکی شده و با هم تعارض پیدا کرده است. آیا ادای دین کند یا به زیارت خانه خدا برود؟ در اینجا بحثی از نذر نیست بلکه واجب یا ترك محرمی با حج تعارض کرده است. تکلیف چیست؟

فرع اول:

وقتی فرع اول حل شود فرع دوم هم که کبرای آن است حل می شود. کلید فرع اول سه چیز است؟

۱- آیا نذر با وجود استطاعت منحل می شود؟ بله به خاطر این که در نذر رجحان معتبر است و وقتی که استطاعت و وجوب حج آمد، انجام زیارت عرفه برای این شخص رجحان ندارد، بنابراین نذرش منحل می شود. به عبارت دیگر وقتی استطاعت و وجوب حج آمد، دیگر نوبت به مستحب نمی رسد و وقتی استحباب از زیارت عرفه برداشته شد، نذر منعقد نمی شود، چون انعقاد نذر فرع بر این است که رجحان داشته باشد زیرا نذر يك عمل قربی است و با عمل غیر راجح قرب حاصل نمی شود و موضوع نذر از بین می رود، یعنی وجوب حج ورود پیدا می کند بر نذر و موضوع آن را از بین می برد.

۲- عده ای گفته اند حج فرع بر استطاعت است و استطاعت زمانی حاصل است که مزاحمی نداشته باشد و در اینجا نذر مزاحم است، چون اعدار شرعی مانند اعدار عقلی هستند، و در اینجا عذر شرعی (نذر) دارد و عذر شرعی نمی گذارد مستطیع شود. به عنوان مثال کسی که آب ندارد باید تیمم کند: «فلم تجدوا (لم تقدروا) ماءً فتيّموا صيداً طيباً» اگر آب غصبی هم داشته باشد باز نباید وضو بگیرد چون اعدار شرعی هم مثل اعدار عقلی است همان گونه که اگر اصلاً آب نداشت (عذر عقلی) باید تیمم می نمود، در ما نحن فیه هم همین گونه است. مرحوم صاحب جواهر (۱) این مسئله را به این صورت مطرح نکرده بلکه می فرماید: اگر کسی نذر حج مستحبی کند و پس از آن مستطیع شود می تواند به حج مستحبی برود.

مرحوم صاحب جواهر از کسانی است که می گوید نذر مقدم بر حج است، چون این شخص مستطیع نیست چرا که اعدار شرعی مثل اعدار عقلی است (مثل این که جاده را بسته باشند). قلنا: از نظر ما و بسیاری از فقها معنای استطاعت داشتن زاد و راحله و صحت بدن و سلامت طریق است و این که اعدار شرعی مثل اعدار عقلی است، دخالتی در استطاعت ندارد و مانند مزاحم است، چون مراد از استطاعت در آیه شریفه «لله علي الناس» استطاعت عرفی است و

اعذار شرعی و عقلی جزء استطاعت نیست، پس این شخص مستطیع و حج بر او واجب است و نذر منحل می شود زیرا منذور نذر باید در ظرف عمل منهای نذر وجوب داشته باشد، یعنی خود موضوع در ظرف عمل مستحب باشد مثلاً اگر عنوان نذر را کنار بگذارید زیارت امام حسین (علیه السلام) در مورد شخص مستطیع مصداق راجح نیست و نذر شامل آن نمی شود و باید به حج برود، و مستحب با واجب تراحم ندارد.

به عبارت دیگر نذر منهای وجوب وفای به نذر مثل زیارت عرفه، به خودی خود مستحب است که اگر این مستحب با واجب تراحم کند باید واجب را به جای آورد.

۳- سلّمنا که هم نذر و هم حج منعقد بود و تعارض پیدا کردند باید ببینیم کدام مهمتر است؟ آیا حج مهمتر است که به تارك آن گفته شده: «مُت يَهُودِيّاً أَوْ نَصْرَانِيّاً» یا نذر مهمتر است؟ هر کدام مهمتر بود به آن عمل شود.

بحث اصولی: فرق بین تعارض و تراحم

تراحم در مقام ثبوت و تعارض در مقام اثبات است؛ تراحم جایی است که دو ملاک باشد که هر دو به قوّت خود باقی است به عنوان مثال نماز دارای مصلحت و غضب دارای مفسده است، حال اگر بین اینها تراحم شود به این معنی که در خانه غضبی قرار دارد و نماز هم بر او واجب شده اگر نماز نخواند نماز ترك می شود و اگر بخواند غضب کرده است؛ در مقام ثبوت و واقع هر دو ملاک دارد.

مقام تعارض مقام اثبات و دلالت ادله است، وقتی اکرم العلماء و لاتکرم الفساق را می گوید عالم فاسق يك حکم بیشتر ندارد، حال آیا اکرم العلماء که عام است شامل او شود و یا لاتکرم الفساق که خاص است شامل او می شود و می گوید عام را تخصیص زده و به خاص عمل کن در مقام ظاهر (اثبات) و دلالت ادله عام و خاص سر جنگ دارند و باید تخصیص بزنیم.

در باب تعارض احکام باب تعارض جاری است، ابتدا جمع دلّالی و اگر نبود سراغ مرجّحات

مي رويم، يعنى خذباشتهر بين اصحابك و اگر نبود خذبا خالف العامة و ... اما اگر باب تراحم بود كاري به عام و خاص و مرجحات سندي و دلالی و خارجي نداريم و فقط يك قانون حاكم است كه همان قانون اهمّ و مهم، است؛ يعنى کدام يك از اين دو اهم است و هر قانون ديگري هم گفته شود به قانون اهمّ و مهمّ بر مي گردد.

نتيجه: در فرع اول لازم است به حج برود.

فرع دوم: نذر ما يضادّ الحج (مثل تدریس و يا مداويي بيماران در ولايت خودش) تمام بحثهاي فرع اول در اینجا نيز مي آيد، يعنى آیا نذر منحل مي شود يا استطاعت منحل مي شود يا هيچ کدام منحل نمي شود و هر دو به قوّت خودش باقي است و اهمّ و مهمّ کرده و اخذ به اهمّ مي كنيم؟

فرع سوم: كاري به نذر نداريم و تعارض يك واجب (مثل جهاد) با حج است، در اینجا نمي توان مسئله انحلال نذر را ذكر كرد چون نذري نيست ولی بحث انحلال استطاعت جاري مي شود و اگر كسي مثل صاحب جواهر و آقاي حكيم قائل شود كه اعدار شرعي مثل اعدار عقلي است بايد بگويد كه وجوب جهاد مانع استطاعت حج است و موضوع استطاعت از بين مي رود ولی ما كه معتقديم اعدار شرعي هم مثل اعدار عقلي است مي گويم اینجا كاري به استطاعت ندارد چون استطاعت زاد و راحله و صحّت بدن و باز بودن راه است و استطاعت منحل نشده است زيرا تراحم واجب، داخل در موضوع استطاعت نيست، پس استطاعت منعقد شد، و ازسوي ديگر جهاد واجب هم هست پس باز جاي اهمّ و مهمّ و اخذ به اهمّ است.

ج ۱، ص ۳۴۷.

در مسئله سابق بیان شد که رجحان مندور باید در ظرف عمل باشد نه در ظرف انشای صیغه نذر، دلیل آن چیست؟

اولاً؛ نذر از امور قربی است و قصد قربت می خواهد و وقتی قصد قربت می کند، باید عمل مقرب باشد و او را به خدا نزدیک کند، اگر عملی در زمان اجرای صیغه موجب قربت باشد ولی در زمان عمل انسان را از خدا دور کند در مورد آن نمی تواند «الله علی» (صیغه نذر) بگوید، به عنوان مثال نذر کرده عده ای از مؤمنین را روز جمعه اکرام کند در موقع نذر زید و عمرو و بکر همه مؤمن بودند و عمل ناذر راجح بود، اما روز جمعه که رسید آن افراد مرتد شدند، آیا می تواند این گروه را اکرام کند و با اکرام آنها به خدا نزدیک شود؟! خیر، وقتی که عمل می کند باید عملش مقرب باشد.

ثانیاً؛ روایات متعددی در ابواب نذر داریم که می گوید:

لیس شیء هو الله طاعة يجعله الرجل عليه إلا ينبغي (به قرینه ذیل روایت به معنی یجب است) **له أن يفی به؛** عملی که حین اجرای صیغه طاعت بوده ولی وقت عمل معصیت است، پس طاعت عندالعمل ملاک است نه حین اجرای صیغه، و شکی نیست وقتی در جایی که صیغه نذر می خواند عمل راجح بوده و وقت عمل مرجوح است، چنین نذری قطعاً منعقد نمی شود، بنابراین در ما نحن فیه هم از این قاعده استفاده کردیم.

× × ×

مسألة ۳۰: لو لم یکن له زاد و راحلة و لکن قیل له حج و علی نفقتک و نفقة عیالک أو قال: حج بهذا المال و کان کافیاً لذهابه و إیابه و لعیاله و جب علیه (حج واجب می شود و حجة

الاسلام است) من غير فرق بين تملكه للحج أو إباحته له و لا بين بذل العين أو الثمن و لا بين وجوب البذل (شخصي که بذل مي کند بر او واجب بوده مثل اين که نذر کرده بود که چند نفر را به حج بفرستد) و عدمه و لا بين كون البازل واحداً أو متعدداً (چند نفر با هم مخارج يك نفر را مي دهند و يا يك نفر خرجش را مي دهد) نعم يعتبر الوثوق بعدم رجوع البازل (مطمئن باشد که از بذلش باز نفي گردد که سابقاً هم بيان شد) ولو كان (مقداري از هزینه را خودش دارد و بقيه را ديگري مي دهد) عنده بعض النفقة فبذل له البقية وجب ايضاً ولو لم يبذل تمام النفقة أو نفقة عياله لم يجب (فرع اول که مطابق عروه مسئله ۳۳ است) و لا يمنع الدين من وجوبه ولو كان حالاً (سر رسيد دين رسیده) و الدائن مطالباً و هو متمكن من ادائه ولو لم يحج ففي كونه مانعاً وجهان (ما معتقدیم مانع است، فرع دوم که در عروه مسئله ۳۵ است) و لا يشترط الرجوع إلى الكفاية فيه (حجّ بذلی) نعم يعتبر أن لا يكون الحج موجباً لإختلال أمور معاشه فيما يأتي لأجل غيبته. (فرع سوم که در عروه مسئله ۳۴ است).

عنوان مسئله:

این مسئله مشتمل بر سه فرع است:

فرع اول: آیا حجّ بذلی صحيح است؟ شخصي مستطيع نیست ولی ديگري وجهي به او مي دهد که به زیارت خانه خدا برود که يا تملك است يا اباحه و يا اين که مي گوید همراه من بيا و من مخارج تو را مي دهم؛ عليّ کلّ حال بذل حج مي کند نه اين که شخص مستطيع باشد.

از نظر علمای شيعه مسلم است که حجّ بذلی کافی است.

فرع دوم: اگر اين شخص بدهکار باشد حکم چیست؟ آیا با وجود بدهکاری و دين مطالب به واسطه بذل حج بر او واجب مي شود؟

فرع سوم: آیا در حجّ بذلی رجوع به کفايت لازم است، به گونه اي که اگر پول را بگيرد و به

حج برود حجة الاسلام باشد؟

عروه این سه مسئله را از هم جدا کرده و در مسئله ۳۳ تا ۳۵ آن را مطرح کرده که در اینجا نیز باید جدا جدا بحث شده و حکم هر يك مستقلاً بیان شود.

مرحوم امام از این مسئله تا مسئله ۳۶ مسائل حج بذلی را مطرح نموده است.

فرع اول: آیا حج بذلی صحیح است؟

حجّ بذلی موجب وجوب است و حجة الاسلام محسوب می شود.

اقوال:

از نظر اقوال مسئله مسلم و اجماعی است و صاحب جواهر اجماع منقول و محصل می گوید و می فرماید:

وجب علیه الحج من حيث الاستطاعة (چون مستطیع می شود) اجماعاً محکماً فی الخلاف و

الغنية و ظاهر التذكرة و المنتهى و غیرهما إن لم یکن محصلاً. (۱)

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف به اقوال عامّه اشاره کرده و می فرماید:

إذا بذل له الاستطاعة لزمه فرض الحج و للشافعي فيه وجهان (حجّ بذلی را فقهای دیگر عامّه

متعرض نشده اند که شیخ نامی از آنها نمی برد) أحدهما مثل ما قلناه (واجب می شود) و

الثاني و هو الذي یختارونه أنه لا یلزمه دلیلنا اجماع الفرقة و الأخبار الواردة فی هذا المعنى و

ایضاً قوله تعالى: «من استطاع إليه سبيلاً و هذا قد استطاع. (۲)

بعضی از فقهای عامّه مثل ابن قدامه (۳) به قول اول شافعی اشکال می کنند ولی اشکالشان

وارد نیست. اشکال این است که با بذل شخص مالک نمی شود در حالی که در استطاعت

ملکیت شرط است بنابراین می گوییم اگر تملیک کند اشکالی ندارد.

اشکال دوم ابن قدامه این است که در حجّ بذلی منت هست، معلوم می شود که اگر منت

نباشد اشکالی ندارد، حتی ممکن است باذل منت را پذیرفته باشد. پس اشکالات فقهای عامّه

بر قول اول شافعی نشان می دهد که اگر ملکیت باشد و منت نباشد، مشکل نخواهد بود.

مسئله از نظر ما اجماعی است و مخالفی هم ندارد، البته ما به اجماع استدلال نمی‌کنیم، چون اجماع مدرکی است.

کلید حل این مسئله و شش مسئله بعد از آن این است که آیا حج بذلی که در روایات کثیره متواتره وارد شده چیزی تعبّدي و بر خلاف قاعده است یا علی القاعده؟ بعضی با آن معامله تعبّد کرده اند ولی کلام شیخ طوسی و صاحب جواهر نشان می‌دهد که مصداق استطاعت و علی القاعده است نه این که تعبّد باشد، پس این شخص مصداق آیه شریفه است و حتّی اگر روایات کثیره هم نبود ما همین را قائل می‌شدیم، چون علی القاعده است و تمام مسائل دیگر را هم از این راه حل می‌کنیم.

و مما یؤید هذا المعنی (حج بذلی علی القاعده است و ما باید تمام فروعش را در قاعده جستجو کنیم) روایات کثیره ای است که در حجّ بذلی به آیه استدلال کرده یا کلمه «إِنَّهُ مُسْتَطِيعٌ» دارد. عمده روایات در باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه آمده است. روایات عبارتند از: ح ۱ از محمد بن مسلم؛ ح ۴ مرسله مفید؛ ح ۵ صحیه حلبی؛ ح ۷ و ۹ از ابوبصیر؛ ح ۱۰ از ابواسامه از باب ۱۰ و ح ۱۱ باب ۶ از معاویه بن عمّار، ح ۲، باب ۸ از علاء بن رزین که در بین این روایات صحیحه هم وجود دارد؛ حال اگر سه روایت ابوبصیر را يك روایت بدانیم، هفت راوی از امام این مضمون را نقل کرده اند و روایات منحصر به این هم نیست که این تعابیر نشان می‌دهد حجّ بذلی علی القاعده است.

۱. ج ۱۷، ص ۲۶۱.

۲. ج ۲، مسئله ۹، کتاب الحج، ص ۲۵۱.

۳. مغنی، ج ۳، ص ۱۶۹.

بحث در مسئله ۳۰ از مسائل استطاعت و داراي سه فرع بود. فرع اوّل در اين بود که آیا حجّ بذلی صحیح است و موجب برائت ذمه از حجة الاسلام می شود؟ بیان شد که در میان ما مسئله اجماعی است و در میان اهل سنت هم مشهور است و آنها که اشکال کرده اند، در تملیک و مئت بودن اشکال دارند إلاّ در حج بذلی موافقند یعنی اگر حج بذلی مئت نباشد و مقید تملیک باشد صحیح است.

کلید حل مسئله این بود که آیا کفایت حج بذلی از حجة الاسلام تعبّدي است یا موافق قاعده؟ بیان شد که موافق قاعده است، چون مطابق آیه الله علی الناس ... استطاعت مراد است و با بذل حج شخص مستطیع می شود و استطاعت عرفی حاصل است، پس کفایتش از حجة الاسلام علی القاعده است که اگر روایت خاصی هم نداشتیم همین معنا را قائل می شدیم.

و مما یؤیّد ذلك، روایاتی است که حج بذلی را کافی برای حجة الاسلام می داند و چند طایفه است:

(الف) روایاتی که برای کفایت حجّ بذلی به آیه استدلال می کند یعنی حجّ بذلی مصداق من استطاع الیه سبیلا است. حدود نه روایت است که به بعضی از روایات اشاره می کنیم و چون روایات متظافر است بحث از اسناد نمی کنیم:

× ... عن محمد بن مسلم (معتبر است) فی حدیث قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام) فإنّ عرض علیه الحج فاستحی قال هو ممّن یستطیع الحج (مصداق من استطاع الیه سبیلا است) و لم یستحی ... (۱).

× محمد بن محمد المفید فی المقنعة (مرسله مفید) قال: قال (عليه السلام): من عرضت عليه نفقة الحج فاستحي فهو ممن ترك الحج مستطيعاً إليه السبيل (مصدق من استطاع إليه سبيلاً است). (۲)

این روایات حجّ بذلی را مصداق آیه شریفه شمرده است.

ب) طایفه دیگر از احادیث می گوید حجّ بذلی کافی است و کفایت از حجّة الاسلام می کند ولی استدلال به آیه نشده و به عنوان استطاعت اشاره نشده است که يك روایت را از باب نمونه بیان می کنیم:

× و بإسناده عن الحسين بن سعيد (ثقه) عن فضالة بن أيوب، عن معاوية بن عمّار (ثقات هستند) قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام) قال: رجل لم يكن له مال فحجّ به رجل من إخوانه (شخصی او را به حج برد) أيجزيه ذلك عنه عن حجّة الإسلام أم هي ناقصة؟ قال: بل هي حجّة تامّة. (۳)

این روایات نیز متعدّد و عمدتاً در باب ۱۰ است. بنابراین به دلیل آیه شریفه و دو گروه از روایات حجّ بذلی علی اجمال مجزی از حجّة الاسلام است و مؤید آن هم اجماع یا شهرتی است که بین اصحاب است و چون اجماع مدرکی است آن را به عنوان مؤید می دانیم.

بررسی فروع فرع اول:

فرع اول دارای فروعی است که آنها را بررسی می کنیم:

۱- آیا تفاوتی بین تمليك و اباحه وجود دارد؟ مشهور و معروف در میان اصحاب ما این است که در صحّت حج بین اباحه و تمليك فرقی نیست و تنها از ابن ادریس مخالفت نقل شده که صاحب جواهر آن را نقل کرده و می فرماید: ابن ادریس معتقد است که تمليك شرط است و اگر ملك نباشد حجّ بذلی کفایت از حجّة الاسلام نمی کند. ظاهر کلمات عامّه هم این است که تمليك شرط است.

ادلّه:

الف) آیه:

آیه می فرماید: «**من استطاع إليه سبيلاً**» یعنی استطاعت لازم است و استطاعت عرفیه مشروط به تمليك نیست و بدون تمليك هم استطاعت حاصل می شود.

ب) روایات:

روایات متعددی داریم که یا ظهور در اباحه دارد یا لاقل اطلاق دارد و هم اباحه و هم تمليك را شامل است (۴)، به عنوان مثال روایات تعبیر «عرض علیه الحج» دارد که یا ظاهر در اباحه است یا لاقل اعم است. تعدادی از روایات هم تعبیر «حجّ به» دارد (۵) که این تعبیر ظاهر در اباحه است یا لاقل اطلاق دارد و اگر روایاتی هم مصداق تمليك باشد منافات با عمومیت حکم ندارد چون اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند.

دلیل ابن ادریس:

شاید دلیلشان این باشد که اباحه موجب تزلزل می شود و قابل بازگشت است ولی تمليك ممکن است قابل بازگشت نباشد چون هبه ای که برای خاطر خدا باشد (ما یراد به وجه الله) قابل بازگشت نیست.

هبه دو گونه است: هبه بدون قصد قربت و هبه با قصد قربت که به آن صدقه می گویند و این که کسی را به حج می فرستد به خاطر خداست و قابل بازگشت نیست، بنابراین ابن ادریس در هبه اشکال ندارد بلکه در اباحه به خاطر تزلزلی که در اباحه است اشکال دارد، چون هبه در ما نحن فیه تزلزل ندارد.

۲- مرحوم امام فرمود:

«**سواء بذل العين أو الثمن**» یعنی بین این که بذل عین زاد و راحله کند و یا ثمن آن را بذل کند فرقی نیست. در این بحث مخالفی از شیعه و سنی نداریم و دلیلی هم بر مخالفت نداریم چون بذل عین با بذل ثمن تفاوتی نمی کند و هم آیه و هم روایات شامل آن است.

۳- مرحوم امام فرمود:

«و لا بین وجوب البذل و عدمه»؛ چون در هیچ يك از روایات نذر یا عهد یا یمین ندارد و تعبیر «عرض علیه الحج» دارد و وجوب بر باذل ربطی به من ندارد و آنچه که به من مربوط است این است که من به حج دعوت شده ام و مصداق حجة الاسلام است. از مرحوم محقق در جامع المقاصد نقل شده که ایشان معتقدند که حج بذلی برای جایی است که بذل، واجب باشد در حالی که لیس من وجوب البذل فی الروایات عین و لاثراً؛ ما احتمال می دهیم که علتش این بوده که ایشان خواسته راه بازگشت را ببندند، یعنی چون بر باذل واجب بوده که بذل کند، دیگر از بذلش بر نمی گردد، در واقع از این راه وثاقت و اطمینان به عدم بازگشت را درست می کنند.

قلنا: واجب هم که نباشد اگر بذل کند، قابل بازگشت نیست چون آنچه که برای خداست رجوع در آن ممکن نیست که در باب صدقات و هبات این معنی گفته شده پس فرقی بین وجوب بذل و عدم آن نیست.

۴- مرحوم امام فرمود:

«ولا فرق بین الواحد و المتعدد» یعنی فرقی نیست که باذل یکی باشد یا متعدد و ظاهراً مخالفی در این مسئله نداریم و دو دلیل دارد:

الف) اطلاقات «من استطاع إليه سبيلاً» و یا «عرض علیه الحج» شامل است جایی را که يك بانی دارد و یا چند نفر با هم بانی شده اند.

ب) روایاتی داریم که صریحاً می گوید عده ای بانی شده اند:

بعضی از روایات تعبیر «حجّ به رجل» (۶) دارد ولی بعضی «دعاة قوم» (۷) می گوید و یا بعضی از روایات می گوید: **قال سألته عن رجل لم يكن له مال فحجّ به أناس** (گروهی بانی شدند). (۸)

بنابراین این مسئله علاوه بر اطلاقات باب، روایات خاصه ای هم دارد که شامل می شود.

۵- آیا وثوق شرط است؟ اگر شرط است در تمليك شرط است يا در اباحه؟

وثوق در اباحه شرط است چون تمليك قابل بازگشت نيست. وثوق بحث پيچيده اي است و در اينجا سه حالت متصور است:

۱- وثوق دارد كه بر نمي گردد.

۲- وثوق دارد كه بر مي گردد.

۳- شك دارد كه بر مي گردد.

كسانی كه وثوق را شرط مي دانند معتقدند كه صورت شك فايده اي ندارد و آنها كه وثوق را شرط نمي دانند صورت شك را هم فايده دار مي دانند.

۱. ح ۱، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۴، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۲، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۱ و ۴ و ۵ و ۷ و ... از باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۲ و ۶، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۲، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ح ۳، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۸. ح ۶، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مسئله ۳۰ از مسائل استطاعت در مورد حجّ بذلی و داراي سه فرع بود، بيان شد كه فرع اول داراي فروع متعددي است كه بخشي از اين فروع در جلسه قبل مطرح شد. قبل از ادامه فروع فرع اول دو نکته لازم به ذكر است:

۱- در اصل مسئله بذل يك روايت معارض داریم که می گوید حجّ بذلی کافی نیست یعنی اگر در آینده مستطیع شد باید حج به جای آورد و چون يك روايت است باید سند مورد بررسی واقع شود. سند روايت تا «علي بن ابی حمزه بطائنی» خوب است ولی او متهم به کذب و ادّعاهای بلند پروازانه و نادرست است بنابراین سند روايت ضعیف است.

× ... عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لو أن رجلاً معسراً أحجّه رجل كانت له حجّته (حجّش صحيح است) فإن أيسر بعد ذلك كان عليه الحج. (۱)

آیا این روايت در برابر روايات قريب به تواتر که حجّ بذلی را مجزي می دانست، تعارض می کند و می تواند مانع شود؟

خير، از جهات گوناگون این روايت توان تعارض با روايات سابقه را ندارد:

اولاً؛ روايت ضعیف السند است.

ثانياً؛ ممکن است جمع دلالتی داشته باشد و ما این روايت را حمل بر استحباب کنیم، چون حمل نص و ظاهر در تمام ابواب فقه هست؛ نص این است که می گوید اگر حجّ بذلی به جای آورد چیز دیگری بر او واجب نیست ولی رواياتی که می گوید اگر مستطیع شد حجّ به جای آورد دو احتمال دارد یکی این که واجب است و احتمال دیگر این که قابل حمل بر استحباب است، پس حمل ظاهر بر نص کرده و می گوییم مستحب است.

ثالثاً؛ سلّمنا تعارض کنند و جمع دلالتی هم نداشته باشیم از چند جهت ترجیح با روايات سابقه است:

(الف) شهرت روايی و فتوای در روايات سابقه است که می گوید حجّ بذلی کافی است.

(ب) این روايات موافق کتاب الله «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» است و ظاهر قرآن این است که حجّش حجة الاسلام است.

نتیجه: این روايت نمی تواند مزاحم باشد.

۲- در بحث قبل بیان شد که بذل عین زاد و راحله با بذل ثمن تفاوتی نمی کند و در هر دو صورت حجّ بذلی صحیح است و بیان شد که مخالفی هم نداریم.

بعضی معتقدند که شهید ثانی مخالف است و معتقد است عین لازم است نه ثمن و می فرماید:

یشترط بذل عین الزاد و الراحلة فلو بذل له أثانها لم يجب القبول. (۲)

آیا شهید ثانی در این مسئله مخالف است؟ خیر، همان گونه که از عبارت روشن می شود بحث ایشان در وجوب قبول است یعنی در بذل عین وجوب قبول هست و در بذل ثمن وجوب قبول نیست و اگر در ثمن هم قبول کرد حج واجب می شود و صحیح است. مرحوم شهید ثانی از کجا چنین فرمایشی را می فرماید در حالی که ظاهر روایات باب این است که باید بپذیرد؟

شاید کلام شهید ثانی ناظر به این است که در روایات ما تعبیر ثمن نیامده و تعبیر «عرض علیه الحج» یا «حجّ به رجل» یا «حجّ به أناس» دارد.

قلنا: این سخن درست نیست، چون ما به دنبال عنوان استطاعت هستیم و اگر پول هم بدهند استطاعت حاصل می شود و قبول آن هم تحصیل استطاعت نیست و همین اندازه که بذل ثمن کرد استطاعت حاصل می شود و مسئله بذل تعبّدي نیست تا ثمن با بذل عین فرق کند پس چه عین باشد و چه ثمن، باید بپذیرد.

۵- در ادامه بحث از فروع فرع اوّل به صورت پنجم رسیدیم که می فرمود آیا جایی که اباحه است تقیید به وثوق لازم است؟

اگر تمليك كند وثوق نمی خواهد، چون تمليك به قصد قربت برای حج است و بازگشتی در آن نیست (ما كان لله ما يرجع فيه ابداً) ولی اگر اباحه کند سه حالت دارد:

(الف) وثوق داریم که باز نمی گردد که در اینجا استطاعت هست و حج بر او واجب است.

(ب) وثوق به عدم داریم یعنی می دانیم که بر می گردد که در این صورت مستطیع نیست

(ج) شك داریم که بر می گردد یا نه، در اینجا به سه امر متوسّل شده اند:

امر اول: اطلاقات

اطلاقات مي گوید حجّ بذلی باعث استطاعت است.

قلنا: تمسّك به اطلاقات در اینجا درست نیست چون شبهه مصداقي است و در شبهه مصداقي عام تمسّك به عموم عام صحیح نیست. مولی اکرم العلماء گفته است و نمی دانیم زید عالم است یا نه در اینجا نمی توان به عموم عام تمسّك کرد.

امر دوم: استصحاب در امر مستقبل

آقای حکیم سابقاً فرمودند، که استصحاب را در امر مستقبل جاری می کنیم و می گوئیم إن شاء الله در اباحه بر نمی گردد.

قلنا: این استصحاب صحیح نیست چون اصل مثبت است چرا که استصحاب می کند که باذل از اباحه اش بر نمی گردد و نتیجه شرعی اش این است که اباحه باقی می باشد و لازمه عقلی بقای اباحه این است که تو مصداق مستطیع است و چون لازمه عقلی است استصحاب فایده ای ندارد.

امر سوم: برائت

اصل برائت جاری می شود.

قلنا: ما معتقدیم که در اینجا اصلاً نیازی به تمسّك به این اصول و اطلاقات نداریم، چون وقتی که وثوق نداریم شك نداریم که مستطیع نیست زیرا اباحه متزلزل استطاعت نمی آورد و یقیناً مستطیع نیست در حالی که استصحاب و برائت و ... در صورت شك است.

إن قلت: اگر با این شکها انسان مستطیع نشود، در مال شخصی خودش هم این شکها هست چون احتمال می دهد که دزد پولش را ببرد و یا بیمار شود پس باید همه جا بگوئیم استطاعت نیست.

قلنا: در این موارد اصل عقلایی سلامت داریم و اگر بخواهیم به این احتمالات اعتنا کنیم هیچ کس نباید کاری انجام دهد.

تلخیص مّا ذکرنا: در جایی که وثوقی نباشد و احتمال بازگشت باشد، استطاعت نیست. نکته: بعضی از بزرگان دقتی کرده و می فرمایند اگر وثوق نداشت و یا وثوق به عدم داشت و به حج نرفت و بعد معلوم شد که واهب از اباحه اش باز نگشته است در اینجا آیا تابع واقع هستیم؟

گفته شده که تابع واقعیم و این شخص در واقع مستطیع بوده پس سال آینده باید به حج برود.

آیا در جایی که احتمال بازگشت هست ولی در واقع شخص رجوع نمی کند صدق استطاعت می کند؟

در اینجا تابع ظاهریم و ظاهر این است که احتمال بازگشت هست و واقع در حقّ او تأثیر ندارد اگر چه در علم خدا بر نمی گردد. بنابراین در اینجا استثناءً تابع ظاهر هستیم و بدون وثوق استطاعت حاصل نیست.

۶- اگر مقداری از هزینه حج را بذل کنند و بقیّه را هم خودش داشته باشد، آیا این حج بذلی است؟

ظاهراً کسی مخالفت نکرده و این را نوعی حجّ بذلی می دانند.

اطلاق روایات ما شامل اینجا نمی شود، چون ظاهر روایات این است که همه هزینه حج را بدهند و تنها جایی که مشکل ما را حل می کند آیه است. سابقاً بیان شد که اگر ما مسئله را مطابق قاعده بدانیم در فروع مشکل نخواهیم داشت، پس وقتی حجّ بذلی مطابق قاعده بود استطاعت در حجّ بذلی صدق می کند ولو بعض آن را بذل می کند پس آیه شامل جایی که بذل بعض می کنند می شود.

۱. ح ۵، باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. مسالك، ج ۲، ص ۱۳۳.

«حدیث اخلاقي: جواب نامه»

متن حدیث:

قال الصادق (عليه السلام): ردّ جواب الكتاب واجب كوجوب ردّ السلام (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: همان گونه که جواب سلام واجب است جواب نامه هم واجب است.

شرح حدیث:

این که جواب نامه هم واجب است احتمال دارد مشمول آیه «إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ» باشد یعنی این آیه عام است و تحیت لفظی و کتابت را شامل می شود و احتمال دارد که بگوییم مستحب مؤکد است؛ به هر حال یکی از آداب اسلامی است که نامه را بدون جهت بی جواب نگذارد. حدیث دیگری هم در این زمینه داریم:

قال الصادق (عليه السلام): التواصل بين الإخوان في المحضر التزاور و في السفر التکاتب. (۲)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: زیارت برادران اسلامی در حضر این است که به دیدن هم بروند و در سفر نامه نگاری است.

از مجموع این گونه احادیث استفاده می شود که اسلام برای جوشش مسلمانان با یکدیگر اهمیت فوق العاده ای قائل است تا از مشکلات هم آگاه شده و تعاون و همکاری کنند و حتی به مسافرت هم که می روند از طریق نامه از حال هم باخبر باشند. در زمان ما هم با

وجود تلفن و موبایل و وسایل دیگر می توان احوال شرق و غرب عالم را جویا شد، در حالی که برخی از مسلمانان با وجود این امکانات ماهها از احوال پدر و مادر خود بی خبرند. اسلام آیینی است که حتی جزئیات زندگی را از نظر دور نداشته و حتی برای نامه نگاری و جواب آن نیز برنامه دارد و آنهایی که می گویند باید برای جاهای خالی در اسلام برنامه ریزی کنیم نمی دانند که اسلام جای خالی ندارد و برای همه چیز حکم دارد و این جامعیت اسلام را می رساند.

× × ×

در ایام تبلیغی که در پیش داریم اموری را نباید فراموش کرد:

تاکید بر وحدت اسلامی:

دستهای تفرقه افکنی قصد ایجاد تفرقه بین مسلمانان دارند که ممکن است از افراد خوش نیتی هم به عنوان ابزار استفاده کنند. در عراق با وجود اصرار بر برگرداندن امنیت به قدری نفاق افکنان ریشه دوانده اند که هنوز دولت موفق نشده امنیت را ایجاد کند. آن قدر که اینها از مسلمانان می کشند از دشمنان اسلام کشته نشده است. این چه حماقتی است که دامن آنها را گرفته است و هر روز بهانه جدیدی به دست می آورند. اظهار ولایت علی (علیه السلام) به این نیست که شیعیان علی را به کشتن دهند.

آگاهی مردم با زبان خوب:

با زبان خوب مردم را آگاه کنید و مداحهای محترم اشعار خالی از غلو با مضامین عالی بخوانند تا بهانه به دست دشمن نیافتد.

بعضی هم در مقابل این برنامه ها سکوت می کنند که این صحیح نیست چون در این زمان فعلی العالم آن يظهر علمه و إلاّ فعلیه لعنة الله.

تشویق جوانان به مسائل عقیدتی:

باید جوانها را تحویل گرفت و مشکلات عقیدتی آنها را حل کرد و خطر توطئه دشمنان را به آنها گوشزد نمود تا آلوده نشوند چون جوان آلوده دیگر در مقابل دشمن نمی ایستد.

× × ×

بحث در فرع دوم از مسئله ۳۰ در حجّ بذلی بود.

فرع دوم:

آیا دین مانع از حجّ بذلی است؟ اگر به شخص بدهکار مبلغی جهت انجام حجّ بذل شود آیا بدهکاری مانع از حجّ بذلی است؟ دین بر سه گونه است:

۱- دین غیر مطالب (مدّت دار) و اگر مدّت هم ندارد طرف مقابل در باز پس گیری آن عجله ندارد که این قسم به یقین مانع از حجّ بذلی نیست و دلیل آن عمومات و اطلاقات است.

۲- دین مطالب یعنی وقت دین رسیده و طرف مقابل مطالبه می کند که دو حالت دارد:

(الف) چه بماند یا نماند فعلاً توان پرداخت دین را ندارد، چنین شخصی اگر حجّ بذلی انجام دهد به دلیل عمومات و اطلاقات صحیح است چون اطلاقات می گوید اگر حجّ بر او عرضه شد بپذیرد و این شخص چون اگر حجّ هم نرود نمی تواند دین را بپردازد، حجّش صحیح است.

(ب) دین مطالب است و وقتش رسیده و اگر به حجّ نرود می تواند دین را بپردازد.

آیا در اینجا دین مانع حجّ بذلی است؟ مرحوم صاحب عروه «فیه و جهان» می فرماید و مرحوم امام هم می فرماید:

ففي كونه مانعاً وجهاً.

غالب کسانی که بر عروه حاشیه زده اند معتقدند که مانعیّت دارد و مانع بودن را تقویت

می کنند و قلیلی هم قائلند که مانع نیست.

مرحوم صاحب جواهر (۳) در مورد مانعیت دین بحث کرده ولی این صورت را که اگر به حج نرود می تواند دین را بپردازد، ذکر نکرده و ظاهراً صورت اول و دوم را فرموده اند. مرحوم کاشف اللثام و شهید ثانی متعرض این مسئله شده اند که آقای حکیم (۴) این اقوال را ذکر می کند و اینها هم متعرض دین شده اند ولی این صورت را که اگر بماند می تواند دین را ادا کند نگفته اند.

اگر بخواهیم بر اساس قاعده بگوئیم، ادای دین واجب است معنای آن این می شود که امر به شيء (ادای دین) نهی از ضدّ خاص (حجّ بذلی) می کند. در حالی که امر به شيء نهی از ضدّ خاص نمی کند؛ بنابراین می تواند به حج برود و حجّش صحیح است و فقط يك گناه کرده که ادای دین را در وقت خودش انجام نداده است.

إن قلت: هر دو واجب است یعنی ادای دین واجب است و حجّ بذلی هم به اطلاق روایات واجب شد ولی دو واجب متزاحم هستند. در تزاحم باید سراغ اهم رفت و ادای دین اهمّ است چون حق الناس است و اسلام به حقّ الناس اهتمام دارد، ولی اگر نماند و حج به جای آورد حجّش صحیح است و امر به شيء نهی از ضدّ خاص نمی کند و آنهایی که قائل به ترتّب هستند می گویند اگر ادای دین نکردی، حج را انجام بده، پس با این که اهمّ ادای دین است حج باطل نمی شود.

بعضی معتقدند ادای دین جلوی استطاعت را می گیرد و این شخص مستطیع نیست، چون عذار شرعی مثل عذار عقلی است وجوب ادای دین (عذر شرعی) مثل این است که راه را بسته اند (عذر عقلی) پس کسی که دین مطالب دارد و اگر بماند می تواند دین را ادا کند، چون عذر شرعی دارد مستطیع نخواهد بود.

قلنا: ما از این بحث جواب دادیم و بیان شد که استطاعت امر عرفی است که بر چهار امر دور می زند: زاد و راحله، صحت بدن و باز بودن راه و این گونه مزاحمت ها جزء استطاعت

نیست و این خلاف ادله است پس این شخص مستطیع است و حجّ بذلی واجب است و ادای دین هم واجب است، و باید اهمّ و مهم کند، پس با این که ادای دین واجب است، اگر حج انجام دهد حجّش صحیح است.
 فرع سوّم هم بحث چندانی ندارد.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۹۳ از احکام العشرة.

۲. وسائل، ج ۸، ح ۲، باب ۹۳ از احکام العشرة.

۳. ج ۱۷، ص ۲۶۶.

۴. مستمسک، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

بحث در مسئله ۳۰ از مسائل استطاعت در حجّ بذلی و مشتمل بر سه فرع بود. فرع اوّل در مشروعیت حجّ بذلی و فرع دوّم در این بود که آیا دین مانع حجّ بذلی می شود؟ بیان شد که جز در موارد خاصّ دین مانع از حجّ بذلی نمی شود.

فرع سوّم:

در حج استطاعتی رجوع کفایت شرط است، یعنی شخص مستطیع در برگشت از حج نباید زندگیش به هم بخورد؛ به عبارت دیگر نباید سرمایه و محلّ کسبش را بفروشد و به زیارت خانه خدا برود چون چنین کسی مستطیع نیست پس رجوع به کفایت در حجّ استطاعتی شرط است تا وقتی بر می گردد امکان زندگی برای او مهیا باشد، حال آیا در حجّ بذلی هم رجوع به کفایت شرط است؟ قبل از بذل این شخص فقیر بود و حجّ بذلی برای او پیدا شده و بعد از بازگشت از حج باز با زکات و صدقات زندگی خواهد کرد و این به حجّ بذلی ضرر

نمی زند.

مرحوم امام در ذیل مسأله سی ام تصریح کرد که رجوع إلى الکفایة در حجّ بذلی شرط نیست و در ادامه فرمودند در جایی که با پذیرش حجّ بذلی و رفتن به حج معاش مختصری را که در زندگی داشت از دست خواهد داد، پذیرش این حجّ بذلی واجب نیست، چون وقتی بر می گردد به سبب غیبتش معاش مختصری را هم که داشت به هم می خورد.

اقوال:

مرحوم صاحب عروه در مسأله ۳۶ این مطلب را مستقلاً عنوان کرده که در حجّ بذلی رجوع به کفایت معتبر نیست ولی این ذیل را که امام داشتند مطرح نکرده است که شاید به جهت وضوح آن باشد. مرحوم آقای حکیم در مستمسک (۱) و مرحوم آقای خویی (۲) در معتمد متعرض آن شده و می پذیرند. همچنین مرحوم آقای حکیم از مستند نراقی این مسئله را نقل می کند. از بعضی از عبارات صاحب جواهر (۳) هم این مسئله استفاده می شود. ما مخالفی در این مسئله ندیده ایم که بگوید در حجّ بذلی رجوع به کفایت لازم است یعنی لازم نیست باذل هم هزینه حج را بدهد و هم هزینه بعد از بازگشت را.

جمع بندی: مسأله به حسب اقوال مآلاً خلاف فیه است.

ادله:

آنهايي که متعرض این مسأله شده اند معتقدند دلایلی که در حجّ استطاعتی برای رجوع به کفایت ذکر شده شامل حجّ بذلی نمی شود.

در حجّ استطاعتی دلیل دو چیز است:

۱- قاعده لاجرج:

اگر سرمایه کسب و کار را بفروشد و به حج برود بعد از برگشت گرفتار عسر و حرج می شود، بنابراین ادله عسر و حرج مانع می شود.

۲- نصوص خاصه:

نصوصی داریم که می گوید رجوع إلى الكفاية لازم است ولی ظاهرش حج استطاعتی است نه بذلی.

چهار حدیث در باب ۹ از ابواب وجوب حج داریم که رجوع به کفایت را شرط می داند. حدیث اول و دوم به يك مضمون و هر دو از «ابی الربیع الشامي» مجهول الحال است و بعضی نام او را «خلید ابن اوفی» و بعضی خالد دانسته اند؛ تنها نقطه قوت در مورد او این است که حسن بن محبوب (از اصحاب اجماع) از او نقل می کند. ولی روایت اصحاب اجماع از کسی سبب وثاقت او نمی شود، پس حدیث از نظر سند ضعیف است ولی چون معمول بهای مشهور است، ضعف سند جبران می شود.

× ... عن أبي الربيع الشامي سئل ابو عبدالله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: و لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا فقال: ما يقول الناس (عامه)؟ قال فقلت له: الزاد و الراحلة قال: فقال أبو عبدالله (عليه السلام) قد سئل أبو جعفر (عليه السلام) عن هذا فقال: هلك الناس إذاً، لأن كان من كان له زاد و راحله قدر ما يقوت عياله و يستغنى به عن الناس ينطلق اليهم فيسلبهم آياه لقد هلكوا إذاً فقليل له فما السبيل قال فقال: السعة في المال اذا كان يحج ببعض و يبقي بعضاً لقوت عياله أليس قد فرض الله الزكاة... (۴)

مرحوم آقاي حکیم در باب رجوع به کفایت می فرماید این حدیث فقط قوت عیال را در زمان حج می گوید ولی روایت در نقل دوم اضافه ای دارد که حکم را ظاهر می کند: ثم يرجع فيسأل الناس بكفه لقد هلك، که در این صورت حکم واضح است و اشکال آقاي حکیم بر دلالت روایت وارد نیست.

× ... عن الأعمش (احتمال دارد «سليمان بن مهران الأعمش» باشد و احتمال دارد که «اسماعيل بن عبدالله الأعمش» باشد که هر دو مجهول الحال است) عن جعفر بن محمد في حديث شرايع الدين قال: و حج البيت واجب علي من استطاع إليه سبيلا و هو (سبيل) الزاد و الراحلة مع صحّة البدن و أن يكون للإنسان ما يخلفه علي عياله و ما يرجع إليه بعد حجّه

(دالت روایت خوب است و با صراحت می گوید که سرمایه بعد از حج لازم است). (۵).
× ... المروئی عن ائمتنا (علیهم السلام) (مرحوم طبرسی در مجمع البیان روایاتی نقل کرده که در منابع دیگر نیست ولی روایات مرسله است) **أنه (سبیل) الزاد و الراحلة و نفقة من تلزمه نفقته و الرجوع إلى الکفاية إمّا من مال أو ضیاع (مزرعه) أو حرفة ... (۶)**

این روایات از نظر سند ضعیف است ولی خواهد آمد (در حج استطاعتی) که اینها معمول بهای اصحاب است و اصحاب با توجه به این روایات رجوع به کفایت را شرط دانسته اند، ولی این روایات حجّ بذلی را شامل نمی شود، چون در همه تعبیر «له مال و راحلة» آمده که در مورد حجّ استطاعتی است و کاری به حجّ بذلی ندارد، پس اگر دلیل ما در بحث شرط رجوع إلى الکفاية این احادیث و نصوص باشد، شامل حجّ بذلی نمی شود.
 اگر دلیل لاجرج باشد، آیا حرج ما نحن فیه را شامل است؟

خیر، چون شخصی که به او حجّ بذلی شده چه به حج برود و چه نرود زندگی ساده ای دارد و در صورت رفتن عسر و حرج تازه ای برای او پیدا نمی شود، به خلاف کسی که مال و سرمایه اش را می فروشد و به حج استطاعتی می رود و بعد از برگشت بیچاره می شود. فقها به این دو دلیل برای رجوع به کفایت استدلال کرده اند ولی ما دلیل سوّمی هم داریم
۳- رجوع به کفایت مصداقی از استطاعت:

بر کسی که سرمایه اش را بفروشد عنوان مستطیع هم صادق نیست و عرف او را مستطیع نمی داند. امام (علیه السلام) در روایت راه را به ما نشان داده و فرموده که همه اینها در سبیل جمع است یعنی رجوع إلى الکفاية در مفهوم سبیل آمده است و این شخص مستطیع نیست، پس چرا بزرگان این شخص را مستطیع می دانند و به وسیله عسر و حرج و ... آن را حل می کنند در حالی که رجوع به کفایت ندارد و نباید حجّش صحیح نباشد. که این دلیل در مورد حج استطاعتی است و در حج بذلی راه ندارد.

پس در استطاعت رجوع به کفایت شرط است که البته عامّه این را نپذیرفته اند و استطاعت

را فقط به زاد و راحله و سلامت طریق می دانند.
و اما استثنائی که مرحوم امام داشتند که اگر به حج بذلی برود همان زندگی ساده اش هم به هم می خورد، در این جا حجّ بذلی واجب نیست، چون حجّ بذلی مصداقی از استطاعت بود و این حجّ بذلی زندگی او را به هم می زند، بنابراین اطلاعات حجّ بذلی منصرف است.

۱. ج ۱۰، ص ۱۳۴.

۲. ج ۲۶، ص ۱۳۲.

۳. ج ۱۷، ص ۲۶۷.

۴. ح ۱ و ۲، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۴، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۵، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

مقدمه:

در موقع نگارش نامه گاهی نویسنده ابتدا نام خود را می نویسد و بسیاری بر این مسأله حساب باز می کنند که اول نام خودش را برده یا نام مرا.

«حدیث اخلاقی: تواضع»

قال الصادق (عليه السلام): لا بأس أن يبدأ الرجل باسم صاحبه في الصحيفة قبل اسمه. (۱)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: مانعی ندارد که شخص نام دوستش را در نامه بر خود مقدم دارد.

× عن سماعة قال سألت ابا عبدالله(عليه السلام): عن الرجل يبدأ بالرجل في الكتاب

قال: لا بأس به ذلك من الفضل يبدأ الرجل بأخيه يكرمه. (۲)

سماعه مي گوید از امام صادق(ع) در مورد شخصي که در نامه نگاري نام طرف مقابل را بر نام خود مقدم مي کند پرسيدم، حضرت فرمود: مانعي در اين کار نيست و اين از فضيلت است که شخص براي اکرام دوستش نام او را بر نام خود مقدم کند.

شرح حديث:

در اینجا دو نکته قابل توجه است:

۱- جامعيت اسلام به اندازه اي است که براي مسائل ظاهراً کوچک مثل نوشتن نامه هم برنامه دارد يعنی از مهمترين مسائل زندگي تا ساده ترين آن در اسلام بيان شده و ناگفته نمانده است و مسائل مستحدثه هم به صورت قواعد کلیه بيان شده است، بنابراین خلأ قانونی نداريم.

۲- اين مسئله جزئي، بخشي از يك مسئله کلی است و آن اين که يك سلسله تشریفات در عرف است که روي آن حساب باز مي کنند. مثلاً نام خودش بر طرف مقابل مقدم باشد، يا طرف مقابل بر او سلام کند يا ديگران، او ابتدا وارد شود يا ديگران، او در صدر مجلس باشد يا ديگران و... که عرف اين ها را نشانه فضيلت مي داند. اين گونه تشریفات واهي که مردم روي آن حساب باز مي کنند و چه بسا منشأ کينه ها و عداوتها مي شود، اسلام عکس آن را مي گوید به عنوان مثال در روايات آمده که وقتی وارد مجلسي مي شويد در جايی که کمتر از مقام شما است بنشينيد.

مرحوم محدث قمي نقل مي کند که حضرت عيسي پاي شاگردانش را مي شست و مي فرمود براي اين پاي شما را مي شويم که شما در مقابل مردم تواضع کنيد. (۳)

در جايي ديگر حديثي از امام حسن عسکري نقل مي کند:

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ كَانِ مِنَ الصَّدِيقِينَ وَ كَانِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَقًّا (چون علي(عليه

السلام) متواضع بود).

این جلوتر و عقب تر بودن دلیل بر شخصیت نیست و کسانی این موارد را نشانه شخصیت می دانند که فاقد شخصیت درونی هستند، اگر این برنامه در همه جا انجام شود، بسیاری از کینه ها، عداوتها و دلخوریها که از این امور جزئی سرچشمه می گیرد، از بین می رود و محبت و صمیمیت جانشین آن می شود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نمونه اتم تواضع بود، وقتی کسی وارد مجلس می شد از صدر و ذیل مجلس نمی توانست پیامبر را بشناسد بلکه از نورانیت آن حضرت ایشان را می شناخت.

× × ×

از مسأله ۳۱ تا ۳۶ در تحریر ادامه بحث حج بذلی است. مرحوم امام در مسأله ۳۱ سه مسأله عروه (۳۷ و ۳۸ و ۳۹) را به هم ادغام کرده که شاید آنچه در عروه انجام شده مناسبتر باشد. قسمت اول کلام امام در مورد هبه، قسمت دوم در مورد وصیت و وقف و نذر و قسمت سوم در مورد زکات و خمس است (زکات و خمس بدهند که حج به جای آورد) و چون این سه از نظر ماهیت متفاوت است، صاحب عروه آن را در سه مسأله قرار داده است.

مسأله ۳۱: (بخش اول) **لو وهبه ما یکفیه للحج لأن یحجّ وجب علیه القبول علی الأقوی** (پولی داده به اندازه حج و به شرط حج در این صورت قبول آن واجب است، البته هبه واجب القبول نیست ولی در مورد حج واجب القبول و دلیل آن روایات متعدد است. صورت اول) **و کذا لو وهبه و خیرة بین أن یحجّ أو لا** (این هم حج بذلی و واجب القبول است، صورت دوم) **و اما لو لم يذكر الحج بوجه (لا تعیناً و لا تحیراً) فالظاهر عدم وجوبه** (قبول، صورت سوم).

(بخش دوم) **ولو وقف شخص لمن یحجّ أو أوصی أو نذر كذلك فبذل المتصدی الشرعی** (متصدی شرعی در وقف متولی و در وصیت وصی و در نذر ناذر است، صورت اول) **وجب**

(قبول واجب و حج بذلی است) و کذا لو أوصي له بما يكفيه بشرط أن يحج فيجب بعد موته. (صورت دوّم).

(بخش سوّم) ولو أعطاه خمساً أو زكاة و شرط عليه الحج لغني الشرط و لم يجب (کسي در مورد خمس و زکات نمی تواند شرط کند، صورت اوّل) نعم لو أعطاه من سهم سبيل الله (اگر از سهم سبيل الله بدهد) ليحجّ لا يجوز صرفه في غيره ولكن لا يجب عليه القبول و لا يكون من الاستطاعة الماليّة و لا البدليّة ولو استطاع بعد ذلك وجب عليه الحج. (صورت دوّم)

بخش اوّل: هبه

داراي سه صورت است:

- ۱- هبه به شرط حج.
 - ۲- هبه مخيراً بين الحج و غيره.
 - ۳- هبه بدون قيد حج نه تعييناً و نه تخيراً.
- بسياري متعرّض اين مسأله را شده اند که از آن جمله مرحوم صاحب جواهر (۴) است که مسأله را با تمام شقوقش بحث کرده است. قبل از ايشان کاشف اللثام و صاحب حدائق و سبزواري در ذخيره و اردبيلي در مجمع البرهان و نراقي در مستند متعرّض شده اند که اين اقوال را از مستمسک (۵) نقل مي کنيم و شارحين و محشّين عروه هم متعرّض شده اند. از نظر اقوال در جزئيات مسأله بحث و اختلاف است ولی بعضي از صور آن مورد اتفاق است.

ادلّه:

در مسأله نصّ خاصّي نداريم به همين جهت سراغ قواعدي که از روايات حجّ بذلی استفاده مي شود، مي رويم.

نکته: آیا بين هبه و بذل فرق است؟ مرحوم صاحب جواهر مي فرمايد هبه غير از بذل است. تصوّر ما اين است که فرق هبه و بذل عموم و خصوص مطلق است و بذل اعم و هبه اخص

است چون در بذل تملیک و اباحه تصرف است ولی هبه تملیک است.

قلنا: عرض ما این است که روی کلمه بذل و هبه تکیه کردن فایده ای ندارد، چون در

نصوص کلمه بذل و هبه نیامده و آنچه آمده چهار عنوان است:

۱- مَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ الْحَجَّ

۲- مَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ مَا يَحِجُّ بِهِ وَ يَأْتِي مَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ نَفَقَةَ الْحَجِّ

۳- مَنْ دَعَاهُ قَوْمٌ أَوْ أَنْاسَ

۴- حُجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ (او را به حج بردند)

بنابراین باید در روایات بذل ببینیم حکم بر چه موضوعی رفته و در روایات نه کلمه بذل است و نه کلمه هبه و نه مثل آن پس باید سراغ حکم رفته و از درون آن موضوع را خارج کنیم.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۹۶ از ابواب آداب العشرة.

۲. وسائل، ج ۸، ح ۲، باب ۹۶ از ابواب آداب العشرة.

۳. سفينة البحار، ماده تواضع.

۴. ج ۱۷، ص ۲۶۸.

۵. ج ۱۰، ص ۱۳۵.

بحث در مسأله ۳۱ در این بود که اگر به شخصی برای حج مالی بذل شود در کجا قبول واجب است؟

مسأله دارای سه فرع و در مجموع هفت صورت داشت. فرع اول در مورد هبه بود که سه صورت برای آن ذکر شد، باید دید در کدام قبول واجب است.

فرع دوم در مورد وقف؛ وصیت و نذر بود که دو صورت دارد.
 فرع سوم در خمس و زکات بود که اگر به کسی خمس و زکات دادند تا به زیارت خانه خدا
 برود، آیا قبول واجب است؟

برای هبه سه صورت بیان شد، صورت اول این بود که پول را بدهند تا حج به جای آورد.
 صورت دوم این بود که پول را هبه کرده اند و محیر است که حج به جای آورد.
 صورت سوم این بود که قیدی ندارد و فقط هبه می کند.

اقوال در مسأله بیان شد و گفتیم بسیاری از جمله جمعی از بزرگان پیشین نیز به آن متعرض
 شده اند ولی فتاوا مختلف است. بعضی در هر سه صورت پذیرش را واجب ندانسته اند، بعضی
 در هر سه صورت قبول را لازم دانسته اند و بعضی هم مثل مرحوم امام تفصیل قائل شده اند
 و در صورت اول و دوم قبول را لازم دانسته اند ولی در صورت سوم قبول را لازم
 ندانسته اند.

فرق بین هبه و بذل چیست؟

بیان شد هبه تمليك است ولی بذل اعم از تمليك و اباحه تصرف است ولی ما نباید سراغ کلمه
 هبه و بذل برویم بلکه باید ببینیم در خصوص حجّ بذلی عنوان چیست؟ کلمه بذل در هیچ يك
 از روایات نیامده است و در بعضی از روایات هم که آمده حاجی به رفیق خودش چیزی
 بذل می کند که ربطی به حجّ بذلی ندارد. مرحوم صاحب وسائل عنوان باب را بذل قرار داده
 که این هم ربطی به روایات باب ندارد.

ما باید موضوع را از ادله بدست آوریم، البته ممکن است کلمه حجّ بذلی در معاهدات
 باشد ولی اجماع مدرکی و مدرک آن روایات است و برای ما حجّیت ندارد، پس ما با کلمه
 هبه و بذل کاری نداریم.

در روایات چهار عنوان داریم:

۱- من عرض علیه الحج که در چهار روایت آمده است. (۱)

۲- من عرض عليه ما يحجّ به و يا عرض عليه نفقة الحج. (۲)

۳- دعاه قوم أو أناس. (۳)

۴- حجّ رجل من إخوانه. (۴)

فرع اوّل: هبه

ما هستیم و این عناوین، حال باید دید، کدام يك از اقسام سه گانه هبه در این عناوین مندرج است.

صورت اوّل: هبه مشروط به حج

مصدق عنوان «عرض عليه ما يحجّ به» و «عرض عليه نفقة الحج» است بنابراین واجب القبول است.

صورت دوّم: تخیر

مصدق «من عرض عليه الحج» است؟ بعضی معتقدند که نیست چون قدر جامع تخیر، حج نیست بلکه قدر جامعش این است که خدمتی به او بکند، ولی ما معتقدیم من عرض عليه الحج صدق می کند چون وسایلی در اختیارش می گذارد که می تواند با آن حج به جایی آورد و می تواند حج به جایی نیابد علی کل حال در این صورت هم نباید تردید کرد که قبول واجب است.

صورت سوّم: قیدی ندارد و فقط هبه است

صحتی از حج نیست، نه تعیین و نه تخیر در واقع مصداق هبه است و هبه جایز القبول است، اگر بپذیرد مستطیع می شود و اگر نپذیرد مستطیع نمی شود و این مصداق «من عرض عليه الحج» نیست.

فرع دوّم: وقف، وصیت و نذر

وقف در اینجا وقف عام است و وقف خاص نیست یعنی عین موقوفه را برای فرستادن افراد به حج وقف کرده و یا در نذر، نذر عنوان کرده و شخص خاصی مدّ نظرش نبوده و یا در

وصیت هم به صورت کلی وصیت کرده است.

حال اگر متولی وقف یا نذر یا وصیت مصداقی را به میل خودش تعیین کند و به شخصی بدهد آیا مصداق «من عرض علیه الحج» است؟

بله مصداق آن است چون قبل از تعیین کلی بود ولی وقتی تعیین شد بر طرف مقابل قبول واجب است؛ به عبارت دیگر آیا عرضه کردن حج شرطش این است که عرضه کننده مالک باشد؟ مالک بودن شرط نیست و عرضه حج به وسیله هر که باشد فرقی نمی کند ولی در هبه لازم است واهب مالک باشد.

جالب این است که روایات می فرماید معیار این است که مستطیع شود و این شخص به وسیله وصیت و یا وقف یا نذر مستطیع شده است پس این تعبّد نیست بلکه مصداق آیه شریفه است.

فرع سوّم: زکات و خمس

آیا می توان زکات و خمس را به کسی داد و او را به حج فرستاد؟

بله می توان با زکات و خمس شخصی را به حج و زیارت فرستاد.

آیا مالک زکات و معطی خمس حق دارد مورد مصرف را تعیین کند؟

خیر، چون خمس شریکی است و مال الله است و در زکات هم احتمال شرکت است و مال خودش نبوده و مال خداست پس حق ندارد تعیین مصرف کند و شرط لغو است بنابراین مصداق «من عرض علیه الحج» نمی شود و حق ندارد تعیین کند.

۱. ح ۱، باب ۱۰ روایت محمد بن مسلم، و ح ۹ و ۸ و ۷ باب ۱۰، روایت ابوبصیر.

۲. ح ۵، باب ۱۰ روایت حلبی، ح ۴، باب ۱۰ مرسله مفید، ح ۱۰، باب ۱۰ روایت ابواسامه.

۳ و ۴. ح ۲ و ۳، باب ۱۰ روایت معاویه بن عمار و ح ۶، باب ۱۰ فضل بن عبدالمک.

بحث در مسئله ۳۱ از مسائل استطاعت حج و داراي سه فرع بود.
 فرع اول در هبه بود که آیا قبول هبه براي حج واجب است؟
 فرع دوم در مورد وقف يا وصيت و يا نذر براي حج بود که اگر متولي شخصي را در نظر
 گرفت آیا قبول واجب است؟

فرع سوم در خمس و زکات بود که آیا جايز است از باب خمس و زکات پولی به شخص
 براي حج داده شود؟ که گاه به صورت قید است (مثل این که مي گوید: **هذا المال من الزکات**
أعطيك للحج) و گاه به صورت شرط مي گوید که فرقي نمي کند و گفتيم مالک حقّ تعيين
 مصرف ندارد، چون مال خمس و زکات مال شخصي نيست بلکه شريکي است و اين شرط
 باطل است و قبول هم واجب نيست.

مرحوم امام در انتها استثنائي دارد که پيچ و خم دارد و توجيهي براي آن نيافتيم، امام
 مي فرمايد:

نعم لو أعطاه من سهم سبيل الله (از سهم سبيل الله نه سهم مساکين و...) **ليحج لا يجوز صرفه في**
غيره (حج کأن مالک استثناء در سهم سبيل الله مي تواند مصرف را تحميل و شرط کند) **ولكن**
لا يجب عليه القبول ولا يكون من الاستطاعة المالية ولا البدلية (چرا بذلی نباشد؟)
توضيح ذلك: سهم سبيل الله يعنى چه؟

مرحوم صاحب عروه معتقد است که هر وجه خيري سهم سبيل الله داخل و اين کلام عام
 است.

کلام ايشان دو اشکال مهم دارد:

۱- مساکين و فقرا و في الرقاب همه در سبيل الله داخل است. ولی ظاهر تقابل تعدّد معناست،
 يعنى في سبيل الله چيزي غير از آن هفت عنوان است و با اين عموميتی که شما مي گوييد

مقابله از بین می رود.

۲- سبیل به الله اضافه شده یعنی باید کار الهی عام باشد یعنی المصالح العامة للمسلمین بما هم مسلمون پس ساختن پل و جاده کار خوبی است ولی سبیل الله نیست، چون سبیل الله جنبه دینی لازم دارد، بلکه اگر حکومت اسلامی برای جلب توجه مردم به اسلام این کار را بکند، در این صورت فی سبیل الله می شود پس هر کار خیر شخصی و هر کار خیر عمومی اجتماعی مذهبی داخل در سبیل الله نیست و مصارف هفت گانه دیگر زکات کار الهی خاص است.

آیا می توان از سهم سبیل الله پولی به کسی داد تا به حج برود؟ در بعضی از صور ممکن است؛ به عنوان مثال عده ای از جوانان دانشگاهی به زیارت خانه خدا می روند و ما به آنها کمک می کنیم تا دانشگاه وجهه دینی پیدا کند و تبلیغ دین شود ولی به يك نفر از سهم سبیل الله نمی توانیم پولی بدهیم تا به حج برود زیرا این کار جزء مصارف عامه مسلمین نیست. در عبارات بسیاری از فقها سهم سبیل الله با سهام هفت گانه دیگر مخلوط شده در حالی که تقابل دلیل بر جدایی مفاهیم از یکدیگر است. مستند دیگر ما موارد استعمال سبیل الله در قرآن است که تقریباً اکثریت قریب به اتفاق آن در جایی است که جنبه دینی دارد و کأن مصطلح قرآن است که سبیل الله هر جایی است که جنبه دینی باشد.

آیا مالک حق دارد این مصرف خاص را تعیین کند؟

بعضی معتقدند که حق دارد، چون سبیل الله مصارف مختلفی دارد و مصارف مختلف را باید مالک تعیین کند؛ این کلام به نظر ما تمام نیست، چون مالک نمی تواند بگوید من از سهم سبیل الله به تو دادم و فلان کار را با آن انجام بده، همان گونه که وقتی به فقیر از سهم فقیر می دهد حق ندارد تعیین مورد مصرف کند و تعیین مصداق با آخذ زکات است.

سَلَمْنَا؛ بگوییم که می تواند تعیین حج کند، آیا «من عرض علیه الحج» شامل این مورد می شود؟ به نظر ما عناوین چهار گانه مذکور شامل این مورد می شود، حال با این وجود

چگونه مرحوم امام می فرماید می تواند تعیین مصرف کند و اگر بگیرد جایز نیست در جای دیگر صرف کند ولی مع ذلك می فرماید لایجب القبول.

بعضی برای این کلام امام وجهی بیان کرده اند که عجیب است و آن این که مالک می گوید برای من حج به جای آور، پس عرض علیه الحج نیست چون عرض علیه الحج در جایی است که مبذول له برای خودش حج به جای آورد نه باذل، ولی این توجیه در ما نحن فیه صحیح نیست، چون در این صورت دیگر زکات نیست و مثل این است که به فقیر پول بدهد و بگوید برای من طعام بخر، و عرض علیه الحج جایی است که مبذول له برای خودش حج به جای می آورد پس ما نحن فیه مثل حج استیجاری است و واجب القبول نمی باشد و بدون شك مراد از سهم سبیل الله این است که به مبذول له بدهیم تا برای خودش حج به جای آورد.

بنابراین کلام امام قابل توجیه نیست و شاید به جهت قصور فهم ما باشد و وقتی عرض علیه الحج است چرا لایجب علیه القبول باشد و اگر بگویید اینجا مجبور است بدهد خواهیم گفت که در وقف و وصیت و نذر هم واجب بود. نظر ما این است که در این گونه موارد مصداق روشن حج بذلی است و اگر به او عرضه شد، قبول واجب است.

بقي هناء شيء:

مالك که حق نداشت مورد مصرف را تعیین کند، آیا حاکم شرع می تواند تعیین کند؟ حاکم شرع به عنوان اولی مثل مالك است و نمی تواند تعیین کند ولی به عنوان ثانوی و این که ولی مسلمین است و مصالح را در نظر می گیرد، می تواند تعیین کند و در روایات هم آمده بود که اگر در سالی تعداد کمتری به حج بروند، حاکم شرع می تواند عده ای را به حج بفرستد تا خانه خدا خلوت نشود.

مسألة ۳۲: يجوز للبادل الرجوع عن بذله قبل الدخول في الإحرام وكذا بعده (الإحرام) علي الأقوي (مبذول له پس از رجوع باذل چه کند؟ از احرام نمی تواند خارج شود پس باذل باید

به مقداري كه بتواند حجّش را تمام كند، چيزي در اختيار او قرار مي دهد) **و لو وهبه للحجّ** قبل فالظاهر جريان حكم سائر الهبات عليه و لو رجع عنه في اثناء الطريق (در اين صورت نفقه عود را بايد به او بدهد) **فلا يبعد أن يجب عليه نفقة عوده و لو رجع بعد الإحرام فلا يبعد وجوب بذل نفقة اتمام الحج عليه** (فقط نفقه اتمام حج را بايد بدهد يا نفقه بازگشت را هم بدهد؟ ظاهراً نفقه بازگشت را هم بدهد).

عنوان مسأله:

اين مسئله به حسب ظاهر كوچك ولى پلي به ديگر مسائل فقه است وبا قواعدي كه در اينجا استفاده مي شود مي توان مسائلي را در ديگر ابواب فقه حل كرد.
مسأله داراي دو صورت است:

۱- بذل به صورت هبه باشد.

۲- بذل به صورت اباحه تصرف باشد.

اگر بذل به صورت هبه باشد در چند جا نفي توان از آن برگشت:

الف) هبه معوضه:

هزينه حج را هبه مي كند و در مقابل از او مي خواهد برايش عمره مفرده به جاي آورد.

ب) هبه به ذي رحم:

به ارحام خود هبه مي كند.

ج) هبه به قصد قربت:

براي خاطر خدا اين بذل را در اختيار او گذاشته و آنچه براي خداست قابل بازگشت نيست.

(ما كان لله فلا يرجع ابداً).

د) بازگشت از هبه سبب ايداء و اهانت به طرف مقابل باشد.

هـ) پول هبه کرده و این شخص مرکب و زاد خریده و در واقع هبه قائماً به عینه نیست و تبدیل به مرکب و زاد شده، پس قابل بازگشت نیست.

بنابراین این پنج صورت از بحث ما خارج است، چون اینها قابل بازگشت نیست.

اگر بذل به صورت اباحه تصرف باشد فقط يك مشکل دارد و آن جایی است که بازگشت ایذا و اهانت است که در این صورت حق بازگشت ندارد.

اقوال:

این مسأله در کلمات فقهای پیشین مطرح نشده و فقط در کلمات معاصرین و من قارب عصرنا مثل مرحوم صاحب عروه و محشّین آن مطرح شده است. در کلمات فقهای عامّه هم دیده نشده است.

ادله:

در مسأله نصّ خاصّی نداریم و باید سراغ قواعد برویم. سه قاعده است که برای حلّ زوایای مسأله استفاده می شود و مشابهات این مسأله در فقه با همان سه قاعده حل می شود. این مسأله را در دو صورت بررسی می کنیم.

الف) رجوع قبل از احرام:

در مورد قبل از احرام بازگشت جایز است چون هبه قابل رجوعی است و قاعده می گوید:

الناس مسلّطون علی أموالهم و فقط هزینه بازگشت را لازم است باذل بدهد و دلیل آن قاعده

غرور است چون قاعده غرور می گوید: المغرور يرجع بمن غره.

قاعده غرور:

این قاعده در قواعد الفقهیه به عنوان قاعده ۱۳ مطرح شده است. فقها در مورد قاعده «المغرور يرجع بمن» غره می گویند حدیثی است که در منابع اهل سنت و منابع شیعه دیده نشده است ولی صاحب جواهر آن را روایت می داند و محقق ثانی هم در بعضی از کلمات خود آن را روایت می داند.

ظاهر این است که روایت نیست و تصور شده که روایت است ولی مهم این است که روایات خاصه ای داریم که اگر در موارد خاصه جمع بندی شود این قاعده از آن استخراج می شود که به آن اصطیاد عموم از موارد خاصه می گویند. ما این روایات خاصه را در قواعد فقهیه ذکر کرده ایم.

علاوه بر این قاعده مذکور قبل از این که قاعده ای شرعی باشد، قاعده ای عقلایی است و عقلاً در جایی که شخصی دیگری را به خسارت بیاورد جبران خسارت را نسبت به او لازم می دانند، پس قاعده غرور قبل از این که قاعده ای شرعی باشد قاعده ای عقلاییه است. لازم به ذکر است که قاعده لاضرر از قاعده غرور وسیعتر است و قاعده غرور را می توان از قاعده لاضرر نیز استخراج کرد و قاعده لاضرر هم در اینجا حاکم است در حالی که بزرگان فقط به قاعده غرور تمسک کرده اند.

مرحوم امام می فرماید: **فلا یبعد أن یجب علیه نفقة عوده**، به نظر ما حتماً باید بدهد و لایبعد نیست.

قاعده غرور مخصوص جایی که فریب باشد نیست بلکه در جایی است که کسی دیگری را به میدانی کشانده که در آن دچار ضرر شده و لازم نیست قصد سوء در کار باشد.

(ب) رجوع بعد از احرام:

این مسأله محل اختلاف است؛ مرحوم سیّد در مسأله ۴۱ عروه فیه وجهان می گوید (یجوز الرجوع ولا یجوز الرجوع) ولی محشیّن عروه به سه قول قائل شده اند.

۱- مرحوم محقق نائینی و مرحوم سیّد اصفهانی و مرحوم آقای سید عبدالهادی شیرازی الأقوی عدم الجواز می گویند.

۲- مرحوم آقا ضیاء عراقی می گوید: می تواند برگردد ولی این که مبذول له بعد از رجوع باذل چه کند را نگفته اند.

۳- مرحوم آقای گلپایگانی و مرحوم امام تکلیف شخص را روشن کرده و می گویند: باذل

می تواند بازگردد ولی باید چیزی در اختیار مبذول له بگذارد که بتواند اعمالش را تمام کند. این مسئله شفاف است و پیچ و خمی ندارد و سه قاعده برای حل آن جاری است :

۱- قاعده استلزام (الإذن فی الشيء إذن فی لوازمه):

کسی به دیگری اجازه میدهد که در منزلش نماز بخواند ولی در اثنای نماز رجوع کرده و می گوید: از منزل من بیرون برو، حال چون اجازه در نماز داده باید اجازه در لوازمش هم بدهد و نماز باید تمام شود و نمی تواند آن را قطع کند.

إن قلت: این قاعده در روایات و در بین عقلا نیست. زیرا اذن داده ولی بعد، از آن بر می گردد و مجبور به ادامه نیست.

قلنا: اگر لوازم ینفک باشد اذن در شیء إذن در لوازم آن است و این جای اشکال ندارد مثلاً شب شخصی را دعوت کرده که در منزل بماند نیمه شب می گوید برو در حالی که نصف شب ناامن است و نمی تواند بیرون برود، اگر راضی هم نباشد تا صبح می تواند بماند، چون لازم قهري و لا ینکف است پس اگر لازم لا ینفک و قهري باشد عقلایی است.

۲- قاعده غرور:

شخصی را به حج آورده و او مُحرم شده و بدون انجام اعمال از احرام نمی تواند خارج شود.

۳- قاعده لاضرر و لا حرج:

شخص بعد از محرم شدن باید اعمالش را تمام کند و اگر هزینه اش را باذل ندهد ضرر است. مرحوم امام و مرحوم آقای گلپایگانی معتقدند که ما مشکل این قواعد را حل کرده و رجوع می کنیم به عنوان مثال می گوئیم باذل به جای آن چیز دیگری می دهد که لطمه و ضرری به مبذول له نخورد و حجّش را تمام کند پس رجوع بدون بدل جایز نیست و این آقایان هم رجوع مع البدل را گفته اند.

سؤال: آیا این مسأله شفاف است یا مبهم که لایبعد بگوئیم؟

شفاف است و نیاز به تعبیر لایبعد نیست و کسی نمی گوید رجوع بدون بدل جایز است پس

ما به جاي لايبعد تعبير الأقوي مي گوييم.

نکته: اين مسائل در صورتي است که مبذول له با هزینه خودش بخواهد ادامه دهد ولی در جايي که ديگران هستند که خرج او را بدهند ديگر لازم نيست باذل بدل و خسارت را بدهد.

مسألة ۳۳: الظاهر أنّ من الهدى علي البازل و أمّا الكفّارات فليست علي البازل و إنّ أتى بموجبها اضطراراً أو جهلاً أو نسياناً بل علي نفسه.

عنوان مسأله:

اين مسأله داراي دو فرع است.

فرع اول: قربانی در حج بذلی بر عهده کیست؟

فرع دوم: كفّارات در حج بذلی بر عهده کیست؟

فرع اول: قربانی

اين مسأله از مسائلي است که در کلام قدما و متأخرين نيامده و در کلام معاصرین و من قارب عصرنا آمده است. مرحوم صاحب عروه در مسأله ۴۴ در مورد پول قربانی صریحاً فتوا مي دهد که إله علي البازل، و مرحوم امام نیز بر عهده باذل مي داند. من العجب جمعي از محشّين عروه مخالفت کرده و بعضي تفصيل داده اند. از اعظام مخالفين مرحوم آقاي بروجردي

است؛ ایشان می فرمایند:

لا یبعد عدم الوجوب فإن بذل فهو و إلا انتقل إلى الصوم (فمن لم يجد فصيام عشرة ایام).
اگر از خودش هم پول داشته باشد ظاهر عبارت این است که از پول خودش هم لازم نیست بخرد.

بعضی مثل مرحوم آقای گلپایگانی در حاشیه عروه تفصیل داده و می فرماید:
إن كان المبذول له ممن يجب عليه الهدی لكونه واجداً فهو (خودش پولی دارد و قربانی می خرد و بعد از باذل می گیرد) **و إلا** (اگر واجب نباشد) **لم يجب و حیث إن لم یبذل انتقل إلى الصوم.**

بعضی مثل مرحوم آقای حکیم تفصیل دیگری دارد و می فرماید اگر باذل نذر کرده واجب است قربانی را هم بدهد اما اگر نذر نکرده لازم نیست.

مشکل این آقایان از این جا ناشی شده است که قربانی بدل دارد، به همین جهت باذل می گوید من نمی دهم و بدل را به جای آور.

قلنا: حق در مسئله این است که باید بینیم ظاهر کلام باذل به چه منصرف است؟
ظاهر کلامش همه هزینه هاست و اگر ندهد از طریق قاعده غرور بر عهده اوست که می گوید المغرور یرجع علی من غره، پس مسأله شفاف است و راه حل آن در ظاهر کلام باذل است نه بدل.

فرع دوم: کفّارات

مرحوم صاحب عروه در مورد کفّارات فیه وجهان می گوید و هیچ يك را ترجیح نمی دهد که برعهده باذل است یا برعهده خود شخص.

محشّین عروه در اینجا اختلاف کرده اند و بعضی وجه اوّل و بعضی وجه دوم را پذیرفته اند.
کثیری از محشّین هم برعهده باذل می دانند و دلیل آنها مطابق استدلال آقا ضیاء الدین عراقی است که می گوید:

لأنها عقوبات مترتبة علي فعله، یعنی کفّارات عقوباتی است که مترتب بر فعل خودش است به خصوص در جایی که عمدی باشد و باذل نگفته بود که اینها را هم خواهد داد. بعضی بین کفّاره صید و سایر کفّارات تفصیل داده اند و در کفّاره صید بر عهده باذل و در سایر کفّارات بر عهده مبذول له دانسته اند.

چه فرقی بین کفّاره صید و سایر کفّارات است؟

در صید عمد و سهو آن فرقی ندارد و در هر دو صورت کفّاره دارد ولی در دیگر محرمات احرام عمد و سهوش فرق می کند، و آنچه کفّاره دارد، صورت عمدی و اضطراری است. **ولكن الانصاف؛** ما تفصیل دیگری داده و می گوییم اگر کفّاره، کفّاره اضطراری عام بود، مثل این که شب مشعر به قدری سرد شد که تمام کاروان از جمله مبذول له مجبور شدند که لباس دوخته بپوشند، در چنین جایی مبذول له کفّاره اش بر گردن باذل است.

آیا مطابق قاعده التزام به شیئی التزام به لوازم آن است این هم از لوازم است که و بگوییم این لوازم طبیعی و قهری است، یا این که بگوییم این هم از مخارج حج است، چون همه حاجیها مجبورند بپوشند و عذر عام است و این از هزینه های حج است پس زمانی که عذر عام است داخل در قاعده التزام و غرور است، چون می دانند که حج چنین هزینه هایی دارد و باید باذل بدهد.

از این بالاتر اگر مبذول له مریض شد و به خاطر بیماری ناچار شد لباس بپوشد باید کفّاره بدهد (چون اضطرار کفّاره دارد و سهو است که کفّاره ندارد) در اینجا مریض شدن امری عادی است و باید باذل پول دارویش را بدهد، پس کفّاره اش را هم باید بدهد و اینها از لوازم حج است و خیلی از حاجی ها مریض می شوند.

بنابراین در حدود مخارج متعارف باذل باید بدهد و این کفّارات از مخارج متعارف است، پس لایبعد که در حوادث عام یا خاص متعارف که برای مبذول له پیش می آید باید باذل هزینه آن را بپردازد.

× × ×

مسألة ۳۴: الحج البذلي مجز عن حجة الاسلام سواء بذل تمام النفقة أو متممها (مقداري از نفقه را خودش دارد و مقدار دیگر را باذل می دهد) و لو رجع عن بذل في الأثناء و كان في ذلك المكان متمكناً من الحج من ماله و جب عليه (واجب است تکمیل کند) و يجزيه عن حجة الاسلام إن كان واجداً لسائر الشرائط (آیا عود الی الکفایة را هم شامل است؟ اگر شرط است چرا جلوتر این را مطرح نکردند) و إلا (بقیه شروط را ندارد) فإجزائه محل إشكال.

عنوان مسئله:

آیا حج بذلی جانشین حجة الاسلام می شود به گونه ای که اگر بعداً مستطیع شود از او ساقط باشد؟ مرحوم صاحب عروه این مسئله را در مسأله ۴۰ بحث می کند.

این مسأله را تقریباً همه فقها از زمان شیخ طوسی به این طرف مطرح کرده اند و مشهور فتوا داده اند که جانشین حجة الاسلام می شود.

مرحوم صاحب جواهر (۱) متعرض این مسأله شده و اقوال را بیان کرده و می فرماید: شهرت بر اجزاء است و در ادامه از مرحوم شیخ مخالفت را نقل می کند.

ج ۱، ص ۲۶۷.

حدیث اخلاقی: آداب نامه نگاری»

متن حدیث:

أمر أبو عبدالله (عليه السلام) بكتاب في حاجة فكتب ثم عرض عليه و لم يكن فيه استثناء فقال كيف رجعتم أن يتم هذا و ليس فيه استثناء انظروا كل موضع لا يكون فيه استثناء فاستثنوا فيه.

ترجمه حدیث:

امام صادق (علیه السلام) دستور نگارش نامه ای برای کاری را دادند. نامه نوشته شده و خدمتشان عرضه شد، در حالی که در آن از کلمه «ان شاء الله» استفاده نشده بود، حضرت فرمود: چگونه امید دارید این کار به پایان رسد، در حالی که در آن ان شاء الله نیست. هر جای نامه که نیاز به این تعبیر است آن را اضافه کنید.

شرح حدیث:

این حدیث در واقع برگرفته شده از قرآن است که می فرماید:

وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إني فاعل ذلك غداً × إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ. (۱)

خداوند در این آیه خطاب به پیامبرش می فرماید: ای پیامبر نگو فردا فلان کار را انجام خواهم داد مگر این که ان شاء الله را ذکر کنی. مرحوم طبرسی برای ان شاء الله چند معنا ذکر کرده است که از همه بهتر این است که برای قول دادن به آینده این شرط را فراموش نکنی.

شأن نزول آیه هم این است که جمعی از پیامبر سؤال کردند و حضرت جواب را موکول به فردا کرد تا وحی نازل شود و پاسخ آنها را بدهد؛ چند روز گذشت و وحی نازل نشد و بعد

از چند روز جواب سؤال و این آیه نازل شد که پیغمبر با آن عظمت هم چون «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» نگفت کارش عقب افتاد و این درسی است برای فرد فرد امت.

فایده «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» در این موارد چیست؟

فلسفه گفتن إِنْ شَاءَ اللَّهُ چند چیز است:

۱- مدد گرفتن از قدرت الهی:

كمك گرفتن از خدا اراده انسان را تقویت می کند. حضرت علی (علیه السلام) وقتی کار مهمی پیش می آمد وضو می گرفت و نماز می خواند بعد این آیه را تلاوت می فرمود: **و استعینوا بالصبر و الصلوة، (۲)** چرا که خداوند مرکز تمام قدرتهاست و همه چیز به دست اوست، پس یکی از فواید آن تقویت اراده است.

۲- گرفتار غرور نشدن:

با توجه و استفاده از این واژه انسان از مرکب غرور پایین می آید و به یاد می آورد که اگر خدا نخواهد، کاری از او ساخته نیست که همان توحید افعالی است.

۳- عدم ایجاد اطمینان کامل در طرف مقابل:

استفاده از این تعبیر طرف مقابل را به انجام کار مطمئن نمی کند و می داند که ممکن است موانع غیر قابل پیش بینی پیش آید که در این صورت اگر از انجام آن هم عاجز باشیم طرف مقابل انتظار زیادی نخواهد داشت.

۴- اظهار ادب در پیشگاه خداوند:

إِنْ شَاءَ اللَّهُ گفتن یعنی خدایا من چیزی نیستم و هر چه هست توپی و وقتی در پیشگاه خدا اظهار ادب کند خدا هم مشکل او را حل خواهد کرد.

علاوه بر مطالبی که از روایت استفاده شد با توجه به روایت روشن می شود که اسلام برای جزئیات هم برنامه دارد و خلایق در احکام اسلام نیست و در مسائل مستحدثه هم مسأله ای بدون جواب نداریم و نیازی به قانون گذاری در مقابل اسلام نیست.

نکته: مسلمانان باید جهش علمی پیدا کرده و گذشته تاریخی اسلام را احیا کنند و با این کار جلوی استثمار و استعمار را بگیرند. غریبها به واسطه برتری صنعتی که دارند به ملت ها توهین می کنند و در جواب حرف منطقی حرف زور می زنند ولی مسلمین باید جهش علمی پیدا کنند تا بتوانند خود را از زیر سلطه استعمار نجات دهند. ما حتی به دوستان خود هم نمی توانیم اعتماد کنیم و آنها نیز از تعهدات خود تخلف می کنند.

عزت برای خدا و رسول او و مؤمنان است و عزت مایه پیشرفت است و این پیشرفتهای مایه خوشنودی است تا زورمندان نتوانند به ما زور بگویند.

× × ×

مسألة ۳۴: الحجّ البذلي مجز عن حجة الاسلام سواء بذل تمام النفقة أو متممها (فرع اول) ولو رجع عن بذله في الاثناء و كان في ذلك المكان متمكنا من الحج من ماله و جب عليه و يجزيه عن حجة الاسلام إن كان واجداً لسائر الشرائط قبل إحرامه و إلاّ فإجزائه محلّ إشكال (فرع دوّم).

عنوان مسأله:

مسأله داراي دو فرع است. فرع اول در این است که آیا حجّ بذلی جانشین حجة الاسلام می شود به طوری که اگر بعداً مستطیع شود، نیازی نباشد که بار دیگر حج به جای آورد؟ و فرع دوّم در این است که اگر باذل از بذل خودش برگردد و مبدول له پول داشته باشد و حجّش را کامل کند، آیا کافی است؟

اقوال:

این مسأله در کلمات قدما و متأخرین ذکر شده و از زمان مرحوم شیخ طوسی فقها متعرض آن شده اند. از مجموع کلمات فقها استفاده می شود که در مسأله شهرت قویّه است و تنها

مخالف مرحوم شیخ طوسی در کتاب استبصار است که شیخ در جوانی آن را نوشته و در کتابهای بعد از این نظر برگشته است و به قول صاحب جواهر استبصار کتاب فتوا نبوده و کتاب حدیث است.

مرحوم صاحب ریاض می فرماید:

ولو حجّ به بعض إخوانه ... أجزأه عن الفرض فلا يحتاج إلى إعادته لو استطاع فيما بعد وفاقاً للأكثر كما في المدارك بل المشهور كما في الذخيرة (مرحوم سبزواری) بل فی غیرهما أنّ علیه فتوی علماءنا (این تعبیری است که در مقام اجماع به کار می برند) ... خلافاً للاستبصار فیعيد مع اليسار. (۳)

مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

المشهور بين الأصحاب رضوان الله عليهم أنّه لا يجب علي المبدول له إعادة الحج بعد اليسار و ذهب الشيخ في الاستبصار إلى وجوب الاعادة. (۴)

مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

ثم لا يخفي ظهور النص و الفتوي أو صراحتها ... أنّ حج المبدول له حج إسلام فلا يجب عليه حينئذ غيره و إن أيسر بعد ذلك. (۵)

این مسأله بسیار مهم است و در خیلی از موارد مثل روحانی کاروان، آشپز، پزشک و یا خدمه کاروان این بحثها پیش می آید، چون ممکن است خودشان مستطیع نباشند و مانند حج بذلی است و اگر این حج کفایت از حجة الاسلام کند مشکل مهمی حل می شود.

ادله:

۱- اصل:

بعضی از بزرگان به اصل تمسک کرده اند در حالی که اصل عدم اجزا است، چون وقتی شك شود که مجزی است یا نه اصل عدم اجزاء است و اجزاء دلیل می خواهد مگر این که بگوییم حج بذلی داخل در آیه «لله علي الناس حج البيت ...» و مراد از اصل عموم آیه است، یعنی

عموم آیه حجّ بذلی را هم شامل می شود کما این که ظاهر روایات هم همین است و امام (علیه السلام) می خواهد حجّ بذلی را در عموم آیه داخل کند.

۲- روایات:

عمده روایات در باب ۱۰ است و در باب ۶ و ۸ هم روایاتی داریم. این روایات دو طایفه است. طایفه اول از روایات استناد به آیه کرده و آن را مصداق استطاعت دانسته است. طایفه دوم روایاتی است که کاری به آیه ندارد و این حج را کافی می داند.

طایفه اول:

× ... عن محمد بن مسلم في حديث قال: قلت لأبي جعفر (عليه السلام) ... فإن عرض عليه الحج

فاستحي؟ قال هو ممن يستطيع الحج ولم يستحي (۶)

× ... قال (عليه السلام) (مرسله مفيد) من عرضت عليه نفقة الحج فاستحي فهو ممن ترك الحج

مستطيعاً إليه السبيل (این مصداق آیه شریفه است). (۷)

× ... عن الحلبي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) في حديث قال: قلت له: فإن عرض عليه ما يحجّ

به فاستحي من ذلك أهو ممن يستطيع إليه سبيلاً؟ قال: نعم ما شأنه يستحي ... (۸)

سه حديث دیگر این باب هم به همین مضمون است.

۱. سوره كهف، آیه ۲۳ و ۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۴۵.

۳. ج ۳، ص ۴۷۳.

۴. ج ۱۴، ص ۱۰۵.

۵. ج ۱۷، ص ۲۶۷.

۶. ج ۱، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ح ۴، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۸. ح ۵، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در فرع اول از مسأله ۳۴ در این بود که آیا حج بذلی کفایت از حجة الاسلام می کند و بعداً اگر مستطیع شد حج دیگری بر او واجب نیست؟ مسأله آثار زیادی دارد، چون افراد زیادی هستند که به صورت شبیه حج بذلی به حج می روند مثل دکتر، روحانی، مدیر کاروان و

مشهور و معروف این است که حج بذلی کفایت از حجة الاسلام می کند و تنها مخالف مرحوم شیخ طوسی در کتاب استبصار است، البته خود شیخ در کتاب مبسوط از این نظریه برگشته و حج بذلی را کافی دانسته است و می دانیم کتاب مبسوط، کتاب فتوا و کتاب استبصار کتاب حدیث است و در مبسوط آرای شیخ شافتر و روشن تر مطرح شده و اگر بگوییم که شیخ طوسی از نظرش در کتاب استبصار برگشته مسأله اجماعی می شود.

ادله:

عمده دلیل، روایات است که شش روایت در باب ۱۰ از ابواب وجوب حج و شرائطه آمده که این روایات در واقع دو گروه است

طایفه اول:

حج بذلی مصداق استطاعت است و ما افرادی را هم که گفته می شود ملحق به حج بذلی هستند، از این روایات استفاده می کنیم، چون روحانی و دکتر کاروان هم مستطیع و مصداق من استطاع هستند. در غیر از باب ده در باب شش و هشت هم روایاتی داریم که بعضی از آنها را از باب نمونه می خوانیم.

× ... عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنى عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن عمار، عن أبي

عبدالله(عليه السلام) في قول الله عزّوجلّ «و الله علي الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً» ... و إن دعاه أحد إلى أن يحمّله فاستحي فلا يفعل فإنّه لا يسعه إلّا أن يخرج (در صدر روایت امام بر آیه تکیه کرده و در ذیل هم به آیه تکیه می کند) ... و هو قول الله عزّوجلّ «و من كفر فإنّ الله غني عن العالمين» قال: و من ترك فقد كفر قال: و لم لا يكفر و قد ترك شريعة من شرايع الاسلام ... (۱).

× ... عن العلاء بن رزين قال: سألت أبا عبدالله(عليه السلام) و ذكر مثله (همان که در حدیث يك آمده) و زاد قلت فمن عرض عليه فاستحي قال: هو ممن يستطيع. (۲)

مطابق روایات حج بذلی کافی است چون مصداق مستطیع است.

طایفه دوم:

روایاتی که حج بذلی را کافی می داند ولی اشاره ای ندارد که شخص مستطیع است.

يك روایت از باب نمونه بیان می کنیم.

× ... عن معاوية بن عمّار قال: قلت لأبي عبدالله(عليه السلام): رجل لم يكن له مال فحج به رجل من إخوانه أيجزيه ذلك عنه عن حجة الإسلام أم هي ناقصة؟ قال: بل هي حجة تامّة. (۳)
مرحوم صاحب جواهر فقط بر این روایت تکیه می کند و این روایت را از بقیّه بهتر می داند.
روایات به قدر کافی دلالت دارد و حجّ بذلی را کافی می داند.

روایات معارض:

دو روایت معارض داریم که يك روایت با ظهور تام معارض است ولی روایت دیگر را بعضی معارض می دانند و بعضی آن را بر خلاف مطلوب ادلّ می دانند.

× ... عن علي بن أبي حمزة (ضعيف) عن أبي بصير عن أبي عبدالله(عليه السلام) قال: لو أنّ رجلاً معسراً أحجّه رجل كانت له حجّته فإن أيسر بعد ذلك كان عليه الحج الحديث. (۴)

در اینجا چون دو روایت داریم از اسناد آن بحث می کنیم. رجال سند به جز «علي بن ابی حمزه» خوب است ولی بعضی آن را به خاطر علي بن ابی حمزه تضعیف کرده اند. این شخص

در رجال يك معماست. چون از يك سو در مورد او گفته شده كه كذاب، متهم، ملعون و لايعتمد علي رواياته و هو احد عمد الواقفية (هم الذين وقفوا علي موسي بن جعفر) عليه السلام)) پس ضعيف است و از سوي ديگر حدود ۵۴۵ روايت در كتب اربعه دارد. در جامع الروات چهار صفحه در مورد روايات او بحث مي شود.

از اين جالبتر اين كه در اسناد كامل الزيارات آمده و آقاي خويي هم معتقد بود كه رجال كامل الزيارات معتبر است چون ابن قولويه گفته من اسناد اين كتاب را معتبر مي دانم، ولي آقاي خويي در اواخر عمر شريفشان از نظرشان برگشتند. حال اين همه روايات در كتب معتبر به وسيله راويان معتبر از اين شخص او را به صورت معمايي در آورده كه ما به روايات او اعتماد نمي كنيم. او قائد ابي بصير ناينا بود.

× ... عن الفضل بن عبد الملك (به اين روايت استدلال کرده اند، در حالی كه بر خلاف مطلوب ادل است). عن حميد بن زياد (ثقه) عن ابن سماعة (مجهول است و تضعيف روايت يا به جهت اوست يا به جهت عدة من اصحابنا است كه نمي دانيم ثقه هستند يا نه) عن عدة من أصحابنا، عن أبان عثمان (از اصحاب اجماع است) عن الفضل بن عبد الملك (ثقه) عن أبي عبد الله قال سألت عن رجل لم يكن مال فحجّ به أناس من أصحابه أقضي حجة الإسلام قال: نعم (بله حجة الاسلام است كه اين روايت بر خلاف مطلوب ادل است) فإن أيسر بعد ذلك فعليه أن يحجّ فإن أيسر فليحجّ (دوباره حج را به جاي آورد)

در تعارض بايد در اولين قدم سراغ جمع دلالي رفت؛ اگر دليل فقط اين روايات باشد، روايات قبل كافي است و روايات معارض را حمل بر استحباب مي كنيم و جمع بين نص و ظاهر کرده و ظاهر (روايات معارض) را حمل بر نص (روايات گروه اول) مي كنيم كه جمعي شناخته شده در تمام فقه است.

سَلَمْنَا؛ كه جمع دلالي نباشد سراغ مرجّحات مي رويم كه گروه اول اشهر فتوي و روايتاً است، علاوه بر اين موافق با ظاهر كتاب الله است چون كتاب الله من استطاع مي گويد.

فرع دوم: اگر باذل از بذل خودش برگردد و مبذول له پولی فراهم کرده و حجّش را کامل کند آیا این هم کافی است؟ دو حالت دارد: گاه قبل از احرام برگشته و گاه بعد از احرام که بیان شد بعد از احرام به خاطر قاعده استلزام حق بازگشت ندارد و نمی تواند از احرام خارج شود مگر این که حج را به جایی آورد.

اگر قبل از احرام برگردد حکم آن چیست؟ مرحوم صاحب عروه این بحث را مسأله جداگانه ای قرار داده است.

۱. ح ۱۱، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۲، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۲، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۵، باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مسأله ۳۴ از مسائل استطاعت بود. در فرع اول بیان شد که حجّ بذلی جانشین حجّه الاسلام می شود و دلایل متعدّدی از اخبار و روایات بر آن اقامه کردیم.

فرع دوم:

اگر باذل از بذلش برگردد و مبذول له حج را تکمیل کند، آیا این حج کفایت از حجّه الاسلام می کند؟

مرحوم امام فرمود:

ولو رجع عن بذله في الأثناء (ظاهر کلام به قرینه مابعد قبل از احرام است) **و كان في ذلك المكان متمكّناً من الحجّ من ماله** (از این تعبیر استفاده می شود که رجوع قبل از احرام حج

است) **و جب عليه و يجزيه عن حجة الاسلام إن كان واجداً لسائر الشرائط قبل إحرامه (حتي رجوع به كفايت را هم داشته باشد) و إلاً فاجزائه محل الاشكال.**

مرحوم صاحب عروه همین فرع را در مسأله ۴۸ مطرح کرده ولی عبارتش با عبارت مرحوم امام مقداري تفاوت دارد و مي فرمايد:

إذا أتى ببقية الأعمال.

مسأله داراي دو صورت است.

الف) رجوع قبل از احرام:

صورت اول: قبل از احرام باذل ديگري پيدا شد كه هزينه حجّ مبذول له را بيردازد؛ اين صورت اشكالي ندارد و حج بذلي است چون پيش از اين بيان شد مي تواند باذل متعدّد باشد مثلاً تا مسجد شجره را يك باذل آورده و از آن جا بانيان ديگري پيدا شده است.

صورت دوم: مبذول له اموالي دارد و حج را تكميل مي كند و در واقع متمّم حج را خودش دارد؛ گفته شده كه اين هم كافي است، چون سابقاً بيان شد باذل لازم نيست كه بذل كننده تمام مؤونه حج باشد بلكه اگر بخشي را خودش داشت و بخشي را باذل داد، كافي است و ما آن را سابقاً پذيرفتم.

آيا اگر كسي نصف مؤونه حج را بذل كند و نصف ديگرش را خودش بدهد اين مصداق «عُرَضَ عَلَيْهِ نفقة الحج» است؟

ظاهر «عُرَضَ عَلَيْهِ نفقة الحج» تمام نفقه حج است نه بعض آن و بذل بعضي كافي نيست، پس اگر تمام شرايط را دارد مستطيع است ولي اگر متمّم را دارد مستطيع نيست.

اما اگر واقعاً درآمد و مالي پيدا كرد و مستطيع شد به گونه اي كه رجوع به كفايت هم در او باشد، در اين صورت اگر به ميقات رسيد داخل در **«الله علي الناس حج البيت من استطاع**

اليه سبيلاً» است كه اگر مراد از متمّم اين باشد اين شخص مستطيع كامل و از بحث ما خارج است.

ب) رجوع بعد از احرام

اگر رجوع در اثنای عمل و بعد از احرام باشد؛ بیان شد که باذل در این صورت حق رجوع ندارد، ولی اگر فرض کنیم برگردد، سه صورت دارد:

صورت اول: با مراجعه به حاکم شرع امکان گرفتن هزینه حج از باذل وجود دارد، که این حج بذلی است و جانشین حجة الاسلام می شود.

صورت دوم: مبذول له وام می گیرد تا در وطن هزینه حج را از باذل بگیرد که ظاهراً مصداق حج بذلی است.

صورت سوم: هیچ يك از دو صورت قبلی ممکن نیست ولی مبذول له مالی دارد که می تواند حج را با آن تکمیل کند آیا این حجة الاسلام است؟ و آیا استطاعت از اینجا کافی است یا استطاعت از ابتدا لازم است؟

حج بذلی باید تمامش بذل باشد و حج استطاعتی باید تمامش استطاعت باشد و این صورت نه داخل در حج بذلی است و نه داخل در حج استطاعتی و ما متمم را کافی نمی دانیم، پس با این که سابقاً پذیرفتیم که متمم کافی است ولی در اینجا نمی پذیریم، چون عرض علیه الحج و حجة الاسلام نیست بلکه حجی صحیح اما استحبایی است.

× × ×

مسألة ۳۵: لو عین مقداراً لیحج به و اعتقد کفایته فبان عدمها فالظاهر عدم وجوب الاتمام علیه (اتمام پول بر او لازم نیست) سواء جاز الرجوع له أم لا (قبل از احرام رجوع جایز و بعد از آن جایز نیست، صورت اول) ولو بذل مالا لیحج به فبان بعد الحج أنه كان مغصوباً فالأقوي عدم کفایته عن حجة الإسلام (حجش صحیح است، چون اطلاع نداشته که غصبی است ولی نه حج استطاعتی است و نه حج بذلی) و كذا لو قال: حج و علي نفقتك فبذل

مغضوباً (حجة الإسلام نیست، فرع دوّم).

عنوان مسأله:

مرحوم امام در مسأله دو مسأله ۵۰ و ۵۲ عروه را ادغام کرده که داراي دو صورت است
صورت اوّل: اگر باذل گفت اين پول را بگير و حج به جاي آور و مبذول له به حج رفت و
 پول کم آمد آیا حج صحيح است و کفايت از حجة الاسلام مي کند؟
صورت دوّم: پولی داد که حج به جاي آورد بعد معلوم شد که پول غصبی بود، آیا کفايت از
 حجة الاسلام مي کند؟

اقوال:

مسأله پيچ و خمي ندارد و متقدّمين متعرّض آن نشده اند و فقط از صاحب عروه به اين طرف
 متعرّض آن شده اند.

ادلّه:

در مسأله نصّ خاصّي نداريم. در فرع اوّل که معتقد بود مال بذل شده کافي است ولی کفايت
 نکرد حجّ بذلی و حجّ استطاعتي نیست، ولی حج صحيح است، چون با مال خودش تکميل
 کرده است، پس اين صورت روشن است که کافي نیست، چون متمّم، نه حجّ بذلی درست
 مي کند و نه حجّ استطاعتي، زیرا عناوينی مثل «عُرض عليه الحج» و يا «عرض عليه نفقة
 الحج» ظاهرش تمام نفقه است نه متمّم.

در فرع دوّم گاه پيش از اعمال و گاه در اواسط عمل متوجّه غصب مي شود که در ادامه
 نمي تواند اعمال را انجام دهد، چون لباس غصبی طواف و قربانی را خراب مي کند، البته
 غصبی بودن زاد و راحله حج را باطل نمي کند.

حال در ما نحن فيه که بعد از احرام از غصب آگاه شده اگر زاد و راحله اش غصبی باشد،
 حج باطل نمي شود ولی حجّش نه استطاعتي است و نه بذلی، چون استطاعت و بذل بايد از
 مال حلال باشد و اگر بعداً متوجّه شد که پولش غصبی بوده، در اين صورت حج صحيح

است ولی نه استطاعتی است و نه بذلی، چون استطاعت و بذل باید از مال حلال باشد، پس حج این شخص صحیح است و لكن الاقوي عدم کفایتة عن حجة الاسلام.

بحث در فرع دوم از مسأله ۳۵ بود. بیان شد اگر کسی به دیگری بگوید حج به جایی آور و مخارجت بر عهده من و قولش هم معتبر باشد و طرف مقابل به اعتماد او حج به جایی آورد ولی بعداً باذل مخارج را از مال غصبی و حرام بدهد مرحوم امام فرمود که کفایت از حجة الاسلام نمی کند: **و كذا (الأقوي عدم کفایتة عن حجة الاسلام) لو قال حجّ و علي نفقتك فبذل مغضوباً.**

مرحوم آقای حکیم می فرماید: گاه بذل انشائی (بازل می گوید حج به جایی آور و نفقه ات بر عهده من است و وقتی برگشت، می دهد) و گاه بذل عملی و خارجی است (بذل هنگام پرداخت پول حاصل می شود)، آیا معیار حجّ بذلی انشائی است یا بذل خارجی؟

بذل خارجی معیار است چون بذل انشائی که بذل نیست. در ما نحن فيه بذل خارجی مغضوب و کالعدم است چون با مال غصبی کسی مستطیع نمی شود و حجة الاسلام نیست.

قلنا: می توان این صورت را تصحیح کرد و کافی از حجة الاسلام دانست، چون باذل قول مال حلال داده و مبذول له به اعتماد او حجّ بذلی به جا آورده بنابراین الآن هم از او مطالبه مال حلال می کند که اگر بتواند بگیرد حجّ بذلی حلال است. البته امام و دیگران هم حجّ را صحیح می دانند و بحث در کفایت از حجة الاسلام است که امام کافی نمی دانند، چون مستطیع نبوده که حج استطاعتی باشد و بذلی هم نیست چون بذل مال حرام شده است.

اگر مبذول له بتواند حقّ خودش را از باذل از مال حلال بگیرد حجّ بذلی است و کفایت از حجة الاسلام می کند، ولی اگر نتوانست از مال حلال بگیرد، در اینجا می توان گفت کفایت از حجة الاسلام نمی کند چون بذلی نبوده است.

× × ×

مسأله ۳۶: لو قال: اقترض و حجّ و عليّ دينك ففي وجوبه (اقتراض) عليه نظر (فرع اول)

ولو قال: اقترض لي و حجّ به و جب مع وجود المقرض كذلك (فرع دوم).

عنوان مسأله:

این مسأله آخرین مسأله از مسائل حجّ بذلی و مشتمل بر دو فرع است:

فرع اول:

بازل می گوید برو وام بگیر و من وام تو را ادا می کنم و مبذول له به سادگی می تواند وام

بگیرد و می داند باذل ادا می کند، آیا در اینجا پذیرش آن واجب است؟

فرع دوم:

بازل می گوید برای من وام بگیر و پول را خودت بردار و حج برو، آیا در اینجا قبول واجب

است؟

ظاهراً این مسأله از زمان مرحوم صاحب عروه شروع شده و امام و دیگران به دنبال ایشان

آن را مطرح کرده اند. محشین عروه سه دسته اند:

۱- بعضی هر دو صورت را مجزی از حجة الاسلام و واجب القبول دانسته اند (قول مرحوم

محقق فیروزآبادی).

۲- بعضی هیچ کدام را مجزی از حجة الاسلام و واجب القبول ندانسته اند (قول مرحوم آقای

بروجردی و مرحوم محقق نائینی).

۳- بعضی فرع دوم را واجب القبول و فرع اول را محل تأمل دانسته اند (قول مرحوم امام).

قلنا: قول دوم که هیچ کدام را واجب القبول نمی دانند اقرب به صواب است.

دلیل:

در مورد صورت اول روایت خاصی نداریم و عمومات حج بذلی شامل این مورد نمی شود، چون اگر کسی به دیگری بگوید برو وام بگیر و من وام تو را می پردازم «عُرض علیه الحج» نبوده و عناوین چهار گانه هیچ يك در اینجا نیست. بلکه مقدمه بذل را که گرفتن وام است می تواند فراهم کنم ولی آیا فراهم کردن مقدمه آن هم واجب است؟ مثلاً مسابقه ای است که جایزه آن حج است ولی آیا لازم است که در مسابقه شرکت کند تا برنده شده، به حج برود؟ در ما نحن فیه هم پذیرش پیشنهاد دریافت وام لازم و واجب نیست؛ البته اگر کسی بگوید وام بگیر من ادا می کنم و دیگری بگوید من هم وام می دهم، این دو را روی هم می توان بذل دانست.

صورت دوم هم که می گوید برای من وام بگیر و با آن و به حج برو، آیا این بذل است یا مقدمه بذل؟

این نیز مقدمه بذل است و این که بعد از آن می گوید بردار و به حج برو بذل است. آیا لازم است مبذول له مقدمه بذل را به جای آورد تا این که باذل به او بذل کند؟ واجب نیست.

پس در هیچ يك از دو صورت قبول واجب نیست، چون بذل نیست بلکه مقدمه بذل است و مقدمه بذل واجب نیست.

جمع بندی: سه نکته قابل توجه است:

- ۱- این حج چه اقتراض واجب باشد و چه نباشد صحیح است.
- ۲- به دنبال اقتراض رفتن واجب نیست، چون اقتراض مقدمه بذل است و مقدمه بذل واجب نیست، همان گونه که شرکت در مسابقه لازم نیست تا برنده شود و به حج برود.
- ۳- کفایت حج هم بحثی ندارد یعنی اگر این کار را کرد مصداق بذل کفایت از حجة الاسلام می کند.

× × ×

مرحوم امام در مسأله ۳۷ چهار مسأله از عروه را در هم ادغام کرده است:

مسأله ۳۷: لو آجر نفسه للخدمة في طريق الحج بأجرة يصير بها مستطيعاً وجب عليه الحج

(منظور استطاعت مالی است نه بذلی، یعنی نفقه عیال و بازگشت به کفایت و تمام ارکان

استطاعت حاصل شود، صورت اول که مسأله ۵۳ عروه است) **ولو طلب منه إجارة نفسه**

للخدمة (به او پیشنهاد می شود که برای حج خدمت کند) **بما يصير مستطيعاً لا يجب عليه**

القبول (صورت دوم که مسأله ۵۴ عروه است) **ولو آجر نفسه للنيابة عن الغير فصار مستطيعاً**

بمال الاجازة قدم الحج النيابة (اگر مقید به امسال بود ولی اگر مقید به امسال نبود، حجّ

خودش را مقدّم می کند) **إن كان الاستئجار للسنة الأولى فإن بقيت الاستطاعة إلى العام القابل**

وجب عليه الحج لنفسه (صورت سوم که مسأله ۵۵ عروه است) **ولو حج بالإجارة أو عن نفسه**

أو غيره تبرعاً مع عدم كونه مستطيعاً (حج استیجاری یا تبرّعی از غیر و از جانب خودش در

حالی که مستطیع نبود) **لا يكفيه عن حجة الاسلام**. (صورت چهارم که مسأله ۵۶ عروه است).

بحث در مسأله ۳۷ از مسائل استطاعت در فرع اول در این بود که اگر شخصی به عنوان

خدمتکار اجیر شده و اجرتش به اندازه ای است که مستطیع است این شخص با این که اجیر

است حجّش حجة الاسلام است.

مرحوم صاحب عروه این بحث را در مسأله ۵۳ مطرح کرده و بر خلاف بسیاری از مسائل

قبلی، از زمان شیخ طوسی مطرح بوده و مدارك و مسالك و حدائق و كشف اللثام و جواهر

آن را مطرح کرده اند و غالباً عبارات آنها يك نواخت است و مسأله در کلام صاحب عروه

گسترش یافته است.

مرحوم صاحب جواهر دو فرع از فروع اربعه را مطرح کرده و می فرماید:

ولو استؤجر للمعونة علي السفر و شرط له الزاد و الراحلة أو بعضه و كان بيده الباقي (مقداري خودش داشت و مقداري به عنوان خدمه کاروان به او دادند) **مع نفقة أهله** (باید سایر شرائط استطاعت را هم داشته باشد چون بحث در استطاعت بذلی نیست بلکه استطاعت مالی است که شرایط دیگر را هم لازم دارد) وجب عليه (حج بر او واجب می شود و نیت وجوب می کند) **و أجزاء عن الفرض إذا حجّ عن نفسه كما في القواعد و غيرها و هو المراد ممّا في التذكرة (فرع اوّل) ولو طلب من فاقد الاستطاعة إيجار نفسه للمساعدة في السفر بما تحصل به الاستطاعة لم يجب القبول** (در صورت قبل خودش را اجاره داده بود ولی در صورت دوّم به او پیشنهاد شده که در این صورت قبول واجب نیست چون تحصیل استطاعت است) **لأنّ** تحصیل شرط الوجوب ليس بواجب (فرع دوّم). (۱)

مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

لو طلب من فاقد الاستطاعة أن يؤجر نفسه (اشاره به فرع دوّم است) **للمساعدة في السفر بما تحصل به استطاعة لم يجب عليه القبول لما تقرّر من أنّ** تحصیل شرط الوجوب ليس بواجب (استطاعت شرط حج است و تحصیل آن واجب نیست) **نعم** (اشاره به فرع اوّل است) **لو آجر نفسه بمال تحصل به الاستطاعة - أو ببعضه إذا كان مالکاً للباقي - وجب عليه الحج لحصول الاستطاعة.** (۲)

مرحوم شیخ در مبسوط (۳) و مرحوم کاشف اللثام (۴) و مسالك (۵) و مدارك (۶) متعرّض این مسأله شده و غالباً همین فتوا را داده اند که اگر پیشنهاد شود، قبول واجب نیست و اگر نفسش را مستطیع است و حج بر او واجب می شود.

ادلّه:

مسأله را از دو راه می توان حل کرد:

۱- قاعده:

ما ابتدا مسأله را به حسب قاعده حل می‌کنیم تا اگر شاخ و برگ‌های اضافه بر نص داشته باشد، تحت قاعده قرار گیرد.

اگر کسی خودش را برای هر خدمتی در سفر حج اجاره دهد و بعد مستطیع شود و شرایط استطاعت از قبیل رجوع به کفایت و مؤونه خانواده را داشته باشد، آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» شامل حال او می‌شود و وقتی حج به جایی آورد مجزی از حجة الاسلام خواهد بود.

اشکال: این اشکال را خیلی‌ها مطرح کرده‌اند. در عروه حواشی و شروح آن و مسالك و مدارك و جواهر این اشکال به نحوی مطرح شده که مهم حل آن است: شخصی اجیر شده و برای انجام کار، وصول به مکه و مشاعر بر او واجب شده است چگونه برای خودش نیت کند، در حالی که این حرکات برای دیگری است و این مثل کسی است که نذر کرده به مکه برود که دیگر نمی‌تواند نیت حجة الاسلام کند در ما نحن فيه نیز این شخص اعمالش را به اجاره فروخته و اعمالش برای دیگری است و نمی‌تواند برای خودش نیت کند.

جواب: آن چه بر این شخص واجب است عمل در راه حج است، مثلاً آشپزی که جزء اعمال حج نیست و وقوف به شعر و عرفات را فروخته است و رفتن مقدمه کار است پس آنچه را فروخته، خدمت در میقات و مکه و عرفات و منی است ولی رفتن به عرفات یا منی مقدمه است و آن مقدمه را فروخته است، حال می‌خواهد به این مقدمه نیت کند اگر مقدمه را هم فروخته بود نمی‌توانست برای خودش نیت کند زیرا حج عبارت است از خود اعمال و رفتن به مکه جزء حج نیست بلکه طواف و اعمال دیگر جزء حج و واجب است.

نتیجه: متعلق اجاره (كمك) غیر از متعلق وجوب حج (اعمال) است و سفر مقدمه هر دو است و مشترك بودن مقدمه اشکال ندارد چون مقدمه را اجاره نداده است.

در اینجا بعضی دقتی کرده و می گویند اگر کسی مشی را اجاره کرده باشد، یعنی او را اجیر کرده که قدم به قدم همراه او برود (مسیر را فروخته است) در اینجا هم گفته شده اشکال ندارد، چون مسیر را فروخته و مسیر جزء مناسک نیست و مقدمه است. اشکال مرحوم آقای حکیم:

حرکت از میقات به سوی مکه و از مکه به منی و عرفات جزء حج است. این مطلب جدیدی است چون سیر را هم جزء حج می داند و دلیلشان این است که این هم ذی المقدمه و جزء است، چون قرآن می فرماید: من استطاع إليه سبیلاً و حج البیت یعنی قصد البیت و سفر إلى البیت پس رفتن واجب است، بنابراین رفتن از میقات به مکه مقدمه نیست و ذی المقدمه و از واجبات است.

ایشان به قدری بر این قضیه پافشاری می کند که روایات باب ۲۲ که حج جمّال را صحیح می داند، نمی پذیرد و می فرماید خلاف ظاهر قرآن است که در این صورت کار مشکل می شود.

بنابراین در مسأله اولی دو حالت است گاه معونه را می فروشد که در این صورت کسی اشکال ندارد چون به عنوان مثال آشپزی غیر از وقوف است.

حالت دوم این است که مشی را فروخته نه معونه را، در این صورت فقها معتقدند که اشکالی ندارد، چون مشی را فروخته و وقوف، رمی و ... را فروخته است؛ فقط آقای حکیم اشکال کرده و معتقد است که مشی جزء واجبات حج است، پس نمی تواند قصد حج کند چون مشی را فروخته است.

قلنا: از صدر اوّل تا به امروز از آیه «**لله علي الناس حج البيت**» کسی استفاده نکرده که سفر هم جزء مناسک حج است و همه معتقدند مناسک احرام و طواف است، پس آیه ظهوری در آن چه که آقای حکیم ادّعا کرده ندارد چون هیچ کس چنین چیزی از آیه نفهمیده است و ممکن نیست از صدر اسلام تا کنون هیچ کسی جز آقای حکیم این معنی را نفهمیده باشد چرا

که عرف طواف، وقوف و... را عبادت می داند نه مسیر را.
پس فرمایش ایشان بر خلاف ظهوری است که همیشه در معرض دید فقها بوده و هیچ عرفی
چنین نمی گوید و ما نمی توانیم آن را بر آیه تحمیل کنیم.

۱. ج ۱۷، ص ۲۶۹.

۲. ج ۱۴، ص ۱۰۸.

۳. ج ۱، ص ۲۹۸.

۴. ج ۵، ص ۱۰۴.

۵. ج ۲، ص ۱۳۵.

۶. ج ۷، ص ۱۴۸.

«حدیث اخلاقی: سه نکته»

متن حدیث:

قال الرضا (عليه السلام): عن آبائه (عليهم السلام) عن النبي (صلي الله عليه وآله) قال: باكروا
بالحوائج فإنها ميسرة و اتركوا الكتاب فإنه أنجح للحاجة و اطلبوا الخير عند حسان الوجوه. (۱)

ترجمه حدیث:

امام رضا (عليه السلام): از پدرانش از پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) نقل می کند که
حضرت فرمود: ابتدای صبح به دنبال کارها بروید که حاجات آسان به دست می آید؛ نامه را
منظم و یکنواخت بنویسید چون حاجت شما را بهتر برآورده می کند، و خیر و نیکی را نزد
انسانهای خوشنام بیابید.

شرح حدیث:

در این روایت به سه نکته مهم اشاره شده است:

۱- سحر خیزی:

افراد موفق در زندگی آنهایی هستند که صبح اول وقت از خانه خارج می شوند به خلاف آنها که تا دیر وقت می خوابند و جای شب و روز را عوض کرده اند و روز استراحت کرده و شب کار می کنند برای استجابت دعا نیز سحر خیزی بسیار مهم است.

۲- نظم در نگارش نامه:

بعضی معتقدند که «أتربوا» از ماده «تراب» به معنای خاک، گرفته شده یعنی به نامه خاک بپاشید که معنای صحیحی به نظر نمی رسد. در منابع لغت معنای مناسبی برای این تعبیر نیافتیم ولی از مشتقات دیگر این لغت «اتراب و الترائب» است که جمع ترب و به معنای همانند و همسان است که در مورد حوریان بهشتی آمده یعنی اینها هم سن و سال و همانند هستند و یا با زوجهایشان همسن و سالند که جاذبه دارد.

در آیه «يُخْرِجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ» مراد از تراب استخوانهای جلوی سینه است چون استخوانهای دو طرف سینه شبیه هم هستند. حال اگر «أتربوا» از همین ماده باشد، به این معنا است که نامه را یکسان و یکنواخت و منظم بنویسید چون نامه منظم حاجت شما را بهتر برآورده می کند و اثرش در طرف مقابل بیشتر است.

از این جا می توان به يك قاعده کلی رسید که متاع خوب وقتی مشتری خوب پیدا می کند که عرضه خوب داشته باشد. امروزه در دنیا به این مسأله بسیار اهمیت می دهند و اجناس را در بسته بندیهای خوب عرضه می کنند. متاع معنوی هم همین گونه است و باید کتابها و قرآنها با چاپ خوب عرضه شود. منابر و سخنرانیها نیز باید پر محتوا و زیبا عرضه شود، تا جاذبه داشته باشد.

نحوه پوشیدن لباس هم بسیار مؤثر است. ساده بودن غیر از ناجور بودن و کثیف بودن است.

همان گونه که در موقع نماز باز بودن دکمه ها مکروه است، در جامعه و در میان مردم هم همین گونه است و باید همه مرتب باشند.

در حدیث دیگری آمده است که امام دستور داد در نگارش نامه سه کار انجام دهید:

۱- منظم کنید (تترب)

۲- تصحیح کنید (تصحیح)

۳- مهر کنید (تطین)

پس یکی از آداب نامه نگاری منظم و موزون کردن کلمات است.

۳- طلب خیر از انسانهای خوشنام:

خیر و نیکی را در نزد حسان الوجوه بیابید. يك معنای آن زیبا چهره و معنای دیگر آن خوشنامی است یعنی با انسانهای خوشنام سرو کار داشته باشید و شاهد این که «حسان

الوجوه» به معنای خوشنامی است» آیه قرآن است که می فرماید:

فإذا جاء وعد الآخرة ليسوءوا وجوهكم (۲).

پس حسان الوجوه ممکن است به معنی خوشنام و خوش سابقه باشد.

× × ×

بحث در فرع اول از مسأله ۳۷ از مسائل استطاعت در این بود که اگر کسی خودش را برای حج اجاره داده و در سایه آن مستطیع شود و حج به جای آورد، حجة الاسلام محسوب می شود. مشکل در این جا بود که این شخص عمل خودش را فروخته چگونه می تواند قصد قربت کند. بیان شد که به حسب قواعد حج او صحیح و حجة الاسلام محسوب می شود.

۲- روایات:

× ... محمد بن علي بن الحسين (صدوقي) باسناده (صدوق) عن معاوية بن عمّار (سند صدوق به معاوية بن عمّار صحيح است و معاوية بن عمّار هم ثقة است پس سند معتبر است و در آخر هم سند دیگری دارد که صحيح و معتبر است) قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام) حجة الجمال (شتربان، که یکی از مصادیق استیجار معونه است) تأمة أو ناقصة قال: تأمة قلت حجة الأجير تأمة أو ناقصة؟ قال: تأمة (تأمة یعنی حجة الاسلام چون حجّش صحيح است و مي خواهد بداند که آیا حجة الاسلام هست يا نه) (۳).

روایت سند دیگری هم دارد که صحيح و معتبر است:
و رواه الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه (ابراهيم بن هاشم) عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار (مرحوم علامه مجلسي آن را حسنه مي داند که شاید به جهت وجود «ابراهيم بن هاشم» در سند باشد چرا که ایشان روایاتی را که «علي بن ابراهيم» از «ابراهيم بن هاشم» نقل مي کند حسنه مي دانند، ولی ما آن را صحيحه مي دانيم).
دلالت حديث تمام و سند هم معتبر است.

× و عن محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب، عن معاوية بن عمّار (همه ثقة هستند) قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام) الرجل يخرج في تجارة إلى مكة أو يكون له إبل فيكرها (کرایه مي دهد) حجته ناقصة أم تأمة؟ قال: لا (ناقصه نیست) بل حجته تأمة. (۴)

این حديث هم سند و دلالتش خوب است.

× و عن حميد بن زياد (ثقة) عن ابن سماعة (مجهول) عن عدة من أصحابنا (مرسله) عن أبان بن عثمان (از اصحاب اجماع) عن الفضل بن عبد الملك، عن أبي عبدالله (عليه السلام) في حديث قال: و سئل عن الرجل يكون له الإبل يكرها فيصيب عليها فيحجّ و هو (درآمد) كرى تغنى عن حجته أو يكون يحمل التجارة إلى مكة فيحجّ فيصيب المال في تجارته أو يضع (يا درآمد به دست مي آورد يا ضرر مي کند) تكون حجته تأمة أو ناقصة أو لا يكون (تأمة) حتى يذهب به

إلى الحج ولا ينوي غيره (فقط به نیت حج برود که اشاره به همان اشکالی است که در ذهن ما و دیگران وجود دارد) أو يكون ينويها جميعاً (هم قصد اجاره و هم قصد حج چون اجیر در حج نیست و در معونه اجیر است) أيقضي ذلك حجته؟ قال: نعم حجته تامة. (۵)

دلالت روایت خوب ولی سند مشکل دارد و مشوّش است و به عنوان مؤید است.

فتلخص من جميع ما ذكرنا؛ حجّ اجیر بالمعونه هم به حسب قواعد و هم به حسب روایات صحیح است.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۴ باب ۹۸ از ابواب العشرة (باب استحباب ترتيب الكتاب).

۲. سوره اسراء، آیه ۷.

۳. ح ۱، باب ۲۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۴، باب ۲۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۵، باب ۲۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در فرع اول از مسأله ۳۷ در این بود که اگر کسی برای حج اجیر شود و درآمد کافی پیدا کرده و مستطیع شود و حج به جای آورد، حجّش صحیح و حجة الاسلام است ولو خدمت در حج را به دیگران فروخته و اجیر شده باشد و این مانعی برای انجام مناسک نیست و از نظر قواعد و روایات حجّ او صحیح است.

بقي هنا شيء:

آیا واقعاً حجّی که جمّال یا خدمه بجای می آورند، داخل در حجّ استطاعتی است یا شبیه حجّ بذلی است؟

ثمره بحث این است که اگر حج استطاعتی باشد رجوع به کفایت در آن شرط است، به گونه ای که اگر رجوع به کفایت نداشته باشد، حجّش حجّة الاسلام نخواهد بود ولی اگر آن را شبیه حجّ بذلی دانستیم، دیگر رجوع به کفایت شرط نیست. شباهت این حج به حجّ بذلی این است که این هم عرض علیه الحج است، با این تفاوت که عوض در آن است ولی در حجّ بذلی عوض نبود.

مطابق ظاهر روایاتی (۱) که بیان شد امام فرمود: حجّ او تامّة است و نپرسید که بعد از برگشت آیا زندگی اش اداره می شود یا به عبارت دیگر رجوع به کفایت دارد؟ از ظاهر روایات استفاده می شود که حجّ استطاعتی نیست چون روایات عام است و محدودیتی ندارد، بنابراین نمی توانیم بگوییم مقید به رجوع الی الکفایة است، پس شبیه حجّ بذلی است، از سویی دیگر عوض دارد و قبول شرط آن است.

ظاهر کلمات قوم این است که حج استطاعتی است که در این صورت باید رجوع به کفایت را شرط بدانیم و اطلاق روایات مقید به رجوع به کفایت می شود، ولی ما این را حجّ استطاعتی نمی دانیم بلکه آن را نوعی از حج می دانیم که شخص قادر می شود که حج را به جای آورد و رجوع به کفایت هم در آن نیست؛ چرا که رجوع به کفایت در جایی است که انسان وسیله زندگی اش را بفروشد و به حج برود و وقتی برگشت سائل به کفّ باشد ولی کسی که چه حج برود و چه نرود وضعیت زندگی اش تفاوتی نمی کند، اگر او را به عنوان خدمه به حج دعوت کنند، رجوع به کفایت شامل او نمی شود، بنابراین چه اسمش بذلی باشد و چه استطاعتی، رجوع به کفایت در آن شرط نیست چون این حج در زندگی روزمره او تفاوتی ندارد.

فرع دوم:

اگر به شخصی برای خدمت یا طبابت یا طبخ پیشنهاد اجاره شود آیا واجب القبول است؟ فرع اول در این بود که اجاره را قبول کرده و فرع دوم در این است که هنوز قبول نکرده آیا

قبول واجب است؟

اقوال:

۱- قول مشهور: ظاهر کلمات اصحاب این است که قبول واجب نیست، چون این تحصیل استطاعت است و تحصیل استطاعت واجب نیست.

۲- قول مرحوم نراقی: در مقابل بعضی مثل مرحوم نراقی در مستند می فرمایند قبول واجب است، چون استطاعت موجود است و تحصیل استطاعت نیست که این بر خلاف مشهور است، یعنی این هم مثل حجّ بذلی است که واجب القبول بود.

۳- قول به تفصیل: قول دیگری هم در مسأله موجود است که تفصیل می دهد بین جایی که قبول خیلی آسان است و مشکلی ایجاد نمی کند که در اینجا استطاعت حاصل است و کانّ مستطیع است ولی اگر مشکل باشد و مشقّت داشته باشد، قبول واجب نیست. این تفصیل از کلمات مرحوم فیروز آبادی در حاشیه عروه استفاده می شود.
مرحوم نراقی می فرماید:

لو استأجره أحد للمعونة علي السفر أو لتعليم فيه (در ایام حج) أو نحوهما (کالطیب) بما يكفي نفقة الحج و العیال أو شرطهما له فلا شكّ في الوجوب بعد القبول (فرع اوّل) ... و هل تجب اجابة المستأجر و قبول الإجارة قبل قبول أم لا؟ المصرح به في كلام الأكثر الثاني (لا يجب القبول) لأنّه مقدّمة الواجب المشروط و تحصيلها غير واجب و الحقّ الأوّل (واجب است) إذا كان ما استؤجر له ممّا لا يشقّ عليه (شاق باشد خرج است وبا خرج ساقط می شود) و يتمشي منه لصدق الاستطاعة ... و ليس القبول مقدّمة للواجب المشروط بل للمطلق. (۲)
ادله قائلین به وجوب قبول: در مسأله نصّ خاصّی نداریم و کسانی که مثل مرحوم نراقی قبول را واجب دانسته اند به دو دلیل تمسّک کرده اند:

۱- الاستطاعة العرفية حاصلة:

همین که او را برای حج دعوت کردند استطاعت عرفی حاصل است.

۲- انسان مالك منافع خویش است: اگر شخص به عنوان مثال زمین زراعتی داشته باشد و منافعی به اندازه سفر حج باشد، مستطیع است حال بدن او هم ملك است و منافع آن هم مثل منافع ملك اوست و او مستطیع است؛ به عبارت دیگر، این شخص ثروت جسمانی دارد و به همین جهت مالك است و مالك مستطیع است.

جواب از دو دلیل:

مرحوم آقای خوبی (۳) از هر دو دلیل جواب می دهند:

جواب از دلیل اول:

استطاعت نه عرفی است و نه عقلی، بلکه شرعی است، پس ایشان در مبنا مخالف هستند یعنی استطاعت عقلی و عرفی را قائل نیستند و استطاعت را شرعی می دانند و استطاعت شرعی به زاد و توشه است و این شخص زاد و توشه ندارد.

قلنا: با این مبنا مخالفیم و استطاعت را معرفی می دانیم چون استطاعت حقیقت شرعی ندارد و از روایات چیزی که دلالت بر حقیقت شرعی کند استفاده نمی شود و اگر شك هم کنیم که حقیقت شرعی دارد، اصل عدم حقیقت شرعی است پس استطاعت عرفی ملاك است.

۱. روایات باب ۲۲.

۲. مستند، ج ۱۱، ص ۵۴.

۳. معتمد، ج ۲۶، ص ۱۵۶.

بحث در فرع دوم از مسأله ۳۷ در این بود که اگر به کسی پیشنهاد شد که خدمه و یا طبیب و یا روحانی کاروان شود، آیا این پیشنهاد الزام آور است و باید بپذیرد؟

در مسأله سه قول بود:

قول مشهور این بود که الزام آور نیست و لازم نیست بپذیرد، چون تحصیل استطاعت است و تحصیل استطاعت واجب نیست. قول نراقی در مستند، وجوب قبول چیزی پیشنهادی بود و قول سوم قول به تفصیل بود بین جایی که قبول خیلی آسان است و جایی که مشکل و مشقت داشته باشد.

مرحوم نراقی در عبارت مستند دو دلیل ذکر کرده است که مرحوم آقای خویی هم آنها را در المعتمد آورده و در مستمسک و مهذب هم آمده است. دلیل اول این بود که این شخص با پیشنهاد اجاره مستطیع می شود و قبول در واقع تهیه مقدمات سفر حج است. به این دلیل اشکال شده که پیشنهاد اجاره نه استطاعت عرفی است نه عقلی و نه شرعی، چون استطاعت شرعی، زاد و راحله است و پیشنهاد اجاره زاد و راحله نیست و اگر قبول کند زاد و راحله می شود. پیشنهاد اجاره استطاعت عرفی هم نیست.

دلیل دوم مرحوم نراقی تشبیه منافع انسان به منافع اعیان بود، به عنوان مثال اگر کسی خانه ای دارد که مستاجر می خواهد آن را اجاره کند و اجاره یکسال را یکجا می دهد، آیا صاحب خانه قبل از اجاره منزل مستطیع است؟ بله، عرف او مستطیع می داند، چون منافع خانه موجود است و مشتری آن هم موجود است و مالک خانه بالفعل مالک منافع آن است و این منافع فعلاً پول است و عرف او را مستطیع می داند، چرا که استطاعت به پول نقد نیست بلکه اعیان قابل تبدیل به پول و منافع قابل تبدیل به پول هم ایجاد استطاعت می کند. انسان هم مالک منافع خویش است و مشتری هم برای اجاره آن منافع هست و پول آن را هم می دهند، پس چون انسان مالک منافع خویش است مثل منافع خانه سبب استطاعت می شود.

جواب از دلیل دوم:

انسان حر مالک منافع خود نیست، چون مالکیت منافع فرع بر مالکیت عین است و شخص

حر مالك خودش نيست تا مالك منافع هم باشد. در مورد عبد شخصي كه مالك عبد است مالك منافع آن هم مي باشد ولي انسان حر مالك نفس نيست به همين جهت اگر كسي حرّي را محبوس كند اصحاب متفقند كه ضامن منافع او نيست. يعني منفعتي نبوده كه آن را اتلاف كرده باشد بلكه مانع ايجاد منفعت شده است. اين مسأله كانالي به مسائل ديگر فقه است.

قلنا: ما در مقابل كلام مشهور كه مي گويند منافع حر مضمون نيست دو جواب داريم:

- ۱- اگر شخصي مالك منافع خویش نباشد، در اجاره چه چيزي را واگذار مي كند چون اجاره واگذار كردن منافع است، بنابر اين مالك خويشتن نبودن دليل بر عدم مالكيت بر منافع نيست، ولي وقتي مي تواند اجير شود معنای آن اين است كه مالی (منافع) دارد كه مي تواند در اجاره آن را واگذار كند، بنابر اين مالكيت منفعت مشروط به مالكيت عين نيست.
- ۲- اين كه مي گوييد منافع حرّ مضمون نيست، محلّ كلام است، چون قاعده لاضرر جايي را كه كارگري اهل كار است و درآمدي دارد و ديگري مانع منافع و درآمد او شده شامل است و ضامن منافع اوست.

جواب ما از دو دليل نراقي:

به نظر ما از اين راهها مسأله حل نمي شود بلكه حلالّ مسأله اين است كه ببينيم در ما نحن فيه استطاعت عرفي صادق است يا نه؟

اين شخص كه به او پيشنهاد اجاره شده مثل صاحب خانه نيست چون كسي كه خانه دارد منافع موجود است ولي اين شخص بايد يك ماه زحمت بكشد تا منافع را به دست آورد و او نمي خواهد چنين كند پس مستطيع نيست، چون مالك منفعي است كه با زحمت به دست مي آيد و اين در واقع تحصيل استطاعت است و استطاعت نيست؛ پس نكته فارق اين است كه منافع خانه و اموال و عبد آماده است ولي منافع حر با اين كه قابل واگذاري است ولي به سادگي به دست نمي آيد و تحصيل استطاعت است؛ بلكه اگر خيلي به سهولت انجام شود و

بدون دردرس و زحمت باشد عرف آن را تحصیل استطاعت نمی داند.

جمع بندی: ما پیشنهاد اجاره را از قبیل تحصیل استطاعت می دانیم بنابراین پذیرش آن واجب نیست، بلکه اگر ساده باشد و زحمتی نداشته باشد ممکن است بگوییم استطاعت است، همان گونه که مرحوم فیروز آبادی فرمودند.

فرع سوّم:

عبارت مرحوم امام چنین بود:

ولو آجر نفسه للنيابة عن الغير فصار مستطیعاً بمال الإجارة قدّم الحج النيابة إن كان الاستیجار للسنة الأولى فإن بقيت الاستطاعة إلى العام القابل وجب عليه الحج لنفسه.

عنوان:

اگر کسی نایب از طرف دیگری برای انجام حج شود و با آن مال مستطیع بشود آیا می تواند برای خودش حج واجب انجام دهد؟

اقوال:

مرحوم صاحب جواهر به تبع در کلام مرحوم محقق در شرایع در مورد فرع چهارم بحث می کند ولی فرع سوّم هم از آن استفاده می شود.
دلیل:

فرع سوّم بحث چندانی ندارد و دارای سه حالت است:

۱- اجیر شده که امسال به حج برود، در این صورت این شخص ولو با این پول مستطیع شود، استطاعت او به خاطر نیابت است و نیابت برای امسال است و اگر نیابت را بجای نیاورد مستطیع نمی شود. غالباً نیابت این گونه است که در این صورت اگر استطاعت تا سال آینده باقی باشد مستطیع است و حج بجای می آورد.

۲- مقید نکرده که امسال نیابت بجای آورد و مخیر است بین امسال و سال آینده و پول هم دارد که دو حالت دارد:

(الف) امسال اگر به حج استطاعتی خود برود برای نیابت سال آینده چیزی باقی نمی ماند که در این صورت مستطیع نخواهد بود چون در گرو حج نیابی است.

(ب) پول به اندازه ای است که حج خود را بجای می آورد و به اندازه حج نیابی هم باقی می ماند که در این صورت می تواند حج خودش را بر حج نیابی مقدم کند.

فرع چهارم:

عبارت مرحوم امام چنین بود:

ولو حج بالاجارة أو عن نفسه أو غيره تبرعاً مع عدم كونه مستطعياً لا يكفيه عن حجة الاسلام.

عنوان:

آیا حج نیابی کفایت از حج خودش می کند؟ روایاتی داریم که می گوید کفایت می کند و روایاتی هم داریم که می گوید کفایت نمی کند.

اقوال:

اقوال هم در اینجا مختلف است، بعضی مثل مرحوم سبزواری قائلند که کفایت می کند و بعضی قائلند که کافی نیست.

بحث در فرع چهارم از مسأله ۳۷ در این بود که اگر شخصی حج استیجاری یا تبرعی برای غیر بجای آورد، آیا جانشین حجة الاسلام خودش می شود؟ و یا اگر برای خودش حج استیجاری بدون استطاعت بجای آورد آیا جانشین حجة الاسلام می شود؟ مرحوم امام در مورد فرع چهارم می فرماید:

ولو حج بالاجارة (حج نیابتی) أو عن نفسه (بدون استطاعت برای خودش حج بجای آورد) أو غيره تبرعاً مع عدم كونه مستطعياً (قید است برای حج از جانب خودش) لا يكفيه عن حجة الاسلام.

مرحوم امام در این فرع سه حالت را ذکر کرده اند:

- ۱- حجّ استيجاري
- ۲- حجّ تبرّعي للغير
- ۳- حجّ لنفسه بدون استطاعت

هیچ يك از سه حالت جانشین حجّة الاسلام نمی شود. اگر در عبارت مرحوم امام «عن نفسه» در آخر ذکر می شد بهتر بود تا این که قید «مع عدم كونه مستطیعاً» به «عن نفسه» بخورد.

مرحوم صاحب عروه در مسأله ۵۶ به این بحث پرداخته و همین مشکل را دارد و می فرماید:

إذا حجّ لنفسه أو عن غيره تبرّعاً أو بالإجارة مع كونه مستطیعاً.

مرحوم محقق در شرایع و مرحوم صاحب جواهر مسأله را بهتر مطرح کرده اند:

أو حجّ عن غيره (تبرّعاً أو بالإجارة) لم يجزه عن فرضه قطعاً ... و كان عليه الحجّ إن وجد

الاستطاعة بعد ذلك ... بلا خلاف أجده في شيء من ذلك. (۱)

در این مسأله ادّعاي عدم خلاف شده و مرحوم صاحب مدارك می فرماید:

هذا مذهب الأصحاب لأعلم فيه مخالفاً (همه معتقدند که حجّ عن غير جانشین حج خود

انسان نمی شود). (۲)

مرحوم سبزواری در کتاب ذخیره می فرماید: و المسألة عندي محلّ اشكال (ممکن است کفایت از حجة الاسلام بکند).

این جمله را مرحوم صاحب حدائق نقل کرده و در ادامه می فرماید: و هو كذلك (صاحب

حدائق با صاحب مدارك هم عقیده است) ولولا ما يظهر من اتفاق الأصحاب قديماً و حديثاً

علي الحكم المزبور (اعتراف به اجماع) لكان القول بما دلّ عليه هذه الأخبار في غاية القوة.

نتیجه: مسأله اجماعی است و فقط صاحب ذخیره و صاحب حدائق تردید کرده اند. مسأله

علي حسب القواعد كاملاً روشن است چون حجّ نیابتی برای غیر ربّطی به «الله علي الناس

حج البيت من استطاع إليه سبيلاً ندارد، چون برای دیگری است و کفایت نمی کند و آیه حاکم است و اگر مستطیع شود عموم آیه شامل حال او می شود.
عمده چیزی که سبب تردید مرحوم صاحب ذخیره و صاحب حدائق شده چند روایت است که لااقل دو روایت معتبر است:

× ... عن عبدالرحمن (عبدالرحمان بن الحجاج) عن صفوان، عن معاوية بن عمار (سند معتبر است)، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: **حجّ الصّورة** (کسی که تا به حال حج به جای نیاورده است) **يجزي عنه و عمّن حجّ عنه** (حجّ نیابتی بجای آورده). (۳)
مطابق روایت امام فرموده حج نیابی جانشین حجّه الاسلام و می شود و تعبیر صوره را نشان می دهد که حجّه الاسلام را بجای نیاورده است.

× ... عن معاوية بن عمار (سند معتبر است) قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن رجل حجّ عن غيره يجزيه ذلك عن حجّة الإسلام؟ قال: نعم (يجزيه عن حجّة الإسلام). (۴)
× ... عن أبي عبدالله (عليه السلام) في رجل ليس له مال حجّ عن رجل أو أحجّه غيره (حج بذل) ثم أصاب مالا (مستطیع شد) هل عليه الحج؟ فقال: **يجزي عنهما جميعاً**. (۵)
روایات معارض:

احادیث فوق با دو حدیث دیگر معارض است.

× ... عن آدم بن علي (در مستمسك به جای او «عن مرازم» دارد) عن أبي الحسن (عليه السلام) قال: **من حجّ عن انسان و لم يكن له مال يحجّ به أجزاء عنه حتّى يرزقه الله ما يحجّ به** (تا زمانی که مستطیع نشده برای او کافی است) **و يجب عليه الحج** (وقتی پولدار شد حج بر او واجب می شود). (۶).

مطابق این حدیث حجّش کافی نیست ولی می گوید تا زمانی که پولی به دست نیاورد آن حج برای او کافی است و ثواب حج به او می دهند.

× **و عن عدّة من اصحابنا، عن احمد بن محمد** (معتبر است) **و سهل بن زياد** (مشکل دارد)

جميعاً عن أحمد بن محمد بن أبي نصر (ثقة) عن علي بن أبي حمزة (مشكل دارد) عن أبي بصير،
عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لو أن رجلاً معسراً أحجّه رجل كانت له حجّة فإن أيسر
بعد ذلك كان عليه الحج (آيا حج بذلی را مي گوید؟ خير چون حجّ بذلی کافی بود پس در
اینجا مراد از «أحجّه» این است که به حجّ نیابی فرستاد). (۷)

جمع بین روایات:

راه اول: در مورد تعارض این احادیث بعضی بر مرجع ضمائر تأکید کرده اند یعنی وقتی که
گفته می شود که کافی از اوست یعنی از منوب عنه کافی است که در این صورت اشکال
می شود روایاتی که می گوید جميعاً یعنی از هر دو کافی است، چه کنیم؟!
راه دوم: بهترین جمعی که گفته شده همان است که از حدیث ۱ باب ۲۱ هم استفاده می شود،
یعنی مادامی که مستطیع نشده ای این حج جانشین حجة الاسلام می شود و وقتی مستطیع
شدی حجّی برای خودت بجای آور.

راه سوم: احتمال دیگر این است که منظور حجّ مستحبّی باشد ولی بعضی از این روایات قابل
حمل بر حجّ مستحبّی نیست، چون می فرمود شخص ضرورتاً بوده و بعد صاحب مال شده که
قابل حمل بر استحباب نیست.

جمع بندی: این روایات بر فرض صحیح و دلالت داشته باشد، معرض عنهای اصحاب است
و صاحب ذخیره و صاحب حدائق اعتراف کرده اند که کسی به آن فتوا نداده است؛
حال منهای اعراض اصحاب در مقام تعارض به فرض که جمع دلالتی هم نباشد باید سراغ
مرجّحات برویم که یکی از مرجّحات شهرت فتوایی است و دیگری موافقت کتاب الله است
که می گوید کفایت نمی کند پس اولاً جمع دلالتی ممکن است ثانیاً اگر جمع دلالتی نباشد روایات
معرض عنهاست و ثالثاً اگر به مرجّحات رجوع کنیم مرجّحات با قول مشهور است که کافی
نمی دانند.

ج. ۱، ۱۷ ص ۲۷۱.

ج. ۲، ۷ ص ۴۹.

ج. ۳، ۲ باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ج. ۴، ۴ باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ج. ۵، ۶ باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ج. ۶، ۱ باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ج. ۷، ۵ باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در فرع چهارم از مسأله ۳۷ در این بود که اگر شخصی حج استیجاری یا تبرّعی برای غیر انجام دهد جانشین حجّه الاسلام او نمی شود. در مقابل روایاتی داشتیم که آن را کافی می دانست که یکی دیگر از روایات روایت ذیل است:

× ... عن عمرو بن الیاس (سند معتبر نیست) فی حدیث قال: دخل أبو علي أبي عبد الله (علیه السلام) و أنا معه فقال: أصلحك الله (خدا تو را به سلامت بدارد) إني حججت بابني هذا و هو ضرورة و ماتت أمّه و هي ضرورة فزعم (ولد) أنه يجعل حجّته عن أمّه؟ فقال: أحسن هي عن أمّه؟ أفضل و هي له حجّة. (۱)

این روایت از روایاتی که می گوید حج نیابتی کفایت از حجّه الاسلام می کند. ممکن است بعضی آن را بر حج استحبابی حمل کنند ولی تعبیر «ضرورة» نشان می دهد که حجّه الاسلام محسوب می شود نه حج مستحبی. پس این روایت به روایات سابق ملحق می شود و هر چه در مورد روایات سابق گفته شد در مورد این روایت هم گفته می شود.

مسألة ۳۸: يشترط في الاستطاعة وجود مایون (خرجي بدهد) به عیاله حتّی يرجع و المراد بهم (عیال) من یلزمه نفقته لزوماً عرفياً (لزوم شرعی نیست) و إن لم یکن واجب النفقة شرعاً **علي الأقوي** (اختلاف است بعضی فقط واجب النفقه شرعی را قبول دارند و بعضی هم شرعی و هم عرفی را).

عنوان مسأله:

شرط است در استطاعت که نفقه عیال را داشته باشد که این چیزی غیر از رجوع به کفایت است. مراد از عیال در اینجا کسانی هستند که عرفاً نان خور او محسوب می شوند اگر چه شرعاً واجب النفقه نباشند که این محلّ اختلاف است. مرحوم صاحب عروه این بحث را در مسأله ۵۷ مطرح کرده است.

اقوال:

اجمال مسأله اجماعی است که نفقه عیال از شرایط استطاعت است و ظاهراً اهل سنت هم اتفاق دارند. البتّه واجب النفقه ها چه کسانی هستند اختلافی است.

مرحوم صاحب ریاض می فرماید:

و لا بدّ من فاضل عن الزاد و الراحلة بقدر ما یؤنّ به عیاله الواجبی النفقة من الكسوة و غیرها حتّی يرجع بالنّص و الإجماع و فی المنتهی (مرحوم علامّه) لا نعرف فيه خلافاً یعنی به بین العلماء (در میان علمای اسلام) ظاهراً. (۲)

مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

و الحكم (نفقه عیال) اتفاقی لاخلاف فيه. (۳)

ابن قدامه می گوید:

و يعتبر أن یكون هذا (زاد و راحله) فاضلاً عمّا یحتاج إلیه لنفقة عیاله الذین تلزمه مؤونتهم فی مضیّه و رجوعه لأنّ النفقة متعلّقة بحقوق الآدمیین (حقّ الناس است) و هم أحوج و حقّهم آكد

(از يك طرف واجب است حج بجاي آورد و از سوي ديگر نفقه واجب النفقه به عهده اش است، ولی پول به اندازه هر دو ندارد. وقتی دو واجب که یکی حقّ الله و دیگری حقّ الناس است تراحم کند، حقّ الناس مقدّم است). (۴)

ظاهر کتاب الفقه علي المذاهب الاربعة (۵) که فتاواي ائمه اربعه اهل سنت در آن آمده این است که ائمه اربعه اهل سنت بر این قول اتفاق نظر دارند.

بنابراین مسأله از نظر اقوال ظاهراً اجماعي است و مشکلي ندارد.

ادله:

از مجموع کلمات فقها پنج دليل مي توان اقامه کرد.

۱- اجماع:

همان گونه که بيان شد مسأله اجماعي است اگر چه مدرکي است و حجّت غي باشد ولی مؤيدي قوي است که غي توان نسبت به آن بی اعتنا بود.

۲- عدم صدق استطاعت عرفی:

ما استطاعت را عرفی مي دانيم، پس اگر شخصي با استفاده از نفقه زن و بچه و به حج برود عرف این شخص را مستطيع غي داند و اگر در شمول آيه هم شك كنيم (شك كنيم که اطلاق آيه این فرد را شامل است یا نه؟) اصل عدم است چون اطلاق باید ثابت شود و اگر شمول اطلاق در هر مسأله فقهي مشکوک شود حکم عدم دارد، پس این شخص مستطيع نیست.

مرحوم آقاي خويي که قائل به استطاعت شرعي است در این مسأله مي فرمايد استطاعت عرفی صادق نیست. از این جا معلوم مي شود با این که ایشان به استطاعت شرعي قائلند ولی در اعماق ذهنشان استطاعت عرفی بوده است.

۳- دليل وجوب نفقه سابق بر دليل وجوب حج:

ابتدا حقّ الناس به گردن شخص مي آيد بعد صحبت استطاعت مي شود؛ به عبارت ديگر اگر بر فرض استطاعت دارد از سوي ديگر نفقه عيال هم واجب است و اگر تراحم کنند نفقه که

حقّ الناس مقدّم می شود.

۴- قاعده لاجرج:

اگر بگوئیم استطاعت به زاد و راحله است و وجوب حج به عنوان استطاعت شامل حال این شخص شده عناوین ثانویه جلوی آن را می گیرد چون مستلزم حرج است، یعنی هر حکم اولی که موجب حرج شود استثنا می شود (مثلاً وضوی حرجی تبدیل به تیمم می شود). در ما نحن فیه حرج بر خود شخص نیست ولی زحمات زن و بچه بر انسان حرج محسوب می شود و دلیل لاجرج حاکم است، به عنوان مثال شخصی فرزندش مریض است و تا پول ربایی نگیرد نمی تواند بچه را درمان کند، در این جا دلیل لاجرج به او اجازه می دهد که پول ربایی بگیرد و بچه اش را درمان کند پس با این که فرزندش مریض است ولی بر او حرج محسوب می شود، چون حرج این نیست که فقط بر خود انسان حرج باشد بلکه حرج خانواده او هم بر او حرج است.

۵- روایت:

روایت ضعیف السند ولی معمول بهای اصحاب است.

× ... عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب عن أبي الربيع الشامي قال سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجلّ الله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً قال: ما يقول الناس فقلت له: الزاد و الراحلة قال: فقال أبا عبد الله (عليه السلام) قد سئل ابو جعفر عن هذا فقال: هلك الناس (آنها که این فتوا را می دهند هلاک شدند) إذن لأن كان من كان له زاد و راحلة قدر ما يقوت عياله و يستغنى به الناس ينطلق اليهم فيسلبهم إياه لقد هلكوا إذن (زن و بچه به زحمت می افتد) فقيل له فما السبيل قال: فقال: السعة في المال إذا كان حجّ به بعض و يبقى بعضاً لقوت عياله أليس قد فرض الله الزكاة فلم يجعلها إلاّ علي من ملك ما تبي درهم (اگر کسی مالک دوپست درهم که نصاب است شود زکات دارد و اگر کمتر بود نفقه عیال است، پس حج هم مانند زکات است). (۶)

نام ابي الربيع شامي، خالد يا خليل و مجهول الحال است. مرحوم آقاي خويي در متن معتمد او را تضعيف کرده و مقرر ايشان در پاورقي مي فرمايد که آقاي خويي اخيراً او را توثيق کرده چرا که او در سلسله سند تفسير علي بن ابراهيم قمي است و ايشان کسانی را که در سلسله سند تفسير علي بن ابراهيم قمي هستند ثقه مي دانند. (۷)

اين شخص که حدود هشتاد روايت در مجموع منابع ما و حدود چهل روايت در کتب اربعه دارد و افراي مثل ابن محبوب در سند او هستند.

قلنا: ما معتقديم که اين امور توثيق نمي آورد و بهترين راه براي اصلاح روايت اين است که بگويم روايت معمول بهاي اصحاب است.

اين روايت را بعضي دو روايت حساب کرده اند چون مرحوم مفيد در مقنعه آن را نقل کرده و اضافه اي دارد و لذا در وسائل دو روايت حساب شده ولی بعيد است دو روايت باشد چون راوي و مروي عنه و مضمون هر دو روايت يکي است و يك روايت مقداري بيشتر نقل کرده است، پس دلالت روايت روشن و سند آن ضعيف است، ولی آیا شامل واجب النفقه و غير واجب النفقه مي شود؟

۱. ج ۳، باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ج ۳، ص ۴۷۴.

۳. ج ۱۴، ص ۱۲۴.

۴. مغنی، ج ۳، ص ۱۷۲.

۵. ج ۱، ص ۶۳۲ تا ۶۳۶.

۶. ج ۱ و ۲، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. معتمد، ج ۲۶، ص ۱۶۰.

«حدیث اخلاقی: احترام اسامی مقدسه»

مقدمه:

یکی از مسائل مربوط به نامه نگاری محو نامه هایی است که در آن نام خداست و ممکن است زیر دست و پا بیافتد. باب ۹۹ وسائل در این مورد صحبت می کند که با این نامه ها چه باید کرد. در گذشته این مسأله کمتر مبتلا به بود ولی امروزه روزنامه ها و مجلات به خصوص در زمان حکومت اسلامی مملو از این نامه ها است و اگر آرم جمهوری اسلامی را هم الله بدانیم، آن هم اضافه می شود. تکلیف این اوراق چیست؟ در روایات برنامه های گسترده ای در این زمینه آمده که جامعیت اسلام را نشان می دهد و روایت ذیل از این قبیل است:

متن حدیث:

عن أبي الحسن الأول (امام کاظم علیه السلام)) قال: سألته عن القراطيس تجتمع هل تحرق بالتار و فيها شيء من ذكر الله؟ قال: لا، تغسل بالماء أولاً قبل. (۱)

ترجمه حدیث:

راوی می گوید از امام کاظم (علیه السلام) در مورد کاغذها و نامه هایی که جمع می شود در حالی که در آن نام خداست، پرسیدم آیا می توان آنها را سوزاند؟ حضرت فرمودند: ابتدا با آب شسته شود و بعد بسوزانید.

شرح حدیث:

تصوّر ما این است که این روایت برای زمان تقیّه بوده چون حضرت نمي فرماید نامه ها را نگهدارید با این که نامه هاي زيادي نبود کأنّ بنابر این بوده که آن نامه ها را نگه ندارند چون احتمال داشت به جهت ارتباط با امام مورد آزار و اذیت قرار گیرند. در روایت آخر این باب امام به راوي مي فرماید: من نامه هاي تو را مي سوزانم که از باب تقیّه بوده تا به دست دشمن نیافتند و شاید فرصت شستن هم نداشتند و یا اگر شسته مي شد سؤال مي شود که در نامه چه بوده که شسته اید و به زحمت مي افتادند.

البته اسامي مقدّسه را با آب دهان پاك نکنید و زیر پا هم له نکنید بلکه با آب بشوید و یا آن را پاره و ریز ریز کنید که صدق نام جلاله نکند و راه دیگر انداختن در نهر آب و یا دفن در بیابان است.

علاوه بر این مي توان با همان قلم آن را سیاه کرد تا محو شود و از همه راحت تر این است که به کارخانه هاي کارتن سازي داده شود تا خمیر گردد و چيزي از آن باقي نماند. در اینجا بحثي اساسي مطرح است که سؤال مي کنند آیا بهتر نیست مردم نام «الله» را نویسند و سه نقطه به جاي آن بگذارند و آیات و روایات در روزنامه ها نوشته نشود؟ به نظر ما این کار درست نیست چون به مرور زمان سبب مي شود نام الله و ائمه فراموش شود پس باید نوشته شود ولی مردم هم باید احترام آن را حفظ کنند و برای محو آن به يکي از طرق صحيح اقدام شود.

در زمان معصومين (عليهم السلام) سکه هايي بود که بر روي آن «لا إله الاّ الله و محمد رسول الله» نقش شده بود و اولین بار امام باقر (عليه السلام) دستور ضرب آن را صادر نمودند. سکه وقتی به این نامه ها منقوش باشد نشانه عظمت مملکت و یادآور دو اصل اسلامي است که به یاد خدا و پیامبر مي افتند. پس نمي توان يك امر اساسي را به این بهانه که مشکل پيش مي آید تعطیل کرد بنابراین نامهاي مقدّس باید بدون کنایه نوشته شود و فرهنگ اسلام همه

جا باشد ولی باید احترام آنها حفظ شود و مردم رعایت کنند.

از این روایت دو نتیجه گرفته می شود:

۱- این روایات جامعیت اسلام را نشان می دهد که خلأ قانونی در اسلام نیست و برای امر ساده ای مثل محو اسامی مبارکه هفت روایت وارد شده است. این همان چیزی است که پیامبر در حجة الوداع فرمود که:

ما من شيء يقربكم إلى الله و يبعدكم عن النار که حکم آن را برای شما بیان کرده ام.

این جامعیت و عظمت اسلام است که همه چیز را پیش بینی کرده است.

۲- احترام به اسامی مقدسه لازم است؛ هنگامی که به خدا و پیامبر و مقدسات ایمان داریم هر چیزی که منتسب به آنها است محترم است و باید قداست مقدسات را در تمام مراحل حفظ کرد چرا که اگر مقدسات در مراحل پایین سست شود، کم کم به مراحل بالاتر دست اندازی می کنند و باعث شکستن قداست مقدسات می شوند.

× × ×

بحث در مسأله ۳۸ در مورد نفقه عیال به عنوان یکی از شرایط استطاعت، بود که اگر نداشته باشد حجّش استطاعتی نخواهد شد. ادله پنج گانه مسأله بیان شد که یکی از ادله روایات بود و يك روایت بیان شد و دو روایت دیگر همان باب هم بر ما نحن فيه دلالت دارد.

× محمد بن علي بن الحسين في الخصال (مرحوم صدوق در کتاب خصال) بإسناده عن

الأعمش (ثقه و نامش سلیمان بن مهران است و روایات زیادی ندارد ولی سند صدوق در

خصال به اعمش ضعیف است و نیاز به بررسی دارد. اعمش حدیث مفصّلی به نام شرایع

الدین دارد که تقطیع شده و قطعه ای از آن این روایت است) ... و حجّ البيت واجب علي من

استطاع إليه سبيلا و هو الزاد و الراحلة مع صحّة البدن و أن يكون للإنسان ما يخلفه علي

عیاله و ما يرجع إليه من حجّه. (۲)

روایت با صراحت می فرماید که نفقه عیال لازم است.

× الفضل ابن الحسن الطبرسي في مجمع البيان في قوله تعالى «و الله علي الناس حج البيت من

استطاع إليه سبيلاً» قال: المروي عن ائمتنا (عليهم السلام) (مرسله است و این تعبیر نشان

می دهد که تنها از يك امام نبوده) أنه الزاد و الراحلة و نفقة من تلزمه نفقته و الرجوع إلى

كفاية... (۳)

احتمال دارد این روایت مرسله متّخذ از روایات قبل و روایاتی که در رجوع به کفایت

خواهد آمد و روایات زاد و راحله باشد.

بقي هنا أمور:

الأمر الأول:

آیا این حکم مربوط به واجب النفقه شرعی است و یا کسی را که عرفاً نفقه اش بر دوش اوست شامل می شود؟ مثلاً برادری دارد که شهید شده و بچه هایش را سرپرستی می کند که واجب النفقه شرعی نیستند ولی عرفاً اداره زندگی آنها بر عهده اوست. آیا اینها هم داخل در استطاعت است؟

مقتضای ادله مختلف است، بعضی می گوید داخل در استطاعت است و بعضی می گوید نیست.

دلیل اول اجماع بود که مقتضای آن این است که شامل نمی شود، چون قدر متیقن اجماع که دلیل لُبّي است و اطلاق ندارد این است که فقط شامل واجب النفقه شرعی می شود، و در ادله لُبّي اطلاق نیست و قدر متیقن آن را اخذ می کنیم.

دلیل دوم استطاعت بود اگر استطاعت را شرعی بدانیم شامل واجب النفقه است و زائد بر آن را شامل نیست ولی اگر استطاعت را عرفی بدانیم عرفاً جزء استطاعت است و عرف نمی پذیرد که به فرزندان برادر نفقه ندهد و به حج برود.

دلیل سوّم این بود که نفقه واجب اهمّ است چون وقتی امر دائر بین حقّ الله و حقّ الناس شد، حقّ الناس (نفقه) مقدّم است که این دلیل غیر واجب النفقه را شامل نمی شود، چون فرزندان برادر لازم عرفی هستند نه شرعی.

دلیل چهارم قاعده لاجرج بود که شامل غیر واجب النفقه هم می شود. دلیل پنجم روایات بود که مقتضای آنها واجب النفقه است، چون تعبیر عیال به واجب النفقه اطلاق می شود و اگر شك هم کنیم، واجب النفقه مراد است.

در فقه در ناحیه فروع باید به سراغ ادلّه رفت، چون همان گونه که در ما نحن فیه مشاهده می شود، بعضی از ادلّه شمول دارد و بعضی ندارد.

حال وقتی نتیجه دو دلیل عام و نتیجه سه دلیل خاص است آیا با هم تعارض دارند؟ خیر تعارضی ندارند، چون مثبتین هستند و بین مثبتین منافاتی نیست تا تعارض کنند. بنابراین واجب النفقه و لازم النفقه هر دو در استطاعت شرطند.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۹۹ از ابواب احکام العشرة.

۲. ح ۴، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۵، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مسأله ۳۸ در این بود که نفقه عیال در استطاعت شرط است و این مسأله در بین فقها مسلم است، پس اگر نفقه عیال را نداشته باشد مستطیع نخواهد بود.

امر اوّل از امور باقیمانده در ذیل مسأله در این بود که لازم النفقه چه کسانی هستند؟

قبل از ادامه بحث نکته ای در مورد روایت اعمش که در جلسه قبل بیان شد لازم به ذکر است: از جمله روایات دالّ بر این که نفقه عیال لازم است، روایت اعمش بود که خودش را معتبر دانستیم ولی آیا سند صدوق به اعمش معتبر است؟

از بررسی های انجام شده نتیجه گرفته می شود که روایت اعمش ضعیف است، چون سند صدوق به اعمش در خصال معتبر نیست. مرحوم صدوق در خصال از هفت نفر از اساتیدش به نامهای: ۱- احمد بن محمد هشتم. ۲- احمد بن الحسن القطّام. ۳- محمد بن احمد الثنّانی. ۴- حسین بن ابراهیم. ۵- احمد بن هشام. ۶- عبدالله بن محمد سائغ. ۷- علی بن عبدالله بن ورّاد روایت را نقل می کند.

این هفت نفر در رده اوّل سند خصال هستند که بعضی در کتب رجال توثیق شده و بعضی توثیق نشده اند که «احمد بن محمد هشتم» از جمله افرادی است که توثیق شده است. البته هفت نفر متضافرنند و اگر توثیق هم نمی شدند، مجموع من حیث المجموع قابل اعتماد بودند.

نفر دوّم در سند صدوق «ابوالعباس احمد بن یحیی بن زکریّا» و مجهول الحال است و او از «زکریّا بن عبدالله بن حبیب» نقل می کند که او هم مجهول الحال است و او از «تیم بن بهلول» نقل می کند که مدح و ذمّی در حقّ او نقل نشده پس مجهول الحال است و آخرین نفر «ابومعاویه» همان معاویه بن عمّار ثقه است. بنابراین در رجال سند خصال از اعمش چندین مجهول وجود دارد، پس روایت صدوق در خصال از روایات موثّق و معتبر نیست بلکه ضعیف است و به عنوان مؤیّد حتّی در مسأله آینده (رجوع به کفایت) روایت خوبی است.

الأمر الثانی:

اگر عیال بگویند ما صرفه جویی می کنیم و شما به حج بروید و ما به اقلّ قلیل که در حدّ

شأن ما هم نیست قناعت می کنیم آیا شرط استطاعت با این حاصل می شود؟
در اینجا عیال فرق می کند. در باب نفقات نکاح بیان شد که نفقه زوجه دین و حق و نفقه پدر و مادر حکم است و فرق حق و حکم این است که حق قابل اسقاط است ولی حکم که فرمان الهی است قابل اسقاط نیست.

نفقه عیال حق است و می تواند اسقاط ولی در مورد فرزندان و پدر و مادر حکم است و قابل اسقاط نیست پس اگر زوجه بگوید حقم را بخشیدم به حج برو چون قابل اسقاط است می تواند ببخشد و مستطیع می گردد ولی اگر نفقه فرزند و یا پدر و مادر باشد چون حکم است نمی توان بخشید و ساقط نمی شود و حج واجب نمی گردد.
پس باید دید که نفقه خور چه کسی است که در بعضی از موارد مستطیع خواهد شد و در بعضی موارد مستطیع نخواهد شد.

الأمر الثالث:

اگر شخصی نفقه عیال را می دهد، مثلاً پدر و مادر پولدارند و نفقه عیال او را به عهده می گیرند آیا در این صورت این شخص مستطیع می شود؟
علی القاعده استطاعت حاصل می شود چون ادله ای که می گفت باید نفقه عیال را داشته باشد از ما نحن فیه که شخصی نفقه عیال را می دهد، منصرف است، چون روایت می فرمود اگر این شخص نفقه را خرج حج کند عیال گرسنه می مانند و در اینجا که دیگری نفقه عیال را می دهد دیگر گرسنه نمی ماند بنابراین ادله (روایات و دلیل حرج و ...) از ما نحن فیه منصرف و این شخص مستطیع است.

الأمر الرابع:

این شرط (نفقه عیال) در حج بذلی نیست، دلیل آن چیست؟ زیرا نفقه عیال که شرط استطاعت است برای جایی است که می خواهد نفقه عیال را بگیرد و به حج برود ولی در حج بذلی این گونه نیست بلکه باذل پول را می دهد تا مبذول له به حج برود و به نفقه عیال

کاري ندارد و مبذول له حق ندارد مال بذل شده را صرف نفقه عيال کند و فرض اين بود که با رفتن اين شخص به حج وضع عيال فرقي نمي کند که در اين صورت استطاعت بذلي حاصل است و مال البذل را نمي تواند خرج عيال کند، ولي در ما نحن فيه خرج حج را مي تواند صرف عيال کند.

× × ×

مسألة ۳۹: الأقوي (تعبير الأقوي به اين جهت است که اختلافی است، بعضي متعرض اين مسأله نشده اند و بعضي هم متعرض شده و پذيرفته اند) **اعتبار الرجوع إلى الكفاية** (پس نمي تواند وسائل کسب و کار را بفروشد و به حج برود و در بازگشت از حج راهي براي گذران زندگي نداشته باشد. مرحوم امام براي رجوع به کفايت تبعاً للعروة پنج مثال مي زند) **من تجارة أو زراعة أو صنعة أو منفعة ملك كبسان و دكان و نحوهما بحيث لا يحتاج إلى التكفّف و لا يقع في الشدة و المخرج و يكفي كونه قادراً علي التكبّس اللائق بحاله أو التجارة باعتباره و جاهته** (اعتباري در ميان مردم دارد که به واسطه آن جنس را از ديگري مي خرد و به شخص ثالث مي فروشد که اعتماد مردم به او بالاترين سرمايه است). **ولا يكفي أن يمضي أمره بمثل الزكاة و الخمس و كذا من الاستعطاء كالفقير الذي من عادته ذلك و لم يقدر علي التكسّب و كذا من لا يتفاوت حاله قبل الحج و بعده علي الأقوي فإذا كان لهم مؤونة الذهاب و الإياب و مؤونة عيالهم لم يكونوا مستطيعين و لم يجز حجّهم عن حجة الإسلام.**

عنوان مسأله:

مسأله ۳۹ در مورد رجوع به کفايت و داراي سه فرع است و در عروه مسأله ۵۸ است. فرع اوّل مسأله در تحرير عين عبارت عروه است ولي فرع دوّم و سوّم متفاوت است. مثالهاي ديگري هم غير از اين امور مي توان بيان کرد؛ مثل اين که شخصي است که مردم

برای او نذورات و هدایا می آورند و یا موقوفاتی است که مورد مصرفش ایشان است پس مثال منحصر به این امور نیست و منظور مرحوم امام در این جا بیان مثالهای واضح بوده است.

فرع دوم: آیا اگر بعد از برگشت زندگیش از خمس و زکات اداره شود رجوع به کفایت محسوب می شود (مثل زندگی طلبگی که بعد از بازگشت شهریه دارد)؟ بسیاری از بزرگان مثل مرحوم امام و آقای بروجردی و دیگران این را رجوع به کفایت نمی دانند و بعضی از محشّین عروه هم مستطیع نمی دانند.

فرع سوم: کسی به حج برود یا نرود، حالش تفاوت نمی کند یعنی زندگی او در حدّ کفایت نیست و اگر به حج برود یا نرود وضعش همین است و کافی هم نیست آیا چنین کسی مستطیع است؟

مرحوم امام و بعضی از محشّین عروه این شخص را مستطیع نمی دانند.

بحث در مسأله ۳۹ دارای سه فرع و فرع اول در این بود که آیا رجوع به کفایت شرط است؟ مرحوم امام با تعبیر «الأقوی» فرمودند که رجوع به کفایت شرط است یعنی به گونه ای نباشد که بعد از حج محتاج و نیازمند باشد و مثالهای متعدّدی برای آن بیان کردند مثل تجارت، زراعت، صنعت و یا دارای اعتباری است که بدون سرمایه زندگانی را می گذراند و مثالهایی هم ما اضافه کردیم، مثلاً از موقوفات و یا از نذورات اداره می شود و یا زنان خانه دار که نفقه دارند.

فرع دوم:

آیا کسانی که زندگانشان با خمس و زکات اداره می شود مانند طلاب علوم دینی

مستطیع اند؟ بعضی از محشّین عروه و مرحوم امام اینها را مصداق رجوع به کفایت نمی دانند.

فرع سوم:

شخصی که رفتن به حج به حال او تفاوتی ندارد و زندگانش با مختصر مالی اداره می شود، این شخص نیز مستطیع نیست، چون مصداق رجوع به کفایت نیست. ما باید اصل مسأله و ادله آن را بیان کنیم تا فروع آن روشن شود؛ به عبارت دیگر اول باید ببینیم رجوع به کفایت شرط است تا به فروع برسیم.

اقوال:

مسأله شرطیّت رجوع إلى الكفاية تقریباً مشهور است ولی بزرگانی هم مخالفند و من العجب که شیخ طوسی ادعای اجماع می کند و ابن ادریس هم می گوید: لم يوافق أحد که اجماع بر خلاف شیخ طوسی است.

مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

من شروط وجوب الحج الرجوع إلى كفاية زائداً علي الزاد والراحلة و لم يعتبر ذلك (رجوع به کفایت) أحد من الفقهاء (فقهای عامّه در حالی که بعضی از فقهای عامّه شرط دانسته اند) إلا ما حكى عن ابن يسريج إله قال: لو كانت له بضاعة يتّجر بها و يربح قدر كفايته اعتبرنا الزاد والراحلة في الفاضل عنها و لا يحجّ ببضاعته و خالفه جميع أصحاب الشافعي دليلنا اجماع الفرقه و ايضا الأصل براءة الذمة (اگر شك در شرطیت کنیم نتیجه آن شك در مشروط است، در ما نحن فيه شك در شرط شك در استطاعت و شك در استطاعت، شك در اصل حج است که در این صورت اصل براءت است). (۱)

عبارت مرحوم ابن ادریس در سرائر به نقل از مختلف مرحوم علامه چنین است:

إنّ هذا المذهب (اشاره به کلام شیخ) لم يذهب إليه أحد من أصحابنا سوي الشيخ في النهاية و الجمل. (۲)

ما معتقدیم اشتباه از شیخ نیست بلکه اشتباه از سرائر است، چون جمعی از قدمای اصحاب و

جماعتی از متأخرین قائل به شرطیت رجوع به کفایت هستند، که مرحوم نراقی به این مسأله تصریح کرده و می فرماید:

الحقّ اشتراط الرجوع إلى صنعة أو بضاعة أو عقار (آب و ملک) أو نحوها ممّا تكون فيه الكفاية ... وفقاً للشيخين و الحلبي و القاضي (ابن برّاج) و بنی زهرة و حمزة و سعيد (صاحب الجامع) و هو ظاهر الصدوق ایضا و فی المسالك أنّه مذهب اکثر المتقدمین و فی الروضة (شرح لمعه) أنّه المشهور بينهم ... و عن الخلاف و الغنية إجماع الإمامية عليه.(۳)

پس از شیخ در خلاف و غنیه اجماع نقل شده است. در میان عامّه هم موافق داریم و از جمله کسانی که شرط را پذیرفته اند ابن قدامه حنبلی است و می گوید:

و من له عقار يحتاج إليه لسكناه أو سكنی عیاله أو يحتاج إلى أجرته لنفقة نفسه أو عیاله ... لم يلزمه الحج (رجوع به کفایت شرط است).(۴)

مرحوم صاحب جواهر(۵) از مرحوم سیّد مرتضی و ابن ادریس و ابن ابی عقیل و ابن جنید و متأخرین عدم اشتراط را نقل می کند. مرحوم محقق در متن جواهر عدم اشتراط را اولی می داند و مخالف شرطیت است و از صدر عبارت جواهر هم عدم تمایل به شرطیت استفاده می شود.

جمع بندی اقوال:

گروه عظیمی قائل به اشتراط و گروهی هم که عده شان کم نیست قائل به عدم اشتراطند و اهل سنت اغلب قائل به اشتراط نیستند.

ادله قائلین به اشتراط:

۱- اصل براءت:

اگر دلیل دیگری نداشته باشیم وقتی شك کنیم کسی که رجوع به کفایت ندارد آیا حج بر او واجب است یا نه؟ اصل در شبهات حکمیّه وجوبیه براءت است حتّی اخباریون قائل به براءت

هستند، چون اخباریون در شبهه تحریمی مخالفند.
البته اصل برای جایی است که دلیل دیگری نداشته باشیم.

۲- آیه شریفه:

آیه می فرماید «**لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا**»، حال آیا رجوع به کفایت جزء «من استطاع إليه سبيلا» است؟

رجوع به کفایت سه گونه است ولی در کلمات فقها از هم جدا نشده است:

صورت اول: گاهی مغازه و سرمایه را می فروشد و به حج می رود و بعد از بازگشت تکدی کرده و یا وام می گیرد که عرف این را مصداق استطاعت نمی داند، چون استطاعت عرفی است و سیره مسلمین هم بر خلاف این است و هیچ فقیهی چنین فتوا نمی دهد و حتی قائلین به عدم اشتراط هم این را نمی گویند.

صورت دوم: شخصی است فقیر و پولی به دست آورده و امر دائر است که این پول را سرمایه کند و نفقه عیال را بدهد و یا با این پول به حج برود و بعد از بازگشت از حج باز فقیر باشد. آیا چنین کسی مستطیع محسوب می شود؟ عرف چنین کسی را مستطیع نمی داند.
صورت سوم: شخصی فقیر است و پولی برای حج به دستش رسیده و اجازه ندارد که پول را صرف عیال کند (مثلا نذر یا وقف برای حج است) آیا این مصداق استطاعت نیست؟
مصداق استطاعت است چون استطاعت سبیل دارد و این پول را اگر بگیرد یا نگیرد در زندگی او فرقی ندارد.

۳- قاعده لاجرح:

فرض کنیم آیه دلالت بر اشتراط ندارد، ولی اگر کسی خانه و زندگی و سرمایه اش را بفروشد و به حج برود عسر و حرج است پس به فرض آیه اطلاق داشته باشد دلیل لاجرح آن را محدود می کند و همچنین در صورت دوم باز حرج است.

۱. خلاف، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲. مختلف، ج ۴، ص ۵ و ۶.

۳. مستند، ج ۱۱، ص ۳۵.

۴. مغنی، ج ۳، ص ۱۷۲.

۵. ج ۱۷، ص ۳۰۸.

قبل از ورود به بحث دو سؤال را از بحثهای قبل پاسخ می دهیم:

سؤال اول: در یکی از فروع مسأله ۳۸ بیان شد که اگر بانی خیری پیدا شود که خرج عیال را بدهد استطاعت حاصل و حجّ او حجّة الاسلام است، در حالی که در حجّ بذلی بیان شد که اگر پنجاه درصد از هزینه حج را خودش داشته باشد و پنجاه درصد را دیگری بدهد حجّ او نه استطاعتی است و نه بذلی؛ اکنون سؤال این است که وقتی زاد و راحله را خودش دارد و نفقه عیال را دیگری می دهد، پس این هم نه بذلی است و نه استطاعتی.

جواب: در حجّ بذلی گفته شد که «عرض علیه الحج» یعنی تمام هزینه حج عرضه شود و در اینجا تمام حج را خودش بجای آورده و حجّ بذلی نیست و نفقه عیال هم دلیل خاص دارد و آن دلیل از جایی که بانی خیر دارد منصرف است، پس در ما نحن فیه کلّ حج را خودش بجای آورده به خلاف جایی که پنجاه پنجاه است.

سؤال دوم: در جایی که گفته می شود فلان قول مشهور و فلان قول اشهر است کدام قویتر

است؟

جواب: مشهور قویتر است چون اشهر در جایی است که یکی از دو قول ۶۰٪ و دیگری ۴۰٪ است ولی مشهور ۹۰٪ تا ۹۵٪ است و در مقابل آن قول قیل و ضعیف است، پس اشهر در مقابل مشهور ولی مشهور در مقابل شاذ است.

× × ×

در جلسه قبل بیان شد که مرحوم ابن ادریس در سرائر مثل سید مرتضی و دیگران؛ از کسانی است که رجوع به کفایت را شرط نمی داند عبارت ابن ادریس چنین است:

و الذي يقوي في نفسي و ثبت عندي و اختاره و أفتى به و اعتقد صحته ما ذهب إليه السيد المرتضي و اختاره لأئمة إجماع المسلمين قاطبة. (۱)

با نهایت ادب عرض شد که نظر ایشان راجع به فتاوای شیعه و اهل سنت اشتباه است، چون عدّه ای از شیعه قائل به اشتراط هستند و در میان اهل سنت هم احمد حنبل و ابن قدامه در معنی که از پیروان احمد حنبل است و بعضی دیگر به شرطیت فتوا داده اند. (۲)

ابتدا سراغ ادله قائلین به شرطیت رفتیم که دلیل اول آنها اصل برائت و دلیل دوم آنها آیه شریفه بود که مطابق آن رجوع به کفایت در دو معنی از سه معنی شرط است؛ و دلیل سوم قاعده لاجرج بود.

۴- روایات:

در باب ۹ پنج روایت است که همه از نظر سند ضعیف ولی متضافر است.

× ... عن أبي الربيع الشامي (مجهول الحال) قال: سئل أبو عبدالله (عليه السلام) عن قول الله عزوجلّ «و لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» فقال: ما يقول الناس (فقهای اهل سنت)؟ قال: فقلت له: الزاد و الراحلة قال: فقال أبو عبدالله (عليه السلام): قد سئل أبو

جعفر (علیه السلام) عن هذا فقال: هلك الناس إذا لَانْ كان من كان له زاد و راحلة قدر ما يقوت عياله و يستغنى به عن الناس ينطلق إليهم فيسلبهم إِيَّاه لقد هلكوا إذا فقیل له فما السبیل؟ قال: فقال: السعة فی المال إذا كان یحج ببعض و یبقي بعضاً لقوت عیاله (در ادامه امام به زکات مثال می زند که زائد بر نصاب، زکات دارد و کمتر از آن برای نفقه عیال است)... (۳).

بسیاری گمان کرده اند که روایت قوت عیال را می گوید و کاری به رجوع به کفایت ندارد و بر ما نحن فیه (شرطیّت رجوع به کفایت) دلالت نمی کند، ولی سه نکته در این عبارات هست که می توان از آن علاوه بر قوت عیال، رجوع به کفایت را هم استفاده کرد:

۱- روایت می فرماید: «قدر ما يقوت عیاله و يستغنى به عن الناس» ضمیر «یستغنی» به حاجی بر می گردد و معنای آن این است که حاجی مستغنی از مردم شود، یعنی در مراجعت که همان معنای رجوع به کفایت است.

۲- روایت می فرماید: «یحجّ ببعض و یبقي بعضاً لقوت عیاله» قوت عیال مطلق است یا مقید به سفر حج؟ اگر بگویید مطلق است پس برای قوت عیال چه در سفر حج و چه در بازگشت را شامل می شود که همان رجوع به کفایت است ولی اگر مقید کنید فقط زمان حج است که این تقيید دلیل می خواهد.

۳- در روایت تشبیه به زکات شده است، نصاب در زکات برای این است که خرج سال را داشته باشد، پس این هم اشاره به خرج سال است که همان معنای رجوع به کفایت است؛ بنابراین روایت ولو صراحته رجوع به کفایت ندارد ولی با این سه شاهد از روایت رجوع به کفایت استفاده می شود.

روایت دوم همان روایت قبل است که در نسخه مفید اضافاتی دارد به همین جهت در وسائل دو شماره خورده و روایت دیگری حساب شده است. روایت مفید صریح در رجوع به کفایت است:

× ... و رواه المفید فی المقنعة عن أبي الربيع مثله إلا أنه زاد بعد قوله: «و يستغنى به عن الناس»
يجب عليه أن يحجّ بذلك؟ ثم يرجع فيسأل الناس بكفّه لقد هلك إذاً ... (۴)

× ... عن عبدالرحيم القصير (مجهول الحال است و اسم پدرش احتمالاً روح است. در حدود ده نفر به نام عبدالرحيم در کتب رجال داريم که نه نفر از آنها مجهول يا ضعيف هستند) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سأله حفص الأعمور (از اصحاب امام صادق (عليه السلام)) و أنا اسمع عن قول الله عزوجلّ «و لله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال: ذلك القوة في المال و اليسار قال: فإن كانوا موسرين فهم ممن يستطيع ... (۵)

اگر کسی به اندازه زاد و راحله مال دارد ولی در بازگشت باید تکدّي کند این شخص ثروتمند و موسر نیست پس این روایت هم به عقیده ما دلالت بر رجوع به کفایت دارد ولو جزء این روایات شمرده نشده و به آن استدلال نشده است.

× ... عن الأعمش (در سند خصال به اعمش، عده اي از مجاهيل است و ثقه بودن اعمش کافی نیست و سند ضعيف است) عن جعفر بن محمد (عليه السلام) في حديث شرائع الدين قال: و حجّ البيت واجب علي من استطاع إليه سبيلاً و هو الزاد و الراحلة مع صحّة البدن و أن يكون للانسان ما يخلفه علي عياله و ما يرجع إليه من حجّه (روایت صريح است در رجوع به کفایت). (۶)

× ... (مرحوم طبرسي در مجمع البيان در ذيل آيه شريفه مي فرمايد) المروي عن ائمتنا (عليهم السلام) أنه الزاد و الراحلة و نفقة من تلزمه نفقته و الرجوع إلى الكفاية إمّا من مال أو ضياع أو حرفة ... (۷)

این حدیث به احتمال قوی برگرفته از احادیث گذشته و سند آن ضعیف است. حال با وجود صراحت روایات و ضعف سند آیا قابل قبول است؟ ما معتقدیم وقتی روایات متعدّد است و در کتب اربعه آمده و معمول به شهر (مشهور نیست چون مرحوم محقق و صاحب جواهر آن را قبول نکرده اند) و موافق کتاب الله است می تواند دلیل باشد، ولی اگر

روایات را حجت ندانید (که ما می دانیم) لا اقل مؤید است چون اطلاق آیه و لاجرح دلیل خوبی بود، بنابراین مسأله از نظر قول قائلین به اشتراط حل است.

قلنا: اگر مسأله اشتراط رجوع به کفایت را بشکافیم و مقابل منکران این شرط قرار دهیم، بعید است که این اشتراط را نپذیرند، چون در جایی که شخص قوت عیال را ندارد و اگر برگردد باید تکدی کند بعید است کسی این شخص را مستطیع بداند.

نکته مهم: رجوع به کفایت تا چه زمان است، آیا تا يك سال یا تا آخر عمر یا تا يك زمان معتدبه که این يك امر مبهم است و دلیل قائلین به عدم شرطیت رجوع به کفایت هم شده و می گویند اگر رجوع به کفایت شرط است چرا زمان آن مبهم است و مشخص نشده است.

۱. سرائر، ج ۱، ص ۵۰۸.

۲. المجموع، ج ۷، ص ۴۸.

۳. ح ۱، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۲، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۳، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۴، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ح ۵، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

بحث در مسأله ۳۹ در شرطیت رجوع به کفایت بود. ادله قائلین به اشتراط بیان شد که ما هم به همین قول قائلیم.

قائلین به عدم اشتراط:

از قدما مرحوم سیّد مرتضی، ابن ادریس و بعضی دیگر و از متأخرین مرحوم محقق و صاحب جواهر قائل به عدم اشتراط هستند. عبارت مرحوم محقق در اینجا عجیب است و می فرماید:

هل الرجوع إلى كفاية من صناعة أو مال أو حرفة شرط في وجوب الحج؟ قيل: نعم (تعبیر

«قيل» معمولاً در قولهای شاذ و ضعیف است در حالی که جماعتی از فقها به این قول قائل بودند) **لرواية أبي الربيع الشامي** (دلیل را فقط روایت ابی الربیع قرار داده در حالی که روایات متعدّد بود و از روایت ابی الربیع روشن تر روایت اعمش بود) **و قيل: لا عملاً بعموم الآية** (یکی از ادله آنها عدم عموم ادله است) **و هو الأولى** (عدم شرطیت). (۱)

بنابراین تعبیر مرحوم محقق به «قيل» و این که دلیل قول قائلین به اشتراط را فقط روایت ابی الربیع دانسته خیلی عجیب است.

علاوه بر این صاحب جواهر هم با آن مقام با عظمتش از این قول طرفداري کرده و تعبیرات شاذی دارد که در شأن ایشان نیست.

ادله قائلین به عدم اشتراط:

۱- عموم آیه:

آیه می فرماید: **«استطاع إليه سبيلاً»** یعنی وسائل رفتن را داشته باشد و «سبیل» ارتباطی با رجوع به کفایت ندارد.

قلنا: هیچ عرفی قائل نیست که آیه کسی را که رجوع به کفایت ندارد شامل است، چون لوازم آن را نمی توانید بپذیرید. عقیده ما این است که صور مسأله خوب تبیین نشده، به عنوان مثال اگر رجوع به کفایت شرط نباشد کسی که خانه ملکی دارد باید خانه اش را بفروشد و به حج برود و مستطیع می شود، پس بین کسی که خانه دارد و می فروشد و به حج می رود و کسی که پولی به دستش می رسد و خانه نمی خرد و به حج می رود فرقی نیست، بنابراین

عمومیت را نمی توان در این آیه قائل شد و آیه از چنین اشخاصی منصرف است.

۲- روایات:

روایات عامه ای که در باب ۸ آمده دارای که دو عنوان است:

(الف) عنده ما یحجّ به:

پولی دارد که می تواند با آن حج بجای آورد و در روایات نیامده که بعد از برگشت چه

می شود، که از باب نمونه به بعضی از روایات اشاره می شود:

× ... قال: یکون له ما یحجّ به (از روایت اطلاق گرفته اند). (۲)

× ... قال: أن یکون له ما یحجّ به (این روایت هم اطلاق دارد). (۳)

(ب) له زاد و راحلة:

× ... عن الرضا (علیه السلام) فی کتابه إلى المأمون قال: و حجّ البيت فريضة علي من استطاع

إليه سبيلا و السبيل الزاد و الراحلة مع الصحة (اطلاق دارد و رجوع به کفایت را

نمی گوید). (۴)

× ... عن السكوني عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: سأله رجل من اهل القدر (جبري) فقال:

يا بن رسول الله أخبرني عن قول الله عزّوجلّ «و لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه

سبيلا» (این شخص چون جبري بود استطاع را این گونه معنا می کند) أليس قد جعل الله لهم

الاستطاعة فقال و يحك ائما یعنی بالاستطاعة الزاد و الراحلة ليس استطاعة البدن (روایت

مطلق است و رجوع به کفایت ندارد). (۵).

قلنا:

نهایت چیزی که می توان از روایات استفاده کرد اطلاق است و ما اطلاق را به قاعده لا

خرج یا روایات سابق تقیید می زنیم، بلکه از تقیید بالاتر است و حکومت دارد.

مرحوم صاحب جواهر جواب عجیبی از خرج می دهد و می فرماید:

كما أن من الواضح عدم المخرج خصوصاً بعد ملاحظة ما ضمنه الله من الرزق. (۶)

اگر این باشد باید در اصل مسأله حج هم همین را بگویند، یعنی اگر زاد و راحله هم ندارد به حج برود و خدا روزی رسان است.

نکته: روایات نفقه عیال کم است ولی با این وجود فقها آن را شرط می دانند و همه آن را قبول دارند ولی رجوع به کفایت را به این علت که روایات آن کم است نمی پذیرند و به روایاتی که ما برای اثبات شرطیت رجوع به کفایت به آن استدلال کردیم ایراداتی شده است؛ به عنوان مثال مرحوم آقای حکیم ایراداتی به روایات دارند و می فرمایند:

روایت ابی الربیع دلالت ندارد و فقط نفقه عیال را می گوید .

قلنا: در جلسه قبل با سه نکته ثابت کردیم که روایت ابی الربیع هم نفقه عیال را می گوید و هم رجوع به کفایت را.

در ادامه آقای حکیم می فرماید روایت مفید با روایت ابی الربیع معارض است.

قلنا: روایت مفید با صراحت رجوع به کفایت را می گوید و در واقع يك روایت است که دو نسخه دارد يك روایت نکته ای دارد که در نسخه دیگر نیامده است و دارالامر که نقیصه (روایت ابی الربیع) حق است یا زیاده (روایت مفید)؛ در اینجا يك اصل عقلایی است که می گوید اصل عدم الزیاده است یعنی تقطیع و حذف از روی فراموشی ممکن است واقع شود ولی به روایت اضافه نمی کنند پس إذا دارالامر بین النقیصه و الزیاده حق یا زیاده است و اگر فرض کنیم تعارض باشد (در حالی که تعارضی نیست) حق با آن است که اضافه دارد و اصل آن است که آن زیادت حق است و در واقع زیادتی نیست.

در ادامه آقای حکیم به روایت طبرسی اشکال می کند که روایت نیست بلکه فتوا است.

قلنا: مرحوم طبرسی می فرماید: المروی عن ائمتنا پس روایت است، نهایت چیزی که می توان گفت این است که نقل به معناست ولی نقل به معنا در روایات اشکال ندارد و امام اجازه داده در جایی که اصل مطلب حفظ شده باشد راوی نقل به معنا کند.

۳- اجمال رجوع به کفایت:

دلیل سوّم قائلین به عدم اشتراط این است که رجوع به کفایت امر مجملی است و مدّت زمانی برای آن مشخص نشده و نمی توان يك امر مجمل لاشرط دانست.

قلنا: این مسأله قابل تأمل است که چرا قائلین به رجوع به کفایت این مسأله را باز نکرده اند که تا چه زمان لازم است رجوع به کفایت باقی باشد.

قد یقال: که یکسال مراد است چون ملاك فقر و غنی در شرع یکسال است و به همین جهت است که گفته می شود کسی که قوت سال ندارد می تواند از زکات استفاده کند.

قد یقال: ما تابع فقر و غنی نیستیم، چون روایات تعبیر فقیر و غنی نداشت بلکه ما تابع عرفیم و همین مقدار که عرف بگوید زندگی او لنگ نیست کافی است، پس زمان معتبر نیست و همین که عرف او را صاحب کفایت بداند کافی است.

ما معتقدیم که باید به ادله رجوع کنیم چرا که هر وقت در فروع شك شد باید به ریشه و ادله برگردیم. دلیل ما اگر عسر و حرج باشد مدار عدم عسر و حرج است یعنی بعد از بازگشت به عسر و حرج نیافتد و معنایش این است که تا مدّت معتنا به عرفی به عسر و حرج نیافتد و اگر دلیل ما روایات باشد روایات می فرمود بعد از بازگشت رجوع به کفایت کند و ظاهرش يك امر عرفی است و فقر و غنی نیست یعنی عرف بگوید که این حج زندگی او را به هم نزده و مقدار معتنا به عرفی داشته باشد، پس اجمالی در آن نیست اگر چه نمی توانیم برای آن مدّت زمان تعیین کنیم.

۱. جواهر، ج ۱۷، ص ۳۰۸.

۲. ح ۱، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۳، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۶، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۵، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. جواهر، ج ۱۷، ص ۳۰۹.

بحث در مسأله ۳۹ در شرطیت رجوع به کفایت بود. ادله قائلین به اشتراط بیان شد که ما هم به همین قول قائلیم.

قائلین به عدم اشتراط:

از قدما مرحوم سید مرتضی، ابن ادریس و بعضی دیگر و از متأخرین مرحوم محقق و صاحب جواهر قائل به عدم اشتراط هستند. عبارت مرحوم محقق در اینجا عجیب است و می فرماید:

هل الرجوع إلى كفاية من صناعة أو مال أو حرفة شرط في وجوب الحج؟ قيل: نعم (تعبیر

«قيل» معمولاً در قوهای شاذ و ضعیف است در حالی که جماعتی از فقها به این قول قائل

بودند) **لرواية أبي الربيع الشامي** (دلیل را فقط روایت ابی الربیع قرار داده در حالی که روایات

متعدد بود و از روایت ابی الربیع روشن تر روایت اعمش بود) **و قيل: لا عملاً بعموم الآية**

(یکی از ادله آنها عدم عموم ادله است) **و هو الأولى** (عدم شرطیت). (۱)

بنابراین تعبیر مرحوم محقق به «قيل» و این که دلیل قول قائلین به اشتراط را فقط روایت ابی

الربیع دانسته خیلی عجیب است.

علاوه بر این صاحب جواهر هم با آن مقام با عظمتش از این قول طرفداري کرده و تعبیرات

شاذی دارد که در شأن ایشان نیست.

ادله قائلین به عدم اشتراط:

۱- عموم آیه:

آیه می فرماید: **«استطاع إليه سبيلاً»** یعنی وسائل رفتن را داشته باشد و «سبيل» ارتباطی با

رجوع به کفایت ندارد.

قلنا: هیچ عرفی قائل نیست که آیه کسی را که رجوع به کفایت ندارد شامل است، چون لوازم آن را نمی‌توانید بپذیرید. عقیده ما این است که صور مسأله خوب تبیین نشده، به عنوان مثال اگر رجوع به کفایت شرط نباشد کسی که خانه ملکی دارد باید خانه اش را بفروشد و به حج برود و مستطیع می‌شود، پس بین کسی که خانه دارد و می‌فروشد و به حج می‌رود و کسی که پولی به دستش می‌رسد و خانه نمی‌خرد و به حج می‌رود فرقی نیست، بنابراین عمومیت را نمی‌توان در این آیه قائل شد و آیه از چنین اشخاصی منصرف است.

۲- روایات:

روایات عامه‌ای که در باب ۸ آمده دارای که دو عنوان است:

(الف) عنده ما یحجّ به:

پولی دارد که می‌تواند با آن حج بجای آورد و در روایات نیامده که بعد از برگشت چه می‌شود، که از باب نمونه به بعضی از روایات اشاره می‌شود:

× ... قال: **یکون له ما یحجّ به** (از روایت اطلاق گرفته اند). (۲)

× ... قال: **أن یکون له ما یحجّ به** (این روایت هم اطلاق دارد). (۳)

(ب) له زاد و راحلة:

× ... عن الرضا(علیه السلام) فی کتابه إلى المأمون قال: **و حجّ البيت فريضة علي من استطاع**

إليه سبيلا و السبيل الزاد و الراحلة مع الصحة (اطلاق دارد و رجوع به کفایت را

نمی‌گوید). (۴)

× ... عن السكوني عن أبي عبد الله(علیه السلام) قال: **سأله رجل من اهل القدر (جبري) فقال:**

يا بن رسول الله أخبرني عن قول الله عزّوجلّ «و لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه

سبيلا» (این شخص چون جبري بود استطاع را این گونه معنا می‌کند) **أليس قد جعل الله لهم**

الاستطاعة فقال و يحك ائما یعنی بالاستطاعة الزاد و الراحلة ليس استطاعة البدن (روایت

مطلق است و رجوع به کفایت ندارد(۵).

قلنا:

نهایت چیزی که می توان از روایات استفاده کرد اطلاق است و ما اطلاق را به قاعده لا حرج یا روایات سابق تقیید می زنیم، بلکه از تقیید بالاتر است و حکومت دارد. مرحوم صاحب جواهر جواب عجیبی از حرج می دهد و می فرماید:

كما أنَّ من الواضح عدم المخرج خصوصاً بعد ملاحظة ما ضمنه الله من الرزق. (۶)

اگر این باشد باید در اصل مسأله حج هم همین را بگویند، یعنی اگر زاد و راحله هم ندارد به حج برود و خدا روزی رسان است.

نکته: روایات نفقه عیال کم است ولی با این وجود فقها آن را شرط می دانند و همه آن را قبول دارند ولی رجوع به کفایت را به این علت که روایات آن کم است نمی پذیرند و به روایاتی که ما برای اثبات شرطی رجوع به کفایت به آن استدلال کردیم ایراداتی شده است؛ به عنوان مثال مرحوم آقای حکیم ایراداتی به روایات دارند و می فرمایند:

روایت ابی الربیع دلالت ندارد و فقط نفقه عیال را می گوید .

قلنا: در جلسه قبل با سه نکته ثابت کردیم که روایت ابی الربیع هم نفقه عیال را می گوید و هم رجوع به کفایت را.

در ادامه آقای حکیم می فرماید روایت مفید با روایت ابی الربیع معارض است.

قلنا: روایت مفید با صراحت رجوع به کفایت را می گوید و در واقع يك روایت است که دو نسخه دارد يك روایت نکته ای دارد که در نسخه دیگر نیامده است و دارالامر که نقیصه (روایت ابی الربیع) حق است یا زیاده (روایت مفید)؛ در اینجا يك اصل عقلایی است که می گوید اصل عدم الزیاده است یعنی تقطیع و حذف از روی فراموشی ممکن است واقع شود ولی به روایت اضافه نمی کنند پس إذا دارالامر بین النقیصه و الزیاده حق یا زیاده است و اگر فرض کنیم تعارض باشد (در حالی که تعارضی نیست) حق با آن است که اضافه دارد و اصل

آن است که آن زیادت حق است و در واقع زیادتی نیست.

در ادامه آقای حکیم به روایت طبرسی اشکال می کند که روایت نیست بلکه فتوا است.

قلنا: مرحوم طبرسی می فرماید: المروّی عن ائمتنا پس روایت است، نهایت چیزی که

می توان گفت این است که نقل به معناست ولی نقل به معنا در روایات اشکال ندارد و امام

اجازه داده در جایی که اصل مطلب حفظ شده باشد راوی نقل به معنا کند.

۳- اجمال رجوع به کفایت:

دلیل سوّم قائلین به عدم اشتراط این است که رجوع به کفایت امر مجملی است و مدّت زمانی

برای آن مشخص نشده و نمی توان يك امر مجمل لاشرط دانست.

قلنا: این مسأله قابل تأمل است که چرا قائلین به رجوع به کفایت این مسأله را باز نکرده اند

که تا چه زمان لازم است رجوع به کفایت باقی باشد.

قد یقال: که یکسال مراد است چون ملاك فقر و غنی در شرع یکسال است و به همین جهت

است که گفته می شود کسی که قوت سال ندارد می تواند از زکات استفاده کند.

قد یقال: ما تابع فقر و غنی نیستیم، چون روایات تعبیر فقیر و غنی نداشت بلکه ما تابع عرفیم

و همین مقدار که عرف بگوید زندگی او لنگ نیست کافی است، پس زمان معتبر نیست و

همین که عرف او را صاحب کفایت بداند کافی است.

ما معتقدیم که باید به ادله رجوع کنیم چرا که هر وقت در فروع شك شد باید به ریشه و ادله

برگردیم. دلیل ما اگر عسر و حرج باشد مدار عدم عسر و حرج است یعنی بعد از بازگشت

به عسر و حرج نیافتد و معنایش این است که تا مدّت معتنا به عرفی به عسر و حرج نیافتد و

اگر دلیل ما روایات باشد روایات می فرمود بعد از بازگشت رجوع به کفایت کند و ظاهرش

يك امر عرفی است و فقر و غنی نیست یعنی عرف بگوید که این حج زندگی او را به هم نزده

و مقدار معتنا به عرفی داشته باشد، پس اجمالی در آن نیست اگر چه نمی توانیم برای آن مدّت

زمان تعیین کنیم.

۱. جواهر، ج ۱۷، ص ۳۰۸.

۲. ح ۱، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۳، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۶، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۵، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. جواهر، ج ۱۷، ص ۳۰۹.

«حدیث اخلاقی: رعایت عدالت»

متن حدیث:

قال الصادق (عليه السلام): كان رسول الله (صلي الله عليه وآله) يقسم لحظاته بين أصحابه فينظر إلى ذا و ينظر إلى ذا بالسوية. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) لحظات اوقات خود را بین اصحابش تقسیم می نمود و به اصحابش یکسان نگاه کرده و توجه می نمود.

شرح حدیث:

یکی از آداب معاشرت رعایت عدالت در بین دوستان و اصحاب است. پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله)

علیه و آله) به اندازه ای عدالت را رعایت می کرد که حتّی نگاهش را در میان اصحاب عادلانه تقسیم می نمود و اگر چند لحظه به یکی از اصحابش نگاه می کرد چند لحظه هم به دیگری توجّه می نمود تا کسی به ذهنش نیاید که پیامبر به او کم توجّه می نموده است. در هیچ قانونی در دنیا عدالت تا این اندازه وسیع نیست که حتّی نگاه کردن هم عادلانه باشد، آن هم از ناحیه پیامبری که مشکلات فراوانی اطراف او را احاطه کرده و هر روز آتش جنگی برافروخته می شد، با این حال باز عدالت را حتّی در نگاه رعایت می نمود. در آداب قضاوت آمده است که قاضی در نگاه کردن نیز باید عدالت را رعایت کند، حتّی اگر يك طرف مخصوصه از سطوح بالاي جامعه و دیگری از سطوح پایین باشد عدالت را در نگاه و در پاسخ سلام و در نشستن و ایستادن رعایت کند تا قاضی حساب کار خود را بکند که وقتی نگاه کردن باید عادلانه باشد قضاوت و داوری باید تا چه حد عادلانه باشد! این عمل پیامبر به مسلمانان درس می دهد که در تمام امور عدالت باید رعایت شود. متأسفانه این دستور پیامبر فراموش شده و رابطه ها فوق ضابطه قرار گرفته است. در محیط اسلامی رابطه معنایی ندارد. علی(علیه السلام) با درسی که در داستان عقیل داد ثابت کرد که نزدیکترین رابطه نباید بر ضابطه مقدّم شود. امیدوارم این تعلیمات پیامبر مرتّب از رسانه ها گوشزد شود تا فراموش نشود.

× × ×

بحث در مسأله ۳۹ در این بود که آیا رجوع به کفایت در حج شرط است؟ ادلّه قائلین شرطیّت رجوع به کفایت و ادلّه قائلین به عدم شرطیّت بیان شد. نکته مهمّ این بود که اندازه رجوع به کفایت چقدر است و تا چه زمان باید زندگیش تأمین باشد؟ مرحوم شهید ثانی کلام خوبی دارد و حقّ مسأله را ادا کرده و همان مطلبی را که ما اجمالاً

اشاره کردیم ایشان با صراحت بیشتری بیان کرده و می فرمایند:

ما المراد بالكفاية عند القائل به ليس في كلامهم تصريح بشيء فيمكن أن يكون مؤونة السنّة
 قوّة أو فعلاً (بالقوة مثل کارگر و کارمند که مالی موجود ندارد و بالفعل مثل این که پول آماده
 دارد) لأنّها الكفاية و الغنى الشرعيّان و يمكن اعتبار ما فيه الكفاية عادتاً (چیزی که عادتاً
 کفایت می کند معتبر است یعنی بگویند زندگانی این شخص تأمین است و تعیین زمان لازم
 نیست) بحيث لا يحوجه صرف المال الحج إلى سؤال الناس (پولی که در حج صرف می کند،
 لطمه ای به زندگیش نزند) كما يشعر به رواية أبي الربيع. (۲)

نتیجه: هر وقت رفتن به حج ضربه ای به زندگی متعارفش نزند چنین شخصی رجوع به
 کفایت دارد که در این صورت بسیاری از مسائل حل می شود.
 از سویی دیگر بیان شد که در حج بذلی رجوع به کفایت شرط نیست چون حج لطمه ای به
 زندگیش نمی زند و به او اجازه نمی دهند که این پول را صرف زندگی خود کند. از اینجا
 روشن می شود طلبی که شهریه می گیرند اگر رفتن به حج به زندگی عادی آنها لطمه
 نمی زند و شهریه کفاف زندگیشان را می کند مستطیع هستند و می توانند به حج بروند.
 فرع دوم:

کسانی که از خمس یا زکات استفاده می کنند و اگر به حج بروند پس از بازگشت باز با خمس
 و زکات اداره می شوند، آیا بر این اشخاص حج واجب است و مستطیع هستند؟
 مرحوم امام و بعضی از محشّین عروه این افراد را مستطیع نمی دانند ولی مرحوم صاحب عروه
 اینها را مستطیع می داند و حق با ایشان است چون ادلّه وجوب رجوع به کفایت این شخص
 را شامل است به این بیان که یکی از ادلّه استطاعت عرفی بود که این شخص استطاعت عرفی
 دارد و دیگری دلیل لاجرح بود که این شخص حرج ندارد و دلیل دیگر روایت بود که
 می گفت در برگشت تکذّبی می کند که در مورد این شخص صدق نمی کند، پس مطابق ادلّه
 آنهایی که زندگیشان از این راه اداره می شود رجوع به کفایت دارند.

بله اگر وقتی برگشت از دیگران مطالبه خمس و زکات کند، این رجوع به کفایت نیست، پس بهتر این است که تفصیل داده و بگوییم اگر زکات و خمس را بدون تقاضا به او می‌رسانند، رجوع به کفایت دارد و مستطیع است ولی اگر بر اساس تقاضا به او می‌دهند این نوعی تکفیف الناس است و مستطیع نیست.

فرع سوّم:

شخصی که پس از بازگشت از حج تکدّی می‌کند (معلوم می‌شود که در فرع دوّم مرحوم امام تکفیف را نمی‌گوید) اگر چه زندگی او تأمین شود؛ رجوع به کفایت نیست و حرج است، هر چند این شخص به آن تن دهد و به دنبال این کار رود.

نتیجه: فرع دوّم رجوع به کفایت است ولی فرع سوّم رجوع به کفایت نیست چون استطاعت عرفی نیست و مشمول روایات پنج گانه نمی‌باشد و عسر و حرج است.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۱۰۰ از أبواب آداب العشرة.

۲. مسالك، ج ۲، ص ۱۵۰.

این بحث در عروه مسأله ۵۹ است که به صورت مفصّل تر و آمیخته با استدلال بیان شده است.

مسألة ۴۰: لايجوز لكلّ من الولد و الوالد أن يأخذ من مال الآخر و يحجّ به و لايجب علي واحد منهما البذل له و لايجب عليه الحج و إن كان فقيراً و كانت نفقته علي الآخر و لم يكن نفقة السفر أزيد من الحضر علي الأقوي.

عنوان مسأله:

جایز نیست پدر از مال پسر بردارد و به حج برود و همچنین بر پسر جایز نیست از مال پدر بردارد و بر هیچ يك واجب نیست هزینه حج را به دیگری بذل کند، حال اگر هر يك از پسر یا پدر واجب النفقه طرف دیگر باشند آیا نفقه حج هم جزء آن است؟ آیا اگر نفقه سفر حج با نفقه حضر يکي باشد در این صورت نفقه حج واجب است؟

در واقع مسأله داراي سه فرع است:

فرع اول: جایز نیست پدر، مال فرزند را بردارد و به حج برود و همچنین عکس آن.

فرع دوم: آیا بذل يکي به دیگری واجب است؟

فرع سوم: اگر نفقه خور او باشد و نفقه سفر به اندازه حضر باشد آیا حج واجب است؟

فرع اول:

این فرع محلّ اختلاف است و بعضي آن را جایز مي دانند و بعضي جایز نمي دانند. مرحوم شيخ طوسي از کسانی است که جایز مي داند والد از مال ولد بردارد و به حج برود و در کتاب خلاف مي فرماید:

إذا كان لولده مال روي أصحابنا أنه يجب عليه (پدر) الحج و يأخذ منه (مال ولد) قدر كفايته و يحجّ به و ليس للابن الامتناع منه و خالف جميع الفقهاء (فقهاي عامّه) في ذلك، دليلنا (دليل را رواياتي مي داند که مخالفی هم ندارد) الأخبار المروية في هذا المعنى من جهة الخاصة (از طرق اهل بيت(عليهم السلام)) قد ذكرناها في الكتاب الكبير (۱) و ليس فيها ما يخالفها (در اخبار مخالف وجود ندارد در حالی که روايات مخالف هم داریم) تدلّ علي اجماعهم علي ذلك (از نقل اخبار و عدم وجود مخالف با آن اخبار، استفاده اجماع مي کند که همان اجماع بر قاعده است) و ايضاً قوله (صلي الله عليه وآله): أنت و مالك لأبيك (ظاهر عبارت این است که این روايت را از منابع عامّه (۲) نقل مي کند). (۳)

تا اینجا معلوم شد که شيخ طوسي در خلاف، هم فتوا به جواز داده و هم ادّعاي اجماع

می کند و هم ادّعی اخبار.

مرحوم صاحب جواهر (۴) بعد از نقل کلام مرحوم محقق که «لایجب» است می فرماید:
علي الأشهر بل المشهور (پول برداشتن و حج به جای آوردن واجب نیست؛ بعد در ذیل
 کلامشان می فرمایند که چند نفر مخالفند) ... **خلافاً للمحکمی عن النهایة و الخلاف و التهذیب**
 (هر سه کتاب برای شیخ است) و **المهذب** (مهذب الباری للقاضی) **إلا أن فی الأولین** (نهایه و
 خلاف) **النص علی الوجوب و فی الأخير علی الجواز ... لم نعرف من وافقه علی ذلك غیر**
المفید (در حالی که قبل از این از قاضی هم نقل کرد، پس ظاهراً تناقض است ولی در اینجا
 منظورشان این است که موافقت وجوب را از غیر از مفید نمی داند ولی قبلاً جواز را
 می فرمود پس تناقضی نیست).

جمع بندی اقوال:

مشهور عدم جواز اخذ از مال ولد است و مخالف شیخ طوسی و مفید و قاضی است و ادّعی
 اجماع در واقع اجماع بر قاعده است، یعنی روایات نقل شده و مخالف نقل نشده پس از آن
 نتیجه گرفته اند که همه مطابق روایات فتوا داده اند و اجماعی است، بنابراین مشهور عدم
 جواز است و محشّین عروه اختلاف دارند و بسیاری قائل به عدم جوازند ولی بعضی جایز
 می دانند. عامّه هم مخالفند و جایز نمی دانند.

ادله قائلین به عدم جواز:

۱- اصل:

اصل در اموال این است که کسی در مال دیگری نمی تواند تصرف کند جز با رضایت او که
 اصلی عقلایی است.

۲- آیات:

قرآن در یکجا می فرماید:

و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل (۵) و در جای دیگر می فرماید:

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ. (۶)
 مطابق این آیات تصرّف در مال غیر باید از روی رضایت باشد تا اکل مال بالباطل نشود و
 تصرّف پدر در مال ولد بدون رضایت اکل مال بالباطل است.

۳- روایات عامّه:

روایتی که می فرماید:

× ... فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ... (۷)

این روایت حدیث مفصّلی از امام زمان (علیه السلام) و معمول بهای اصحاب است و به
 عنوان يك اصل اساسي مطرح است.
 روایت دیگر «الناس مسلّطون علي أموالهم» است و تصرّف پدر بدون اذن ولد خلاف سلطه
 بر اموال است.

تعبیر دیگری در کلمات قدما این است که وقتی پدر در اموال ولد تصرّف می کند مصداق
 ظلم است. درست است که پدر و پسر روابط عاطفی دارند ولی مفهومش این نیست که پدر
 بدون اذن تصرّف کند، بلکه نفقه پدر در جایی که نیازمند است بر عهده پسر است ولی وقتی
 جزء نفقه نیست تصرّف پدر بدون اذن ظلم و عدوان است و ظلم و عدوان مطابق آیات و
 روایات حرام است.

۴- روایات خاصّه:

روایات دو طایفه است و در ج ۱۲ وسائل در ابواب ما یکتسب به در باب ۷۸ آمده و
 روایات متعدّدی دارد.

طایفه اوّل:

روایاتی که می گوید جایز نیست و فقط به مقدار ضرورت و حاجت جایز است حتّی امام
 حدیث «أنت و مالك لأبيك» را توجیه می کند.

طایفه دوّم:

روایاتی که در اقلیت است و می فرماید جایز و واجب است.
 این از روایات را بررسی می کنیم و باید توجه نمود که مسأله منحصر به حج نیست، به عنوان
 مثال در انفاق از مال پدر یا پسر هم می آید.
 آیا این دو طایفه روایت جمع دلالتی دارد یا باید سراغ مرجحات برویم؟

۱. تهذیب، ج ۵، ص ۱۵.
 ۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۶۹.
 ۳. ج ۲، ص ۲۵۰.
 ۴. ج ۱۷، ص ۲۷۵ - ۲۷۷.
 ۵. سوره بقره، آیه ۱۸۸.
 ۶. سوره نساء، آیه ۲۹.
 ۷. وسائل، کتاب الخمس، ج ۶، ح ۶، باب ۳ از ابواب الانفال.
- بحث در مسأله ۴۰ از مسائل استطاعت و دارایی سه فرع بود. فرع اول در این بود که آیا پدر
 می تواند از مال فرزندش بدون اجازه و رضایت او هزینه حج را بردارد و به زیارت خانه
 خدا برود و آیا حج واجب او محسوب می شود؟

این مسأله را می توان عمومی تر مطرح کرد و آن این که آیا پدر می تواند به هر منظور از
 اموال پسر بردارد؟ محل کلام جایی است که پدر برای زندگی روزمره و نفقه نیاز ندارد، بلکه
 برای زیارت و مسائلی که جزء ضروریات زندگی نیست می خواهد بردارد.
 اقوال مسأله مطرح و بیان شد که قول مشهور عدم جواز بدون رضایت فرزند است؛ در مقابل

قول غیر مشهور این بود که جایز بلکه واجب است از اموال ولد بردارد. در اینجا جمله ای به اقوال اضافه می کنیم:

از بیان مرحوم شیخ در تهذیب استفاده می شود که مرحوم مفید قائل به جواز است و صاحب جواهر غیر از شیخ طوسی، مفید را هم در مقنعه مخالف می داند.

در بررسی مقنعه چیزی در این باره یافت نشد که شاید به این جهت است که مقنعه نسخ مختلف داشته و رای به جواز در بعضی از نسخ نیامده است. به هر حال مخالفت مرحوم مفید را نباید خیلی قطعی دانست، پس عمده مخالف شیخ طوسی و قاضی در مهذب است.

ادله قائلین به عدم جواز بیان شد و دلیل آخر آنها روایات خاصه بود که در مورد اخذ ولد از مال والد به خصوص در مورد حج وارد شده است. روایات دو طایفه است که در بین روایات صحیح و ضعیف وجود دارد و چون متعدد است نیاز به بررسی اسناد نیست.

طایفه اول: روایات قائلین به عدم جواز

× ... عن محمد بن مسلم (سند معتبر است) عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال سألته عن الرجل يحتاج إلى مال ابنه قال يأكل منه ما شاء من غير صرف (تعبیر «يحتاج» در سؤال راوی است ولی ذهنیت راوی این است که بدون احتیاج نمی شود و امام می فرماید در صورت احتیاج بدون اسراف اشکالی ندارد، پس امام ذهن راوی را امضا کرده ولو در کلام امام احتیاج نیامده است) و قال في كتاب علي (عليه السلام) إنَّ الولد لا يأخذ من مال والده شيئاً إلاَّ بإذنه و الوالد يأخذ من مال ابنه ما شاء وله أن يقع علي جارية ابنه إذا لم يكن الابن وقع عليها و ذكر أنَّ رسول الله قال لرجل أنت و مالك لأبيك (ذیل روایت کاملاً دلیل بر جواز و صدر آن دلیل بر عدم جواز یا لا اقل مشعر به عدم جواز است). (۱)

× و عنه عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر (عليه السلام): إنَّ رسول الله (صلي الله عليه وآله) قال لرجل: أنت و مالك لأبيك ثم قال: أبو جعفر (عليه السلام): ما أحبَّ أن يأخذ من مال ابنه إلاَّ ما احتاج إليه ممَّا لا بدَّ منه (صدر روایت به قول عدم جواز می خورد و تعبیر «ما

«أحب» دلیل بر حرمت نیست) **إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْفُسَادَ** (ذیل معنا را تغییر می دهد، یعنی اگر بیش از لابدّ منه بگیرد فساد است، پس به قرینه ذیل، ما أحبّ معنای حرمت دارد نه کراهت) (۲).

× و باسناده عن الحسين بن سعيد (اسناد شیخ طوسی به «حسین بن سعید» صحیح و سند معتبر است) ... قال: سألته يعني أبا عبد الله (عليه السلام) ماذا للوالد من ماله ولده؟ قال: أمّا إذا أنفق عليه ولده بأحسن النفقة فليس له أن يأخذ من ماله شيئاً وإن كان لوالده جارية للولد فيها نصيب فليس له أن يطأها (اگر جایز بود، چرا حرام باشد) إلاّ أن يقومها قيمة تصير لولده قيمتها عليه (پول را بدهد و مالک تمام شود و بعد وطي جایز شود، پس صدر و ذیل عدم جواز را می گوید) قال: و يعلن ذلك قال: و سألته عن الوالد أيرزاً (بهره داشتن) من مال ولده شيئاً؟ قال: نعم و لا يرز الوالد من مال والده شيئاً إلاّ بإذنه فإن كان للرجل ولد صغار لهم جارية فأحبّ أن يقتضيها فليقومها علي نفسه قيمة ثم ليضع بها ماشاء ... (۳)

× ... عن محمد بن مسلم (سند معتبر است) عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن رجل لابنه مال فيحتاج الأب إليه قال: يأكل منه فأما الأم فلا تأكل منه إلاّ قرضاً علي نفسها (چون مادر نفقه خور پدر است، نمی تواند). (۴)

× ... عن سهل بن زياد (ضعیف است) ... عن أبي إبراهيم (موسی بن جعفر (عليه السلام)) قال: سألته عن الرجل يأكل من مال ولده؟ قال: لا إلاّ أن يضطرّ إليه فيأكل منه بالمعروف (دلالت این روایت قوی تر است و حمیری هم در قرب الاسناد نقل کرده که سند ایشان هم خالی از ضعف نیست) (۵).

× ... عن الحسين بن أبي العلاء قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): ما يحلّ للرجل من مال ولده؟ قال: قوته بغير سرف إذا اضطرّ إليه (راوی از معنای «أنت و مالك لأبيك» که در روایات اهل سنت و شیعه آمده سؤال می کند) قال فقلت له: فقول رسول الله (صلي الله عليه وآله) للرجل الذي أتاه فقدهم أباه (پیامبر پدر را مقدّم داشت) فقال له: أنت و مالك لأبيك فقال:

إِثْمًا جَاءَ بِأَبِيهِ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هَذَا أَبِي وَ
 قَدْ ظَلَمَنِي مِيرَاثِي عَنْ أُمِّي فَأَخْبِرْهُ الْأَبُ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَهُ عَلَيْهِ (وُلْد) وَ عَلِي نَفْسَهُ وَ قَالَ: أَنْتَ وَ
 مَالِكَ لِأَبِيكَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْءٌ أَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يُحْبِسُ الْأَبَ
 لِلْأَبْنِ؟! (۶)

تلخیص مّا ذکرنا؛ عدّه ای از روایات داریم که نیمی از آنها را شیخ طوسی در تهذیب و نیم
 دیگر را کلینی نقل کرده است و شیخ طوسی با وجود نقل روایات می فرماید روایات
 اصحاب دلالت بر جواز دارد و روایات عدم جواز را نادیده گرفته و یا تخصیص زده است.
 در بین روایات صحیح و ضعیف و قوی الدلالة و ضعیف الدلالة وجود دارد ولی از مجموع
 روایات به عنوان اصل کلی استفاده می شود که لایحوز للوالد الأخذ من مال الولد که شامل
 حج هم می شود.

۱. وسائل، ج ۱۲، ح ۱، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.
۲. وسائل، ج ۱۲، ح ۲، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.
۳. وسائل، ج ۱۲، ح ۳، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.
۴. وسائل، ج ۱۲، ح ۵، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.
۵. وسائل، ج ۱۲، ح ۶، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.
۶. وسائل، ج ۱۲، ح ۸، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

بحث در مسأله ۴۰ از مسائل استطاعت در این بود که مشهور قائلند که پدر از اموال فرزند
 برای حج نمی تواند بردارد؛ در مقابل بعضی قائلند که می تواند - بلکه واجب است - از اموال
 فرزند بردارد و به حج برود.

آخرین دلیل قائلین به عدم جواز روایات خاصه بود، شش روایت بیان شد که بعضی صحیح و بعضی ضعیف بود.

در باب ۷۹ از ابواب مایکتسب به، دو روایت است که یکی موافق با عدم جواز و دیگری موافق با جواز است و اما روایت موافق با عدم جواز روایت ذیل است:

× ... عن الحسن بن محبوب (سند معتبر است) قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا (عليه السلام) إني كنت وهبت لابنة لي جارية حيث زوجتها فلم تزل عندها و في بيت زوجها حتى مات زوجها فرجعت إلي هي و الجارية أفحل لي أن أطأ الجارية؟ قال: قومها قيمة عادلة (هبه به ذي رحم قابل بازگشت نیست، پس قیمت را باید بپردازد و بعد ملك او مي شود نه اين كه بتواند بدون اجازه در اموال فرزند تصرف كند) و أشهد علي ذلك ثم إن شئت فطأها (اگر تصرف در اموال فرزند براي پدر حلال بود، قیمت گذاري معنا نداشت، پس معلوم مي شود پدر حق تصرف در اموال فرزند را بدون اجازه ندارد). (۱)

طایفه دوم:

روایاتی که تصرف والد را در مال ولد بدون اجازه جایز می داند. اولین حدیث روایت يك این باب است که در جلسه قبل بیان شد که صدر آن عدم جواز و ذیل جواز را می فرمود.

حدیث بعد از همه احادیث مهمتر و ظاهراً مخصوص باب حج است و تمام کسانی که تصرف والد را در مال ولد در حج اجازه می دهند به این روایت تمسك کرده اند.

× ... عن سعيد بن يسار قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): أيجز الرجل من مال ابنه و هو صغير؟ قال: نعم: فقلت يجز حجّة الاسلام و ينفق منه (آیا انفاق در حجة الاسلام را می گوید یا مطلق انفاق مراد است؟) قال: نعم بالمعروف ثم قال: نعم يجز منه و ينفق منه إن مال الولد للوالد و ليس للوالد أن يأخذ من مال والده إلا بإذنه. (۲)

آیا این حدیث مخصوص باب حج است تا بگوییم اخصّ از تمام احادیث است؟

قلنا: در این حدیث قرائی است که نشان می دهد مخصوص به حج نیست و کلّ تصرفات را می گوید چون:

اولاً: تعبیر «ینفق» دارد که مخصوص و مقید به حج نشده است.

ثانیاً: تعلیل می کند که «**إنّ مال الولد للوالد**» که این قرینه می شود که تمام تصرفات را می گوید پس روایت خاص نیست تا نسبت بین آن و روایات دیگر عام و خاص باشد بلکه تعارض است.

ثالثاً: روایت می فرماید پسر حق ندارد که چیزی از اموال پدر را بگیرد و مطلق است پس معلوم می شود که صدر هم مطلق است، بنابراین روایت خاص به حج نیست و نمی توان روایات سابق را به آن تخصیص زد، بلکه تعارض است.

× ... **عن عبیس بن هشام** (ثقه است) **عن عبدالکریم** (چند نفر به این نام در کتب رجال داریم ولی به قرینه عبس، عبدالرکیم ابن عمرو ثقه است) **عن ابن أبی یعفور** (از بزرگان ثقات) **عن أبی عبدالله (علیه السلام) فی الرجل یكون لولده مال فأحبّ أن يأخذ منه قال: فلیأخذ (ظاهراً بدون اجازه) و إن كانت أمّه حیاً فما أحبّ أن تأخذ منه شیئاً إلاّ قرضاً علی نفسها. (۳)** دلالت و سند روایت خوب است.

× ... **عن محمد بن سنان** (ضعیف است) **أنّ الرضا (علیه السلام) کتب إلیه فیما کتب من جواب مسائله** (یکی از امتیازات روایات امام رضا (علیه السلام) این است که علل احکام در آن بیان شده که این امر به واسطه موقعیت زمانی ایشان است) **و علّة تحلیل مال الولد لوالده بغیر اذنه (کأنّ تحلیل را مسلم گرفته و علّت آن را بیان می کنند) و لیس ذلك للولد لأنّ الولد موهوب للوالد فی قوله عزّوجلّ «یهب لمن یشاء إناثاً و یهب لمن یشاء الذکور»** (آیا این هبه مثل هبه به عبید و اماء است که می گویند العبد و ما فی یده لمولاه، چون عبد مال مولی است و مالکیت عبد طولی است و فرزند هم این گونه است یا این که نه این يك بیان لطیف برای تقریب به ذهن است، چون نسبت به مذکر و مؤنث یکسان است و مالکیت نیست) **مع أنّه المأخوذ**

بمؤنته صغيراً و كبيراً و المنسوب إليه و المدعو له لقوله عزوجل «ادعوهم لأبائهم» (كأنّ لام ملكيت است) هو اقسط عندالله و لقول النبي(صلي الله عليه وآله): أنت و مالك لأبيك و ليس للوالدة مثل ذلك(۴)...

در اینجا امام اجازه فرمود ولی آیا دلایل حق شرعی ایجاد می کند یا حق اخلاقی؟ لحن دلیل حق اخلاقی است و از جمله روایاتی که برای جمع استفاده می کنیم همین روایت است و دلیل مذکور در روایت، تعبیرات اخلاقی است.

حدیث «أنت و مالك لأبيك» در حدود بیست کتاب از کتب اهل سنت آمده است، از جمله در الأمّ شافعی، مغنی ابن قدامه مبسوط سرخسی، بداية المجتهد، المجموع نووی و ... و بحث خواهیم کرد که این حکم در روایت نبوی حکم اخلاقی است یا يك حکم شرعی و فقهی.

× ... **علي بن جعفر في كتابه** (ظاهراً کتاب علي بن جعفر پیش صاحب وسائل بوده پس می توانیم حدیث را صحیح و معتبر بدانیم) **عن أخيه موسي بن جعفر(عليه السلام) قال:** سألته عن الرجل يكون لولده الجارية أيتها؟ قال: **إن أحبّ و إن كان لولده مال و أحبّ أن يأخذه منه فليأخذ** (آیا می توان این صدر را بر قرض حمل کرد؟ خیر، چون ذیل تصریح به قرض مادر دارد که به قرینه مقابله معنایش این است که پدر بدون قرض و اذن بردارد، پس سند و دلالت روایت خوب است و اجازه اخذ می دهد)... (۵)

× ... **عن اسحاق بن عمار** (سند معتبر است) **عن أبي عبدالله(عليه السلام) قال سألته عن الوالد يحلّ له من مال ولده إذا احتاج إليه؟ قال: نعم ... قال: و إن كان للرجل جارية فأبوه أملك بها أن يقع عليها ما لم يمسه الابن.** (۶)

ذیل روایت در مورد جواز است.

۲. وسائل، ج ۱۲، ح ۴، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

۳. وسائل، ج ۱۲، ح ۷، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

۴. وسائل، ج ۱۲، ح ۹، باب ۸ از ابواب ما یکتسب به.

۵. ح ۱۰، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

۶. ح ۲، باب ۷۹ از ابواب ما یکتسب به.

بحث در مسأله ۴۰ در این بود که آیا والد می تواند بدون اجازه از مال ولد بردارد و به حج برود؟ بیان شد که مشهور عدم جواز است و دلیل عمده مسأله روایات بود. روایات دو طایفه بود، گروه بیشتری از روایات اجازه تصرف نمی داد و گروه دیگر اجازه تصرف می داد. در مستدرک هم روایاتی از هر دو طرف آمده که مضامین آنها قریب الافق است. (۱)

جمع بین روایات:

آیا این دو طایفه روایات جمع عرفی و دلالتی دارد؟

چهار طریق جمع ذکر شده است:

۱- روایت «سعید بن یسار» صحیح و در خصوص حج است، بنابراین روایات عدم جواز را که عام است تخصیص می زند.

قلنا: این جمع قابل قبول نیست، چون روایت «سعید بن یسار» خاص نیست بلکه غیر از حج را هم شامل و در مورد کل تصرفات است، پس عام و خاص نیست بلکه تعارض است و این جمع صحیح نیست.

۲- روایات مجوزّه در مورد قرض و روایات نافیّه که منع از تصرف می کند، أخذ بدون قرض را می گوید که در این جمع هم روایات نافیّه را مقدّم می شود.

قلنا: این جمع نیز قابل قبول نیست، چون بعضی از روایات می فرمود بر پدر به صورت مطلق

جایز است و بر مادر فقط به عنوان قرض جایز است یعنی بر پدر بدون قرض هم جایز است، پس این جمع برای بعضی از روایات خوب است.

۳- جواز را حمل کنیم بر جایی که سه شرط در آن است (این جمع را مرحوم صاحب وسائل در باب ۷۸ دارد):

اولاً، پدر نفقه خور پسر باشد (فقیر باشد).

ثانیاً، خرج سفر و حضر یکی باشد.

ثالثاً، قبلاً حج بر او واجب شده باشد.

قلنا: این جمع توأم با تکلف است، چون جایی نداریم که نفقه سفر و حضر یکی باشد. البته گاهی ممکن است هزینه سفر و حضر یکی باشد، مثلاً در جایی که پیاده از مدینه به مکه می رفتند - که تعداد آنها کم نبود - نفقه آنها با حضر یکی بود که در زمان ما خیلی کم است و مشکل بتوانیم برای آن مصداق پیدا کنیم.

۴- این طریق جمع از بقیه طرق بهتر است به این بیان که بگوییم برای فرزند مستحب است، به عبارت دیگر همه روایات مجوزة لحنش «أنت و مالك لأبيك» است و این يك حکم اخلاقی است و شاهد آن این که در تعدادی از روایات مجوزة به «أنت و مالك لأبيك» استدلال شده و قرآینی داشتیم که این حکم اخلاقی است نه وجوبی فقهی.

اگر این طرق جمع را بپسندیم، نوبت به اعمال مرجحات نمی رسد، ولی اگر نپذیریم، روایات متعارض می شوند و باید بررسی کنیم که در مقام تعارض مرجحات با کدام طرف است؟ در اعمال مرجحات اختلاف نظر است؛ بعضی معتقدند که مرجحات به همان ترتیبی است که در روایات وارد شده که ابتدای آن شهرت است (خذ بما اشتهر بين اصحابك) و بعد موافقت کتاب الله (خذ بما وافق الكتاب) و سوم مخالفت عامه است (خذ بما خالف العامة).

در مقابل بعضی معتقدند که اینها به تخییر است و راوی به ترتیب سؤال کرده است. ما معتقدیم که ظاهر ادله ترتیب است. اگر مبنا ترتیب باشد روایات لایجوز اولی است، چون

اولاً، از نظر فتوا مشهور است، ثانیاً، کتاب الله که با لایحوز موافق است چون کتاب الله می فرماید: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (۲) و این تجارت عن تراض نیست.

مرجّح سوم برای گروه دوم است (یحوز) چون فقهای عامّه قائل به جواز هستند ولی تا مرجّح اول و دوم هست نوبت به مرجّح سوم نمی رسد. علاوه بر این سیره متشرّعه بر این است که پدر برای برداشتن از اموال فرزند اجازه می گیرد و سیره عقلاً محکمتر است و به هیچ کس اجازه تصرف در مال دیگری بدون اجازه نمی دهد. بنابراین دو مرجّح به علاوه سیره متشرّعه و عقلاً و دلیل لاضرر موافق قول «لایحوز» است و جهات متعدّدی در اینجا جمع است.

أضف إلى ذلك؛ روایت سعید بن یسار و امثال آن حجّت نیست، چون معرض عنهای اصحاب است، پس اصلاً تعارضی نیست، بنابراین شکّی نیست که در این مسأله مطابق تحریر و عروه قائل می شویم که پدر نمی تواند در اموال پسر تصرف کند.

فرع دوم: هل يجب علي الولد البذل؟

جواب این فرع از مطالب گذشته روشن می شود یعنی بذل بر ولد واجب نیست بلکه مستحب است و اصل عدم وجوب و برائت است و از ادله سابقه عدم وجوب استفاده می شود و فقط اگر محتاج باشد نفقه واجب است.

فرع سوم: لو كان نفقة السفر مساوياً لنفقة المحضر هل تجب علي الوالد الحج؟

پدر می گوید نفقه من را بده تا به حج بروم و فرض این است که پسر نفقه را می دهد، آیا بر پدر واجب است حج برود؟

مرحوم صاحب عروه می فرماید بعید نیست که واجب باشد، چون مستطیع است ولی مرحوم امام واجب نمی داند. در میان محشّین عروه کسی مانند امام نیست که واجب ندانسته باشد و بعضی هم سکوت کرده اند. مرحوم امام می فرماید اگر حج برود حجة الاسلام محسوب

نمی شود که شاید نظرشان این بوده که این نه استطاعت بذلی است و نه استطاعت عرفی؛ بذلی نیست چون پسر نفقه را برای حج نداده و استطاعتی نیست چون چیزی ندارد و نفقه خور فرزند است.

در نفقه ولد به اب تمليك شرط نیست و اباحه در تصرف کافی است به خلاف نفقه زوج به زوجه که تمليك است، پس نفقه ملك پدر نیست و مستطیع نمی باشد. این غایت توجیهی است که برای کلام امام می توان بیان کرد.

ولكن الإنصاف؛ حق با صاحب عروه و جماعت محشین است، چون استطاعت شرطش تمليك نیست بلکه توانایی حج است و این پدر مصداق من استطاع می باشد، چون نفقه را پسر داده و راه را هم پیاده می رود، پس چون شرط استطاعت تمليك نیست، این شخص مستطیع است و حج بر او واجب است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ح ۴ و ۵، باب ۶۲ از ابواب ما یکتسب به از طایفه اول و

حدیث ۱ و ۲ و ۶ و ۷ از طایفه دوم است.

۲. سوره نساء، آیه ۲۹.

«حدیث اخلاقی: حق همسفر»

مقدمه:

یکی از آداب اجتماعی اسلام این است که اگر مسلمانی با کسی همسفر شد از اسم و مشخصات او بپرسد. در روایات آمده که از عجز است اگر با کسی مسافرت کند و از نام و مشخصات او با خبر نشود. در بعضی از روایات هم آمده که از جفاست که با کسی مسافرت

کنید و اسم و مشخصات او را ندانید.

متن حدیث:

قال الصادق (عليه السلام): قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): إذا أحبَّ أحدكم أخاه المسلم فليسأله عن إسمه و اسم أبيه و اسم قبيلته و عشيرته فإن من حقّه الواجب و صدق الإخاء (أخوت صادق) أن يسأله عن ذلك و إلاّ فإنّها معرفة حمق. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) فرمود: اگر هر يك از شما برادر مسلمانش را دوست دارد از نام او و پدرش و نام قبيله و خانواده اش جویا شود که از جمله حقوق واجب و برادري صادقانه این است که از این امور سؤال کند و اگر از چیزی سؤال نکند آشنایی احمقانه است.

شرح حدیث:

انسان در سفر روستای زیادی پیدا می کند که باید آنها را حفظ کند و ممکن است دلیل این برنامه اسلام به این جهت باشد که در آینده به او نیاز پیدا کند یا مطلبی گفته و همسرش را رنجیده خاطر کرده و می خواهد عذرخواهی کند یا مطلب حکمت آمیزی از او شنیده ولی فراموش کرده که اگر اسم و آدرس او را داشته باشد می تواند در وقت نیاز به او رجوع کند. در دنیای امروز این مسائل عاطفی بسیار کمرنگ شده است به گونه ای که دو نفر چندین سال همسایه اند ولی اسم همدیگر را نمی دانند. اسلام دینی اجتماعی و دین محبت و عاطفه است و تمام برنامه های اسلامی در همین مسیر

است.

از جمله شعارهای اسلامی این است که «**ید الله مع الجماعة**» و گفته شده «الشاذ من الغنم للذئب» اگر يك گوسفند از گله جدا شود طعمه گرگ است؛ گرگان اجتماعی هم در کمینند و شخصیت انسان را از بین می برند. شعار دیگر «علیکم بالسواد الأعظم» است یعنی شهرهای بزرگتر از شهرهای کوچکتر بهتر است، چرا که علما و دانشمندان در آن بیشترند. در شعار دیگر عبادت که رابطه انسان با خداست اغلب به صورت جماعت است، عبادات روزانه، هفتگی و سالانه؛ جماعت روزانه مثل نمازهای یومیّه و جماعت هفتگی مثل نماز جمعه و جماعت سالانه مثل حج خانه خداست.

عبادت رابطه خلق و خالق است ولی در آن رابطه خلق با خلق در نظر گرفته شده و ضمائم که در نماز است همه به صورت جمع آمده و نشان دهنده اهمیت اسلام به جماعت است که لازمه آن عاطفه و محبت و صمیمت است و اجتماع مایه پیشرفت است. ابزار کار مرحوم امام هم در پیروزی انقلاب راهپیمایی ها و اجتماعات بود.

× × ×

مسألة ۴۱: لو حصلت الاستطاعة لایجب أن یحجّ من ماله فلو حجّ متسکماً أو من مال غیره (دو صورت دارد غصبی و غیر غصبی) **ولو غصباً صحّ و أجزأه نعم الأحوط عدم صحّة صلوّة الطواف مع غصبیّة ثوبه و لو شرّاه** (معمولاً «شراء» به معنی فروختن و «اشتراء» به معنی خریدن است و کمتر به خریدن، شراء می گویند) **بالذّمّه** (گاهی بر ذمه می خرد و پول آن را بعداً می دهد که دو حالت دارد: گاه نیتش این است که با مال غصبی ذمه را ادا کند که در این صورت بعضی او را مانند سارق می دانند ولی گاهی از اول نیتی ندارد و بعداً با مال غصبی ذمه را ادا می کند که در این صورت جنسی را که خریده مال اوست و حرام نیست بلکه

ذمه اش مشغول به آن پول است. گامی هم در ذمه نیست و معامله شخصیّه و عینیّه است و پول غصبی می دهد و مال را می گیرد که در این صورت مسلم حج باطل است) **أو شري الهدي كذلك (بالذمة) فإن كان بناءه الأداء من الغصب ففيه إشكال و إلا فلا إشكال في الصحة و في بطلانه مع غصبية ثوب الإحرام و السعي إشكال و الأحوط الاجتناب.**

عنوان مسأله:

انسان مستطیع گاه با پول خودش به حج می رود که بحثی ندارد ولی سه حالت دیگر هم متصور است:

- ۱- مستطیع است ولی متسکّعاً به سوی خانه خدا می رود و با تقاضای کمک و با زحمت خودش را به حج می رساند و از استطاعت استفاده نمی کند این شخص چون مستطیع بوده حجّش صحیح است. «متسکّع» از ماده «سکع» و به معنی راه رفتن همراه با تکلف و سختی است، بدون این که از پولش استفاده کند.
- ۲- مستطیع است ولی دیگری با رضایت خود از او می خواهد که همراهش به حج برود که در این صورت نیز حجّ او صحیح است چون مستطیع بوده و شرطش این نیست که از همان پول استطاعت خرج حج کند.
- ۳- با مال غصبی به حج می رود، آیا حجّش صحیح است؟ وقوف به عرفات و مشعر و رمی جمرات و حتی سعی مشکلی ندارد، چون لباس جز وقوف و رمی و مشی نیست و پنج امر مشکل دارد:

۱- احرام

۲- طواف

۳- نماز طواف

۴- سعی

۵- قربانی

با حلّ این مسأله چند مسأله دیگر هم حل می شود و مسأله جامع الأطراف و مهمّ است. محلّ بحث ما در اینجا صورت سوّم است و صورت اوّل و دوّم محلّ بحث نیست. در مورد صورت اوّل و دوّم (متسکّع و مال حلال غیر) بیان شد که حجتشان صحیح است. مرحوم صاحب مدارک می فرماید:

ولو اجمعت الشرائط فحج متسكعاً أو في نفقة غيره أجزاء عن الفرض هذا ممّا لاخلاف فيه بين العلماء. (۲)

مرحوم نراقی می فرماید:

لو حجّ المستطيع تسكعاً أو في نفقة غيره أجزاء عن الفرض بلا خلاف فيه بين العلماء. (۳)

مرحوم صاحب جواهر هم فرع اوّل و دوّم را مطرح کرده و می فرماید:

فلاخلاف كما لا اشكال نصّاً و فتوي ... بل الإجماع بقسميه عليه. (۴)

دلیل صحّت حج در فرع اوّل و دوّم:

در این دو صورت اطلاعات اوامر می گوید حج بجای آور و نگفته که از مال خودش حج به جای آورد و قیدی ندارد؛ پس مستطیع است به عنوان مثال وقتی امر کرد که وقوف به عرفات کن مطلق بود و امر دلیل بر اجزا است.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۳، باب ۱۰۱ از ابواب آداب العشرة.

۲. ج ۷، ص ۷۹.

۳. مستند، ج ۱۱، ص ۶۸.

۴. ج ۱۷، ص ۳۱۰.

بحث در مسأله ۴۱ از مسائل استطاعت دارای سه فرع بود. فرع اوّل در این بود که اگر شخص مستطیع متسکّعاً به حج برود حجّش صحیح و مجزی از حجّة الاسلام است.

فرع دوم در این بود که اگر شخص مستطیع با مال غیر با رضایت او به حج برود، مجزی از حجّة الاسلام است.

فرع سوم: حج با مال غصبی

اگر شخص مستطیع در حالی که مال حلال دارد با مال مغضوب به حج برود آیا حجش صحیح است و حجّة الاسلام محسوب می شود؟
در این مسأله اقولی است:

قول اول: ظاهر کلام مرحوم صاحب حدائق این است که به هیچ وجه مجزی نیست و فقط لباس احرام و طواف و نماز طواف و سعی و هدی را نگفته بلکه مطلق فرموده است:
إنّ ظواهر الأخبار الواردة (بزرگان در این مسأله نصّی قائل نشده اند) فی هذا المقام هو بطلان الحج بالمال الحرام مطلقاً. (۱)

مرحوم صاحب حدائق می فرماید دلیل ما ظاهر روایات باب است در حالی که روایتی نداریم؛ البتّه در باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه روایاتی داریم که شاید مراد ایشان این روایات باشد که دلالت دارد بر این که اگر کسی با مال حرام حج بجای آورد از او قبول نمی شود.

آیا این روایات آن گونه که صاحب حدائق تصوّر فرموده واقعاً دلالت بر بطلان دارد یا مراد از عدم قبول چیز دیگری است؟ آیا صحّت و قبول دو برنامه است یا صحّت همان قبول و قبول همان صحّت است؟

فعلاً از این اخبار بحث نمی کنیم و بعد از آن که به حسب قاعده مسأله را حل کردیم سراغ روایات این باب رفته و از آن بحث خواهیم کرد.

قول دوم: مرحوم صاحب عروه و بعضی از محشّین عروه معتقدند که در امور خمسّه (ثوب

احرام، ثوب طواف، ثوب نماز طواف، ثوب سعی و هدی) آن عمل باطل و بقیه اعمال صحیح است.

قول سوم: بعضی مثل مرحوم آقای خویی (۲) بین این پنج تا هم فرق گذاشته اند به این بیان که معتقدند ثوب احرام اگر حرام باشد، احرام باطل نمی شود چون ثوب احرام شرط احرام نیست بلکه واجب مستقلاً است بنابراین، بطلان ثوب احرام، احرام باطل نمی شود و هکذا اگر در هنگام سعی ثوب غصبی باشد، اشکال ندارد چون شرط سعی ستر نیست؛ معنی این کلام این است که عریان هم می توان سعی کرد. ایشان در طواف و نماز طواف، ثوب را شرط می دانند و آن را می پذیرند، البته می فرمایند که ستر باید حلال باشد و زائد بر آن لازم نیست. در مورد هدی هم تفصیل قائلند به این بیان که اگر به ذمه بخرد و بعد پول آن را از مال غصبی بدهد صحیح است ولی اگر به بیع شخصی بخرد و پول آن را از مال غصبی بدهد صحیح نیست.

تفاصيل دیگری هم مثل تفصیل مرحوم امام در مسأله است که فقط نماز طواف را در صورت غصبی بودن صحیح نمی دانند.

ادله:

۱- قاعده:

فقها مسلم گرفته اند که در این مسأله نصی نداریم و به همین جهت سراغ قواعد رفته اند. قاعده ای که در اینجا به آن استدلال شده، قاعده اجتماع امر و نهي است و به عبارت دیگر در امر حرام قصد قربت متصور نیست. کلید مسأله این قاعده کلی است که «**لایمجزر قصد القرية بالحرام**» چون اجتماع امر و نهي می شود.

در این صورت تا رسیدن به میقات جزء حج نبوده و مقدمه است و حرام بودن پول ضرر نمی زند، به گونه ای که اگر از میقات با پول حلال به مشعر برود اشکال ندارد. حال اگر از میقات به مشعر هم با وسیله حرام برود باز حرمت مقدمه ضرر نمی زند، همچنین سوار شدن

به مرکب غصبی و رفتن برای نماز، موجب بطلان نماز نمی شود.

سؤال: این بحثها به حکم عقل است آیا به حسب عرف هم این گونه است؛ یعنی اگر با مال حرام برود اشکال ندارد؟ بعید است عرف این را بپذیرد. به عنوان مثال گفته شده که اگر در نماز حرامی بجای آورد که با نماز متحد نیست، ضرر نمی زند، حال اگر کسی نماز بخواند در حالی که زنی عریان در مقابل اوست که تمام توجه او به آن زن است آیا این نماز با قصد قربت است، در عین این که این حرام متحد با نماز نیست؟!

بنابراین ما در قصد قربت دقت عقلی را معتبر نمی دانیم بلکه جای عرف است، حال پس از مقدمات به سراغ آن پنج امر می رویم؛ ما لباس احرام را شرط می دانیم در حالی که آقای خوبی آن را واجب مستقل می دانند و چون شرط است در جایی که از مال حرام باشد قصد قربت ممکن نیست و احرامش باطل است چون قصد قربت به فعل حرام نمی توان کرد. در مورد طواف، ستر قطعاً شرط است وحتی در طواف غیر از ستر عاری هم نباید باشد چون از طواف عاری نمی شده بنابراین نه تنها باید ستر حلال باشد بلکه عاری هم نباید باشد و اگر لباس احرام حرام باشد نمی تواند قصد قربت کند و چون طواف عبادت است بدون قصد قربت باطل است.

سوّمین امر نماز طواف است که در آن نیز ساتر باید حلال باشد، چون ستر شرط نماز است و قصد قربت با حرام متصور نیست و نماز باطل است. حال اگر غیر از ساتر بقیه لباس از حرام باشد آیا نماز صحیح است؟ ظاهر عبارت آقای خوبی این است که نمازش صحیح است.

إن قلت: حرکات نماز حرکات در ثوب حرام است.

قلنا: اینها سبب و مسبب نیستند و دو فعل است که همراه هم انجام می شود؛ حرکات صلاتی، واجب و حرکات غیر صلاتی، حرام است، پس دو فعل متعارف است یعنی در آن واحد فعل صلاتی انجام می دهد و لباس را حرکت می دهد.

آیا مصلی، اول بدن را حرکت می دهد و لباس تبعاً للبدن حرکت می کند یا دو کار را با هم

انجام می دهد؟

لباس به تبع بدن حرکت می کند، پس اگر حرکت لباس حرام باشد سبب که حرکت بدن است باید حرام باشد و حرمت به سبب سرایت می کند.

آیا می توان به واسطه حرکتی که سبب حرام می شود تقرب پیدا کرد؟

خیر ممکن نیست به چیزی که حرام است قصد قربت کند بنابراین همه لباسها حکم ساتر را دارد و اگر حرام باشد، قصد قربت ممکن نیست البته اگر در داخل جیب پول حرام باشد، موجب بطلان نیست چون تصرف در پول غصبی به خرج کردن آن است و در جیب بودن تصرف نیست.

در مورد سعی هم همان بحثی که در نماز کردیم، خواهد آمد؛ یعنی ما ستر را در سعی لازم می دانیم و ستر شرط آن است، بنابراین با ستر غصبی قصد قربت صحیح نیست و اما در مورد لباس غیر ساتر هم همان حرفی که در نماز گفتیم این جا می آید یعنی سعی، حرکت کردن است و به سبب آن لباس هم حرکت می کند که اگر سبب حرام شود قصد قربت ممکن نیست بنابراین در هر چهار امر لباس باید حلال باشد و لباس غصبی صحیح نیست.

۱. ج ۱۴، ص ۱۲۲.

۲. المعتمد، ج ۲۶، ص ۱۶۷.

بحث در مسأله ۴۱ در این بود که اگر شخص مستطیع با مال غصبی به حج برود آیا حجّش قبول است؟ بحثهای مختلفی داشت و بیان شد که اگر در امور خمس مال غصبی نباشد حج او صحیح است. پنجمین امر قربانی بوده اگر مال حرام را برای خرید قربانی استفاده کند، سه صورت متصور است:

۱- بیع به صورت بیع شخصی و نقدی باشد نه بیع در ذمه، یعنی مال حرام را می دهد و قربانی می خرد و چون مالك نمي شود قربانی باطل است.

نکته: معیار در بیع نقدی و شخصی چیست؟ بعضی معتقدند معیار «اشتریت هذا بهذا» است یعنی با يك دست پول بدهد و با دست دیگر در مقابل آن جنس را بگیرد ولی اگر بعد از خرید از جیبش پول در آورد و بدهد بیع نقدی نیست و بیع در ذمه است. ولی ما معتقدیم مردم این گونه معامله نمی کنند و جایی که مقابله نیست و اول جنس را گرفته و بعد پول آن را می پردازد بیع در ذمه نمی دانند؛ بلکه تا مادامی که پول نداده معامله تمام نیست ولی این که در این مدت که پول را از جیب در آورد، بیع در ذمه باشد عرف نمی پذیرد؛ بنابراین تمام معاملات روزمره بیع نقدی و شخصی است نه بیع در ذمه و بیع در ذمه در جایی است که مبيع را الآن می گیرد و پول را بعداً می دهد، پس اگر در جیبش پول حرام باشد و جنسی بخرد معامله نقدی است و چون این شخص مالك ثمن نبوده، معامله باطل است.

۲- بیع به صورت نسبه است و به ذمه می خرد که خود دو صورت دارد:

الف) به ذمه می خرد و در ذهنش نیست که از مال غصبی می دهد؛ این معامله صحیح است و مالك می شود ولو بعداً با پول غصبی پردازد، چون حین معامله قصد نداشت با پول غصبی ذمه را ادا کند.

ب) به ذمه می خرد و حین معامله قصد دارد که از مال غصبی ادای دین کند؛ روایت می گوید این معامله باطل است و این شخص مانند سارق است و قاعده عقلی هم همین را می گوید چون این شخص قصد معامله صحیح ندارد و قصد دارد با مال حرام ادای دین کند. بعضی احتیاط وجوبی کرده اند که اگر قصدش ادای دین از مال حرام است مالك نمی شود. بنابراین در صور سه گانه ای که ذکر شد در دو صورت (نقد و نسبه ای که نیتش پرداخت از حرام است) مالك نمی شود و در يك صورت مالك می شود؛ حال وقتی مالك نشد هدی باطل است چون با مال مردم نمی تواند قصد قربت کند.

اگر کسی عمداً قربانی را ترك کند آیا گناه کرده یا حجّش باطل است؟ معروف این است که حجّش باطل نیست ولی قربانی از او ساقط نمی شود و باید یا امسال یا در سال آینده قربانی کند یا نیابت دهد که برایش قربانی کنند.

جمع بندی: تا اینجا مسأله را به حسب قواعد حل کرده و حجّ شخصی را که از مال غصبی حج به جای آورده صحیح دانستیم در صورتی که بتواند آن پنج مورد را با مال حلال انجام دهد و اگر عمداً امور پنج گانه را از مال حرام انجام دهد، حجّش باطل است. و به همین دلیل بعضی از آقایان وقتی افراد برای حساب سال به آنها مراجعه می کنند وجوهات پول حج را محاسبه می کنند تا حجّ آنها صحیح باشد، ولی بهترین فرصت برای پاکسازی اموال که در زمان حج است را از دست می دهند.

۲- روایات:

روایات بعضی صحیح السند و بعضی مرسل و یا ضعیف السند است ولی مجموع من حیث المجموع کافی است چون روایات متضافر است ولی مشکل در دلالت آنها است یعنی این که روایت می گوید قبول نمی شود آیا مراد بطلان است؟ از این روایات فقط روایت اول در کتب اربعه آمده است.

× محمد بن علی بن الحسین قال روي عن الأئمة (عليهم السلام) (مرسله) أنهم قالوا من حجّ بمال الحرام نودي عند التلبية لالبيك عبدي و لا سعديك (آیا این تعبیر دلالت بر بطلان دارد یا دلالت بر عدم کمال). (۱)

× ... عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير و أحمد بن محمد بن أبي نصر البرنطي (همه ثقه اند) عن أبان بن عثمان الأحمر (ابان بن عثمان از اصحاب اجماع است ولی مع ذلك او را فاسد المذهب می دانند. آیا ممکن است اجماع بر صحت او باشد و مذهب فساد داشته باشد؟! به همین جهت بعضی گفته اند که فساد مذهب نداشته و بعضی گفته اند که فساد مذهب داشته است و علی کل حال روایت مقبول است) عن أبي

عبدالله (علیه السلام) قال: أربع لا يجوزن في أربع: الخيانة و الغلول (خیانت در غنائم جنگی) و السرقة و الربا لا يجوزن في حج و لا عمرة ولا جهاد و لا صدقة (جایز نیستند به چه معناست؟ آیا به این معنی است که باطل است یا نه به معنی عدم قبول است) (۲).

× ... عن محمد بن علي بن ماجيلويه عن أبيه (توثیق شده اند) عن أحمد بن أبي عبدالله (به قرینه روایت از حسن بن محبوب احمد بن أبي عبدالله ثقة است) عن حسن بن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز (از ثقات است) عن محمد بن مسلم و منهال القصّاب جمعياً عن أبي جعفر الباقر (علیه السلام) قال: من أصاب مالا من أربع لم يقبل منه في أربع من أصاب مالا من غلول أو ربا أو خيانة أو سرقة لم يقبل منه في زكاة و لا صدقة و لا حجّ و لا عمرة (آیا لم يقبل به معنی بطلان است؟ در این صورت باید تمام حج را باطل بدانیم). (۳)

× و في عقاب الأعمال باسناد تقدّم في عيادة المريض عن رسول الله (صلي الله عليه وآله) أنّه قال في خطبة خطبها و من اكتسب مالا حراماً لم يقبل الله منه صدقة و لا عتقاً و لا حجاً و لا اعتماراً و كتب الله له بعدد أجزاء ذلك أوزراً و ما بقي منه بعد موته كان زاده إلى الثّار. (۴)

× و عن محمد بن موسى بن المتوكل (ثقه) عن عبدالله بن جعفر حميري (ثقه) عن احمد بن محمد (به قرینه نقل از حسن بن محبوب، احمد بن محمد بن عیسی و از ثقات است) عن الحسن بن محبوب (از اصحاب اجماع) عن حديد المدائني (حديد بن حکيم ثقة است)، عن أبي عبدالله (علیه السلام) ... (کسي که پیش سلطان ظالم برود تا اموالی بدست آورد خداوند او را در قیامت به همان ظالم حواله می کند و برکت را از او می گیرد) ... و لم يأجره علي شيء ينفقه في حج و لا عمرة و لا عتق. (۵)

× ... عن السكوني (ضعيف است) قال: من تجهز و في جهازه علم حرام (کسي که جهاز شتر بگذارد در حالی که يك نخ از آن حرام باشد) لم يقبل الله منه الحج. (۶)

روایات متضافر است و در بین آنها صحیحه هم وجود دارد، لذا بحث از سند نیاز نیست و مشکلي ندارد ولی بحث در دلالت روایات است و آن این که عدم قبول یعنی چه؟ این بحث

در تمام ابواب فقه مطرح است که آیا عدم قبول مساوی با عدم صحّت است؟ بعضی قبول و صحّت را يك چیز می دانند، چون هر چه صحیح است مقبول هم است و هر چه مقبول است، صحیح هم است به عنوان مثال وقتی مولى برای کاری شرایطی تعیین کرد و مطابق آن شرایط کار انجام شد، عدم قبول معنا ندارد در شرع نیز وقتی مکلف کاری را با تمام شرایط انجام داد، باید قبول شود چون امتثال با جمیع شرایط حاصل است.

از سوي دیگر در بسیاری از موارد گفته می شود فلان عمل قبول نیست در حالی که جامع الاطراف و شرائط است به عنوان مثال روایات متعددی داریم که می گوید:

من شرب خمرأ حتى يسکر لم يقبل الله منه صلاة (۷) آیا این عدم قبول به معنای عدم صحّت است؟

در جای دیگر گفته شده که اگر در نماز حضور قلب نباشد نصف یا ثلثش قبول نیست، مگر قبول نصف یا ثلث دارد؟!

۱. ح ۱، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۴، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۵، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۶، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۷، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۸، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. وسائل، ج ۱۷، باب ۹ از ابواب؟؟؟؟ المحرمة

نکته: در جلسه قبل بین شد بعضی گمان می کنند که بیع فی الذمه شامل تمام معاملات معمولی می شود چون در تمام این معاملات هذا بهذا گفته نمی شود و اول می خرد و بعد پول می دهد

بنابراین تمام بیعهای معمولی فی الذمه است، به همین جهت معامله با پولهای بدون خمس صحیح است، چون ذمه مشغول است ولی ما قائلیم که این معاملات بیع شخصی است اول مثن را می دهند و با کمی فاصله ثن را می دهند و تا قبض و اقباض صورت نگیرد، بیع کامل نیست و با دادن ثن و مثن بیع انجام می شود نه این که با دادن مثن بیع تمام باشد؟ و ثن در ذمه باشد و پولی که بعد می دهد ادای ما فی الذمه کند، پس بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند با مال غصبی و یا غیر مخمس بیع صحیح نیست و این موارد بیع در ذمه نمی باشد.

بحث در فرع سوم از مسأله ۴۱ در این بود که اگر کسی با مال غصبی حج به جای آورد در حالی که مستطیع است و مال حلال دارد و یا با مال غیر مخمس به حج برود در حالی که می تواند خمس آن را بدهد، اگر امور پنج گانه را با مال حلال انجام دهد حجش صحیح است. بیان شد روایاتی داریم که می گوید چنین حجی قبول نیست و این سبب شد که ما به معنی قبول وارد شویم که آیا عدم قبول مساوی با عدم صحت است؟ بعضی قائلند که عدم قبول مساوی با عدم صحت است و در مقابل بعضی معتقدند که عدم قبول غیر از عدم صحت است و هر يك از دو قول برای خود دلیلی دارند.

دلیل یکی بودن صحت و قبول:

وقتی مولى امر کرده و من جامع شرایط به جای آوردم مولى نمی تواند بگوید که نماز صحیح است ولی مورد قبول نیست چون صحت مساوی اجزا و اجزا مساوی با قبول است، پس مولى باید آن را قبول کند.

دلیل بر تعدد:

روایات کثیره ای است که در ابواب مختلف داریم که فلان عمل قبول نیست در حالی که یقین داریم که صحیح است:

۱- روایاتی که در مورد شارب الخمر (۱) است و می فرماید: کسی که شرب مسکر یا خمر کند خدا تا چهل روز نماز او را قبول نمی کند. از نظر فقهی اگر در حال مستی نماز بخواند، قطعاً باطل است ولی بعد از زوال مستی اگر نماز بخواند صحیح است در حالی که این روایات می فرماید تا چهل روز نماز او قبول نمی شود که دلیل است بر این که قبول و صحت دو امر است.

۲- روایتی که مرحوم مجلسی نقل فرموده است:

× عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال ... إني لا أقبل الصلاة إلاّ ممن تواضع لعظمي ... (۲)

در حالی که می دانیم تواضع در مقابل عظمت خدا شرط صحت نیست ولی روایت آن را شرط قبول می داند پس صحت و قبول دو امر است.

۳- در باب موانع قبول پیامبر می فرماید:

من اغتاب مسلماً أو مسلمة لم يقبل الله صلاته و لا صيامه أربعين يوماً؛ در حالی که می دانیم نماز صحیح است و احادی فتوا به بطلان نداده ولی در عین حال قبول نیست، پس معلوم می شود که قبول غیر از صحت است.

در میزان الحکمه (۳) هم روایات متعددی در مورد قبول صلوة شده است.

۴- روایاتی که می گوید مقداری از نماز که حضور قلب در آن باشد قبول است (۴) در حالی که می دانیم نماز بدون حضور قلب صحیح است و شاهد آن این که شکایات برای نماز صحیح است و کسی که این شکها را دارد حضور قلب نداشته است، نمونه آن روایتی از محاسن برقی است که میزان الحکمه آن را نقل کرده است و مطابق آن صحت و قبول دو امر است:

عنه (صلي الله عليه وآله) لا يقبل الله صلوة عبد لا يحضر قلبه.

روایات در مورد موانع و شرایط متواتر است جمع بین این دو (صحت و عدم قبول) چگونه است؟ به عبارت دیگر وقتی شرایط جمع است، چرا مولی نپذیرد که این دلیل عقلی است حال این دلیل عقلی با روایات چگونه قابل جمع است؟

جواب: قبول داراي درجاتي است، درجه نازله قبول اين است که شرایط را دارد و موانع ندارد و هيچ يك مستحبات را ندارد که اين درجه نازله قبول است و درجه عالی قبول مشروط به مستحبات و ترك گناه (مثل غيبت و شرب خمر) است و روايات قبول ناظر به درجه کامل است.

آیه قرآن مي فرمايد:

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.

آیه دو تفسير دارد:

۱- تقوي شرط قبول است يعني شرط درجات عالی قبول است.

۲- تقوای خود اين عمل مراد است يعني شرایط و موانع خود اين عمل؛ شأن نزول آیه که در مورد فرزندان آدم است با تفسير دوم سازگار است چون قربانی قابيل قطعاً صحيح نبود پس متقين يعني متقين در خود عمل که در اين صورت ربطی به بحث ما ندارد.

جمع بندي: در مرتبه نازله قبول صحت و قبول به يك معنى و دو امر متحدند و در مرتبه عاليه قبول صحت و قبول دو امر مختلفند بنابر اين نزاع اين دو گروه لفظي است، يعني آن که مي گوید امران متحدها، حداقل قبول را مي گوید که با صحت همراه است و آن که مي گوید امران مختلفان درجات عالی قبول را مي گوید.

نتيجه: روايات باب ۵۲ که مي گوید حجّش قبول نيست، مشکلي در بحث ما ايجاد نمي کند، چون اين که مي گوید قبول نمي شود، نمي دانيم قبول درجه عالی است يا درجه دانی، پس روايات از کار افتاد.

إن قلت: بعضي از روايات کلمه قبول ندارد و تعبير «لَالْبَيْكُ وَ لَا سَعْدِيكَ» دارد و بعضي تعبير «لايجزن» دارد.

قلنا: به قرينه روايات «لايقبل» اين روايات را هم حمل بر آن معنا مي کنيم و روايات تفسير مي شود.

تلخیص من جمیع ما ذکرنا: حلّ مسأله حجّ با اموال غصبی از طریق قاعده است نه از طریق روایات خاصّه، پس مطابق قاعده اگر در آن پنج مورد مال غصبی نداشته باشد، می تواند حجّ صحیح باشد.

و من هنا یعلم؛ صاحب حدائق در ابتدای بحث می فرماید: حجّ با مال غصبی مطلقاً باطل است و در ذیل کلام از این مبنا برگشته و می فرماید:

بالجملة فالمسألة غير خالية عن شوب الاشكال.

دلیل آن این است که در صدر کلامش به ظاهر روایات که لایقبل است توجّه کرده و در ذیل کلامش لایقبل را حمل بر عدم کمال می کند.

× × ×

مسألة ۴۲: يشترط في وجوب الحج الاستطاعة البدنية فلا يجب علي المريض لا يقدر علي الركوب أو كان حرجاً عليه ولو علي الحمل و السيارة و الطائرة و يشترط أيضاً الاستطاعة الزمانية فلا يجب لو كان الوقت ضيقاً لا يمكن الوصول الى الحج أو أمكن بمشقة شديدة و الاستطاعة السريية بأن لا يكون في الطريق مانع لا يمكن معه الوصول إلى الميقات أو إلى تمام الأعمال و إلاً (مانع باشد) لم يجب و لذا لو كان خائفاً علي نفسه أو بدنه أو عرضه أو ماله و كان الطريق منحصراً فيه أو كان جميع الطرق كذلك و لو كان طريق الأبعد مأموناً يجب الذهاب منه و لو كان الجميع مخوفاً لكن يمكنه الوصول إليه بالدوران في بلاد بعيدة نائية لاتعد طريقاً إليه لا يجب علي الأقوي (اگر جاده اصلی خطرناک است ولی جاده های دور امن است گفته شده که از جاده دورتر برود ولی اگر تمام راهها ناامن است ولی راهی دارد که به پر پیچ و خم است که به آن راه نمی گویند و جاده حساب نمی شود و نامعقول است، در این صورت هم واجب نیست).

در این مسأله سه شاخه از استطاعت بیان می شود:

- ۱- استطاعت بدنی (مريض و بیمار از کار افتاده نباشد).
 - ۲- استطاعت زمانی (وقتی پول به دستش برسد که بتواند به حج برسد).
 - ۳- استطاعت طریقی (راه ناامن و یا بسته نباشد).
- این سه امر دلیل عقلی قطعی دارد و شاخ و برگ آن محل بحث است.
- این سه شاخه استطاعت غیر از استطاعت مالی است که مرحوم امام در این مسأله آنها را جمع کرده ولی صاحب عروه آن را در مسأله ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ ذکر می کند.

۱. وسائل، ج ۱۷، باب ۱۲ و ۱۳ و ۱۶ از ابواب تحریم شرب خمر.

۲. بحار، ج ۱۰۸، ص ۳۷۳.

۳. ج ۲، ماده صلوة.

۴. وسائل، ج ۴، ح ۶، باب ۳ از ابواب افعال صلات.

در مسأله ۴۲ از مسائل استطاعت سه شاخه از استطاعت مطرح شد:

- ۱- استطاعت بدنی
- ۲- استطاعت زمانی
- ۳- استطاعت طریقی

۱- استطاعت بدنی:

این بحث را مرحوم صاحب عروه در مسأله ۶۱ مطرح کرده است. اجمال این مسأله اجماعی است و علمای عامّه و خاصّه متفقند که انسان باید توانایی بدنی برای حج داشته باشد و در غیر این صورت داخل در آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» نخواهد شد.

اقوال:

مرحوم نراقی می فرماید:

المقام الثالث: في الاستطاعة البدنية و هي الصحة من المرض العائق عن الحركة أو الركوب أو الإتيان بالأفعال (اعمال حج) و من الغصب المانع كذلك و هو (غصب) الزمانة و الضعف (پیری و ناتوانی و زمین گیری، پس بیماری شرط نیست اگر ناتوان هم باشد شامل است) فغير الصحيح لا يجب عليه الحج بالاجماع و عدم صدق الاستطاعة و انتفاء الحرج و كثير من الأخبار. (۱)

مرحوم صاحب جواهر به این مسأله متعرض شده و به گونه ای دیگر مسأله را مطرح کرده و می فرماید از شرایط حج امکان سیر است که باز بودن راه و سلامت بدن در ضمن این شرط است:

الخامس امكان المسير و هو يشتمل علي الصحة و تخلية السرب ... وسعة الوقت ... فلو كان مريضاً ... لم يجب الحج لما عرفت بلاخلاف أجده فيه ... بل عن المعتبر اتفاق العلماء عليه. (۲)

نظیر همین مطلب را صاحب حدائق دارد و می فرماید:

لاخلاف نصّاً و فتوي (۳) که بر مریض حج واجب نیست.

در مورد اقوال عامّه هم ابن رشد در بداية المجتهد می گوید:

لاخلاف عندهم (علمای عامّه) أنّ من شرطها الاستطاعة بالبدن و المال مع الأمن. (۴)

جمع بندی اقوال: مسأله بین اهل سنت و شیعه مورد اتفاق و اجماع است.

ادلّه:

۱- اجماع:

همان گونه که بیان شد مسأله اجماعی است ولی اجماع مدرکی است و نمی تواند دلیل مستقلاً باشد.

۲- استطاعت بدنی از شرایط عامه تکلیف:

این شرط جزء شرایط عامه تکلیف (قدرت، اختیار، عقل، بلوغ) و داخل در قدرت است. استطاعت بدنی دو مرحله دارد، یک مرحله به کلی سلب اختیار و تکلیف ما لا طاق است که دلیل نمی خواهد و حاکم آن عقل است ولی بخش دوم دارد که قابل تحمل است ولی عسر و حرج دارد که آن را ادله عسر و حرج اثبات می کند و با حکم عقل نمی توان ثابت کرد.

۳- آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً»:

مطابق آیه، استطاعت عرفی شرط است و شخصی که با عسر و حرج به حج می رود استطاعت عرفی ندارد، اگر چه استطاعت عقلی دارد، پس آیه شریفه به تمام مسأله دلالت دارد.

۴- قاعده لاجرج:

اگر مسأله دلیلی جز لاجرج نداشته باشد برای ما کافی است. مطابق دلیل لاجرج خداوند در دین حرج قرار نداده است به گونه ای که اگر کسی وضو برایش مضر باشد می گوئیم تیمم کند؛ حال در ما نحن فیه اگر مریض است و نمی تواند به حج برود مشمول قاعده لاجرج است.

طبیعت بعضی از امور مثل جهاد ضرر است و مراد از حرجی نبودن آن این است که زائد بر طبیعتش ضرری نباشد. در ما نحن فیه هم حج به حسب طبیعتش ضرری است، پس اگر زائد بر طبیعتش زحمت داشته باشد تحت قاعده لاجرج قرار می گیرد.

۵- روایات:

در سه باب تحت سه عنوان روایاتی داریم که بعضی از روایات عنوان «صحّت» و بخشی

«عدم المرض» و بخشي «القوة في البدن» دارد. اكثر احاديث تفسير آيه الله علي الناس... است، يعني همه داخل در عنوان استطاعت است.

× ... عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) ... قال: هذه لمن كان عنده مال و صحة ... (۵).

× ... عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبدالله (عليه السلام) يقول: من مات و هو صحيح موثر لم يحج فهو بمن قال الله عز وجل و نحشره يوم القيامة أعمى ... (۶).

× ... عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) في قول الله «الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال: هذا لمن كان عنده مال و صحة ... (۷).

× ... سأل حفص الكناسي (مجهول الحال) أبا عبدالله (عليه السلام) ... قال: من كان صحيحاً في بدنه مخلي سربه... (۸).

× ... عن الفضل بن شاذان، عن الرضا (عليه السلام) في كتابه إلى المأمون قال: و حج البيت فريضة علي من استطاع إليه سبيلاً و السبيل الزاد و الراحلة مع الصحة. (۹).

× ... عن هشام بن الحكم، عن أبي عبدالله (عليه السلام) في قوله عز وجل «و الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» ما يعني بذلك قال: من كان صحيحاً في بدنه مخلي سربه (۱۰).

× و عن عبدالرحمن بن الحجاج (صحيحه) قال سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن قوله «و الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال: الصحة في بدنه و القدرة في ماله. (۱۱).

× ... عن ذريح المحاربي (ثقه) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: من مات و لم يحج حجة الإسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به أو مرض لا يطيق فيه الحج ... (۱۲).

۲. ج ۱۷، ص ۲۷۹ به بعد.

۳. ج ۱۴، ص ۱۲۶.

۴. بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۳۱۹.

۵. ح ۱، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۷، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ح ۱۱، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۸. ح ۴، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۹. ح ۶، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۱۰. ح ۷، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۱۱. ح ۱۲، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۱۲. ح ۱، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

حدیث اخلاق: آزمایش دوست»

مقدمه:

برای انتخاب دوست ابتدا باید او را آزمود، چون سرنوشت انسان با دوستش در بسیاری از موارد گره خورده است بنابراین نباید نیازموده دوست انتخاب کرد.

قال الصادق (عليه السلام) لبعض أصحابه: من غضب عليك ثلاث مرّات فلم يقل فيك شراً
فأخذك لنفسك صديقاً. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق(علیه السلام) به بعضی از یارانش می فرماید: کسی که سه بار عصبانی شود و سخن بدی به تو نگوید او را برای دوستی انتخاب کن.

شرح حدیث:

مفهوم این حدیث این است که بدون امتحان دوست انتخاب نکنید چون دوست در سرنوشت انسان اثر گذار است و یکبار امتحان کافی نیست و تا سه بار امتحان کنید، آن هم در لحظاتی مثل غضب و یا شوخی که باطن انسان آشکار می شود؛ تا روشن شود که آیا عقلش مسلط بر نفس اوست. اگر پاسخ مثبت بود او را به دوستی انتخاب کن.

این نکته را باید به جوانان تذکر داد چرا که بسیاری از جوانان، قربانی دوستان ناسالم می شوند. اعتیاد و انحرافات عقیدتی و اخلاقی غالباً از ناحیه دوست ناسالم است. یکی از نکاتی که ما مرتب به جوانان تذکر می دهیم پرهیز از دوستان ناباب است. بسیاری از جوانان دارای دلهای پاک هستند و اگر کسی دست دوستی به سوی آنها دراز کند، با او دوست می شوند ولی باید از ابلیسهای آدم رو که دست دوستی دراز می کنند و هدفشان خیانت است پرهیز کنند.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست xxx پس به هر دستی نباید داد دست روایات متعددی در باب دوستی وارد شده از جمله روایت ذیل که به صورتهای مختلف نقل شده و می فرماید در دوستی اعتدال را از دست نده و تمام اسرار را به دوست نگو، شاید روزی دشمن تو شود و در دشمنی هم اعتدال را رعایت کن، چون ممکن است روزی دوست تو شود.

قال علي(عليه السلام): أحب حبیبك هوناً عسي أن یکن بغیضك یوماً و أبغض بغیضك هوناً عسي أن یكون حبیبك یوماً.(۲)

حضرت علي(علیه السلام) می فرماید: دوستت را با اعتدال دوست بدار چون ممکن روزی

دشمن تو شود و دشمنیت را هم به اعتدال دشمن بدار چه بسا روزی دوست تو شود.
مسأله رعایت اعتدال در تمام امور پسندیده است و قرآن در این زمینه می فرماید: **«كذلك جعلناكم امة وسطاً»** شما را امتی قرار دادیم دوستی و دشمنی هم باید از روی اعتدال باشد.

× × ×

بحث در مسأله ۴۲ در اولین شاخه از شاخه های سه گانه استطاعت در استطاعت بدنی بود.
بیان شد که اگر استطاعت بدنی نباشد حج ساقط است و دلیل آن بیان شد و آخرین دلیل
روایات بود که يك روایت باقی مانده است:

× قال (مرسله عیاشی) و فی روایت حفص الأعمش عنه (علیه السلام) قال: القوة في البدن و
اليسار في المال. (۳)

علاوه بر این روایات در باب ۲۴ از ابواب وجوب الحج و شرائطه هشت روایت آمده که
غالب آنها سؤال از مریض است که آیا واجب است مریض نائب بگیرد؛ در متن همه آنها به
دلالت مطابقی یا التزامی آمده که بر مریض واجب نیست نائب بگیرد. پس این روایات دلیل
بر این است که از مریض شخصاً حج ساقط است. مرحوم صاحب جواهر در ذیل این مسأله،
بحث نیابت مریض را ذکر می کند ولی مرحوم امام در اینجا اشاره ای نکرده و به بحث نیابت
موکول می کند.

أضف إلى ذلك؛ ما از اخبار قاعده ای به نام «ما غلب الله علیه» را اخراج می کنیم. روایات
متعددی داریم که می گوید:

ما غلب الله عليه فالله أولى بالعدر (۴) آنچه که خدا بر آن غالب است بر پذیرش عذر آن هم
سزاوارتر است یعنی شخص معذور است. این روایات در ابواب مختلف آمده از جمله در باب
اعداد الفرائض که راوی از قضای نوافل سؤال می کند و حضرت می فرماید قضا ساقط است

و این داخل در قاعده ما غلب است.

در ما نحن فيه شخص مریض است و این را خدا خواسته پس داخل در قاعده ما غلب است. قاعده ما غلب مریض، خواب، مجنون و ... شامل است.

به این قاعده در بین قواعد فقهی اشاره نشده که اگر روایات و مدارك آن جمع شود، قاعده خوبی است و در جاهای مختلف قابل استدلال است.

جمع بندی: مریض یا کسی که صحتش را از دست داده یا کسی که قوت ندارد حج از آنها برداشته شده است، منتهی مریض و نقطه مقابلش يك مضمون دارد ولی «القوة» مضمون وسیعتری دارد و فردی که مریض نیست ولی توانایی حرکت ندارد مثلاً پیر شده است را شامل می شود.

بقی هنا أمور:

در مسأله شاخ و برگهایی است که در تحریر و عروه نیامده و نیاز به بررسی دارد.

الأمر الأول:

مرض بر چهار گونه است:

۱- واقعاً توان انجام عمل را ندارد مثل کسی که فلج کامل است و توان حرکت ندارد. به دلیل عقل و نقل، این افراد چیزی بر عهده ندارند.

۲- حج بر او عسر و حرج دارد یعنی می تواند برود ولی به زحمت می افتد. بر چنین مریضی هم حج واجب نیست وقاعده لاحرج حاکم است.

۳- مریضی که توانایی انجام دارد ولی بعداً به زحمت افتاده و بهبودیش به تأخیر می افتد و یا بیماری اش تشدید می شود. در اینجا نیز قاعده لاحرج و لاضرر حاکم است و حج بر او واجب نیست.

۴- مرض او هیچ مشکلی با حج ندارد، مثلاً بیماری قند دارد که اگر مراقبت کند هیچ تفاوتی نمی کند که در کجا باشد؛ و یا بیماری افسردگی دارد که حج برای او نه تنها ضرر ندارد که

منفعت هم دارد آیا با توجه به عموم روایات بر این قسم هم، حج واجب نیست؟ در اینجا واجب است و دلیل نمی خواهد ولی ما دو دلیل ذکر می کنیم:

۱- در روایات مریض به آیه استطاعت استناد شده بود یعنی مریضی که او را از توان بیاندازد ولی مریضی که استطاعت او را کم نمی کند، داخل در آیه نیست.

۲- این دلیل همان مناسبت بین حکم و موضوع است که در کلام مرحوم نایینی برای اولین بار آمده است. باید ببینیم که در تناسب بین مرض و حج نرفتن، کدام مرض مراد است؟ قطعاً مریضی مراد است که توان را از او سلب کرده است.

تناسب حکم و موضوع در فهم معانی روایات يك امر عرفی بسیار کارساز است.

نه تنها در حج، در روزه و واجبات دیگر هم این چهار قسم بیماریست که سه قسم از آن مانع است و قسم چهار مانع نیست.

الأمر الثاني:

گاهی انسان به واسطه تنهایی قادر بر حج نیست ولی اگر معاون داشته باشد، قادر بر حج خواهد بود و استطاعت مالی تهیه معاون را هم دارد، ولی اگر استطاعت مالی برای نفر دوم نداشت مستطیع نیست.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۵، باب ۱۰۲ از ابواب العشرة.

۲. وسائل، ج ۸، ح ۷، باب ۱۰۲ از ابواب العشرة.

۳. ح ۱۳، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. وسائل، ج ۵، باب ۳ از ابواب قضاء الصلوات.

بحث در فرع اول از مسأله ۴۲ در شرطیّت سلامتی جسمی به امور باقی مانده در ذیل مسأله رسید و نکته اول و دوم بیان شد.

الأمر الثالث:

آیا باید یقین داشته باشد که سفر برای بیماری او ضرر دارد یا خوف ضرر هم کافی است؟ در بعضی از موضوعات، علم لازم است ولی در بعضی دیگر ظن و مادون آن هم کافی است که از آن جمله ضررهای مربوط به آینده است به عنوان مثال، در مورد ضرر روزه و یا ضرر وضو علم لازم نیست و خوف جانشین علم است، البته خوفی که با ظن همراه است در مورد ضرر در استطاعت حج هم همین است و اگر خوف شدت مرض دارد علم معتبر نیست و خوف هم کافی است.

دلیل این مسأله روایات است، علاوه بر این برنامه عقلاً هم همین است و لازم نیست حتماً خوف جان باشد حتی خوف ضرر معمولی هم باشد همین است.

الأمر الرابع: اگر مریض نتوانست به زیارت خانه خدا مشرف شود، آیا لازم است نایب بگیرد؟ مرحوم صاحب جواهر و دیگران در این جا وارد این بحث شده اند ولی مرحوم امام و صاحب عروه و محشّین آن متعرض نشده اند و گویا آن را به بحث نیابت موکول کرده اند ولی ما در اینجا اشاره ای اجمالی به آن داریم:

نیابت دو صورت دارد:

۱- قبلاً حج مستقرّ شده یعنی شخص سالم و جاده باز بوده و استطاعت مالی هم داشته و با این وجود به حج نرفته است و اکنون که مریض شده دیگر نمی تواند حج به جای آورد. در اینجا نیابت اجماعی است و در حیات خودش باید نایب بگیرد و بعد از مرگش باید از اموالش نایب بگیرند.

۲- تا به حال حج بر او مستقر نشده و پولی نداشته و الآن که پول دارد، مریض است و توانایی ندارد؛ در اینجا اختلاف است و جمعی قائلند که نیابت لازم است و بعضی معتقدند که

نیابت لازم نیست، چون حج مستقر نشده است.

الامر الخامس: شخصی مریض است و بعضی از اعمال را نمی تواند بجای آورد و قادر به انجام بعضی است؛ آیا چنین شخصی مستطیع است؟ ظاهر روایات این است که باید نسبت به جمیع اعمال سالم باشد، البتّه اگر در ضمن اعمال مریض شود و نایب بگیرد، بحث دیگری است ولی بحث ما در جایی است که از اوّل می داند که نمی تواند تمام اعمال را بجای آورد.

ظاهر روایات این است که چنین کسی مستطیع نیست چون وقتی روایات «صحّت» یا «عدم المرض» و یا «القوّة» می فرماید منظور صحّت برای تمام اعمال است همچنین ظاهر آیه شریفه **«لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا»** استطاعت نسبت به جمیع اعمال است.

فرع دوم: استطاعت زمانی

شخص به حسب زمان هم باید مستطیع باشد و بتواند به موقع به حج برسد و تمام اعمال را بجای آورد.

اقوال:

در استطاعت زمانی اختلافی نیست و در میان شیعه اجماعی است ولی بعضی از اهل سنّت مخالفند. مرحوم آقاي حکیم از بزرگان فقها، ادّعای اجماع را نقل کرده و می فرماید:

نسبه اي: اعتبار هذه الشرط [شرط زمانی] في التذكرة إلى علمائنا و في كشف اللثام: إله

إجماع. و قال في المستند: للاجماع، و فقد الاستطاعة، و لزوم الحرج و العسر، و كونه ممّا يعذر

الله تعالى (قاعده ماغلب) فيه كما صرّح به في بعض الأخبار (۱) (در حاشیه مستمسك باب ۲۴

را آدرس داده اند، در حالی که این روایات اشاره به قاعده ما غلب الله است که روایاتش بیان شد).

پس کسی که استطاعت زمانی ندارد و به حج نمی رسد یا اگر برسد به عسر و حرج می افتد، مستطیع نیست.

در مورد اقوال عامّه، نووي شافعي می گوید:

قال اصحابنا (شافعيه) امكان السير بحيث يدرك الحج شرط لوجوبه فإذا وجد الزاد و الراحلة و غيرهما من الشروط المعتبرة (مثل باز بودن راه و سلامت بدن) و تکاملت بقي بعد تکاملها زمن يمكن فيه الحج و جب ... هذا مذهبننا و حکي اصحابنا عن أحمد أن إمكان السير و أمن الطريق ليسا بشرط في وجوب الحج دليلنا أن لا يكون مستطيعاً بدونهما. (۲)

آيا احمد كه يكي از فقهاي عامه است مي گويد اگر جاده بسته است و زمان هم كافي نيست به حج برو؟! خير، معنايش اين است كه حج بر او مستقر مي شود و اگر سال آينده پول هم نداشته باشد بايد به حج برود.

ادله:

عمده دليل همان است كه در كلام مرحوم نراقي آمده بود.

۱- اجماع:

اجماع در اينجا مؤيد است چون مدرکي است.

۲- عدم شمول آيه:

آيه مي فرمايد «**الله علي الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً**». استطاعت در آيه عرفي است و وقتي زمان كافي نيست، اين شخص مشمول استطاعت نيست و سال آينده اگر پول داشت مي رود و اگر نداشت نمي رود.

۳- قاعده عسر و حرج:

قاعده مي گويد «ما جعل عليكم في الدين من حرج» اگر رفتن به حج، غير ممكن باشد عقل مي گويد لازم نيست و مستطيع نمي باشد، و اگر ممكن همراه با عسر و حرج است آيات عسر و حرج شامل حال اين شخص مي شود و شرع مي گويد مستطيع نيست.

۴- دليل ما غلب:

«**ما غلب الله عليه فالله اولى بالعدر**» مطابق اين قاعده شخصي كه نمي تواند به حج برسد از جانب خدا معذور است.

بقي هنا شيء:

مرحوم سید در عروه در ذیل این مسأله (۳) جمله ای دارد که مرحوم امام ندارد و کلام صاحب عروه چنین است:

و حينئذ (وقتی زمان کافی نیست) فإن بقيت الاستطاعة إلى العام القابل وجب و إلا فلا (اگر حج مستقر نشده بود لازم نیست).

مرحوم آقاي خويي در عروه و المعتمد حاشیه ای دارد و می فرماید:

إن وجوب الحج غير مقيّد بزمان و إنما الواجب مقيّد بزمان ظاهر فالوجوب حاليّ و الواجب استقباليّ كما هو شأن الواجب المعلق (۴).

واجب بر سه گونه است:

۱- مطلق: وجوب و واجب حاليّ است.

۲- مشروط: وجوب و واجب استقباليّ است.

۳- معلق: وجوب حاليّ و واجب استقباليّ است.

مرحوم آقاي خويي يك دليل نقضي هم آورده و می فرمایند اگر انسان در نقطه ای باشد که در عرض یکسال نمی تواند خودش را به حج برساند کما این که زمان قدیم این گونه بود، آیا این افراد مستطیع هستند؟

بله، اینها مستطیع هستند و حج بر آنها واجب است و ما نحن فيه از این قبیل است.

۱. مستمسك، ج ۱۰، ص ۱۶۹.

۲. المجموع، ج ۷، ص ۵۷.

۳. مسأله ۶۲.

۴. ج ۲۶، ص ۱۷۰.

بحث در فرع دوم از مسأله ۴۲ در استطاعت زمانی بود؛ بیان شد که استطاعت زمانی در وجوب حج شرط است و دلیل آن اجماع و ادله دیگر بود.

کلامی از مرحوم آقای خویی نقل شد که می فرمود اگر کسی استطاعت پیدا کند و فقط استطاعت زمانی نداشته باشد باید استطاعت را برای سال آینده حفظ کند. ایشان دو بیان برای این مطلب داشتند:

- ۱- استطاعت زمانی، شرط واجب است نه شرط وجوب یعنی وجوب هست و واجب باید در آن زمان معین واقع شود و این را مانند واجب معلق دانسته اند که وجوبش حالی و واجب استقبالی است به این بیان که حج الآن واجب ولی زمان آن ذي الحجة است.
- ۲- اگر کسی از مکّه دور باشد، به گونه ای که برای رسیدن به آن بیش از يك سال در راه باشد، مستطیع است و باید استطاعت را برای سال آینده حفظ کند و این دلیل است که استطاعت مقید به سال معین نیست و وقتی مستطیع شد باید استطاعت را حفظ کند و در سال بعد حج را انجام دهد.

قلنا: بیان ایشان چند نقطه قابل بحث دارد:

اشکال اوّل: ایشان منکر استطاعت زمانی هستند یعنی هر وقت استطاعتی دیگر حاصل شد می تواند حج به جای آورد و این خلاف اجماع است، چون اجماع بر این بود که استطاعت زمانی هم لازم است و اگر استطاعت زمانی نباشد، مستطیع نیست ولی ایشان با وجود عدم استطاعت زمانی شخص را مستطیع می دانند که لازمه آن نفي استطاعت زمانی است.

اشکال دوم: اشکال مبنایی است. ما واجب معلق را قبول نداریم و شرح آن را در انوار الاصول (۱) نوشته ایم که به خلاصه آن در ذیل اشاره می کنیم. در مورد عدم پذیرش واجب معلق دو بیان داریم:

الف) در انشای واجب معلق تناقض است چون می گوید از امروز که دوشنبه است بر تو واجب است که روز جمعه غسل کنی، که وجوبش فعلی است نه شأنی؛ حال اگر الآن وجوب فعلی داشته باشد انجام آن در روز جمعه یعنی چه؟! و اگر در روز جمعه واجب است، وجوب روز دوشنبه یعنی چه؟! پس نفس انشای واجب معلق تضاد است، چون وجوب فعلی یعنی الآن انجام بده و واجب استقبالی یعنی زمان آن بعد است.

بله اگر مراد این است که الآن مقدمات را آماده کن و کنایه از وجوب مقدمات است بحثی ندارد ولی این که الآن واجب است که روز جمعه غسل کنی تضاد دارد.

ب) ما معتقدیم بعث انشائی جانشین بعث فعلی خارجی است یعنی إفعال جانشین هُل دادن خارجی است؛ حال آیا از روز دوشنبه می توان شخص را به سویی غسل روز جمعه هُل داد؟ پس ما مطابق مبانیان با واجب معلق مخالفیم.

اشکال سوم: به فرض واجب معلق را شرط بدانیم ولی این خلاف ظاهر کلام است، چون ظاهر آیه «**الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا**» واجب مشروط است نه واجب معلق و واجب معلق قرینه می خواهد تا این آیه را بر خلاف ظاهر حمل کنیم چون در همه جا واجب معلق خلاف ظاهر است و قرینه می خواهد.

اشکال چهارم: مرحوم آقای خویی ما نحن فيه را مقایسه کرده اند با کسی که بیش از یکسال با مکه فاصله دارد که این قیاس مع الفارق است، چون استطاعت برای هر يك از اینها به حسب حال اوست آن که نزدیکتر است به حسب حال خودش و آن که دورتر است به حسب حال خودش، پس الاستطاعة بالنسبة إلى كل شخص بحسبه و آن که زمان کافی برای رسیدن به حج ندارد مستطیع نیست. بنابراین حق با صاحب عروه است که می فرماید:

لا يجب حفظ الاستطاعة للسنة الآتية و کسی جز مرحوم آقای خویی بر این عبارت حاشیه نزده است؛ پس حق با صاحب عروه است که می گوید حفظ استطاعت برای سال آینده لازم نیست و اگر استطاعت باقی بود، باید برود و اگر نبود لازم نیست برود و حفظ استطاعت

برای سال آینده مثل تحصیل استطاعت است که واجب نمی باشد.

نتیجه: بیان آقای خوبی **اولاً**، خلاف ظاهر است. **ثانیاً**، مبتنی بر واجب معلق است که ما قبول نداریم. **ثالثاً**، بر فرض، واجب معلق را قبول کنیم ظاهر آیه واجب مشروط است. **رابعاً**، قیاس ما نحن فیه به کسی که بیش از یکسال با مکّه فاصله دارد قیاس مع الفارق است.

فرع سوم: استطاعت طریقی

به استطاعت طریقی استطاعت سربی هم می گویند چون «سرب» به معنی طریق است.

اقوال:

این استطاعت در میان علمای شیعه مورد اتفاق است و معتقدند باید راه باز باشد و خطری هم در راه نباشد که جان و مال و عرض او را تهدید کند، پس اگر راه باز باشد ولی خطر در راه باشد مثل این است که راه بسته است.

فقهای عامّه مختلفند و بعضی قائلند که استطاعت طریق شرط نیست و استطاعتها را دیگر کافی است. منظور بعضی از فقهای عامّه مثل احمد حنبل که فتوی داده اند استطاعت طریقی شرط نیست این است که حج بر این شخص مستقر شده نه این که با وجود خطر، رفتن به حج در آن سال واجب است.

مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

لا خلاف نصّاً و فتوی فی أنّ أمن الطريق من الخوف علی النفس و البضع و المال شرط فی وجوب الحج. (۲)

مرحوم نراقی می فرماید:

الاستطاعة السریّة تحصل بتخلية السرب بفتح المهملة و اسكان الراء الطريق و اشتراطها مجمع علیه محققاً و محکیّاً. (۳)

مرحوم صاحب جواهر بعد از ذکر این شرط می فرماید:

ضرورة توافقها (الكتاب و السنّة و الاجماع) علی اعتبار تخلية السرب فی الاستطاعة. (۴)

ابن رشد ادّعی اجماع کرده در حالی که اجماعی در میان عامّه نیست و می گوید:

لا خلاف عنهم أنّ من شروطها الاستطاعة بالبدن و المال مع الأمن. (۵)

نووي مي گوید:

فقال أصحابنا (شافعيها) يشترط لوجوب الحج أمن الطريق في ثلاثة أشياء: النفس و المال و

البضع. (۶)

مرحوم صاحب جواهر می فرماید که احمد حنبل مخالف است و شرط نمی داند و در ادامه از او دفاع کرده و می گوید منظور احمد این است که استطاعت را برای سال آینده نگهدارد.

۱. ج ۱، ص ۳۶۴.

۲. ج ۱۴، ص ۱۴۰.

۳. ج ۱۱، ص ۶۰.

۴. ج ۱۷، ص ۲۹۰.

۵. بداية المجتهد ج ۲، ص ۱۰۲.

۶. المجموع، ج ۷، ص ۵۰.

- «کتاب الحج» ۰۰
- مقدمه ۰۰
- الامر الاول: معنای حج: ۰۰
- معنای لغوی ۰۰

- معنای اصطلاحی ۵۰۰
- تعریف محقق ۵۰۰
- تعریف لغوی همراه با قیود: ۵۰۱
- جمع بندي ۵۰۱
- حج و حقیقت شرعیه ۵۰۱
- جمع بندي: ۵۰۲
- امر دوم: اهتمام شارع به امر حج: ۵۰۲
- شواهد و قرائن بر اهمیت حج ۵۰۲
- شاهد اول: ۵۰۲
- شاهد دوم: ۵۰۳
- تعبیرات منحصر به فرد ۵۰۳
- آیه «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» ۵۰۳
- الف) تعبیر «لله» ۵۰۳
- ب) تعبیر «من استطاع إليه سبيلا» ۵۰۳
- حج را سبیل به سوی خدا شمرده است ۵۰۳
- ج) تعبیر «من كفر» ۵۰۴
- د) تعبیر «إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» ۵۰۴
- آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنْ إِهْلَآةِ قُلُوبِهِمْ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحُجَّجِ» ۵۰۴
- شاهد سوم: روایات دال بر اهتمام به حج ۵۰۴
- الف: روایات بیان گر شدت عقاب تارك حج ۵۰۴
- روایات بیان گر ثواب حج ۵۰۵
- حج در روایات اهل سنت ۵۰۵

- ۵. شاهد چهارم: روایات باب ۵. ۵۰۶
- ۶. شاهد پنجم: روایات باب ۴۷: روایاتی که استخاره برای حج را منع کرده ۵۰۶
- ۶. شاهد ششم: روایات باب ۴۸: منع از مشورت برای حج ۵۰۶
- ۷. امر سوم: حکمت، فلسفه و آثار حج: ۵۰۷
- ۷. ۱- آثار اخلاقی: ۵۰۷
- ۷. ۲- آثار اجتماعی: ۵۰۷
- ۷. ۳- آثار فرهنگی: ۵۰۷
- ۸. ۴- آثار سیاسی: ۵۰۸
- ۸. ۵- آثار اقتصادی: ۵۰۸
- ۸. تقسیم بندی آثار حج از نظر طبیعی و مافوق طبیعی ۵۰۸
- ۸. آثار طبیعی حج ۵۰۸
- ۹. فلسفه سیاسی: ۵۰۹
- ۹. آثار مافوق طبیعی: ۵۰۹
- ۱۰. فرق بین علت و حکمت ۵۱۰
- ۱۰. حج از ارکان دین است ۵۱۰
- ۱۱. مسأله ۱: ۵۱۱
- ۱۱. فروع مسئله ۵۱۱
- ۱۱. فرع اول: وجوب حج مرّة واحدة ۵۱۱
- ۱۱. اقوال: ۵۱۱
- ۱۱. ادله وجوب مرّة واحدة: ۵۱۱
- ۱۲. ۱- اجماع: ۵۱۲
- ۱۲. ۲- اصل: ۵۱۲

- ۳- آیه شریفه «لله علي الناس حج البيت ۵۱۲
- ۴- روایات: ۵۱۲
- وجوب حج در هر سال ۵۱۴
- ادلّه وجوب حج در هر سال ۵۱۴
- ۱- آیه شریفه استطاعت ۵۱۴
- ۲- روایات: ۵۱۴
- راه حل تعارض روایات دال بر وجوب مرة و هر سال ۵۱۶
- الف: جمع دلّالی ۵۱۶
- ۱- جمع تبرّعی: ۵۱۶
- ۲- جمع عرفی: ۵۱۶
- ۱- جمع صاحب وسائل: ۵۱۶
- ۲- جمع شیخ طوسی: ۵۱۷
- ۳- جمع دیگری از مرحوم شیخ طوسی: ۵۱۷
- ۴- جمع بعضی از فقها: ۵۱۸
- ب: مرجحات ۵۱۸
- مؤید ۵۱۹
- فرع دوّم: فوریت حج ۵۱۹
- اقوال ۵۱۹
- ادلّه: ۵۱۹
- ۱- ظاهر امر: ۵۲۰
- دلیل فوریت امر: ۵۲۰
- ۲- روایات: ۵۲۰

- ۵۲۰ الف) روایاتی که تعبیر تسویف دارد:
- ۵۲۰ اشکال بر دلالت روایات تسویف
- ۵۲۱ پاسخ از اشکال
- ۵۲۱ ب) روایاتی که تعبیر تسویف ندارد.
- ۵۲۲ استدلال معاصرین و صاحب جواهر بر فوریت
- ۵۲۲ اشکال
- ۵۲۲ صحت حج نیایی برای مستطیع
- ۵۲۲ توضیح دلیل
- ۵۲۳ فوریت حج در نزد عامه
- ۵۲۴ فرع سوّم: وجوب فور در سال دوم
- ۵۲۴ ادّله:
- ۵۲۴ ۱- ظهور امر:
- ۵۲۴ ۲- روایات:
- ۵۲۴ الف: روایات مطلق تسویف
- ۵۲۴ ب: روایات تسویف خاص
- ۵۲۵ مسئله ۲
- ۵۲۵ فروع مسئله
- ۵۲۵ فرع اوّل: وجوب تهیّه مقدمات
- ۵۲۵ دلیل وجوب مقدمه واجب
- ۵۲۶ نکته :
- ۵۲۶ فرع دوّم: تخییر نسبت به کاروان اول در صورت تعدد کاروانها
- ۵۲۶ اقوال

- ۵۲۶ قول شهید ثانی در لمعه:
- ۵۲۶ قول شهید اول در دروس:
- ۵۲۶ قول صاحب مدارك:
- ۵۲۷ قول مختار:
- ۵۲۷ فرع سوم: وجوب انتخاب کاروان موجود با احتمال وجود کاروانهای دیگر
- ۵۲۷ گسترش فرع دوم و سوم به زمان حاضر
- ۵۲۷ بقي هنا امران:
- ۵۲۷ الأمر الأوّل:
- ۵۲۸ الأمر الثانی:
- ۵۲۸ مسألة ۳:
- ۵۲۸ عنوان مسئله:
- ۵۲۸ اقوال:
- ۵۲۸ دليل
- ۵۲۹ شرائط وجوب حجة الاسلام
- ۵۲۹ ادله اشتراط بلوغ و عقل
- ۵۲۹ ۱- اجماع:
- ۵۳۰ ۲- بنای عقلا:
- ۵۳۰ ۳- روایات:
- ۵۳۰ طایفه اوّل: روایات مطلقه
- ۵۳۰ طایفه دوّم: روایات خاصّه
- ۵۳۱ بقي هنا امور:
- ۵۳۱ الأمر الأوّل: حجّ مجنون ادواری

- ۵۳۱ الأمر الثاني: صحّت حج صبي
- ۵۳۲ ادّله:
- ۵۳۲ ۱- عمومات:
- ۵۳۲ ۲- وادار کردن صبي به نماز:
- ۵۳۲ ۳- روايات باب حج:
- ۵۳۳ آیا عبادات صبي تمرینی است یا شرعی؟
- ۵۳۴ ثمره شرعی یا تمرینی بودن حج صبي
- ۵۳۴ ۱- صحت یا عدم صحت نیابت صبي
- ۵۳۴ ۲- صحت یا عدم صحت نماز میّت
- ۵۳۴ ۳- ایستادن در صف اوّل جماعت
- نتیجه اینکه : عبادات صبي ممیّز صحیح است و در مورد غیر ممیّز حجّ او
- ۵۳۴ هم صحیح است.
- ۵۳۵ الامر الثالث: مجزي نبودن حجّ صبي از حجّة الاسلام:
- ۵۳۵ ادّله:
- ۵۳۵ ۱- اجماع:
- ۵۳۵ ۲- روايات خاصّه:
- ۵۳۵ الامر الرابع: حج صبي مشروط به اذن ولی
- ۵۳۵ اقوال:
- ۵۳۶ ادّله:
- ۵۳۶ مسألة ۱:
- ۵۳۷ اقوال:
- ۵۳۷ دليل:

- بقی هنا امور: ۵۳۹
- الأمر الأول: احجاج صبي يك مستحب يا دو مستحب ۵۳۹
- ادلّه: ۵۳۹
- ۱- روایات: ۵۳۹
- ۲- قواعد کلیه: ۵۳۹
- الأمر الثاني: كيفيت احجاج صبي ۵۳۹
- الأمر الثالث: آیا بین صبي و صبيّة فرق است؟ ۵۴۰
- الأمر الرابع: الحاق مجنون به غير ممیز ۵۴۱
- اقوال: ۵۴۱
- ادلّه: ۵۴۲
- ۱- قياس اولويّت: ۵۴۲
- ۲- تسامح در ادلّه سنن: ۵۴۲
- نتیجه: ۵۴۳
- مسأله ۲: ۵۴۳
- اقوال: ۵۴۳
- ماهيت احرام صبي: ۵۴۳
- تسرى حج غير ممیز به ساير عبادات ۵۴۴
- مسأله ۳: ۵۴۴
- عنوان مسئله: ۵۴۴
- اقوال: ۵۴۵
- ادلّه: ۵۴۵
- ۱- به حسب قواعد: ۵۴۵

- الف - اصل عدم صحّت عبادات صبی ۵۴۵
- ب - اصل عدم جواز تصرّف ۵۴۵
- ۲- روایات: ۵۴۶
- جمع بندی: ۵۴۶
- مسأله ۴: ۵۴۷
- اقوال: ۵۴۷
- ادلّه: ۵۴۸
- منظور از ممیز چیست؟ ۵۴۸
- مسأله ۵: ۵۴۹
- فروع مسئله ۵۴۹
- ۱- قربانی بر عهده ولیّ است. ۵۴۹
- اقوال ۵۴۹
- ادلّه: ۵۴۹
- ۱- سببیت ولی: ۵۴۹
- ۲- روایات: ۵۴۹
- روایات گروه اول ۵۵۰
- روایات گروه دوّم: ۵۵۰
- مؤید: ۵۵۰
- موردی که هزینه قربانی بر عهده صبی است ۵۵۱
- نتیجه : ۵۵۱
- ۲- كفّاره صید بر عهده کیست؟ ۵۵۱
- اقوال ۵۵۱

- ۵۵۱ قول مشهور: كفاره صيد بر عهده ولی است
- ۵۵۱ نظر علامه در تذکره : كفاره صيد بر عهده ولی نیست.
- ۵۵۱ ادله مشهور:
- ۵۵۱ ۱- تسبیب ولی:
- ۵۵۱ قاعده سبب و مباشر
- ۵۵۱ ۲- روایت زرارة:
- ۵۵۲ دلیل مخالف:
- ۵۵۲ ۳- سایر كفارات بر عهده کیست؟
- ۵۵۲ اقوال
- ۵۵۲ ۱- بر عهده ولی است.
- ۵۵۲ دلیل: به حسب قاعده
- ۵۵۲ ۲- بر عهده صبی است.
- ۵۵۲ ۳- بر عهده هیچ کس نیست.
- ۵۵۳ مسألة ۶:
- ۵۵۳ اقوال:
- ۵۵۴ جمع بندي:
- ۵۵۴ ادله:
- ۵۵۴ ۱- اجماع:
- ۵۵۴ ۲- روایات:
- ۵۵۴ طایفه اول: روایات «من أدرك المشعر...»
- ۵۵۵ طایفه دوّم: روایات باب عبد
- ۵۵۵ طایفه سوّم: روایات باب مواقیت

۵۵۵	چند مطلب
۵۵۵	طریقی دیگر برای حل مسئله
۵۵۶	استطاعت شرط در کفایت حج صبی مورد بحث
۵۵۶	حج صبی حج تمتع است
۵۵۶	صحت حج صبی، در صورت وقوف اختیاری عرفات
۵۵۷	بعد از بلوغ، تجدید نیت حجة الاسلام واجب نیست
۵۵۷	مسألة ۷:
۵۵۸	اقوال
۵۵۸	فروع مسئله
۵۵۸	وجوب حرکت به حج برای مستطیعی که در میقات بالغ می شود
۵۵۸	استدلال بر الزامات عقلی بر صبی
۵۵۸	مقدمات استدلال
۵۵۹	۱- حسن و قبح عقلی:
۵۵۹	۲- تلازم بین حکم عقل و شرع:
۵۶۰	مسألة ۸:
۵۶۱	اقوال:
۵۶۱	دلیل
۵۶۲	حریت، شرط دوم وجوب حجة الاسلام
۵۶۲	اسلام چگونه نظام بردگی را قبول کرده است؟
۵۶۳	استطاعت، شرط سوم وجوب حجة الاسلام
۵۶۴	اجزاء استطاعت
۵۶۴	نظر مشهور

۵۶۴ نظر امام
۵۶۴ نظر مختار
۵۶۴ ماهیت استطاعت
۵۶۴ ماهیت استطاعت از نظر قرآن:
۵۶۴ ماهیت استطاعت از منظر روایات
۵۶۴ بحث رجالی : طرق اثبات وثاقت روایت
۵۶۵ طایفه اول
۵۶۶ طایفه دوّم
۵۶۶ طایفه سوّم
۵۶۶ طایفه چهارم
۵۶۷ تعارضی بین چهار دسته روایت نیست
۵۶۷ روایات دلالت بر استطاعت عرفی دارد
۵۶۷ مسأله ۹:
۵۶۷ اقوال
۵۶۸ استطاعت شرعی :
۵۶۸ استطاعت عرفی:
۵۶۸ ادله قائلین به استطاعت شرعی:
۵۶۸ ۱- ظاهر اجماعات منقولہ:
۵۶۹ ادله قائلین به استطاعت عرفی:
۵۶۹ ۱- لفظ استطاعت در قرآن:
۵۷۰ ۳- روایات:
۵۷۱ اشکال صاحب جواهر

- ۵۷۱ اوّل:
- ۵۷۱ دوّم:
- ۵۷۲ جواب سوّم:
- ۵۷۲ ۴- روایات ده گانه:
- ۵۷۲ چند مطلب:
- ۵۷۲ مؤید استطاعت عرفی:
- ۵۷۳ سخن اساتید صاحب جواهر در معنای استطاعت:
- ۵۷۳ راحله برای قریب به مکّه:
- ۵۷۳ مسأله ۱۰:
- ۵۷۳ اقوال:
- ۵۷۴ صور مسئله:
- ۵۷۴ ادلّه:
- ۵۷۴ ۱- عمومات استطاعت:
- ۵۷۴ ۲- روایات ما یحجّ به:
- ۵۷۵ ۳- روایات زاد و راحله:
- ۵۷۵ دو مسئله در مورد حج:
- ۵۷۵ ۱- رمی جمرات:
- ۵۷۵ ۲- قربانی:
- ۵۷۶ مسأله ۱۱:
- ۵۷۶ اقوال:
- ۵۷۷ ادلّه قائلین به عدم رعایت شأنیت در راحله:
- ۵۷۷ ۱- اطلاعات:

- ۵۷۷ ۲- روایات:
- ۵۷۷ جواب ادله سه گانه:
- ۵۷۷ جواب از دلیل اول:
- ۵۷۸ مسأله ۱۲
- ۵۷۸ اقوال:
- ۵۷۹ حکم صورت اول:
- ۵۷۹ حکم صورت دوم:
- ۵۷۹ حکم صورت سوم:
- ۵۸۱ معنای کاشفیت استطاعت متأخر از وجوب متقدم
- ۵۸۲ مسأله ۱۳
- ۵۸۲ فروع مسئله
- ۵۸۲ فرع اول: گرانی زاد و راحله
- ۵۸۳ اقوال:
- ۵۸۳ ۱- قول به وجوب
- ۵۸۳ دلیل: اطلاعات استطاعت
- ۵۸۳ ۲- قول به عدم وجوب
- ۵۸۳ دلیل : ادله لا ضرر و لا حرج
- ۵۸۴ اشکال آقای حکیم و بعضی دیگر:
- ۵۸۴ پاسخ:
- ۵۸۴ ۳- قول به تفصیل
- ۵۸۵ دلیل : روایت
- ۵۸۵ ۴- نظر استاد

- ۵۸۵ فرع دوم : ارزانی مضرّ
- ۵۸۶ مسأله ۱۴:
- ۵۸۶ صور مسئله
- ۵۸۶ اقوال:
- ۵۸۶ قول مشهور
- ۵۸۷ ادّله:
- ۵۸۸ قول غیر مشهور
- ۵۸۸ بقي هنا شيء:
- ۵۸۸ مسأله ۱۵
- ۵۸۸ اقوال:
- ۵۸۹ ادّله:
- ۵۸۹ ۱- اصل:
- ۵۸۹ ۳- مفهوم استطاعت:
- ۵۸۹ ۴- تمسّك به قاعده لاضرر يا لاجرح يا هر دو:
- ۵۹۰ ۵- سيره مستمرّه:
- ۵۹۰ ۶- روايات:
- ۵۹۰ ۱- عن ذريح المحاربي عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: من مات و لم يحجّ حجّة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به
- ۵۹۱ شمول هر يك از ادله
- ۵۹۱ در استطاعت، عسر و حرج شخصی ملاك است
- ۵۹۱ مسأله ۱۶
- ۵۹۳ اقوال:

۵۹۴ وجوب تبدیل
۵۹۴ دلیل: اطلاعات ادله استطاعت
۵۹۴ دلیل
۵۹۵ نکته
۵۹۵ مسأله ۱۷
۵۹۶ فروع مسئله
۵۹۶ فرع اوّل:
۵۹۶ اقوال
۵۹۶ وجوب حج
۵۹۶ دلیل قائلین به وجوب حج:
۵۹۶ عدم وجوب حج
۵۹۶ دلیل قائلین به عدم وجوب حج:
۵۹۶ حکم، در صورت شك در صدق استطاعت
۵۹۷ بحث اصولی:
۵۹۷ نظر نهایی استاد
۵۹۷ فرع دوّم:
۶۰۰ فرع سوّم:

حج است از اهمّ مسائل و احکام مبتلا به و مسائل مستحدثه فراوانی دارد.

«کتاب الحج»

و هو من اركان الدين و تركه من الكبائر و هو واجب علي كل من استجمع الشرائط الآتية.

مقدمه

در مقدمه باید سه امر مورد توجه قرار گیرد:

۱- معنای حج»

۲- اهتمام شارع مقدس به امر حج

۳- آثار، حکمتها و فلسفه های حج.

الامر الاول: معنای حج:

معنای لغوی

در لغت حج به قصد معنا شده است. و برای مشتقات حج نیز معانی دیگری نقل شده است، بعنوان مثال «المحجة» به معنای راه روشن و «الحجة» به معنای الدلیل القاطع دانسته شده است که همه اینها به معنی اصلي حج بر می گردد

معنای اصطلاحی

تعریف محقق: اسماً لمجموع المناسك المؤداة في المشاعر المخصوصة.

این تعریف عمره را هم شامل است، چون عمره هم مناسك خاصی است که در مکان خاص انجام می شود به همین جهت بعضی از فقها قید زمان را به این تعریف اضافه کرده اند (فی زمان معین).

آیا با این قید عمره خارج می شود؟ احتمال دارد که بگوییم عمره از تعریف خارج نمی شود چون عمره تمتع هم زمان مخصوص دارد مگر این که بگوییم که عمره تمتع جزئی از حج تمتع است و مستقل نیست.

تعریف لغوی همراه با قیود: هو القصد لبیت الله الحرام لأداء مناسك مخصوصة عنده. بعضی اشکال کرده اند که قید «عنده» تعریف را ناقص می کند، چون وقوف عرفات و مشعر، عند البیت الحرام نیست، پس این قید لازم نیست. بنابراین در معنای اول از معنی لغوی به معنی جدیدی منتقل شده ایم ولی در معنای دوم معنای لغوی رعایت شده است.

در عرف متشرّعه امروز آیا از حج معنی قصد به ذهن می آید یا مجموعه مناسک؟ معنای اول به ذهن می آید نه معنای قصد، حتّی در زمان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) هم همین گونه بوده و مناسک مخصوصه به ذهن می آمده نه قصد بیت الله الحرام، بنابراین تردیدی نداریم که از معنای لغوی به معنای جدید منتقل شده ایم. جمع بندی: حج در لغت به معنی قصد و مشتقات آن هم به معنی قصد است و در اصطلاح از معنای قصد به معنی جدید منتقل شده که همان مناسک مخصوص در زمان و مکان مخصوص است. البتّه خیلی نباید دنبال تعریف جامع و مانع باشیم چون تعاریف، شرح الاسمی و اجمالی است.

حج و حقیقت شرعیّه

سؤال: آیا حج حقیقت شرعیّه دارد؟

جواب: بله حقیقت شرعیّه دارد چون از زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به این معنی استعمال شده و حقیقت متشرّعه ندارد.

نکته: آیا حج حقیقت شرعیّه است یا قبل از اسلام هم بوده تا حقیقت شرعیّه به معنی شرع مقدّس اسلام نباشد بلکه به معنی شرع مقدّس غیر از اسلام باشد؟ در قرآن خدا خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

«أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» (۱) آیا این حج همان حج است و خطاب به حضرت ابراهیم (علیه

السلام) به لسان عربی بوده؟

ما نمی توانیم با تَمَسُّكْ به این آیه بگوییم کلمه حج در شریعت حضرت ابراهیم حقیقت شرعیه بوده و به عرب جاهلی و سپس به اسلام منتقل شده چون نمی دانیم به زبان عربی بر ابراهیم وحی شده است، بلکه به احتمال قوی به زبان عربی نبوده است؛ بلکه عرب جاهلی طواف و رفتن به منی را داشتند و مناسکی را به جای می آوردند و احتمالاً سعی را هم انجام می دادند، چون بر بالای صفا و مروه بتهای «اساف و نائله» را گذاشته بودند، بنابراین لفظ حج در عرب جاهلی بوده است، پس این که ادعا کنیم حج حقیقت شرعیّه ندارد نیست و حقیقت متشرّعه است، حرف عجیبی است چون در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حتی قبل از ایشان هم بوده است

و نمی توان گفت اسلام این لفظ را برای این حقیقت وضع کرده بلکه يك حقیقت شرعی شرایع سابقه بوده است.

جمع بندی:

- ۱- لفظ حج قطعاً در زمان پیامبر برای مناسک مخصوص بوده است.
- ۲- قبل از اسلام در زمان عرب جاهلی حج برای مناسکی همراه با خرافات بوده است.
- ۳- از زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) حقیقت حج بوده ولی نمی دانیم که آیا با لفظ حج بوده یا غیر آن.

امر دوم: اهتمام شارع به امر حج:

شواهد و قراین بر اهمیت حج

شاهد اول:

حج و احکام حج در آیات قرآن به صورت گسترده حتّی گسترده تر از نماز و روزه آمده است. آیات قرآن در مورد ارکان و اجزای نماز (مثل رکوع، قرائت، سجود، تشهد، رکعات) خیلی کمرنگ است ولی اجزا و احکام حج به صورت گسترده بیان شده است مثل طواف، وقوف عرفات و مشعر، قربانی، سعی صفا و مروه، احرام و کفّارات احرام همه در آیات قرآن آمده است که معلوم می شود حج از نظر اسلام اهمّیت فوق العاده ای داشته است.

لفظ «حج» نه بار و «حاج» يك بار در آیات قرآن آمده است. واژه «المسجد الحرام» و «الکعبه» در قرآن متعدّد است ولی احکام و ارکان حج گسترده است و غالب آنها در قرآن آمده که نشانگر اهمّیت حج در اسلام است.

شاهد دوّم:

تعبیرات منحصر به فرد

تعبیراتی در آیات داریم که در مورد هیچ عبادتی نیست،

آیه «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»

«وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ وَ مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيًّا مِنْ كَفَرٍ فَانَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۲)
در این آیه نکاتی قابل توجّه است:

الف) تعبیر «لِلّٰهِ»

نشانگر این است که خداوند حج را يك بدهی نسبت به خود قرار داده

ب) تعبیر «مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيًّا»

حج را سبیل به سوي خدا شمرده است

ج) تعبیر «من کفر»

مراد از تعبیر «من کفر» کفر اعتقادی نیست بلکه به معنای معصیت است، حال این که به جای عصیان کلمه کفر به کار برده شده به معنی است که این عصیان یک عصیان فوق العاده است.

د) تعبیر «إِنَّ اللَّهَ غَنَىٰ عَنِ الْعَالَمِينَ»

به، لحن اعراض است،

آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ إِهْلَآةِ قُلُوبِهِمْ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»

با اینکه اوقات عبادات دیگر مانند صوم، زکات و خمس نیز با ماهها تعیین می شود ولی خداوند فقط حج را ذکر کرده است.

شاهد سوّم: روایات دال بر اهتمام به حج

الف: روایات بیان گر شدت عقاب تارك حج

۱- عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عزّوجلّ: «و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضلّ سبيلاً» قال: ذلك الذي يسوّف نفسه الحجّ يعني حجّة الاسلام حتّي يأتيه الموت

۲- عن ذريح المحاربي، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: من مات و لم يحجّ حجّة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به أو مرض لا يطيق فيه الحجّ أو سلطان يمنعه فليمت يهودياً أو نصرانياً. (۲)

۳- و بإسناده عن علي بن أبي حمزة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنّه قال: من قدر علي ما يحجّ به و جعل يدفع ذلك و ليس عنه شغل يعذّره الله فيه حتى جاء الموت فقد ضيّع شريعة من شرائع الإسلام. (۳)

۴- عن عبدالله بن ميمون، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: كان في وصية أمير المؤمنين (عليه السلام) قال: لا تتركوا حج بيت ربكم فتهلكوا و قال: من ترك الحج لحاجة من حوائج الدنيا لم تقض حتي ينظر إلى المخلّقين. (۴)

روایات بیان گر ثواب حج

- ۱- عن خالد القلانسي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال علي بن الحسين (عليه السلام): حُجُّوا و اعتمروا تصح أبدانكم و تتسع أرزاقكم و تكفون مؤونات عيالاتكم و قال: الحاج مغفور له و موجب له الجنة و مستأنف له العمل و محفوظ في أهله و ماله. (۵)
- ۲- عن عبدالله بن عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: لما امر ابراهيم و اسماعيل (عليهما السلام) ببناء البيت و تمّ بنائه قعد ابراهيم علي ركن ثم نادي هلمّ الحجّ فلو نادي هلمّوا إلى الحجّ لم يحجّ إلا من كان يومئذ إنسياً مخلوقاً و لكنّه نادي هلمّ الحجّ فلبّي الناس في اصلاب الرجال «لبّيك داعي الله عزّوجلّ لبّيك داعي الله» فمن لبّي عشراً يحجّ عشراً و من لبّي خمساً يحجّ خمساً و من لبّي أكثر من ذلك فبعدد و من لبّي واحداً حجّ واحداً و من لم يلبّ لم يحجّ. (۶)
- ۳- محمد بن الحسين الرضي في نهج البلاغة عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنّه قال في خطبة له: فرض عليكم حجّ بيته الذي جعله قبلة للأنام يردونه ورود الأنعام و يألهون إليه ولوه الحمام جعله سبحانه علامة لتواضعهم لعظمته و اذعانهم لعزّته و اختار من خلقه سماعاً أجابوا إليه دعوته و صدّقوا كلمته و

حج در روایات اهل سنت

- ۱- عن النبي (صلي الله عليه وآله) قال: من حجّ لله فلم يرفث و لم يفسق رجع كيوم ولدته أمّه. (۱)

۲- عن النبي (صلي الله عليه وآله) قال: العمرة إلى العمرة كفارة لما بينهما و الحجّ المبرور (مقبول) ليس له جزاء إلاّ الجنة. (۲)

شاهد چهارم: روایات باب ۵

- ۱- عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: لو عطلّ الناس الحجّ لوجب علي الإمام أن يجبرهم علي الحجّ إن شاءوا و إن أبوا فإنّ هذا البيت إنّما وضع للحج. (۳)
- ۲- محمد بن علي بن الحسين بن بابويه باسانیده عن حفص بن البختري و هشام بن سالم و معاوية بن عمّار و غيرهم عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: لو أنّ الناس تركوا الحجّ لكان علي الوالي أن يجبرهم علي ذلك و علي المقام عنده ولو تركوا زيارة النبي (صلي الله عليه وآله) لكان علي الوالي أن يجبرهم علي ذلك و علي المقام عنده فإن لم يكن لهم أموال أنفق عليهم من بيت مال المسلمين. (۴).

شاهد پنجم: روایات باب ۴۷: روایاتی که استخاره برای حج را منع کرده

- ۱- عن سهل بن زياد رفعه قال: قال ابو عبدالله (عليه السلام): ليس في ترك الحج خيرة (استخاره). (۵)
- ۲- عن سماعة، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال لي: مالك تحجّ في العام؟ فقلت: معاملة كانت بيني و بين قوم و اشتغال و عسي أن يكون ذلك خيرة فقال: لا و الله ما فعل الله لك في ذلك من خيرة ثمّ قال: ما حبس عبد عن هذا البيت إلاّ بذنب و ما يعفو أكثر. (۶)

شاهد ششم: روایات باب ۴۸: منع از مشورت برای حج

- ۱- عن ابن أبي عمير، عن رجل، عن اسحاق بن عمّار (سند معتبر است) قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام) إنّ رجلاً استشارني في الحجّ و كان ضعيف الحال فأشرت عليه أن لا يحجّ فقال: ما أخلفك أن تمرض سنة قال: فمرضت سنة. (۷)

امر سوم: حکمت، فلسفه و آثار حج:

۱- آثار اخلاقي:

اگر حج درست انجام شود، انسان عوض شده و مطابق آنچه در روایات آمده پاك مي شود، چه عالمي دارد عرفات، مشعر، طواف و

متأسفانه ما حج را به يك پوسته تبدیل کرده و محتوای آن را گرفته ایم، در حالی که محتوای حج تربیت کننده است. در تمام عبادات اولین اثر، اثر تربیتی و اخلاقی است و اسلام در واقع مکتب عالی تربیت است.

۲- آثار اجتماعي:

در روایات آمده است که در ایام حج مسلمانان از تمام دنیا دور هم جمع شده و متحد می شوند و اگر حج نبود مسلمانان گوشه و کنار دنیا هیچ گاه همدیگر را نمی دیدند. در ایام حج است که نمایندگانی از تمام مسلمانان دنیا گرد هم آمده و با هم متحد می شوند، چرا که وقتی از هم دور باشند، سوء ظنهای زیاد شده و وقتی نزدیک می گردند رفع سوء ظن می شود.

۳- آثار فرهنگي:

آثار رسول الله (صلي الله عليه وآله) از این مرکز به تمام دنیا پخش می شود و اگر مسلمانان عاقل باشند کنگره ها تشکیل می دهند و از این مرکز مسائل فرهنگی را به دنیا پخش می کنند. در تاریخ داریم که ایام حج برای پیروان اهل بیت روزنه ای به سوی آزادی بود تا مسائل خود را از امام بپرسند چرا که در ایام دیگر به جهت محدودیت هایی که حاکمان وقت برای ائمه درست می کردند امکان دست رسی به امام نبود.

۴- آثار سیاسی:

در روایات این آثار تقویت دین نامیده شده چون دشمنان عظمت اسلام و مسلمین را می بینند، به خصوص اگر مسائل جهان اسلام مثل مسئله لبنان و فلسطین در آنجا مطرح شود.

۵- آثار اقتصادی:

این جمعیت مشکلات اقتصادی بسیاری را حل می کنند، چون اموالی را که خرج می کنند باعث رفع مشکلات اقتصادی بسیاری می شود.

تقسیم بندی آثار حج از نظر طبیعی و مافوق طبیعی

در روایات دو گونه آثار ذکر شده است يك دسته آثار طبیعی مثل آثار اخلاقي و اجتماعي و دسته دیگر آثار مافوق طبیعی است مثل این که کسی که حج بجا آورد خداوند او را از غیر مستغنی می کند و سلامتی به او می دهد. ما فعلاً سراغ آثار طبیعی که بر حج مترتب است می رویم:

آثار طبیعی حج

۱- عن الفضل بن شاذان عن الرضا (عليه السلام) (في حديث طويل) قال: إنّما أمروا بالحج لعلّ الوفاة إلى الله عزّوجلّ و طلب الزيادة و الخروج من كل ما اقترف العبد تائباً ممّا مضى مستأنفاً لما يستقبل مع ما فيه من إخراج الأموال و تعب الأبدان و الإشتغال عن الأهل و الولد و حظر (منع) النفس عن اللذات شاخصاً في الحرّ و البرد ثابتاً عليّ ذلك دائماً مع الخضوع و الإستكانة و التذلل مع ما في ذلك لجميع الخلق من المنافع لجميع من في شرق الأرض و غربها و من في البرّ و البحر ممّن يحجّ و ممّن لم يحجّ من بين تاجر و جالب و بائع و مشتري و كاسب و مسكين و مكار و فقير و قضاء حوائج أهل الأطراف في المواضع الممكن لهم الاجتماع فيه مع ما فيه من التفقه و

نقل أخبار الأئمة إلى كل صقع و ناحية كما قال الله عزّوجلّ: «فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلّهم يحزرون» و ليشهدوا منافع لهم. (۶)

۲- ليشهدوا منافع لهم، (۱)

۳- قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) فقلت له: ما العلة التي من أجلها كلف الله العباد الحجّ و الطواف بالبيت؟ فقال: إنّ الله خلق الخلق (إلى أن قال) و أمرهم بما يكون من أمر الطاعة في الدين و مصلحتهم من امر دنياهم فجعل فيه الاجتماع من الشرق و الغرب ليتعارفوا و لينزع كل قوم من التجارات من بلد إلى بلد و لينتفع بذلك المكاري و الجمّال و لتعرف آثار رسول الله (صلي الله عليه وآله) و تعرف أخباره و يذكر و لا ينسى

۴- و لو كان كل قوم إنّما يتكلمون علي بلادهم و ما فيها (فقط به فكر خودشان باشند) هلكوا و خربت البلاد (آبادانی در سایه وحدت بلاد است) و سقطت الجلب و الأرباح (صادرات و واردات) و عميت الأخبار (اخبار به دست کسی نمی رسد) و لم تقفوا علي ذلك (دسترسی به اخبار و آثار معصومین (عليهم السلام) پیدا نمی کنند) فذلك علة الحجّ.

فلسفه سیاسی:

۱- فرض الله الإيمان تطهيراً من الشرك و الصلوة تنزيهاً عن الكبر ... و الحجّ تقوية للدين. (۳)

۲- و الحجّ تشييداً للدين.

آثار مافوق طبیعی:

۱- عن خالد القلانسي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال علي بن الحسين (عليه السلام): حجّوا و اعتمروا تصحّ أبدانكم و تتسع أرزاقكم و تكفون مؤونات عيالاتكم و قال: الحاجّ مغفور له و موجب له الجنة و مستأنف له العمل و محفوظ في أهله و ماله (۴).

۲- و بإسناده عن السكوني، بإسناده يعني عن الصادق، عن آبائه (عليهم السلام) قال: قال رسول الله (صلي الله عليه وآله) (في حديث) و حجّوا تستغنوا. (۵)

فرق بین علت و حکمت

سؤال: فرق بین علت و حکمت چیست؟

جواب: علت موضوع حکم است و حکمت جنبه غالبی دارد و بود و نبودش تأثیری در حکم ندارد و جزء موضوع حکم نیست. به عنوان مثال حج سبب اجتماع مسلمین و پیشرفت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است، حال آیا اگر حج هیچ یک از این آثار را نداشته باشد باطل است؟ خیر بلکه داعی این بوده که این آثار حاصل شود و گاه حاصل می شود و گاه حاصل نمی شود

از کجا بفهمیم این آثار علت است یا حکمت؟ این را قراین نشان می دهد به عبارت دیگر با استفاده از قراین می فهمیم که این آثار «موضوع حکم» است یا داعی بر حکم.

حج از ارکان دین است

و هو من ارکان الدین و ترکہ من الکبائر و هو واجب علی کل من استجمع الشرائط الآتیة. علاوه بر بیانات مذکور از جمله دلایل آن روایاتی است که حج را از دعائم اسلام ذکر می کند. مرحوم کلینی (۱) در این باب روایات متعددی دارد که پنج روایت آن می فرماید: بنی الإسلام علی خمس و یکی از این پنج مورد حج است (ح ۱، ۳، ۵، ۷ و ۸). أضف إلى ذلك؛ بابی در وسائل داریم تحت عنوان «ثبوت الکفر و الارتداد بترك الحج و تسويفه استخفافاً أو جحوداً» که می گوید ترك حج موجب کفر است، در این باب پنج روایت آمده است.

مسألة ۱:

لا يجب الحج طول العمر في أصل الشرع إلا مرة واحدة و وجوبه مع تحقق شرائطه فوري بمعنى وجوب المبادرة إليه في العام الأول من الاستطاعة و لا يجوز تأخيرها و إن تركه فيه ففي الثاني و هكذا.

فروع مسئله

فرع اول: وجوب حج مرة واحدة

اجماع علمای اسلام بر این است که حج یکبار در عمر واجب است و مخالف در میان ما مرحوم صدوق است و می فرماید کسی که مستطیع است هر سال بر او حج واجب است که این قول شاذ و مخالف اجماع است. دلیل قول مرحوم صدوق روایات متعدّد است که در ادامه مورد بررسی قرار می دهیم.

اقوال:

مرحوم علامه می فرماید:

و إنما يجب بأصل الشرع في العمر مرة واحدة بإجماع المسلمين علي ذلك ... و لا نعلم فيه خلافاً يعتدّ به و قد حكى عن بعض الناس أنه يقول يجب في كل سنة مرة و هذه حكاية لا تثبت و هي مخالفة للاجماع و السنّة. (۳)

مرحوم صاحب ریاض می فرماید:

و لا خلاف فيه (وجوب حج مرة واحدة) أجده إلا من الصدوق في العلل (علل الشرايع) فأوجبه علي المستطیع في كل عام كما في المستفیضة المتضمنة للصحيح و غيرها لكنّه ها كقوله شاذّة مخالفة لإجماع المسلمين كافّة كما صرّح به الشيخ في التهذيبين (تهذيب و استبصار) (۴).

ادله وجوب مرة واحدة:

۱- اجماع:

اجماع مسلمین بلکه شاید بتوان گفت از ضروریات دین یا فقه است، چون اگر اجماع باشد ممکن است گفته شود اجماع مدرکی است، چون مسئله مدارك دیگری هم دارد ولی اگر از ضروریات دین باشد قابل خدشه نیست به این معنا که اگر از هر متشرعی پرسیده شود که حج چند بار واجب است، می گوید یکبار و این دلیل از اجماع بالاتر است.

۲- اصل:

اگر در مسئله، دلیل مخالف نباشد، اصل چه اقتضا می کند؟
ما نحن فیه از قبیل اقل و اکثر استقلالی است، چون شك داریم که یکبار واجب است یا هر سال واجب است و اصل جاری در اقل و اکثر استقلالی، برائت مازاد است و اگر دلیل دیگری نباشد، اصل حجت است.

۳- آیه شریفه «لله علي الناس حج البيت

۳- آیه شریفه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» (۱):

در اصول بیان شد که امر دلالت بر ایجاب صرف الوجود دارد و صرف الوجود با مره حاصل می شود به عنوان مثال وقتی مولا به عبدش بگوید که فلان کار را انجام بده اگر عبد یکبار هم انجام دهد کافی است و اگر مولی بیش از آن را بخواهد، باید بگوید.

۴- روایات:

۱- عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: ما كلف الله العباد إلا ما يطيقون إنما كلفهم في اليوم و الليلة خمس صلوة إلى أن قال: و كلفهم حجة واحدة و هم يطيقون أكثر من ذلك الحديث (۲).

۲- عن الفضل بن شاذان، عن الرضا (عليه السلام) قال: إنّما أمروا بحجّة واحدة لا أكثر من ذلك لأنّ الله وضع الفرائض علي أدنى القوّة... فكان من تلك الفرائض الحجّ المفروض واحداً ثمّ رقب بعد أهل القوّة بقدر طاقتهم. (۳)

۳- و بالاسناد الآتي عن محمّد بن سنان أنّ أبا الحسن علي بن موسي الرضا (عليه السلام) كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله قال: علّة فرض الحجّ مرّة واحدة لأنّ الله تعالى وضع الفرائض علي أدنى القوم قوّة فمن تلك الفرائض الحجّ المفروض واحداً ثمّ رقب أهل القوّة علي طاقتهم. (۴)

۴- روبنا (مرسله است) عن جعفر بن محمّد (عليهما السلام) أنّه قال: و أمّا ما يجب علي العباد في أعمارهم مرّة واحدة فهو الحجّ فرض عليهم مرّة واحدة لبعد الأمكنة و المشقّة عليهم في الأنفس و الأموال ... (۵)

۵- و عن علي (عليه السلام) أنّه قال: لما نزلت: «و لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال المؤمنون: يا رسول الله (صلي الله عليه وآله) أفى كل عام؟ فسكت فأعادوا عليه مرّتين فقال: لا و لو قلت نعم لوجبت فأنزل الله: «يا أيّها الذين آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبدلكنّ تسؤكن»

۶- عوالى اللثالى عن الشهيد قال: (مرسله است) روي ابن عبّاس قال: لما خطبنا رسول الله (صلي الله عليه وآله) بالحجّ قام إليه الأقرع بن حابس فقال: في كلّ عام؟ فقال: لا و لو قلت لوجب و لو وجب لم تفعلوا إنّما الحجّ في العمر مرّة واحدة فمن زاد فتطوّع (مستحب). (۷)

۷- روي مسلم بإسناده عن أبي هريرة قال: خطبنا رسول الله (صلي الله عليه وآله) قال: يا أيّها الناس قد فرض الله عليكم الحجّ فحجّوا فقال رجل: أكلّ عام يا رسول الله (صلي الله عليه وآله)؟ فسكت حتّي قالها ثلاثاً فقال رسول الله (صلي الله عليه وآله): لو قلت نعم لوجبت و لما استطعتم ثمّ قال: ذروني ما تركتكم فإنّما هلك من كان قبلكم بكثرة سؤالهم. (۸)

وجوب حج در هر سال

قول صدوق به نقل از صاحب جواهر: إِنَّ الَّذِي اعْتَمَدَهُ وَافَقَى بِهِ أَنَّ الْحَجَّ عَلَيَّ أَهْلِ الْمَجْدَةِ (مستطيع) فِي كُلِّ عَامٍ فَرِيضَةً. (۵)

بعضی کلام ایشان را توجیه کرده اند و بعضی هم مانند مرحوم علامه مخالفت صدوق را قبول نکرده اند و فرموده اند که برای ما ثابت نیست. آیا می توان کلام صدوق را توجیه کرد یا این که باید بگوییم مخالفی است شاذ؟
ادله وجوب حج در هر سال (قول صدوق در علل):

۱- آیه شریفه استطاعت

۱- آیه شریفه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (۶).

آیه دلالت بر استمرار دارد، چون امسال مصداق من استطاع هستید و سال آینده هم اگر مستطیع باشید باز همان خطاب شامل است.

جواب از دلیل: گاهی عموم ازمانی (اکرم کل فقیر فی کلّ يوم) است و گاهی افرادی (اکرم کل فقیر به عبارت دیگر گاهی افراد مصداق عام هستند و باصرف الوجود این عام حاصل است و گاهی عموم ازمانی است و با صرف الوجود امتثال حاصل نمی شود.
آیه مورد بحث عموم افرادی است و می گوید بر مستطیع لازم است که حج به جا آورد که قدر مسلم آن يك سال است و زائد بر آن از آیه فهمیده نمی شود،

۲- روایات:

۱- عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى (عليهما السلام) قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَيَّ أَهْلِ الْمَجْدَةِ فِي كُلِّ عَامٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا... (۷).

ما گفتیم که آیه دلالت بر استمرار در هر سال ندارد ولی در غیر واحدي از این روایات به این آیه استدلال شده است.

۲- عن حذيفة بن منصور، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إنَّ الله عزَّوجلَّ فرض الحجَّ علي أهل الجدة في كلِّ عام (۸).

۳- عن أبي جرير القمي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: الحجُّ فرض علي أهل الجدة في كلِّ عام (۹).

۴- عن حذيفة بن منصور، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إنَّ الله عزَّوجلَّ فرض الحجَّ (و العمرة) علي أهل الجدة في كلِّ عام (۱۰).

۵- عن اسد بن يحيى، عن شيخ من اصحابنا قال: الحجُّ واجب علي من وجد السبيل إليه في كلِّ عام (۱۱).

۶- عن عبدالله بن الحسين الميثمي رفعه (مرفوعه است) إلى أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إنَّ في كتاب الله عزَّوجلَّ فيما أنزل الله: والله علي الناس حجَّ البيت في كل عام من استطاع إليه سبيلاً (۱۲).

آیا این روایت می گوید که قرآن تحریف شده است؟ ممکن است بگوییم که تفسیر آیه به متن آیه داخل شده است.

این شش روایت که بعضی مشکل سندی و بعضی مشکل تحریف قرآن دارد، دلیل قول مرحوم صدوق است که باید روایات بررسی شود.

۷- عن عبيد بن جراح، عن أبي عبدالله (عليه السلام) في حديث حجة الوداع إلى أن قال: فقال سراقه ابن جعشم الكنانى: يا رسول الله (صلي الله عليه وآله) علّمنا ديننا كأثما خلقنا اليوم أرايت لهذا الذي أمرتنا به لعامنا هذا أو لكل عام؟ فقال رسول الله (صلي الله عليه وآله): لا بل لا بدّ الأبد

۸- قال سمعتُ جابر بن عبد الله يقول اهللنا: أصحاب رسول الله (صلي الله عليه وآله) بالحجّ خالصاً فذكر الحديث قال: فيه فقال سراقه ابن مالك متعتنا (حج تمتّع) هذه يا رسول الله لعامنا هذا أم للأبد؟ قال: لا بل للأبد، در ادامه بیهقی می گوید: أخرجه بخاري و مسلم في الصحيح من حديث ابن جريح. (۳)

راه حل تعارض روایات دال بر وجوب مرة و هر سال
هر دو طایفه از احادیث متضافر است و بعضی هم صحیح السند است،

الف: جمع دلالی

اولین راه حل، جمع دلالی است که بر دو گونه است:

۱- جمع تبرّعی:

به سلیقه و میل خود هر کدام را بر معنایی حمل می کنیم که این جمع قابل قبول نیست.

۲- جمع عرفی:

دو راه دارد:

الف) جمعی که اهل عرف به آن پیوسته عمل می کنند مثل جمع میان عام و خاص به تخصیص و یا جمع میان مطلق و مقید بالتقید، که این جمع حجّت است، چون معانی الفاظ را از عرف می فهمیم.

ب) جمعی که متداول نیست ولی بالخصوص شاهدهی از آیات یا روایات و یا دلیل عقل دارد.
در ما نحن فیه چهار راه جمع گفته شده است:

۱- جمع صاحب وسائل:

روایات طایفه اولی که می گوید یکبار واجب است بر وجوب عینی و روایات طایفه دوم که وجوب هر سال را می گوید بر وجوب کفای حمل می کنیم، یعنی حج نباید ترك شود و مکّه نباید خالی از زوّار بماند.

مرحوم صاحب وسائل این جمع را عرفی می داند، چون روایاتی داریم که می گوید مکّه نباید خالی از حجّاج بماند که دو دسته از روایات را ذکر می کند يك دسته روایات باب ۵ است که عنوان باب چنین است:

«وجوب اجبار الوالیّ الثّاس علی الحجّ... و وجوب الإنفاق علیهم من بیت المال إن لم یکن لهم مال» که این باب روایات متعدّد دارد و حدّاقّل دو روایت دلالت دارد.
باب دیگر باب ۴ است که عنوان باب چنین است:

«عدم جواز تعطیل الکعبه عن الحجّ»

این روایات برای صاحب وسائل شاهد جمع است، بنابراین، این جمع عرفی است.

۲- جمع شیخ طوسی:

طایفه اولی که حج را یکبار واجب می داند بر وجوب و طایفه ثانیه را بر استحباب حمل می کنیم.

شاهد جمع این است که جمع وجوب و استحباب هم مثل جمع بین خاص و عام، جمع شایعی است، چون از قبیل نص و ظاهر است یعنی روایات مرّة نصّ در عدم وجوب و روایات هر سال ظاهر است (امر ظاهر در وجوب است) و در جمع بین ظاهر و نص، ظاهر را حمل بر نص می کنیم و می گوییم مستحب است.

۳- جمع دیگری از مرحوم شیخ طوسی:

طایفه اولی را حمل بر وجوب عینی و طایفه ثانیه را که وجوب هر سال را می گوید حمل بر وجوب بدلی می کنیم، یعنی اگر امسال نشد، سال بعد و اگر سال بعد نشد، سال بعد از آن و فی کلّ عام یعنی فی کلّ عام علی البدل.

ایشان برای این جمع شاهی ذکر نکرده است ولی می توان گفت روایاتی که می گوید عقب انداختن حج جایز نیست (تسویف) و اگر عقب انداخت در سال بعد واجب است شاهد این جمع است.

۴- جمع بعضی از فقها:

مطابق روایات طائفه دوم پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواهد بفرماید، مستطیعان هر سال، در آن سال باید حج به جای آورند و مقصود پیامبر کل مستطیعان بوده است یعنی کبرای کلیّه ای داریم که امروز بر زید و سال بعد بر عمرو و سال سوم بر بکر و ... منطبق است که باید به جای آورند.

لسان روایات هم با این جمع سازگار است و شاهد آن ظاهر خود روایات است چون تعبیر «اهل الجدة» در روایات کلی است.

از این طرق جمع دو جمع بهتر قابل قبول است که یکی حمل بر استحباب است (جمع اول) چون در همه جا معمول است و دیگری حمل بر مستطیعان هر سال (جمع چهارم) است.

ب: مرجحات

سَلَمْنَا؛ که هیچ يك از طرق جمع را نپذیریم در این صورت به اعمال مرجحات می رسیم. طایفه اولی دو ترجیح دارد:

۱- مطابق مشهور است یعنی شهرت فتوایی از شیعه و اهل سنت بر آن است (خذ بما اشتهر بین اصحابك ودع الشاذ النادر).

۲- روایات طایفه اول مطابق ظهور کتاب الله است که می گوید یکبار واجب است.

أضف إلى ذلك: روايات قول دوم معرض عنهاست و في حد ذاته حجّيت ندارد، بنابراین حج یکبار در عمر واجب است و جاي اشکال ندارد.

مؤید

مرحوم آیت الله العظمي خويي(ره) - در مورد روایاتی حج را در هر سال واجب می داند - می گوید: در زمان جاهلیت مردم در بعضی از سالها حج به جاي می آوردند و در بعضی از سالها آن را تعطیل می کردند و شاید این روایات که می گوید حج هر سال واجب است، اشاره به این مسئله باشد.

فرع دوم: فوریت حج

اجماع در فوریت حج قائم است و مخالفی هم وجود ندارد.

اقوال

مرحوم کاشف الغطاء می فرماید:

أنه يحرم تسويف الحجّ (تأخير انداختن) و يجب في سنة الاستطاعة علي الفور للإجماع محصّلا و منقولاً بل الضرورة (ظاهراً ضرورت دين است) و لظاهر الأمر (از ظاهر امر فوریت می فهمد). (۱)

مرحوم صاحب جواهر بعد از نقل فوریت از مرحوم محقق می فرماید:

اتّفاقاً محكياً عن الناصريات و الخلاف و شرح الجمل للقاضي و في التذكرة و المنتهي (در این دو كتاب خودشان دیده اند) إن لم يكن محصّلا (اقوال را خودمان بررسی کنیم و به اجماع برسیم). (۲)

ادله:

ادله متعدّدي ذكر شده است که به نظر ما فقط دو دليل قانع کننده است.

۱- ظاهر امر:

امر ظاهر در وجوب و فوریت است و «لله علي الناس» به منزله امر است

دلیل فوریت امر :

۱- امر بعث لفظی است و جانشین بعث عملی و فعلی می شود و بعث فعلی فوری است.

۲- بنای عقلا بر این است که اگر عبد امتثال امر مولی را - بدون قرینه بر تراخی - به تأخیر اندازد مولی می تواند او را مؤاخذه کند.

۲- روایات:

روایاتی که دلالت بر فوریت دارد دو بیان دارد ؛ برخی دارای تعبیر « تسويف » و برخی فاقد آن است که از هر قسم نمونه هایی ذکر می گردد.

الف) روایاتی که تعبیر تسويف دارد:

۱- عن أبي الصباح الكناني، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قلت له: أرايت الرجل التاجر ذا المال حين يسوّف الحج كل عام و ليس يشغله عنه إلا التجارة أو الدين؟ فقال: لا عذر له يسوّف الحج (روایت مطلق است و دلالت بر فوریت دارد) إن مات و قد ترك الحج فقد ترك شريعة من شرائع الإسلام (۳).

۲- عن زيد الشحام قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): التاجر يسوّف الحج قال: ليس له عذر فإن مات فقد ترك شريعة من شرائع الإسلام (۴).

۳- عن محمد بن الفضيل قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: «و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضلّ سبيلا» قال: نزلت فيمن سوّف الحج حجة الإسلام و عنده ما يحجّ به فقال: العام أحجّ العام حتّي يموت قبل أن يحجّ

اشکال بر دلالت روایات تسويف

بعضی معتقدند روایات تسويف، بیان گر تسويفی است که منتهی به مرگ و ترك حج است ولی اگر بعداً حج را به جا آورد، داخل در روایات تسويف نیست، پس دلیل اخصّ از مدعاست.

پاسخ از اشکال

اولاً، روایات تسويف، فقط تسويف منتهی به مرگ را نفي گوید که از آن جمله روایت ذیل است:

عن أبي الصباح الكناني عن أبي عبدالله (عليه السلام) ... فقال: لا عذر له يسوّف الحجّ إن مات و قد ترك الحجّ فقد ترك شريعة من شرايع الإسلام. (۲)

این دو جمله مستقل است، در يك جمله مي فرماید تسويف عذر نیست و در جمله دیگر مي فرماید اگر بميرد شريعتی از شرايع اسلام را از بين برده است؛ و این منحصر در تسويف منتهی به مرگ نیست.

ثانياً، اگر موسّع باشد لازمه اش این است که اگر اوّل وقت به جاي نیاورد و در وسط وقت از دنیا برود، شريعتی از شرايع اسلام را ترك نکرده نباشد، در حالیکه حتی در صورتی که مراد از تسويف، تسويف منتهی به مرگ باشد، باز هم شريعتی، از شرايع اسلام ترك شده است. پس «موسع بودن» حج، با روایات تسويف سازگار نیست.

ب) روایاتی که تعبیر تسويف ندارد.

۱- عن الحلبي عن أبي عبدالله (عليه السلام): قال: إذا قدر الرجل علي ما يحجّ به ثمّ دفع ذلك و ليس له شغل يعذرّه به فقد ترك شريعة من شرائع الإسلام.

۲- و باسناده عن علي بن أبي حمزة (سند مشکل دارد) عن أبي عبدالله (عليه السلام) أنّه قال: من قدر علي ما يحجّ به و جعل يدفع ذلك و ليس (له) عنه شغل يعذرّه الله فيه حتّي جاء الموت فقد ضيّع شريعة من شرائع الإسلام.

استدلال معاصرین و صاحب جواهر بر فوریت

ایشان - به دلایل دیگری - از جمله روایاتی که می گوید «اگر مستطیع هستی ، نیابت نکن» نیز استدلال نموده اند.

۱- عن سعد بن أبي خلف قال: سألت أبا الحسن موسى (عليه السلام) عن الرجل الضرورة يحجّ عن الميت؟ قال: نعم إذا لم يجد الضرورة ما يحجّ به عن نفسه فإن كان له ما يحجّ به عن نفسه فليس يجز عنه حتّى يحجّ من ماله و هي تجزي عن الميت إن كان للضرورة مال و إن لم يكن له مالا.

۲- عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) في رجل ضرورة مات و لم يحجّ حجة الإسلام وله مال قال: يحجّ عنه ضرورة لآمال له (اگر مستطیع باشد نمی تواند).

۳- عن سعيد بن عبدالله بن الأعرج (ثقه) أنّه سأل أبا عبدالله (عليه السلام) عن الضرورة أيجز عن الميت؟ فقال: نعم إذا لم يجد الضرورة ما يحجّ به فإن كان له مال فليس له ذلك حتّى يحجّ من ماله و هو يجزي عن الميت كان له مال أو لم يكن له مال.

وجه استدلال این است که چون حج واجب فوری است، پس نیابت حرام است.

اشکال

این روایات دلیل بر فوریت نمی شود چون مثل این است که گفته شود کسی که روزه قضا دارد، روزه مستحب به جا نیاورد و معنای این سخن این نیست که روزه قضا فوری است.

صحت حج نیابی برای مستطیع

به نظر ما - در عین فوریت حج - اگر مستطیع قبل از انجام حج خود، نیابت از غیر کند نیابتش صحیح و مجزی از میت است چون امر به شی دلالت بر نهي از ضد خاص نمی کند.^۱

توضیح دلیل

ضد بر دو قسم است: ضدّ عام و ضدّ خاص. ضدّ عام همان ترك است، بعضي معتقدند كه امر به شيء مقتضي نهي از ترك آن است چون امر مركّب است يعنى به جاي آور و ترك نكن (افعل و لاتترك)، به عبارت ديگر امر به دلالت تضمّن بر نهي از ترك دلالت دارد.

بعضي هم معتقدند كه امر به دلالت التزام بر نهي از ترك (ضدّ عام) دلالت دارد يعنى وقتي افعل مي گويد لازمه اش لاتترك است؛ بعضي هم نه دلالت تضمّن را پذيرفته اند و نه دلالت التزامي را و معتقدند كه اصلاً دلالت ندارد چون حرمت ترك به اين معنى است كه در ترك مفسده است، حال آيا هر جا در فعل مصلحت بود، حتماً در ترك مفسده است؟

خير هر جا در فعل مصلحت است الزاماً در ترك مفسده نيست، بنابراين امر به شيء مستلزم نهي از ضدّ عام (ترك مطلق) نيست.

سَلَمْنَا، امر به شيء دلالت بر نهي از ضدّ عام دارد، اما دلالت بر نهي از ضدّ خاص ندارد. و در ما نحن فيه، در عين اين كه در ترك واجب فوري گناه كرده، ولي حجّ نيابى او صحيح است، چون امر به شيء دلالت بر نهي از ضدّ خاصش نمي كند.

فوريت حج در نزد عامه

فوريت حج در ميان عامّه اختلافي است و مرحوم شيخ در كتاب خلاف اقوال آنها را بيان مي فرمايد:

الحجّ وجوبه علي الفور دون التراخي و به قال مالك و ابويوسف و المزني و ليس لأبي حنيفة فيه نصّ و قال أصحابه يجيء علي قوله (مناسب مباني ابوحنيفة چنين است) أنّه علي الفور كقول أبي يوسف و قال الشافعي وجوبه علي التراخي و معناه أنّه بالخيار إن شاء قدّم و إن شاء أخر و التقديم أفضل و به قال الأوزاعي و الثوري و محمد (محمد بن الحسن شاگرد ابوحنيفه).

فرع سوّم: وجوب فور در سال دوم

حج از واجبات فوری «فورا ففورا» است یعنی اگر از سال اول به تأخیر افتاد ، سال دوم - باید - انجام دهد و هر سال تأخیر يك گناه است.

ادله:

۱- ظهور امر:

امر ظاهر در فور است و اگر تعلّل کند - مادامی که قرینه ای بر خلاف اقامه نشده - باز هم باید فوراً انجام دهد.

۲- روایات:

الف: روایات مطلق تسويف

طبق روایات تسويف گناه است و این شامل سال دوّم و سوم هم می شود.

ب: روایات تسويف خاص

- ۱- عن محمد بن الفضيل قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن قول الله عزّوجلّ «و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضلّ سبيلا» فقال: نزلت فيمن سوفّ الحجّ حجة الإسلام و عنده ما يجبّ به فقال: العام أحجّ العام حتّي يموت قبل أن يجبّ
- ۲- عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سأله ابوبصير و أنا أسمع فقال له رجل له مائة ألف فقال: العام أحجّ العام أحجّ ... فقال: يا أبا بصير أما سمعت قول الله عزّوجلّ «و من كان في هذه أعمى

فهو في الآخرة أعمي و أضلّ سبيلاً»... (این که امام العام دوّم را می فرماید معنایش فوراً ففوراً است و اگر این نبود تکرار العام لازم نبود).

مسئله ۲

مسألة ۲: لو توقّف إدراكه علي مقدّمات بعد حصول الاستطاعة من السفر و تهيئة أسبابه و جب تحصيلها علي وجه يدركه في ذلك العام ولو تعدّدت الرفقة و تمكّن من المسير بنحو يدركه مع كلّ منهم فهو بالتخير و الأولى اختيار أوّثقهم سلامة و إدراكاً ولو وجدت واحدة و لم يكن له محذور في الخروج معها لايحوز التأخير إلّا مع الوثوق بحصول أخري .

فروع مسئله

فرع اوّل: وجوب تهيّيه مقدّمات

تنها دليل اين فرع، وجوب مقدّمه است.

دليل وجوب مقدمه واجب

آية «و أذن في الناس بالحجّ يأتوك رجالاً (پاي پیاده) و علي كل ضامر (حيوان لاغر و چابك) يأتون من كل فجّ (جاده) عميق (دور)» اشاره به تهيّيه مقدّمات دارد.

چرا که «ضامر» اشاره به تهيّيه مقدّمات است يعنى كسي كه از راه دور دست مي آيد، بايد مقدّمات را تهيّيه كند.

بعضي معتقدند مقدّمه واجب ، وجوب شرعي ندارد بلكه لابدّيّ عقليّه دارد كه در مسئله قصد قربت طهارات ثلاث و مانند آن - كه تعبدّي است و امر نفسي ندارد بلكه امر مقدّمی دارد - مشكل دارند.

زيرا اگر وجوب شرعي نباشد قصد قربت ممكن نيست و بايد از جای ديگر ثابت كنيم.

البته طبق هر دو نظر تحصیل مقدمات لازم است.

نکته :

این که امام فرمود: علي وجه يدرکه في ذلك العام، در زمان ما این امر ممکن نیست، و مستطیع باید اسم نویسی کند و لو نوبت او بعداً می رسد. زمانی خواهد رسید که حج از وجوب عینی در آمده و واجب کفایی می شود و افراد با قرعه به حج مشرّف می شوند.ⁱⁱ

فرع دوم: تخییر نسبت به کاروان اول در صورت تعدد کاروانها در جایی که کاروانهای متعدّد وجود دارد و با هر يك از این کاروانها می توان به حج رسید، آیا باید کاروان اول را اختیار نمود یا حکم تخییر است؟

اقوال

قول شهید ثانی در لمعه: لو تعدّدت الرفقة في العام الواحد وجب السير مع أولها ممکن است مراد، در جایی باشد که احتمال می دهد با کاروانهای بعد به حج نمی رسد، چون بعید است که ظاهر کلام مراد باشد.

قول شهید اول در دروس: در صورت وثوق به رسیدن کاروانهای بعد به حج، تأخیر جایز است.

قول صاحب مدارك: بل یحتمل قویاً جواز التأخیر بمجرد احتمال سفره الثانية لانتفاء الدلیل علي فوریه المسیر بهذه المعنی

قول مختار: قول دوم صحیح است، چون بنای عقلا بر این است که جایی که احتمال آفت هست تأخیر نمی اندازند و «فی التأخیر آفات». و در اینجا اگر کاروانهای بعد مورد وثوق نباشند عقلا کاروان اول را رها نمی کنند؛

فرع سوم: وجوب انتخاب کاروان موجود با احتمال وجود کاروانهای دیگر در صورتی که يك کاروان وجود داشته باشد، و کاروانهای دیگر محتمل باشد، رفتن با کاروان موجود واجب است. چون وقتی احتمال نرسیدن به حج - با وجود کاروان دیگر - سبب وجوب رفتن با کاروان اول است، در صورت عدم کاروان دیگر، به طریق اولی، رفتن با کاروان موجود واجب است.

گسترش فرع دوم و سوم به زمان حاضر در زمان ما، در عین اینکه کاروانها با هم فرقی ندارد ولی می توان صورت عمومی تري به آن داد و آن این که در مقدماتی - چون گرفتن گذرنامه، ویزا، اجاره مکان و... - که فعلا قابل تحصیل و بعداً مشکوک التحصیل است تکلیف چیست؟

بقي هنا امران:

الامر الاول:

آیا در تحصیل مقدمات، فرقی بین حج نیابی و حج تکلیف شخصی هست؟ مسئله حج نیابی تابع قرارداد است، ولی اگر سال تعیین نگردد، ظاهر اطلاق نیابت، فوریت است.

الامر الثاني:

آیا در وجوب یا تخییر کاروان اول، فرقی بین در اشهر حج و غیر آن هست؟
توضیح اینکه:

در سه ماه شوال، ذي القعدة و ذي الحجة، مي تواند عمره تمتع را انجام دهد، ولی قبل از آن نمي تواند. حال اگر کاروانی در ماه رمضان حرکت مي کند، آیا مي توان گفت واجب نیست با کاروان اول حرکت کند در حالی که شك دارد که با کاروان دوم به حج مي رسد؟
در پاسخ باید گفت اشهر حج ظرف ادای تکلیف است نه وجوب، به عبارت دیگر وجوب در اشهر حج از قبیل واجب معلق است و مقدمات واجب معلق باید جلوتر آماده شود.

مسألة ۳:

لو لم يخرج مع الأولى مع تعدد الرفقة في المسألة السابقة أو مع وحدتها و اتفق عدم التمكن من المسير أو عدم إدراك الحج بسبب التأخير استقرار عليه الحج و إن لم يكن آثماً، نعم لو تبين عدم إدراكه لو سار معهم أيضاً لم يستقر، بل و كذا لو لم يتبين إدراكه لم يحكم بالاستقرار.

عنوان مسئله:

اگر کاروان اول معلوم الوصول بود و با آن به حج نرفت و کاروان دوم هم که به آن وثوق داشت به مانع برخورد آیا حج بر چنین شخصی مستقر شده یا نشده؟

اقوال:

صاحب جواهر و عروه گفته اند که حج بر او مستقر است.

دلیل: اطلاق ادله وجوب حج

صاحب جواهر به روایاتی که می فرماید: «اگر کسی حج بر او واجب شود و تسویف کند و نتواند حج بجا آورد در هنگام مردن به او گفته می شود: مُتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا». استدلال کرده است.

ولی استدلال به این روایات خوب نیست، چون ممکن است فرد گنهکار نباشد چرا که اطمینان داشته که به کاروان بعد می رسد، پس تَمَسَّكَ به اطلاق ادله وجوب حج بهتر است. از جمله اطلاقات وجوب حج، آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» است و چون این شخص مستطیع است و غفلت کرده پس اطلاقات وجوب حج اینجا را می گیرد.

شرائط وجوب حجة الاسلام

القول في شرائط وجوب حجة الإسلام و هي امور: أحدها: الكمال بالبلوغ و العقل فلا يجب علي الصبي و إن كان مرافقاً و لا علي المجنون و إن كان أدوارياً (دور في العقل و دور في الجنون) إن لم يف دور إفاقته بإتيان تمام الأعمال مع مقدماتها غير الحاصلة و لو حج الصبي المميز صح لكن لم يجز عن حجة الاسلام و إن كان واجداً لجميع الشرائط عدا البلوغ و الأقوي عدم اشتراط صحة حجه بإذن الولي و إن وجب الاستئذان في بعض الأمور .

شرائط وجوب حجة الاسلام: عقل، بلوغ، حریت، استطاعت، و رجوع الى الكفائة

ادله اشتراط بلوغ و عقل

۱- اجماع:

اجماع بلکه بالاتر از اجماع، ضرورت دین است، چون هر کسی که وارد جامعه مسلمین شود می داند که دیوانه و غیر بالغ تکلیف ندارد و مقتضای ضرورت دین، علم است.

۲- بنای عقلا:

در تمام ملت‌ها و اقوام دنیا مجنون و نابالغ مکلف نبوده و مسئولیت ندارد، البته عقل هم - بر این مسئله - حاکم است؛ بنابراین اعتبار عقل و بلوغ از مسائل عقلی و عقلایی است.

۳- روایات:

طایفه اول: روایات مطلقه

روایاتی که می‌گوید:

رفع القلم عن الصبی حتّی یحتلم و رفع القلم عن المجنون حتّی یفیک
روایات از طرق عامه در مورد رفع قلم:

روي علي بن ابي طالب (عليه السلام) عن النبي (صلي الله عليه وآله) أنّه قال: رفع القلم عن
ثلاثة: عن النائم حتّی یستيقظ و عن الصبی حتّی یشبّ (بالغ و جوان شدن) و عن المعتوه (ناقص
العقل) حتّی یعقل.

طایفه دوم: روایات خاصه

روایاتی که در ابواب حج وارد شده و خصوص حج را می‌گوید. (۴)

۱- محمد بن علي بن الحسين (صدوق) بإسناده عن صفوان، عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا
الحسن (عليه السلام) عن ابن عشر سنين يحجّ قال: عليه حجّة الاسلام إذا احتلم و كذلك الجارية
عليها الحج إذا طمّث.

از این حدیث دو چیز استفاده می‌شود:

الف: حجّی که به جای آورده حج واجب نبوده است.

ب: حجّش صحیح است.

۲- عن أبي عبدالله (عليه السلام) (في حديث) قال: سألته عن ابن عشر سنين يحجّ قال: عليه حجة الإسلام إذا احتلم و كذلك الجارية عليها الحج إذا طمّثت.

۳- عن سهل بن زياد عن أبي عبدالله (عليه السلام) (في حديث) قال: لو أن غلاماً حجّ عشر حجج ثم احتلم كانت عليه فريضة الإسلام.

۴- عن أبان الحكم قال: سمعت أبا عبدالله (عليه السلام) يقول: الصبي إذا حُجّ به فقد قضى حجة الاسلام حتّي يكبر الحديث.

آیا روایت می گوید مادامی که بالغ نشده آن حج کفایتش می کند ولی بعد از آن نه؟ با این توجیه این روایت هم به درد استدلال می خورد و معارض نیست.

بقي هنا امور:

الامر الأول: حجّ مجنون ادواری

مرحوم امام فرمودند که اگر دور افاقه اش به اندازه مقدمات و حج باشد، حج بر او واجب است.

این مسئله آیه و روایتی ندارد و علی القاعده است، چون برای انجام حج عقل را شرط می دانیم و فرض این است که مجنون ادواری به اندازه انجام اعمال و مقدمات حج عقل دارد و ادله اولیه می گوید حج بر تمام عاقلان واجب است و وقتی که عاقل است مخاطب حج است و روایات رفع القلم عن المجنون شامل این شخص نمی شود چون الآن مجنون نیست و ما مشتق را حقیقت در من انقضي نمی دانیم بلکه مشتق حقیقه فی من تلبس بالمبدأ بالفعل.

الامر الثاني: صحّت حج صبی

ولو حج صبي المميّز صحّ لكن لايجزي عن حجة الاسلام. و إن كان واجداً لجميع الشرايط.

مسئله را کَلِّی تر مطرح می کنیم به این عنوان که آیا عبادات صبی شرعی است یا تفرینی؟ مشهور این است که عبادات صبی شرعی است.

ادله:

۱- عمومات:

عمومات ادله مشروعیت، عبادات صبی را می گیرد. و روایاتی که می گویند حج مشروع است شامل حال صبی هم می شود.

إن قلت: احادیث رفع قلم چه می شود؟

قلنا: این احادیث قلم الزام را بر می دارد نه مشروعیت را.

۲- وادار کردن صبی به نماز:

موارد خاصه ای است که دستور داده شده که صبی را به نماز وادار کنید که ظاهرش نماز صحیح است، زیرا ظاهر الفاظ حمل بر صحیح می شود.

۳- روایات باب حج:

۱- عن اسحاق بن عمار قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن ابن عشر سنين يحج، قال: عليه حجة الاسلام ...

۲- لو أن غلاماً حجَّ عشر حجج ثم احتلم كانت عليه فريضة الإسلام.

۳- عن عبدالرحمن بن الحجاج، عن أبي عبدالله (عليه السلام) (في حديث) قال: قلت له إن معنا

صبياً مولوداً فكيف يصنع به؟ فقال: مر أمه تلقي حميدة فتسألها كيف تصنع بصبيانها فأتتها

فسألتها كيف تصنع فقالت: إذا كان يوم التروية فأحرموه عنه وجرّدوه و غسلوه كما يجرد المحرم

و قفوا به المواقف فإذا كان يوم النحر فارموا عنه و احلقوا رأسه ثم زوروا به البيت و مري

الجارية أن تطوف به بالبيت و بين الصفا و المروة.

۴- عن أبان بن الحكم، قال سمعت أبا عبدالله (عليه السلام) يقول: الصبي إذا حجَّ فقد قضى حجة الإسلام حتّى يكبر.

آیا عبادات صبی تمرینی است یا شرعی؟

صاحب جواهر می فرماید احادیث رفع قلم استحباب و حتّی اباحه را هم بر می دارد و اگر در حقّ صبی مباح است، به حکم عقل است،
 ادله عامه ظهور در شرعی بودن عبادات صبی دارد، به این بیان که اگر بگویند الحج مستحبّ او واجب، وجوب از صبی برداشته می شود و دلیلی نداریم که استحباب هم برداشته شود.
 به عبارت دیگر اطلاقات، مشروعیت را ثابت می کند و ادله رفع قلم هم قلم الزام را بر می دارد.

وقتی قرآن می گوید:

کتب علیکم الصیام كما کتب علی الذین من قبلکم ظاهرش الزام است، در مورد غسل جمعه تعبیر «کتب» صحیح نیست، چون ظاهر «کتب» الزام و وجوب است و در مورد مستحبّات و مکروهات و به خصوص مباحات از این تعبیر استفاده نمی شود.

إن قلت: در مورد وصیت - که واجب نیست - تعبیر «کتب» به کار رفته است:

کتب علیکم إذا حضر أحدکم الموت للوالدین و الأقربین بالمعروف،

می گوئیم: این وجوب مربوط به «معروف» بودن وصیت است نه خود وصیت.

مؤید، بلکه دلیل شرعی بودن حج صبی این که: فقها در مورد طواف نساء گفته اند که اگر

صبی ممیز است باید آن را خودش انجام دهد و اگر غیر ممیز است ولی از جانب او انجام دهد و
 إلاّ زن بر او حرام می شود، و این دلیل بر تمرینی نبودن حجّ صبی است.

نتیجه این که حجّ صبی مشروع است.

ثمره شرعی یا تمرینی بودن حج صبی

۱- صحت یا عدم صحت نیابت صبی

جماعتی قائل شده اند که بعد از قبول شرعیّت عبادات صبی نیابت صبی صحیح است . صاحب جواهر می گوید دلیلی از آیات و روایات بر این که بلوغ شرط نیابت باشد نداریم. پس طبق اطلاعات ادله نیابت، نیابت صبی صحیح است. مخصوصاً اگر صبیّی همراهی و قابل اطمینان باشد.

۲- صحت یا عدم صحت نماز میّت

صاحب عروه می فرماید: صلوة میّت از ناحیه صبی صحیح است، ولی در مجزی بودن آن از غیر، اشکال است. آقای حکیم می فرماید چرا مجزی از واجب کفایی نباشد، چون وقتی صحیح است و روایاتی هم نداریم که نماز میّت فقط از بالغ مجزی است پس دلیلی بر مجزی نبودن نداریم. شاهد این بحث نماز امام زمان (علیه السلام) بر بدن امام حسن عسکری (علیه السلام) است. ادله اشتراک در تکلیف می گوید که هر کاری امام (علیه السلام) و پیامبر (صلي الله عليه وآله) انجام دهند، مادامی که دلیل بر خلاف نباشد مشترك بین همه است.

۳- ایستادن در صف اوّل جماعت

اگر اطمینان از صحّت صلوة صبیان داریم اشکالی ندارد ، در صف اوّل بایستند.

نتیجه اینکه : عبادات صبی ممیّز صحیح است و در مورد غیر ممیّز حجّ او هم صحیح است.

الامر الثالث: مجزي نبودن حجّ صبی از حجّة الاسلام:

ادلّه:

۱- اجماع:

هم اجماع محصل و هم اجماع منقول است که لایکفی و لا یجزي عن حجة الاسلام

۲- روایات خاصّه:

۱- قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن ابن عشر سنين يحجّ قال: عليه حجّة الاسلام إذا احتلم و كذلك الجارية عليها الحج إذا طمشت.

الامر الرابع: حج صبی مشروط به اذن ولی

آیا حجّ صبی مشروط به اذن پدر یا والدین است یا اذن آنها معتبر نیست؟
امام می فرماید: و الأقوي عدم اشتراط صحّة حجه بإذن الولی و إن وجب الاستئذان في بعض الصور.

بعضی معتقدند که این مسئله محلّ ابتلا نیست ولكن به نظر ما شدیداً محلّ ابتلاست ؛ بنابراین مسئله باید دنبال شود به خصوص که ما مسئله را توسعه می دهیم.

اقوال:

در این مسئله اختلاف است، برای بیان اختلافات کلام صاحب حدائق را نقل می کنیم:
اصحاب اختلاف دارند که آیا حج مندوب از ولد غیر بالغ نیاز به اذن اب یا ابوین دارد ؟
مرحوم شیخ طوسی و مرحوم شهید در دروس استیذان را لازم ندانسته ولی مرحوم علامه در قواعد اذن پدر را شرط می داند. مرحوم شهید ثانی در مسالك اذن پدر و مادر هر دو را شرط می داند و شهید ثانی در شرح لمعه فرموده است در جایی که سفر خطري دارد اذن پدر لازم

است و در سفر بی خطر و بی ضرر اذن پدر لازم نیست. مرحوم صاحب مدارك تصریح کرده که در این مسئله نصّ خاصی یافت نشده و مقتضای اصل، عدم اشتراط است و کسی که قائل به اشتراط است باید ثابت کند.

مرحوم سبزواری در ذخیره بعد از نقل اقوال می فرماید: در این مسئله نصّی وارد نشده، بنابراین اشکال در آن ثابت است (یعنی مسئله مبهم است و سراغ احتیاط یا راه دیگر می رویم).

مرحوم صاحب جواهر (۲) از منتهی و تذکره، اجماع بر عدم اعتبار اذن ولی را نقل کرده و در ادامه می فرماید: جایی که مستلزم امور مالی است اذن ولی شرط است.

ادله:

در اینجا دلیل خاصی نداریم، بنابراین سراغ ادله عامه که دلیل عمده، ولایت اب است می رویم. اگر بگوییم ولایت اب بر صغیر فقط در امور مالی است، باید بگوییم اذن ولی فقط در مقدماتی که مستلزم صرف مال است، شرط است. اما اگر بگوییم ولایت معنای عامی دارد، در این صورت کسی نمی تواند بدون اذن، صغیر را به حج ببرد. متشرعه و عقلا ولایت را عام می دانند، و نیز هفت روایت تعبیر «الأب احقّ به» و «الأم احقّ به» دارد. بنابراین اقوی اعتبار استیذان در مسئله حج است و اگر فرزند دختر باشد، اذن مادر هم لازم است.

مسألة ۱:

يستحبّ للولی أن یحرم بالصّبّي غیر المميّز فیجعلہ محرما و یلبسه ثوبی الإحرام و ینوي عنه و یلقنه التلبیة إن أمکن و إلاّ یلّی عنه و یجتنبه عن محرّمات الإحرام و یأمره بكلّ من أفعاله و إن لم یتمکن شیئاً منها ینوب عنه و یطوف به و یسعی به و یقف به فی عرفات و مشعر و منی و یأمره بالرمي ولو لم یتمکن یرمي عنه و یأمره بالوضوء و صلوٰة الطواف و إن لم یقدر یصلّی عنه

و إن كان الأحوط إتيان الطفل صورة الوضوء و الصلوة أيضاً و أحوط منه توضأه لو لم يتمكن من إتيان صورته.

اقوال:

مسئله از نظر اقوال اجماعی است.

عامّه مخالف و موافق دارند.

دلیل:

روایات باب ۱۷

۱- عن عبدالرحمان بن الحجاج (صحيحه) عن أبي عبدالله (عليه السلام) (في حديث) قال: قلت له: إن معنا صبياً مولوداً فكيف نصنع به؟ فقال: مر أمة تلقى حميدة فتسألها كيف تصنع بصبيانها فأتتها فسألتها كيف تصنع، فقالت: إذا كان يوم التروية فأحرموا عنه و جرّدوه و غسلوه كما يجرد المحرم وقفوا به المواقف (عرفات، مشعر و منى) و إذا كان يوم النحر فارموا عنه و احلقوا رأسه ثم زوروا به البيت و مري الجارية أن تطوف به بالبيت و بين الصفا و المروة. (۴)

۲- عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: انظروا من كان معكم من الصبيان فقدّموه إلى الجحفة (در مسجد شجره احرام نبندند با این که کسانی که از مدینه می آیند باید در مسجد شجره محرم می شدند پس برای این که ناراحت نشوند به تأخیر اندازند) أو إلى بطن مر و يصنع بهنّ ما يصنع بالمحرم (از این تعبیر روشن می شود که صبی غیر ممیز است، چون کاری از او ساخته نیست) يطاف بهم و يرمي عنهم و من لا يجد الهدي فليصم عنه وليّه. (۵)

این دو روایت که به ظاهر هر دو صحیح السند است برای جواز حجّ صبیّ غیر ممیز کافی است. دو روایت بعد ظاهراً در مورد ممیز است:

۳- عن اسحاق بن عمار (صحيحه) قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن غلمان (به جوان و نوجوان و بالغ هم غلمان مي گویند) لنا دخلوا معنا مَكَّةَ بعمره و خرجوا معنا إلى عرفات بغير إحرام قال: قل لهم: يغتسلون ثمَّ يحرمون و اذبحوا عنهم كما تذبحون عن أنفسكم. (۶)

۴- عن زرارة، عن أحدهما (عليهما السلام) قال: إذا حجَّ الرجل بابنه و هو صغير فإِنَّه يأمره أن يلبّي و يفرض الحج فإن لم يحسن أن يلبّي لبّوا عنه و يطاف به و يصلّي عنه ... (۷) از تعبیر «یأمره أن يلبّي» روشن می شود که صبی ممیز است.

دو روایت بعد مشترک بین ممیز و غیر ممیز است:

۵- قال الصدوق (مرسله) و كان علي بن الحسين (عليهما السلام) يضع السكّين في يد الصبي ثمَّ يقبض علي يديه الرجل فيذبح. (۸)

۶- و بإسناده عن أيوب أخي أديم قال: سئل أبو عبد الله (عليه السلام) من أن يجرد الصبيان (از کجا صبيان را محرم کنیم) فقال: كان أبي يجردهم من فحّ. (جای بیرون مکّه در سابق) (۹) این روایات حال و هوای مختلفی دارد ولی در مجموع برای مسئله اوّل کافی است.

۷- عن محمد بن الفضيل قال: سألت أبا جعفر الثاني (عليه السلام) (امام جواد) عن الصبي متى يحرم به؟ قال: إذا أثغر (دندان پیشین دریاورد و یا دندان پیشین بیافتد). (۱۰)

این روایت حد تعیین کرده است، حال آیا می توان گفت این روایت مخصّص روایات قبل است یا این که چون قائل ندارد بیان استحباب است.

ظهر ممّا ذکرنا: باید این روایت حمل بر استحباب شود و روایات هم به اطلاقش باقی می ماند و از مجموع روایات استفاده می شود که حجّ صبی غیر ممیز صحیح است و شرعیّت دارد و تمرین در مورد صبی معنا ندارد و اگر شرعیّت نداشت این جزئیات در احادیث ذکر نمی شد.

بقي هنا امور:

الامر الاول: احجاج صبي يك مستحب يا دو مستحب

از عبارات علما و روایات استفاده می شود دو مستحب است ؛ یعنی هم برای ولی و هم برای صبی مستحب است.

ادلّه:

۱- روایات:

۱- عن معاوية بن عمار (روایت معتبر است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: أنظروا (مخاطب به این تعبیر ولی است) من كان معكم من الصبيان فقدموا إلى المحففة أو إلى بطن مر و يصنع بهن ما يصنع بالمحرم

۲- قواعد کلیه:

قواعد کلی «تعاونوا علي البرّ و التقوي» و «الدّالّ علي الخير كفاعله» که در باب معاونت بر تقوا و برّ است شاهد خوبی بر این بحث است.

الامر الثاني: كيفيت احجاج صبي

اعمال حج - برای صبی - سه گونه است:

- ۱- اعمالی که خود صبی انجام می دهد مثل طواف، وقوف و سعی.
- ۲- اعمالی که قطعاً صبی انجام نمی دهد مثل وضو و نماز.
- ۳- اعمالی که ولی و صبی مشترکاً انجام می دهد مثل این که کارد را در دست بچه می گذارد و به صورت مشترك ولی و صبی انجام می دهند. بعضی در مورد رمی جمرات هم گفته اند که اگر می تواند سنگ را در دست صبی بگذارد و پرتاب کند.

بعضی می گویند ولی وضو می گیرد که این معنی ندارد، چون ولی وضو بگیرد و صبی طواف کند بی معنی است.

در مورد لباس هم ظاهر ادله این است که باید به صبی لباس احرام بپوشاند.

در مورد طواف صبی آیا حتماً باید صبی رو به جلو باشد؟

ما معتقدیم شرط نیست ولی اگر کسی احتیاط کند، بهتر است و اگر رو به جلو بودن صبی شرط بود باید روایات می فرمود پس همین اندازه که بچه را بغل بگیرد و طواف دهد کافی است بنابراین چون لازمه عرفی امر شارع این است که طهارت و وضو و رو به جلو بودن شرط نباشد هیچ يك از این امور شرط نیست.

الامر الثالث: آیا بین صبی و صبیّه فرق است؟

ظاهر کلمات علما این است که فرقی بین این دو نیست حتی ادعای اجماع کرده اند و تنها مخالف مرحوم نراقی در مستند است که می فرماید روایات در مورد صبی است و صبیّه دلیل ندارد.

این فرمایش نراقی صحیح نیست، زیرا؛

اولاً؛ ادله اشتراك در احکام الغای خصوصیت می کند و شامل صبیّه هم می گردد.

ثانیاً؛ الفاظی که در عبارات به کار برده شده به عنوان تغلیب است، مثل الرجل یشک بین الثلاث و الأربع .

ثالثاً؛ روایاتی موید بر اشتراك بین صبی و صبیّه وجود دارد:

۱- عن علي (عليه السلام) إنه قال في الصبي يحجّ به و لم يبلغ [الحلم] قال: لا يجزي ذلك عنه و

عليه الحج إذا بلغ و كذلك المرأة إذا حجّ بها و هي طفلة

۲- قال: في الصبي يحجّ به و لم يبلغ قال: لا يجزي ذلك عنه و عليه الحج إذا بلغ و كذلك المرأة إذا

حجّ بها و هي طفلة (۲).

إن قلت: روایت نمی گوید که حج صحیح است بلکه می گوید «لایجزي».

قلنا: اولاً؛ ظاهر عبارت این است که صحت حج صبی مفروغ عنه بوده و کفایت از حجة الاسلام مورد سؤال واقع شده است.

ثانياً؛ در اصول در بحث صحیح و اعم پذیرفتیم که الفاظ بر صحیح حمل می شود بنابراین لفظ حج ظاهر در حج صحیح است پس صحت حج از روایت فهمیده می شود.

الامر الرابع: الحاق مجنون به غیر ممیز

اقوال:

در بین فقها اختلاف است

مرحوم فاضل اصفهانی می فرماید:

و اما المجنون فذكره المحقق في كتبه (شرايع، معتبر و مختصر النافع) و استدلل له (الحاق به غیر ممیز) بانه ليس أخفض حالا من الصبي و كذا المصنف (مرحوم علامه) في المنتهي و ذكر الشيخ (۳) إن من أتى الميقات و لم يتمكن من الإحرام لمرض أو غيره أحرم عنه وليه (مرحوم كاشف اللثام می گوید «غیره» شامل مجنون هم می شود) و جتبه ما يتجنبه المحرم (معلوم می شود که خود شخص محرم می شود نه این که ولی نیابت کند) (۴). صاحب مدارك مخالفت کرده و می گوید: و هو مشكل لأنه قياس مع الفارق. (۵)

مرحوم نراقی مخالفت کرده و می فرماید:

و ردّ بانه قياس و هو كذلك إلا أنه لما كان المقام مقام المسامحة تكفي في حكمه فتوي كثير من الأصحاب به (۶).

مرحوم نراقی از باب تسامح در ادله سنن مجنون را به صبی ملحق کرده و می گوید ما در سنن منتظر روایت ضعیف هم نیستیم بلکه فتوای مجتهدین را کافی می دانیم.

مرحوم آقاي حکیم به این بحث اشاره کرده و می فرماید:

فالعَمدة قاعدة التسامح. (۷)

مرحوم صاحب حدائق (۸) اشاره ای به این معنا کرده و قیاس را مع الفارق می داند.

بحث اصولی:

ما در اصول سه عنوان داریم:

الف) قیاس اولویّت:

جایی که چیزی نسبت به چیزی اولی باشد، مثل لا تغلّ لهما که به طریق اولی لا تضربهما را شامل است.

ب) الغای خصوصیت:

به عنوان مثال الرجل شک بین الثلاث و الأربع یقین داریم که رجل خصوصیتی در حکم نداریم و الغای خصوصیت می کنیم که باید قطعی باشد.

ج) قیاس ظنّی:

از نظر ما حجّت نیست.

ادّله:

کسانی که مجنون را ملحق به صبیّ غیر ممیّز می دانند، به دو دلیل تمسّک کرده اند:

۱- قیاس اولویّت:

وقتی در حق صبیّ غیر ممیّز مستحب بود به طریق اولی در حق مجنون مستحب است و یا الغای خصوصیت می کنیم.

قیاس ظنّی و باطل است.

۲- تسامح در ادّله سنن:

قاعده تسامح در ادله سنن این است که در مستحبات به اندازه واجبات و محرمات قوت سند لازم نیست، چون روایاتی به این مضمون داریم که: «من بلغه ثواب عن النبی - یا عن الله - فعله کان له من الأجر ما بلغه و لو لم یقله رسول الله (صلي الله عليه وآله)» لذا عده ای معتقدند با روایات ضعیف و حتی به جهت فتوای مجتهدین، می توان فتوا به استحباب داد؛ ولی عده ای معتقدند که چون در بعضی از روایات تعبیر به رجا دارد، طبق حدیث «من بلغ» به قصد امر استحبابی نمی توانیم انجام دهیم، بلکه باید به قصد ثواب انجام دهیم؛ ما هم به مبنای دوم قائل هستیم. بر فرض که مبنای اول را هم بپذیریم، شامل فتوای مجتهد - منهای روایت - نمی شود، زیرا اگر چه فتوای فقیه به دلالت التزام ثواب را می رساند ولی اخبار «من بلغ» ظاهرش جایی است که خبری در میان باشد و فتوای فقیه خبر نیست و صدق بلوغ نمی کند. نتیجه: اینکه دلیلی بر جواز الحاق مجنون به صبی غیر ممیز و استحباب احجاج وی نداریم.

مسأله ۲:

لا یلزم أن یكون الولی محرماً فی الإحرام بالصبی بل یجوز ذلك و إن کان محلاً.

اقوال:

در بین اصحاب ما در این مسئله بعضی ادعای لاخلاف کرده یعنی کسانی که متعرض این مسئله شده اند، مخالفت نکرده اند.

ماهیت احرام صبی:

ماهیت احرام صبی چیست؟ آیا ماهیت احرام صبی این است که ولی از طرف او نیت می کند که محرم شود که در این صورت باید ولی محرم شود یا این که نیت می کند که صبی محرم شود که در این صورت لازم نیست ولی محرم باشد. آنهایی که مخالفت کرده اند متوجه ماهیت احرام صبی غیر ممیز نبوده اند.

ممکن است گفته شود که احرام از صبی به ولی سرایت می کند؛ در پاسخ می گوئیم سرایت بی معنی است چون احرام چیزی نیست که سرایت کند و هر چه را صبی غیر ممیز توانست انجام می دهد و هر چه را نتوانست ولی نیابتاً انجام می دهد.

بناء علی ذلك بر اساس اصول و قواعد و ماهیّت احرام صبی، شرطیّت محرم بودن ولی استفاده نمی شود.

أضف إلى ذلك؛ در هیچ يك از روایاتی که در مورد احجاج صبی بیان شد صحبت از احرام ولی نیست و روایت ساکت و مطلق است و اگر محرم بودن ولی لازم بود باید روایت می فرمود، چون در روایات به تمام ریزه کاریهای حج صبی اشاره شده بود پس سکوت دلیل بر عدم اعتبار است.

تسری حج غیر ممیز به سایر عبادات

آیا برنامه حج غیر ممیز را می توان به سایر عبادات - مانند غسل جمعه و زیارات و... - هم تسری داد؟

چون در حج خلاف قاعده و امری تعبدی است، تسری جایز نیست.

مسألة ۳:

الأحوط أن يقتصر في الإحرام بغير المميز علي الولي الشرعي من الأب و الجدّ و الوصي لأحدهما و الحاكم و امينه أو الوكيل منهم و الأم و إن لم يكن ولياً و الاسراء الى غير الولي الشرعي ممن يتولّى أمر الصبيّ و يتكفله مشكل و إن لا يخلو من قرب.

عنوان مسئله:

چه کسی احجاج صبی می کند؟ مرحوم امام سه گروه را ذکر کردند:

۱ - اولیا و اوصیا و وکلای آنها که علی القاعده حق دارند بر کار صبی غیر ممیز نظارت کنند.

- ۲- مادر ولایت ندارد ولی حق دارد صبی را محرم کند.
- ۳- کسانی که متکفل امر صبی هستند غیر از ولی و مادر مثل دایه .
- مرحوم امام برای دو گروه اول احجاج صبی را جایز می داند ولی سایر کسانی که متکفل امر صبی هستند محل اشکال است، ولی در انتها می فرمایند اگر چه خالی از قرب هم نیست.

اقوال:

- ۱- فقط ولی شرعی حق دارد صبی را محرم کند.
- ۲- الحاق ام به ولی شرعی
- ۳- الحاق تمام کسانی که متکفل امر صبی هستند مانند عمو و دایی و دایه.
- ۴- برای هر کس جایز است که صبی را محرم کند منتهی در جایی که تصرفات مالی نباشد.
- ۵- در مورد وصی و امین حاکم دو وجه است. (قول منسوب به بعضی عامه)

ادله:

- ۱- به حسب قواعد:

الف - اصل عدم صحّت عبادات صبی

به حسب قاعده اصلي اوّلی عبادات صبی غیر ممیّز فاسد است ولی در صبی ممیّز اصل صحّت است،

بنابراین اصل فساد است إلاّ ما خرج بالدلیل.

ب - اصل عدم جواز تصرف

اصل دیگر در مسئله این است که آیا اصل جواز تصرف در صبی است بدون اذن پدر و مادر یا همان گونه که آقای خویی فرمود تصرف در صبی وقتی مسلّزم اذن ولی است که تصرفات مالی

باشد؟

اصل عدم جواز تصرف در صبی - بدون اذن ولی - است ، چون در عرف عقلا اختیار بچه با ولی است، نتیجه: اینکه در تمام امور اذن ولی لازم است.

۲- روایات:

۱- عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: انظروا من كان معكم من الصبيان فقدّموه إلى الجحفة أو إلى بطن مَرٍّ (از مناطق بین مکه و مدینه) و یصنع بهم (غیر ممیز هستند) ما یصنع بالمحرم و یرمی عنهم یطاف بهم و من لا یجد الهدی منهم فلیصم عنه ولیّه. آیا مراد بچه های خود آنهاست یا تعبیر «معکم» عمو و دایی و دایه را هم شامل است؟ اگر امام در مقام بیان کیفیت حج باشد ، شامل آنها نیز می شود و اگر می خواهد بگوید چه کسی حق دارد این کار را انجام دهد - و در مقام بیان نباشد - تمسّک به اطلاق جایز نیست. و در صورتی که شک کنیم ، در مقام بیان است یا نه، اصل عدم بیان است.

۲- عن عبدالرحمن بن الحجاج (صحیحه) ... مر أمّه... (۷) مادر جایز است صبی را محرم کند همان گونه که قاعده هم همین را می گفت.

۳- محمد بن الحسن باسناده عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی ابن بنت إلیاس عن عبدالله بن سنان (از ثقات) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سمعته يقول: مرّ رسول الله (صلي الله عليه وآله) برویثه (مکانی بین مکه و مدینه) و هو حاج فقامت إليه امرأة و معها صبیّ لها فقالت: یا رسول الله (صلي الله عليه وآله) أیحجّ عن مثل هذا ؟ قال نعم و لك أجره. (۸)

جمع بندی:

نظر دوم (الحاق ام به ولی شرعی) صحیح است.

مسألة ۴ :

النفقة الزائدة علي نفقة الحضر علي الولي لا من مال الصبي إلا اذا كان حفظه (صبي) موقوفاً علي السفر به فمؤونة أصل السفر حينئذ (زمانی که حفظ صبی منوط به سفر باشد) علي الطفل لا مؤونة الحج به (صبي) لو كانت زائدة.

عنوان مسئله:

نفقه زائد بر نفقه حضر بر عهده ولی است، مگر جایی که حفظ صبی موقوف به سفر باشد که در این صورت نفقه سفر از مال صبی است ولی هزینه های حج بر ولی است. سؤال: آیا مسئله حفظ صبی مثال است یا خصوص حفظ صبی موضوعیت دارد؟ اگر بگوییم که این مثال یکی از مصادیق مصلحت صبی است در این صورت هر جا مصلحت او باشد می توان از مال او خرج کرد، به عنوان مثال صبی دارای افسردگی است و برای رفع آن به سفر می برند. حال کدامیک از این دو در کلام امام مراد است به جواب آن خواهیم رسید.

اقوال:

در میان اصحاب ما ظاهراً مخالفی نیست.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

بلاخلاف أجده لأنه هو السبب و النفع عائد إليه ضرورة عدم الثواب لغير المميز بذلك و عدم الانتفاع به في حال الكبر.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف می فرماید:

إذا أحرَمَ الولي بالصبي فنفقته الزائدة علي نفقته في الحضر علي الولي دون ماله و به قال أكثر الفقهاء و قال قوم منهم يلزمه في ماله دليلنا: أن الولي هو الذي أدخله في ذلك.

مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

قد صرّح الأصحاب بأنه يلزم الولیّ متى حجّ بالصَّبّی نفقته الزائدة علي نفقة الحضر.
مرحوم کاشف اللثام، آقاي حکيم و آقاي خويي همين بيان را دارند.

ادّله:

جان مسئله در اين است که ببينيم در حجّ صَبّی غير ممیّز چه کسي منتفع مي شود.
صاحب جواهر مي فرمايد فقط ولی منتفع مي شود، چون صَبّی غير ممیّز ثواب ندارد. و شايد
دليل آن حديث عبدالله بن سنان است که حضرت فرمود: «لک أجره»؛
قلنا: از روايات و قراین استفاده مي شود که هر دو ثواب مي برند، چون احجاج صَبّی براي او
مشقّت دارد و خدا اين زحمت را بی اجر نمی گذارد و گر نه اين عمل زیر سؤال مي رود؛
مخصوصاً که روايات مي فرمايد حجّ صَبّی صحيح است .
و امّا روايت در بيان احجاج صَبّی نيست بلکه در بيان نيابت از اوست.
پس اولاً صَبّی از اين حجّ منتفع می گردد.
و ثانياً مخارج منافع صَبّی از مال خود صَبّی است.
پس مخارج زائد بر حضر از مال صَبّی است.
و اما دليل اين که هزینه حجّ بر عهده ولی مي باشد اين است که ولی سبب شده و صَبّی نياز به
آن نداشته و فايده معنوي براي خرج کردن کافي نيست.

منظور از ممیّز چيست؟

تمیيز، در صَبّی به طور تدريجي پيدا مي شود، حدّاقلّ تمیيز اين است که - مثلاً - روی فرش با
کفش راه نرود، بعد اينکه می فهمد مکه چيست، احرام چيست، کم کم مسائل جنسي را هم
مي فهمد و بعد مسائل معاملات مي فهمد. تمیيزي که در باب حجّ مي گوييم تمیيز عبادت حجّ
است.

مسألة ۵:

الهدی علی الولی و کذا کفّارة الصيد و کذا سائر الکفّارات علی الأحوط.

فروع مسئله

چرا کفّاره صید از بقیّه کفّارات جدا شده است؟
چون صید عمدی و غیر عمدی کفّاره دارد ولی تروک دیگر در صورت عمدی بودن کفّاره دارد؛

۱- قربانی بر عهده ولیّ است.

اقوال

در این فرع اختلافی در بین فقهای ما نیست .
مرحوم صاحب جواهر می فرماید:
أمّا الهدی ... فکأنه لا خلاف بينهم فی وجوبه علی الولی الذی هو السبب فی حجّه و قد صرّح به فی صحیح زرارة.
ادلّه:

به دو دلیل تمسّک شده که در کلام صاحب جواهر هم آمده بود:

۱- سببیت ولی:

وقتی ولی سبب حج است باید هزینه آن را هم بپردازد چون اقدام به شیء اقدام به لوازم آن است.

۲- روایات:

روایات گروه اول

۱- عن زرارة، عن أحدهما (عليهما السلام) قال: إذا حج الرجل بابنه و هو صغير فإنه يأمره أن يلبي ... قلت: ليس لهم ما يذبحون قال: يذبح عن الصغار و يصوم الكبار ... و إن قتل صيداً فعلي أبيه. (۴)

۲- عن اسحاق بن عمار قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن غلمان لنا دخلوا معنا مكة بعمره و خرجوا معنا إلى العرفات بغير إحرام؟ قال: قل لهم: يغتسلون ثم يحرمون و اذبحوا عنهم كما تذبحون عن أنفسكم.

۳- عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: انظروا من كان معكم من الصبيان فقدّموهم إلى الجحفة أو إلى بطن مر و يصنع بهم ما يصنع بالمحرم يطاف بهم و يرمي عنهم و من لا يجد اهدي منهم فليصم عنه وليه. (۶)

ضمیر «منهم» به صبيان بر می گردد. و خالی از اشکال نیست و احتمال دارد به عکس دلالت داشته باشد، ولی معنای روایت این است که شما برای آنها قربانی نیاورده اید.

روایات گروه دوم:

۱- عن عبدالرحمان بن أعين قال: حججنا سنة و معنا صبيان فعزّت الأضاحي فأصبنا شاة بعد شاة فذبحنا لأنفسنا و تركنا صبياننا فأتى بكبير أبا عبدالله (عليه السلام) فسأله فقال: إنما كان ينبغي أن تذبحوا عن الصبيان و تصوموا أنتم عن أنفسكم فإذا لم تفعلوا فليصم عن كل صبي منكم وليه.

۲- عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: يصوم عن الصبيّ وليه إذا لم يجد له هدياً و كان متمتعاً.

مؤید: از اینکه «گاهی بچه می تواند روزه بگیرد»، و «ولی هیچ روایتی نمی گوید بچه روزه بگیرد» معلوم می شود هدی بر عهده ولی است.

موردی که هزینه قربانی بر عهده صبی است

گاهی حج به سود صبی است و آثار تربیتی مثبتی دارد؛ در این صورت بعید نیست هدی را از مال صبی باشد.

نتیجه: اینکه قربانی بر عهده ولی است إلا اینکه حج آثار تربیتی مثبت برای صبی داشته باشد.

۲- کفاره صید بر عهده کیست؟

اقوال

قول مشهور: کفاره صید بر عهده ولی است

نظر علامه در تذکره: کفاره صید بر عهده ولی نیست.

ادله مشهور:

۱- تسبیب ولی:

وقتی ولی صبی را به حج آورده و امکان دارد صبی صیدی انجام دهد، در اینجا قاعده سبب و مباشر جاری می شود.

قاعده سبب و مباشر

در بعضی جنایات يك سبب و يك مباشر در کار است؛ اگر سبب از مباشر اقوی باشد، مجازات برای سبب؛ و اگر مباشر اقوی باشد، مجازات برای مباشر، است. این قاعده در تمام ابواب فقه جاری است و در مسئله مورد بحث، سبب - که ولی است - اقوی است، پس کفاره بر عهده ولی می باشد.

۲- روایت زرارة:

روایت زرارة فرمود که اگر صبی صید کند ولی باید کفاره آن را بپردازد.

دلیل مخالف:

مرحوم علامه می فرماید اگر صبی بدون دخالت ولی اتلاف مالی کند خود صبی ضامن است، اگر مالی دارد می دهد و اگر ندارد ساقط است. حال وقتی در اتلاف اموال ضمان صبی را قائل هستید در مسئله صید هم ضمان صبی را در اموالش قائل شوید.

صاحب جواهر و آقای حکیم می فرمایند که این اجتهاد در مقابل نص است و با وجود روایت این استدلالات درست نیست؛ علاوه بر این دلیل مرحوم علامه از نظر کلی درست نیست، چون ما در اتلاف مال هم همین را می گوئیم یعنی اگر جایی باشد که ولی سبب است، باز ولی ضامن است اما اگر ولی سبب نباشد ضامن نیست.

۳- سایر کفارات بر عهده کیست؟

اقوال

۱- بر عهده ولی است.

دلیل: به حسب قاعده

در مورد این مسئله روایت خاصی نداریم و ما هستیم و قواعد، قاعده تسبیب می گوید بر عهده ولی است و صید با غیر صید فرقی ندارد.

۲- بر عهده صبی است.

۳- بر عهده هیچ کس نیست.

کسانی که می گویند چیزی بر عهده هیچ کس نیست، به قاعده عمد الصبی خطأ تمسك کرده اند . در مورد صید عمد و سهو مساوی است ولی در تروك دیگر چنین نیست.

از این دلیل، دو جواب می دهیم:

- ۱- روایات «عمد الصبی خطأ» در مورد ابواب قصاص است ، نه باب حج.
 - ۲- اگر عمد الصبی - در این مسئله - خطأ است، چرا روایت زرارة می فرماید باید صبی را از تروك احرام دور بدارد؟
- پس معنایش این است که صبی باید تروك احرام را رعایت کند و عمدش عمد است نه خطأ. پس کفارات دیگر نیز بر عهده ولی است.

مسألة ۶:

لو حجّ الصبی المميز و أدرك المشعر بالغاً و المجنون و عقل قبل المشعر یجزیهما عن حجّة الإسلام علی الأقوي و إن كان الأحوط الإعادة بعد ذلك مع الاستطاعة.

اقوال:

شیخ طوسی : دلیلنا إجماع الفرقة فإنهم لا یختلفون فی أنّ من أدرك المشعر فقد أدرك الحج. علامه در تذکره: علیه إجماع علماءنا. (۲)

مرحوم نراقی : و هل یجزی لو أدرك أحد الموقفین كاملاً أم لا الأوّل للشیخ فی المبسوط و الخلاف و الوسيلة و الإرشاد بل أكثر الأصحاب كما صرح به جماعة بل اجماعی كما عن الخلاف و التذكرة و ظاهر المسالك و تردد فيه فی الشرائع و المنتهی و التحریر (علامه) بل نفاه جمع من متأخري المتأخرين.

جمع بندي:

این مسئله مشهور است

ادله:

۱- اجماع:

این مسئله اجماعي نیست بلکه شهرت است و اگر هم اجماعي بگیریم، مدرکی است و به عنوان مؤید خوب است.

۲- روایات:

طایفه اول: روایات «من أدرك المشعر...»

روایات متعددی داریم که می گوید: «من أدرك المشعر فقد أدرك الحج»، که از آن جمله روایات ذیل است:

۱- عن هشام بن الحكم عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: من أدرك المشعر الحرام و عليه (مشعر) خمسة (آخرین نفر نباشد که البته از واجبات نیست و مستحب است) من الناس فقد أدرك الحج.
 ۲- إنَّ عبدالله بن مسكان لم يسمع عن أبي عبدالله (عليه السلام) إلاَّ حديث من أدرك المشعر فقد أدرك الحج قال (كشي) و كان أصحابنا يقولون من أدرك المشعر قبل طلوع الشمس فقد أدرك الحج.

۳- قال (نجاشي): روي أنَّ عبدالله بن مسكان لم يسمع من أبي عبدالله إلاَّ حديث من أدرك المشعر فقد أدرك الحج.

بعضی معتقدند که این روایات برای کسی است که عاقل، بالغ و کامل است و نتوانسته به وقوف اختیاری برسد، بنابراین اطلاق روایت از محل بحث ما منصرف است.

ولكن غالب بزرگان روایات را مطلق دانسته اند ، بنابراین ما ترجیح می دهیم که اطلاق روایات را بپذیریم.

طایفه دوّم: روایات باب عبد

۱-بإسنادہ (صدوق) عن معاوية بن عمّار قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): مملوك أعتق يوم عرفة؟ قال: إذا أدرك أحد الموقفين فقد أدرك الحج.

۲-قال الشيخ (مرسله است) و روي في العبد إذا اعتق يوم عرفة أنّه إذا أدرك أحد الموقفين فقد أدرك الحجّ .

۳- عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله (عليه السلام) في مملوك أعتق يوم عرفة .
از لحن جواب امام استفاده می شود که - إذا أدرك أحد الموقفين فقد أدرك الحج - يك قانون کلی است که شامل صبی نیز می گردد و در واقع از سؤال راوي الغاي خصوصیت قطعیه عرفیه می شود.

طایفه سوّم: روایات باب مواقیت

عنه (علي بن جعفر) عن أخيه (عليه السلام) قال: سألته عن رجل نسي الإحرام بالحج فذكر و هو بعرفات فما حاله؟ قال: يقول: اللهم علي كتابك و سنّة نبيك فقد تمّ إحرامه.

این روایت نمی تواند دلیل باشد؛ زیرا اولاً روایت در مورد عرفات است ، ثانیاً؛ صبی و مجنون از قبل محرم بوده اند ، نه اینکه فراموش کرده باشند.

پس بهترین دلیل روایات طایفه اوّل است و روایات طایفه دوّم یا دلیل است یا مؤید.

چند مطلب

طریقی دیگر برای حل مسئله

مطابق قاعده و اصول هر کس باید يك بار حجّ صحيح به جاي آورد؛ از سوي ديگر اصل اوّلی این است که حجّ صبی را صحيح بدانيم وقتی صحيح دانستيم علي القاعده بايد مجزي باشد، مگر اینکه روایات دلالتی بر خلاف این اصل اوّلی داشته باشد.

روایات عدم الإجزاء - که سابقاً ذکر شد - می گوید کسی که تمام حجّش را در زمان صغر به جاي آورد، کفایت از حجّة الاسلام نمی کند، پس شامل کسی که غالب اعمال حج را در حال کبر به جاي می آورد، نیست.

استطاعت شرط در کفایت حج صبی مورد بحثⁱⁱⁱ

اگر گفتیم که حجّ صبی ممیزی که بالغ شده کفایت از حجّة الاسلام می کند در صورتی است که مستطیع باشد که ما نحن فيه شبیه حجّ بذلی است.

حج صبی حج تمتع است

ظاهر این است که - حجّ صبی که بعد از بلوغ و درك مشعر صحيح شد - حجّ تمتع است و همان نیتی که کرده حاصل می شود.

صحت حج صبی، در صورت وقوف اختیاری عرفات

ما در اصل مسئله می گوئیم اگر (کبیر) احد وقوفین اختیاری را درك کند حجّش صحيح است ؛ اگر صبی وقوف اختیاری عرفات را بالغاً درك کرد ولی به وقوف اختیاری و اضطراری مشعر نرسید ، نیز، حجّش صحيح است و لا سیما روایات عبد می فرمود عبد بعد از آزادی زمانی که یکی از وقوفین را درك کند حجّش صحيح است و ما با الغاي خصوصیت قطعیه عرفیه گفتیم روایات عبد شامل صبی هم می شود.

بعد از بلوغ، تجدید نیت حجة الاسلام واجب نیست

چون حجة الاسلام دو گونه و دو ماهیت نیست بلکه اگر حال بلوغ باشد کفایت از حجة الاسلام می کند و اگر بالغ نبود کفایت نمی کند. بنابراین تجدید نیت لازم نیست و با تغییر شرایط حج صبی رنگ حجة الاسلام به خود می گیرد.

مسألة ۷:

لو مشي الصبيّ إلى الحج فبلغ قبل أن يحرم من الميقات و كان مستطيعاً و لو من ذلك الموضع فحجّه حجة الاسلام.

اقوال

بسیاری از فقها به این مسئله به جهت وضوحش اشاره نکرده اند.
مرحوم صاحب عروه متعرض این مسئله شده در حاشیه آن - که تا پانزده حاشیه آمده - کسی با آن مخالفت نکرده است.

فروع مسئله

وجوب حرکت به حج برای مستطیعی که در میقات بالغ می شود
 بعضی از معاصرین فرعی را متفرع بر این مسئله عنوان کرده اند، به این بیان که صبی در وطنش مستطیع است و می داند در میقات بالغ می شود، آیا بر این صبی رفتن به حج واجب است؟
 بعضی گفته اند لازم است صبی به حج برود ولی بعد به خود اشکال کرده اند که صبی است و از صبی رفع حکم تکلیف شرعی شده است، ولی در جواب می گویند تکالیف عقلی بر دوش او باقی است و از جمله تکالیف عقلی این است که اگر می داند در زمان تکلیف مقدمات حاصل نیست باید مقدمات را قبل از وقت حاصل کند، در ما نحن فیه صبی باید حرکت کرده و به میقات برود و اگر کوتاهی کند مسئول است اگر چه صبی است ولی خطاب عقل متوجه اوست.
 برای روشن شدن این که صبی در مقابل حکم عقل قبل از بلوغ چه وضعیتی دارد باید سه مقدمه باید ذکر کنیم:

استدلال بر الزامات عقلی بر صبی

مقدمات استدلال

۱- حسن و قبح عقلی:

آیا حسن و قبح، عقلی است؟

به دو دلیل حسن و قبح عقلی است:

الف) وجدان:

اگر در کنار دریایی بودید و کسی در دریا افتاده بود و شخصی خود را به آب زد و او را نجات داد بعد شخصی او را به آب انداخت و غرق کرد، آیا عمل این دو مساوی است؟! احادی عمل این دو را مساوی نمی داند.

ب) آیات:

آیاتی که صریحاً یا تلویحاً امر به تعقل و تفکر کرده، مثبت حسن و قبح عقلی می باشد، زیرا اگر صرف نظر از حکم شارع حسن و قبحی وجود نداشته باشد، امر به تعقل و تفکر - که نتیجه اش درک حقایق است و منتهای درک حقایق عبارت است از اینکه خوبی شیء خوب و بدی شیء بد را درک نماید - حداقل در خارج از محدوده خطابات دینی لغو خواهد بود.

۲- تلازم بین حکم عقل و شرع:

بین حکم عقل و شرع تلازم هست؛ چون وقتی خدا حکیم است، چیزی را بر خلاف حکمت و عقل نمی گوید.

بعد از این مقدمات^{iv} می گوئیم صبی ممکن است قبل از بلوغ تشخیص دهد که آدم کشی، سرقت فحشا و... بد است، حال اگر این اعمال را انجام دهد، آیا گناهی برای او می نویسند؟ مطابق بیان بعضی برای او گناه می نویسند و ادراکات عقلی حتّی عقل نظری را هم برای او می نویسند، بنابراین در ما نحن فیه صبی باید به میقات برود، چون در آنجا بالغ خواهد شد و اگر نرود مسئول است.

قلنا: ظاهر ادله شرع این است که برای صبی گناهی نمی نویسند، چون «رفع القلم عن الصبی» اطلاق دارد و مثل «رفع القلم عن المجنون و النائم» است، پس حکم عقلی نسبت به صبی ثابت نیست و اگر هم باشد، شارع آن را بخشیده است، بنابراین يك دليل، حدیث رفع قلم است، علاوه بر این در باب قصاص و دیات آمده است که صبی قصاص نمی شود و دیه هم از مال صبی نیست حتی در قتل عمد (۵)، و عمدش خطاست و حدود هم بر او جاری نمی شود بلکه چیزی شبیه تعزیر دارد که در واقع يك نوع تأدیب است (۶). این موضوع در ابواب سرقت هم هست و معنایش تعزیر و مجازات نیست، بلکه تأدیب است و نباید آن را به حساب تعزیر گذاشت.

اولاً، بنابراین این که شما فرموده اید الزامات عقلی را بر دوش صبی بگذاریم به خصوص نظریات را، این با ادله شرع هماهنگ نیست (اشکال کبروي).
ثانیاً، ما در صغری هم اشکال داریم و می گوئیم انجام مقدمات قبل از وقت از الزامات عقلیه نیست و این محل بحث است و شك داریم که چنین چیزی الزام عقلی باشد.^v

مسألة ۸:

لو حجّ ندباً باعقداً أنّه غیر بالغ فبان بعد الحجّ خلافه أو باعقداً عدم الاستطاعة فبان خلافه لا یجزي عن حجة الاسلام علي الأقوي إلا إذا أمكن الاشتباه في التطبيق.
توضیح اشتباه در تطبیق

کسی امر واقعی الهی را نیت کرده و به عنوان مثال خیال می کرد حجه صدق ندب است ولی بعد معلوم شد در تطبیق اشتباه کرده و تکلیف او مصداق وجوب بوده به عبارت دیگر منوی او امر خدا بود و در این اشتباه نکرده بود ولی تطبیقش به ندب اشتباه بود و یا اقتدا به امام حاضر کرده و فکر می کرده که زید است ولی بعد معلوم شد که عمرو است که در اینجا

خطای در تطبیق بوده و نمازش صحیح است اما اگر نیت امام حاضر نکرده بلکه نیت زید کرده و بعد معلوم شد که عمرو است، در این صورت نماز اشکال دارد.

اقوال:

اجزاء

عدم اجزاء

تفصیل

دلیل

مسئله نص و روایتی ندارد. برای حل مسئله به دو نکته اشاره می کنیم.

نکته اول: آیا حجة الاسلام يك ماهيت خاص غير از حج ندبي است؟

يك ماهيت است و فقط از نظر حکمي تفاوت دارد يکي واجب و ديگري مستحب است،

بعضی - مانند آقای خوئی - حجة الاسلام را عنوان مستقل و غير از حج ندبي می داند.

بعضی - مانند آقای شاهرودی - هر دو را يك ماهيت می داند.

تعبير احاديث گاهی «حجة الاسلام» ؛ گاه «فريضة الاسلام» و گاه «الحج» و گاهی «حجة تامة» می باشد .

پس حجة الاسلام عنوان خاصي نيست مخصوصاً که ظاهر آيه شريفه «و اذن في الناس بالحج»

حج واجب است نه حجة السلام.

اگر هم شك كنيم که دو ماهيت متفاوت و عنوان قصدي است، اصل برائت است .

پس حج يك ماهيت دارد.

نکته دوم: صبي به گمان اين که بالغ نشده نيت حج ندبي کرده و يا خيال مي کرد مستطيع

نيست و نيت حج ندبي کرد آيا تقيد به ندب موجب فساد است؟

این تقييد اگر از باب خطاي در تطبيق بوده و حج قربةً إلى الله انجام شده مانعي ندارد، ولی اگر خطاي در تطبيق نباشد و حج را مقيد به ندب کرده به گونه اي که اگر بداند واجب بوده باز هم به نيت ندبي انجام دهد در اين صورت صحيح نيست ولی اين مورد مصداق ندارد؛ به همين جهت وقتی وجوب و ندب اشتباه مي شود ما مي گوييم صحيح است،
ما چند مسئله را هم متفرع بر اين بحث مطرح مي کنيم:

- ۱- شخصي به گمان آن که حج واجب را سال قبل انجام داده حج مستحبي به جاي مي آورد، بعد معلوم مي شود که حج سابق باطل بوده است اين حج کفايت از حجة الاسلام مي کند.
- ۲- شخصي خيال مي کرد که حج واجب به جاي آورده و حج مستحبي انجام مي دهد و بعد از حج معلوم مي شود که سابقاً عمره به جاي آورده، اين حج کفايت از حجة الاسلام مي کند.
- ۳- شخصي خيال مي کرد در موقع حج بالغ بوده و حج به جاي آورد و در سال بعد حج مستحبي به جاي آورد و بعد از انجام حج مستحبي روشن شد که حج سابقش در غير بلوغ بوده است، اين حج کفايت از حجة اسلام مي کند.

حریت، شرط دوم وجوب حجة الاسلام

مرحوم صاحب عروه مي فرمايد:

ثانيها الحرية فلا يجب علي المملوك و إن إذن له مولاه و كان مستطيعاً من حيث الان بناءً علي ما هو الأقوي من القول بملكه (ملکيتش در طول ملکيت مولاست) أو بذل له المولى الزاد و الراحلة.

اسلام چگونه نظام بردگي را قبول کرده است؟

در متون اسلامي آيات و روايات فراواني بيان گر آن است که، اسلام دين محبت، انسانيت، مساوات و عدالت است.

برخی از اين آيات و روايات عبارتند از:

۱- «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

۲- لافخر لعربی علی عجمی و لا عجمی علی عربی و لا الاسود علی الاحمر و الا الحمر علی الاسود الا بالتقوا.

۳- أنتم بنوا آدم و آدم من تراب.

اسلام با این منطق، چگونه نظام بردگی را امضاء کرده است؟

پاسخ اینکه: اسلام مبتکر نظام بردگی نبود و قبل از اسلام هم بردگی بود پس سؤال این است که چرا اسلام آن را امضا کرد؟ وقتی پیامبر ظهور کرد برده داری جزء نظام اجتماعی بود و اگر آن را الغاء می کرد، تنش فوق العاده ای واقع می شد و شاید بیش از نصف آنها از بین می رفتند، لذا اسلام نیز برای آزادی بردگان برنامه ای تدریجی داشت در سه اصل و مرحله بود:

- ۱- راه ورود را محدود کرد و گفت: شرّ النَّاسِ مِنْ بَاعِ النَّاسِ.
- ۲- راه آزادی بردگان را به صورت وسیع باز کرد به عنوان مثال کفّارات، استیلا، شراکت در بردگی و یا اذیت و آزاد دادن آنها هر کدام راهی برای آزادی آنها بود؛ همچنین آزاد کردن بنده از بزرگترین عبادات شمرده شد.
- ۳- مفهوم بردگی را در مدّت آزادی تدریجی عوض کرد، به عنوان مثال مؤذنّ پیامبر برده بود و یا مشاورین حضرت و بسیاری از امرای استانها برده های آزاد شده بودند.

استطاعت، شرط سوم وجوب حجة الاسلام

ثالثها الاستطاعة من حيث المال و صحّة البدن و قوّته و تخلية السرب (طريق) و سلامته و سعة الوقت و كفايته.

اجزاء استطاعت

نظر مشهور

۱- زاد و راحله ۲- صحّت بدن ۳- تخلیه السرب

نظر امام

۱- استطاعت مالی ۴- تخلیه سرب ۲- صحّت بدن ۵- سلامت جاده ۳- قوّت بدن ۶- سعة الوقت و کفایت

نظر مختار

برای روشن شدن نظر مختار ابتدا باید ماهیّت استطاعت، روشن گردد.

ماهیت استطاعت

ماهیت استطاعت از نظر قرآن:

قرآن می فرماید:

«لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» (۲)

از این آیه شریفه استطاعت عرفی استفاده می شود، چون ظاهر لفظ، حمل بر مصادیق عرفی می شود مگر ثابت شود که حقیقت شرعیّه دارد که بیان شد استطاعت، حقیقت شرعیّه ندارد؛ پس اینکه برخی قائل به استطاعت شرعی هستند، و می گویند راحله در استطاعت موضوعیّت دارد، صحیح نیست.

ماهیت استطاعت از منظر روایات

بحث رجالی : طرق اثبات وثاقت روایت

قبل از ورود به بحث، توضیحی درباره حجیت روایات بدهیم، تا از بررسی سند روایات بی نیاز شویم.

توضیح: حجّیت خبر واحد مبتنی بر وثاقت روایت است. بنابراین در بعضی موارد نیازی نه وثاقت راوی نیست، لذا آنچه مهم است، طرق اثبات وثاقت روایت است که چهار طریق می توان ذکر کرد:

۱- وثاقت راوی؛ ۲- عمل مشهور؛ ۳- تضافر و تکاثر روایت؛ ۴- علو مضمون: مثل نهج البلاغه و یا صحیفه سجادیّه.

طایفه اول: روایاتی که دلالت بر سه امر دارد: «صحّت بدن»، «زاد و راحله»، «تخلیه السرب»
۱- سأل حفص الكناسي أبا عبد الله (عليه السلام) و أنا عنده عن قول الله عزّ وجلّ: «و الله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» ما يعني بذلك؟ قال: من كان صحيحاً في بدنه مخلي سربه له زاد و راحلة فهو ممّن يستطيع الحجّ ...

۲- {الصدوق} عن أبيه علي بن ابراهيم بن هشام عن محمد بن ابي عمير عن هشام بن الحكم (همه ثقة هستند) عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قوله عزّ وجلّ «و الله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» ما يعني بذلك؟ قال: من كان صحيحاً في بدنه مخلي سربه له زاد و راحلة.
۳- مرسله) عن عبدالرحمن بن السيابة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قوله «و الله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال: من كان صحيحاً في بدنه مخلي سربه له زاد و راحلة فهو مستطيع للحجّ.

۴- عن ذريح المحاربي، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: من مات و لم يحجّ حجّة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به أو مرض لا يطيق فيه الحجّ أو سلطان يمنعه فليمت يهودياً أو نصرانياً.

راحله - در سه روایت اول - موضوعیّت ندارد بلکه قید غالبی است، و چون قيود غالبی مفهوم ندارد، طبق این روایات استطاعت شرعی نیست، بلکه عرفی است.

روایت چهارم نیز بازگشت به سه روایت اول است.

طایفه دوّم: روایاتی که دو چیز را می گوید: «صحة البدن» و «القدرة علي المال».

۱- عن عبدالرحمن بن الحجاج قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) ... قال: الصحة في بدنه و القدرة في ماله. (۶ ... قال: القوة في البدن و اليسار في المال.

۲- عن معاوية بن عمار عن أبي عبدالله (عليه السلام) في قول الله «و الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» قال: هذا لمن كان عنده مال و صحة فان سوفه للتجارة فلا يسعه ذلك و إن مات علي ذلك فقد ترك شريعة من شرايع الإسلام ...

این طایفه از روایات با طایفه اول تعارضی ندارد و عرف بین آنها جمع می کند زیرا ممکن است روایات گروه دوّم در زمانی از امام پرسیده شده که راهها امن بوده و نیاز نبوده امام آن را ذکر کند، بنابراین این دو گروه قابل جمع است.

در طایفه دوّم به جای زاد و راحله، مال فرمود که نشان می دهد اگر مال برای به جای آوردن حج دارد دیگر نیازی به راحله نیست و اگر زاد داشته باشد کافی است.

طایفه سوّم: روایاتی که فقط «عنده مايجب به» را می گوید - که حدود ده روایت است -.

۱- عن محمد بن مسلم قال قلت: لأبي جعفر (عليه السلام) قوله تعالى «و الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» قال: يكون له ما يجب به الحديث.

۲- عن الحلبي، عن أبي عبدالله (عليه السلام) في قول الله عزّوجلّ: «و الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» ما السبيل؟ قال: أن يكون له ما يجب به.

طایفه چهارم: فقط زاد و راحله را می گوید

۱- عن السكوني عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سأله رجل من اهل القدر فقال يا بن رسول الله (صلي الله عليه وآله) أخبرني عن قول الله عزّوجلّ «و الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» أليس قد جعل الله لهم الاستطاعة فقال: و يحك إنّما يعنى بالاستطاعة الزاد و الراحلة ليس استطاعة البدن

۲- عن الرضا (عليه السلام) في كتابه إلى المأمون قال: و حج البيت من استطاع إليه سبيلا و السبيل زاد و راحلة.

تعارضی بین چهار دسته روایت نیست

چون هر کدام بیان مصداقی است و به عبارت دیگر آنها از باب مثبتین هستند که یکدیگر را قید نمی زنند .

روایات دلالت بر استطاعت عرفی دارد

صاحب جواهر می فرماید از روایات استطاعت شرعی استفاده می شود و استطاعت، حقیقت شرعی دارد نه عرفی و این مسئله اجماعی است و در انتهای بحث می فرماید: صاحب مدارک در اجماع تردید کرده و صاحب حدائق هم تبعیت کرده است.

صاحب عروه و محشین، خط سیر صاحب جواهر را طی کرده اند. معنای استطاعت شرعی این است که اگر شخصی نزدیک مکه است به طوری که می تواند پیاده به حج برود، اگر مرکب نداشته باشد مستطیع نخواهد بود، چون راحله در وجوب حج، شرط است ولی ما معتقدیم که استطاعت عرفی معتبر است.^{vi}

مسألة ۹: لا تكفي القدرة العقلية في وجوبه، بل يشترط فيه الاستطاعة الشرعية، و هي الزاد و

الراحلة و سائر ما يعتبر فيها، و مع فقدها لا يجب و لا يكفي عن حجة الاسلام من غير فرق بين

القادر عليه بالمشي مع الاكتساب بين الطريق و غيره كان ذلك مخالفاً لذیه و شرفه أم لا و من

غير فرق بين القريب و البعيد .

اقوال

استطاعت شرعی : عده ای قائل به استطاعت شرعی هستند؛ از جمله : صاحب جواهر ، صاحب عروه و اغلب محشین عروه.

استطاعت عرفی: بعضی هم قائل به استطاعت عرفی هستند ؛ از جمله: المنتهی ، الذخیره ، المدارك، المفاتیح (فیض) و شرح مفاتیح و الشهیدین و التذکره و جماعه ...

ادله قائلین به استطاعت شرعی:

۲- ظاهر اخبار:

اطلاقات روایاتی که زاد و راحله را شرط می داند.
پاسخ : نمی توان به این روایات استدلال نمود، زیرا وقتی گفته می شود که زاد و راحله را تهیّه کن از آن فهمیده می شود که اگر نیاز به راحله ندارد نیاز به تهیّه راحله نیست و اطلاقات روایات خارج است.
در میان اصحاب پیامبر هم بودند کسانی که پیاده حج می رفتند، در حالی که حج آنها حجه الاسلام و صحیح بود. قرآن هم می فرماید:
وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا...
بنابراین روایات و اجماعات فرد غالب را بیان می کند ؛ مخصوصاً که ادعای اجماع شده که مکّی راحله نمی خواهد.

۱- ظاهر اجماعات منقولہ:

اجماعات منقولہ می گوید که زاد و راحله از شرایط است. اجماعات در واقع اطلاق کلمات علماء است.

پاسخ : در مورد اطلاق معاهد اجماعات سه اشکال وارد است:

اولاً ؛ اجماعی نیست و اقوال مخالفین نقل شد.

ثانیاً ؛ اجماع مدرکی و مدرک همان اخبار است، پس حجّیتی ندارد.

ثالثاً؛ اطلاق بر فرد غالب حمل می شود و در جاهای دیگر فقها فرد غالب را ملاک می دانند ولی در اینجا فرد غالب را ملاک قرار نداده اند.

ادله قائلین به استطاعت عرفی:

۱- لفظ استطاعت در قرآن:

لفظ استطاعت در آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» (۱) آمده است و قاعده در باب الفاظ این است که تمام الفاظ بر مفاهیم عرفی حمل می شود و اگر امر دائر شود بین معنای عرفی و معنای لغوی، معنای عرفی ملاک است.

اگر ادعای حقیقت شرعی شود باید ثابت شود چون حقیقت نقل لفظ از يك معنا به معنای جدید است در حالی که اصل عدم نقل است و اگر شك هم کنیم که به معنای جدید منتقل شده و حقیقت شرعی پیدا کرده، اصل عدم نقل به معنای جدید است، بنابراین استطاعت در آیه بر معنای عرفی حمل می شود نه حقیقت شرعی.

از بضي از عبارات صاحب جواهر استفاده می شود که بعضی از اساتید ایشان معتقد بودند که استطاعت يك معنای مجمل شرعی پیدا کرده است. به عقیده ما این مطلب درست نیست و دلیل بر حقیقت شرعی داشتن استطاعت نمی شود، اگر چه خود حج حقیقت شرعی است.

۲- عدم شرطیت راحله برای مکی:

ادعا شده که برای مکی راحله شرط نیست ولی روایت نداریم بلکه مشهور و مانند اجماع است که در استطاعت مکی راحله شرط نیست.

این حکم از کجا استفاده می شود؟ آیا جز این است که چون نیاز ندارد راحله در حقیقت شرط نیست؟ پس، از این که روایت نداریم و در مورد مکی چنین گفته شده معلوم می شود که اطلاق معاهد اجماعات و اطلاق روایات ناظر به جایی است که نیاز داشته است. به عبارت دیگر دو فتوا داریم: فتوای اول این که زاد و راحله لازم است و فتوای دیگر این که مکی نیاز

به راحله ندارد، از این تفصیل استفاده می شود که استطاعت عرفی مراد است و فتوای دوم فتوای اول را تفسیر می کند.

۳- روایات:

روایاتی که می گوید کسی که می تواند پیاده به حج برود، پیاده برود. البته کسانی که قائل به استطاعت شرعی هستند این روایات را توجیه کرده اند.

۱- محمد بن الحسن باسناده عن موسی بن القاسم بن معاویة بن وهب عن صفوان بن یحیی، عن العلا بن رزین عن محمد بن مسلم (صحیحه) فی حدیث قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام) فإن عرض علیه الحجّ فاستحی؟ قال: هو ممّن یستطیع الحجّ و لم یستحی و لو علی حمار أجدع (بنی بریده) أبتّر قال: فإن کان یستطیع أن یمشی بعضاً و أن یركب بعضاً فلیفعل.

سند روایت خوب و در مورد حجّ واجب است و نمی توان ذیل را بر حجّ استحبابی حمل کرد و ظهور روایت قوی است.

۲- عن معاویة بن عمّار (صحیحه) قال: سألت أبا عبد الله (علیه السلام) عن رجل علیه دین أعلیه أن یحجّ؟ قال: نعم إن حجّة الإسلام واجبة علی من أطاق المشی من المسلمین (راوی اهل مدینه است و پیاده روی بین مکه و مدینه مرسوم بوده است) و لقد کان أكثر من حجّ مع النبی (صلي الله علیه وآله) مشاة و لقد مرّ رسول الله (صلي الله علیه وآله) بکراع الغمیم (نام محلی از منازل بین مکه و مدینه) فشکوا إلیه الجهد و العناء فقال: شدّوا أزرکم (کمربندها را محکم ببندید) و استبطنوا (شکم را محکم ببندید) ففعلوا ذلك و فذهب عنهم (۳).

۳- عن علي (علي بن ابی حمزه بطائی که ضعیف است) عن أبی بصیر قال: قلت لأبی عبد الله (علیه السلام) قول الله عزّوجلّ و «لله علی الناس حجّ البيت من استطاع إلیه سبیلاً» قال: یخرج و یمشی إن لم یکن عنده (راحله نداشته باشد) قلت: لا یقدر علی المشی؟ قال یمشی و

یرکب، قلت: لا يقدر علي ذلك أعني المشي قال: يخدم القوم و يخرج معهم (به قوم خدمت مي کند و پول راحله را تهيه مي کند و سوار آن مي شود) (۴).
آيا با خدمت به قوم و تهيه راحله استطاعت عرفی حاصل مي شود؟ بله اگر مطابق شأنش باشد اشکال ندارد.

۴- قال: و في رواية الكنانی (مرسله کنانی) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال و إن كان يقدر علي أن یرکب بعضاً و یمشي بعضاً فليفعل و من كفر قال: ترك (این روایت تفسیر آیه استطاعت است) (۵).

اشکال صاحب جواهر: به دلالت روایات بر استطاعت عرفی

اوّل:

روایات را حمل بر ندب مي شود.
جواب از جواب صاحب جواهر:
اوّلًا، بعضی از این احادیث تصریح به وجوب دارد و دارای سند معتبر است، پس حمل کردن بر استحباب و یا شدت استحباب خلاف ظاهر است.
ثانیاً، روایات در تفسیر آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» (۱) وارد شده و آیه حج واجب را مي گوید و روایات مفسر آیه حج است پس نمی توان آن را بر استحباب حمل کرد.

ردّ صاحب جواهر:

آیه حج واجب و حج ندبی را مي گوید.

جواب از ردّ صاحب جواهر:

در حج ندبی استطاعت شرط نیست و برای حج واجب است و این جواب قانع کننده نیست.

دوم:

روایات را بر کسی که حج بر او استقرار یافته حمل می کنیم ، که چون کوتاهی کرده حتی اگر ماشیا بتواند باید برود.

جواب از جواب دوّم صاحب جواهر:

بدون قرینه نمی توان روایات را حمل بر «من استقرّ علیه الحج» کرد، علاوه بر این که روایات تفسیر آیه است که استطاعت را می گوید و در «من استقرّ علیه الحج» استطاعت شرط نیست.

جواب سوّم:

روایات را طرح می کنیم چون خلاف اجماع و مشهور است.

جواب از جواب سوّم صاحب جواهر:

در همه جا مطلق و مقید به تقیید و عام و خاص به تخصیص جمع می گردد، چگونه اینجا کنار گذاشته شود؟

۴- روایات ده گانه:

دلیل دیگر روایات ده گانه ای است که می گوید: «إن كان عنده ما يحجّ به» که شامل راحله نیست.

چند مطلب

مؤید استطاعت عرفی

آیا می توان گفت زاد یا صحت بدن، هم موضوعیّت دارد؟ طبق قول صاحب جواهر

موضوعیّت دارد، در حالی که آقایان این را نمی گویند.

پس چطور برای راحله موضوعیّت قائل هستند؟!

سخن اساتید صاحب جواهر در معنای استطاعت

الأمر الثاني: مرحوم صاحب جواهر از بعضی از مشایخش عبارتی نقل کرده و می فرماید:
و من هنا ظنّ بعض مشايخنا أنّ المراد بالاستطاعة المتوقّف عليها وجوب الحج معنى شرعي مجمل
(حقیقت شرعی مجمل) فكلّ ما شكّ في اعتباره فيها توقّف الوجوب عليه لأنّ الشكّ في الشرط
شكّ في المشروط. (۲)

صاحب جواهر این سخن را نپذیرفته و در ذیل کلام آن را رد کرده ولی اگر کسی استطاعت را
حقیقت مجمل شرعی بداند، هر جا در چیزی شك کند باید بگوید که جزء است.

راحله برای قریب به مکه

در مورد راحله سه قول است:

- ۱- راحله لازم نیست نه برای قریب و نه برای بعید.
 - ۲- راحله لازم است برای قریب و بعید.
 - ۳- قریب راحله نمی خواهد و بعید می خواهد.
- ما معتقدیم تا زمانی که قادر بر مشی باشند نه قریب راحله می خواهد و نه بعید ادله
چهارگانه ای برای آن بیان کردیم و وقتی دربعید لازم نداشتیم در قریب به طریق اولی لازم
نیست.

مسألة ۱۰: لا يشترط وجود الزاد و الراحلة عنده عيناً، بل يكفي وجود ما يمكن صرفه في
تحصيلها من المال، نقداً كان أو غيره من العروض.

اقوال:

بسیاری از بزرگان متعرّض این مسئله نشده اند چون از واضحات بوده است و بعضی که
متعرّض شده اند سراغ فرد دیگری رفته اند، ، مرحوم آقای حکیم مسئله را از ضروریات و
مرحوم آقای خوئی از واضحات دانسته اند.

صور مسئله:

- ۱- نقدینگی ندارد و زاد و راحله را می تواند از شهرش تهیه کند و علف دابه را هم باید تهیه کند، البته امروز که دابه نیست بنزین ماشین را آماده کند.
- ۲- نقدینگی دارد ولی زاد و راحله را از شهر خودش نمی تواند تهیه کند و یا مقداری را می تواند و بقیه را در منازل بین راه می تواند تهیه کند.
- ۳- نقدینگی ندارد ولی طلا یا نقره و یا چیزهای گرانبه به همراه دارد و می تواند از فروش آن در شهر خودش زاد و راحله تهیه کند.
- ۴- طلا یا نقره یا چیزهای گرانبه به همراه دارد ولی نمی تواند در شهر خود زاد و راحله تهیه کند. هر چهار صورت به نظر ما از وضاحت و شخص مستطیع است.

ادله:

۱- عمومات استطاعت:

عمومات استطاعت مثل آیه «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» شخصي را که پول ندارد ولی جنس دارد، و یا کسی را که تمام زاد و راحله را از شهر خودش تهیه نکرده، شامل است.

مرحوم آقای خویی می فرماید شخصي که تمام زاد و راحله را در شهر خودش تهیه نکرده مستطیع نیست بلکه تحصیل استطاعت است و اگر دلیل ما ادله استطاعت باشد نمی توان گفت مستطیع است و باید با ادله مایحج آن را حل کنیم.

پاسخ: عرف شخصي را که امکان تهیه زاد دارد مستطیع می داند زیرا مقدمات بعیده را تحصیل استطاعت می داند نه مقدمات قریبه را.

۲- روایات مایحج به:

حداقل ده حدیث بود که زاد و راحله در آن نبود بلکه تعبیر «ما یحجّ به» بود که شامل پول و اشیاء قیمتی هم می شود. کسانی که در راحله قائل به موضوعیت بودند نیز این دلالت را پذیرفته اند.

۳- روایات زاد و راحله:

روایات زاد و راحله شامل حال کسی که پول آن را دارد ، و در بازار هم موجود است، می شود. بنابراین در هر چهار صورت مسئله را از واضحات و مسلّمات است.

دو مسئله در مورد حج:

۱- رمی جمرات: امسال بجای جمره هفت جمره درست کرده که طول هر کدام ۱۲۵ متر و در مجموع حدود هزار متر است. در زیر این جمرات مکانی به صورت قیف است که ریگهای جمره به مرکز آن و همان جای سابق اصلی می ریزد. البته عربستان سعودی نباید بدون مشورت علمای سایر بلاد ، چنین کارهایی نمایند، علماء باید اعتراض کنند، چون آنجا متعلّق به تمام مسلمین است.

در هر صورت ، ما معتقدیم جمره به معنی مجتمع الحصى و ستونها علامت و شاخص است. مطابق فتوای ما هر جا بزنند به جای اصلی می افتد و این کافی است چون در روایات داریم که اگر سنگ به راحله و یا انسان دیگر و یا جای دیگر بخورد و به جمره بیافتد کافی است **ولی** **فقهایی دیگر که این مبنا را نپذیرفته اند مشکل بزرگی دارند.**

۲- قربانی:

در مورد قربانی نظر ما الآن تخییر است، در حالی که سابقاً تعیین بود، چون در آن زمان قربانی ها را می سوزاندند که با موازین شرعی سازگار نبود اما اکنون از قربانی ها استفاده

می شود و يك اولويت آنجا دارد و يك اولويت خارج از آنجا، اولويت در آنجا اقيبيت به مني است. همه قربانگاهها خارج از مني است ولي اقيبيت اولويتي ايجاد مي كند. اما اوليت در اينجا، اقيبيت به مصرف است، چون معلوم نيست آنها اين قرباني ها را در كجا مصرف مي كنند. علاوه بر اين اينجا شرايط قرباني رعايت مي شود ولي در آنجا شرايط رعايت نمي شود. بنابر اين اقرب به شرايط و مصرف اينجا و اقرب به مكان آنجاست و لذا ما قائل به تخيير هستيم.

مسألة ۱۱: المراد من الزاد و الراحلة ما هو المحتاج إليه في السفر بحسب حاله قوة و ضعفاً و شرفاً و ضعة و لا يكفي ما هو دون ذلك و كل ذلك موكول إلى العرف ولو تكلف بالحج مع عدم ذلك لا يكفي عن حجة الاسلام (فرع اول) كما أنه لو كان كسوباً قادراً علي تحصيلهما (زاد و راحله) في الطريق لا يجب و لا يكفي عنها (حجة الاسلام - فرع دوم).

مرحوم صاحب عروه مسئله را گسترده تر مطرح کرده و مي فرمايد:

مسألة ۴: المراد بالزاد هنا المأكول و المشروب و سائر ما يحتاج إليه المسافر من الأوعية التي يتوقف عليها حمل المحتاج إليه و جميع ضروريات ذلك السفر بحسب حاله قوة ضعفاً و زمانه حرّاً و برداً و شأنه شرفاً و ضعة.

اقوال:

از نظر اقوال در مورد زاد ظاهراً اختلافی نیست ولی در راحله ؛ آنها از حيث شرف و ضعة اختلاف است.

آقاي خويي مي فرمايد:

اختلف الاصحاب في اعتبار الراحلة من حيث الضعة و الشرف فذهب جماعة إلى مراعاة شأن المكلف و حاله ضعة و شرفاً بالنسبة إلى الراحلة و ذهب آخرون إلى عدم اعتبار ذلك. (۲)
مرحوم صاحب جواهر، از صاحب مدارك نقل مي كند كه ايشان گفته اند رعايت شائييت در

راحله نیست و ظاهر عبارت دروس هم عدم شأنیّت است و از کشف اللثام نقل می کند که به این معنا تمایل دارد ولی ظاهر کلمات بسیاری از علما شرطیّت است.

ادّله قائلین به عدم رعایت شأنیّت در راحله:

۱- اطلاقات:

اطلاقات وقتی زاد و راحله را می گوید شأنیّت در آن نیامده است.

۲- روایات:

روایات متضافی دلالت دارد از جمله:

۱- عن محمد بن مسلم فی حدیث قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام): فإن عرض علیه الحج فاستحي؟ قال: هو ممن يستطيع الحجّ و لم يستحي ولو علي حمار أجدع ابتر. (۵)

۳- سیره ائمه (علیهم السلام):

إنّهم ركبوا الحمير و الزوامل، جمع زاملة است و قاموس می گوید زاملة یا زامل عبارت است از حیوان بارکش یعنی ائمه (علیهم السلام) بر حیوان بارکش سوار می شدند پس معلوم می شود که شأنیّت رعایت نمی شود.

إنّ رسول الله (صلي الله عليه وآله) حجّ علي رحل و كانت زاملته (حیوان بارکش پیامبر بود). (۱))

و این تنها روایتی است که در مورد حج یافت شده ولی در مورد غیر حج زیاد است.

جواب ادّله سه گانه:

جواب از دلیل اوّل:

از اوّلین دلیل (اطلاقات) دو گونه جواب داده شده است:

اولاً، قبول نداریم که اطلاقات شامل باشد چون اطلاقات راحله در شأن را می گوید نه راحله ای را که باعث آبروریزی می شود.

ثانیاً، سَلَمْنَا: که اطلاق شامل شود ولی به ادله عسر و حرج تخصیص می خورد.

نسبت ادله عسر و حرج با این عمومات، عموم و خصوص من وجه است و عمومات حاکم است و ادله عناوین ثانویه مثل لاضرر و لا حرج حاکم است بر اطلاق عمومات عناوین اولیه، پس با این که عموم من وجه است ولی چون حاکم است تخصیص می زند.

مسألة ۱۲: لایعتبر الاستطاعة من بلده و وطنه فلو استطاع العراقي و الايراني و هو في الشام أو الحجاز وجب و إن لم يستطع من وطنه (صورت اول) بل لو مشي إلى قبل الميقات متسكعاً أو لحاجة و كان هناك جامعاً لشرائط الحج وجب و يكفي عن حجة الاسلام (صورت دوم) بل لو أحرمت متسكعاً فاستطاع و كان أمامه ميقات آخر (ميقات دوم، حجه) يمكن القول بوجوبه و إن لا يخلو من إشكال.

عنوان مسئله:

در این مسئله بحث در مبدأ استطاعت است که از کجا باید مستطیع باشد.

مسئله دارای سه صورت است:

- ۱- به منطقه ای برای انجام کاری رفته و آنجا مستطیع شده است.
- ۲- به قصد حج یا حاجات دیگر به میقات رفته و آنجا مستطیع شده است.
- ۳- از میقات اول غیر مستطیع گذشته و در میقات دوم مستطیع شده است.

اقوال:

این مسائل در کتب قدما و متأخرین کمتر مطرح است و بیشتر در کلام معاصرین مطرح شده است، البته بعضی مثل صاحب مدارک برخی از شقوق مسئله را مطرح کرده اند.

حکم صورت اول:

در مورد صورت اول اختلافی نیست و نصّی هم نداریم و سراغ قاعده عموم استطاعت می رویم. آیه «الله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» و یا روایاتی که می فرماید: «إن كان عنده ما يحجّ به» **شخصی را که در میقات مستطیع شده شامل می شود** بنابراین استطاعت از وطن شرط نیست، فقط از مکانی که می خواهد به سمت مکه حرکت کند شرط است

مرحوم صاحب مدارك علاوه بر دليل فوق به اطلاق يك روايت هم استدلال کرده است. ... عن معاوية بن عمّار قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): الرجل يرمّ مجتازاً يريد اليمن أو غيرها من البلدان و طريقه بمكة فيدرك الناس و هم يخرجون إلى الحج فيخرج معهم إلى المشاهد أيجزيه ذلك عن حجة الاسلام ؟ قال نعم. اشكال: روايت در مقام بيان از اين جهت نیست بلکه در مورد اين است که از اول قصد نداشته و از الآن قصد می کند.

پاسخ: قاعده اي داریم که ترك الاستفصال في نقل الحال دليل علي العموم في المقال، یعنی ترك استفصال دليل بر عموم است؛

تبصره: **از کلام بعضي از محشّین عروه استفاده می شود که استطاعت از وطن شرط است ولی دلیلی اقامه نکرده اند.**

حکم صورت دوّم:

عين حکم صورت اول است.

حکم صورت سوّم:

قول اول:

قول مرحوم امام و صاحب عروه و آقاي حکيم : حجة الاسلام بودن محل اشکال است

مرحوم آقای حکیم می فرماید:

الإحرام السابق كان صحيحاً ندباً و لا يجوز تبديل إحرام بآخر إلا أن يكون الأوّل باطلاً أو يجوز إبطاله أو العدول (عدول از احرام اوّل) و ليس هنا دليل علي شيء منها
قول دوم:

ولی مرحوم آقای خویی می فرماید مسئله اشکالی ندارد و حجّش حجة الاسلام است و بعد می فرماید: استطاعت او در میقات دوم کاشف از این است که نیت ندبی که در میقات اوّل کرده اشتباه بوده و باید نیت وجوب می کرد، یعنی استطاعت در میقات دوم را کاشف می داند، مانند اجازه در بیع فضولی طبق قول کشف که می گوید عقد از اوّل درست بوده است.
عبارت مرحوم آقای خویی چنین است:

بل هو المتعين لكشف الاستطاعة عن عدم أمر الندبي حين الإحرام (احرام از میقات اوّل) فيجب عليه الإحرام للحجّ ثانياً سواء أكان أمامه میقات آخر أم لم يكن
شکّی نیست که این شخص در مسجد شجره نیت احرام کرده و مستطیع نبوده ولی در مسجد جحفه مستطیع شده، آیا نیت را عوض کند یا احرام را تجدید کند؟ ظاهر عبارت آقای خویی تجدید احرام است ولی آقای حکیم می پرسد ما احرام سابق را چگونه رها کنیم، صوری متصور است:

- ۱- آیا احرام سابق از اوّل باطل بوده.
 - ۲- باطل نبوده و صرف نظر جایز است.
 - ۳- عدول از احرام اوّل مثل عدول از نماز به نماز دیگر.
- ایشان می فرماید هیچیک از این احتمالات صحیح نیست، چون احرام اوّل قطعاً صحیح بوده و نمی شود از آن دست برداشت، زیرا تا زمانی که تمام اعمال را به جا نیاورد از احرام خارج نمی شود و عدول از آن هم جایز نیست.

پس احرام سابق صحیح است و باید نیت را عوض کند، حال آیا حجة الاسلام با حج ندبی يك ماهیت است؟ اگر يك ماهیت هم باشد باز عوض کردن نیت مشکل است چون وقتی از میقات اول گذشتی اگر پشیمان شدي باید به مسجد شجره برگردی، بنابراین تبدیل این نیت به واجب مشکل است و دلیلی بر عدول از احرام اول نداریم.

معنای کاشفیت استطاعت متأخر از وجوب متقدم در کلام آقای خویی در باب فضولی نزاعی است که آیا اجازه ناقل است یا کاشف است؟ کشف در اینجا چگونه است؟ کشف انواعی دارد

کشف حقیقی به این معنی است که از دیروز این ملك به مشترى منتقل شده بود، چون در علم خدا بوده که اجازه فردا می آید و سبب شده که ما کشف از انتقال کنیم. آیا کشف حقیقی امکان عقلی دارد به این معنی که امر متأخر در امر متقدم اثر کند؟ اگر ما شرایط و اسباب شرعی را از قبیل علّت و معلول عقلی بدانیم، هرگز معلول (نقل و انتقال) بر علّت (اجازه) مقدم نمی شود ولی می دانیم شرایط و اسباب شرعی، شرایط و اسباب عقلی نبوده بلکه اموری اعتباری هستند و امور اعتباری غیر از علّت و معلول عقلی است و به دست شارع و معتبر است و وقتی می بیند فردا اجازه می آید، اعتبار ملکیت می کند، چون علّت امور اعتباری، معتبر است و عقلاً مانعی ندارد که شارع مقدّس که عالم به عواقب امور است بداند که فردا اجازه مالك می آید و از امروز اعتبار ملکیت می کند و این محال نیست و مثل علّت و معلول نیست.

امور اعتباری مصلحت می خواهد و شارع مصلحت دیده و از قبیل شرط متأخر است، یعنی شارع مقدّس شرط متأخر را دیده و مصلحت را در این می بیند که چیزی را متقدم بر آن اعتبار کند.

ما نمی گوئیم کشف حقیقی محال است و لازمه آن تأخر علّت از معلول است، چون شرایط

شرعی را علت و معلول نمی دانیم، بلکه داعی شارع بر اعتبار می دانیم و همان گونه که شرط متقدم و مقارن می تواند داعی بر تشریع شارع شود، شرط متأخر هم می تواند داعی بر تشریع شارع باشد ولی دلیل می خواهد، به عنوان مثال در باب فضولی روایت صحیح الدلاله داریم؛ حال آیا در بحث ما هم دلیل هست؟ خیر، در این بحث دلیل نداریم.

بنابراین بیان مرحوم آقای خویی منهای اشکال آقای حکیم در مستمسک - که وارد است - اشکال مسئله کشف دارد، چون کاشفیت استطاعت از این که حج از اول واجب بوده ولو مانع عقلی ندارد ولی دلیل می خواهد که بگوید استطاعت متأخر باعث وجوب متقدم می شود؛ عدول از يك نیت به نیت دیگر هم خلاف اصل است و هر جا دلیل بود، می پذیریم و اگر دلیل نبود، عدول خلاف اصل است.

مسألة ۱۳: لو وجد مركب كسيارة أو طيارة و لم يوجد شريك للركوب فإن لم يتمكن من أجرته لم يجب عليه و إلاّ وجب إلاّ أن يكون حرجياً عليه (صورت اول) و كذا الحال في غلاء الاسعار في تلك السنة (صورت دوم) أو عدم وجود الزاد و الراحلة إلاّ بالزيادة عن ثمن المثل أو توقف السير علي بيع أملاكه بأقل منه .

فروع مسئله

فرع اول: گرانی زاد و راحله

انواع گرانی

- ۱- گرانی عام (همه چیز گران شده).
- ۲- گرانی خاص (من گرفتار يك شخص بی انصاف شده ام).
- ۳- گرانی بر اثر عوارض مثلاً ماشین پنج مسافر می خواهد و کسی نیست و من باید دربست بروم.

اقوال:

۱- قول به وجوب

بعضی معتقدند اعتنا به گرانی نکند و زاد و راحله را بخرد و اگر نمی تواند مستطیع نیست.

مرحوم صاحب حدایق می فرماید:

المشهور في كلام الأصحاب أنه لو لم يكن له زاد و لراحلة لكتنه واجد للثمن فإنه يجب عليه شراؤهما وإن زاد عن ثمن المثل وقيل إنه متى زادت قيمة الزاد و الراحلة عن ثمن المثل لم يجب الحج. (۲)

دلیل: اطلاعات استطاعت

عمده دلیل برای قائلین به وجوب، ادله استطاعت است که می گوید اگر دارد بخرد و اگر ندارد مستطیع نیست و تعبیر «ما یحج به» و «له زاد و راحله» که در روایات آمده مطلق است و ما نحن فیه را شامل می شود و مطابق اطلاق باید عمل کنیم.

۲- قول به عدم وجوب

بعضی معتقدند اگر مطابق ثمن المثل است بخرد و اگر نیست لاضرر جلوی آن را می گیرد و مستطیع نیست.

مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

فإن وجده (زاد) بثمان يضرّ به و هو أن يكون في الرخص بأكثر من ثمن مثله و في الغلاء مثل ذلك لم يجب عليه. (۴)

دلیل: ادله لاضرر و لا حرج

زیر بار این گرانی رفتن ضرر و حرج است و ادله لاضرر و لا حرج اطلاعات را تخصیص می زند.

اشکال آقای حکیم و بعضی دیگر:

بعضی از واجبات - مانند زکات ، جهاد و... - ذاتاً ضرری و بعضی از واجبات - مانند روزه - گاهی ضرری و گاه بی ضرر است، **دسته دوم به** هنگام ضرر به وسیله ادله لاضرر برداشته می شود.

ولی در عباداتی که سر تا پا ضرر است اگر با ادله لاضرر پیش بیایم، چیزی برای خمس و زکات نمی ماند.

حج هم از عباداتی است که ذاتش ضرری است و با ادله لاضرر نمی توان جلوی آن را گرفت و ارزان و گرانش ضرری است؛ به عبارت دیگر نسبت بین دلیل زکات و خمس و حج با ادله لاضرر، عموم و خصوص مطلق است، پس اطلاعات حج، ادله لاضرر را تخصیص می زند، بنابراین ادله لاضرر و لاجرح شامل اینجا نمی شود.

پاسخ: حج ضرری نیست ، زیرا همانطور که هزینه های عمومی مثل حفظ امنیت، احداث جاده بین شهرها، ساخت مدارس و بیمارستانها، حفظ کشور ... ضرری نیست ، حج هم از این قبیل است و منهای اجر اخروی باعث عظمت اسلام و مسلمین است. بنابراین همه واجبات مالی منفعت است، منتهی خرید به قیمت گران مشمول لاضرر است. با این بیان دلیل قائلین به قول دوم زنده می شود.

۳- قول به تفصیل

به این بیان که اگر خیلی سنگین نیست بخرد و مستطیع است و جایی که خیلی سنگین است مستطیع نیست.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

و الأوّل (وجوب) أشهر و أصح بل هو المشهور شهرة عظيمة سيّما بين المتأخّرين نعم عن التذكرة إن كانت الزيادة تجحف بماله لم يجب الشراء علي إشكال كشراء الماء للوضوء. (۳)

دلیل : روایت

محمّد بن یعقوب عن أبي علي الأشعري عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن يحيى عن ذريح المحاربي عن أبي عبد الله قال: من مات و لم يحجّ حجّة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به أو مرض لا يطيق فيه الحجّ أو سلطان يمنعه فليمت يهوديّاً أو نصرانيّاً. (۱)

۴- نظر استاد

قول سوّم - با يك تبصره - قابل قبول است و آن این که بین گرانی عام و گرانی خاص فرق است، یعنی اگر گرانی عام است باید تهیّه کند و مستطیع است، اما اگر گرانی خاص است مستطیع نیست. پس بین مححف و غیر مححف و بین غلاء شخصی و عام فرق است.

فرع دوّم : ارزانی مضرّ

ارزان شدن گاهی منجر به ضرر می شود، حال. آیا واجب است شخص اجناسش را بفروشد و به حج برود؟

همان شقوق و احتمالات فرع اوّل در این فرع جاری است به این بیان که بعضی معتقدند چنین شخصی مستطیع است و باید بفروشد و برود و به اطلاقات استطاعت تمسّک می کنند و بعضی به لا ضرر و لا حرج تمسّک کرده و می گویند فروش اموال لازم نیست و این شخص مستطیع نمی باشد. بعضی دیگر بین مححف و غیر مححف و بعضی بین ضرر عام و غیر عام فرق گذاشته اند. ما نیز همانند فرع قبل بین ضرر عام و خاص و مححف و غیر مححف فرق می گذاریم، یعنی اگر ضرر عام و غیر مححف بود باید تحمّل کند.

مسألة ۱۴: يعتبر في وجوب الحج وجود نفقة العود إلى وطنه إن أراد أو إلى ما أراد التوقف فيه بشرط أن لا تكون نفقة العود إليه أزيد من العود إلى وطنه إلاّ ألجأته الضرورة إلى السكنى فيه.

صور مسئله

صورت اول: بعد از زیارت خانه خدا می خواهد به وطن باز گردد.
صورت دوم: بعد از زیارت خانه خدا نمی خواهد به وطن برگردد که گاه مجبور است و گاه ضرورت نیست و می تواند به وطن برگردد.
صورت سوم: شخصی خانه به دوش است و تعلقی به بلدی ندارد.
صورت چهارم: بعد از زیارت خانه خدا می خواهد آنجا بماند.
صورت پنجم: مخیر است بین این که آنجا بماند یا به وطنش برگردد و هر دو برایش مساوی است.

اقوال:

قول مشهور

ظاهر کلمات مشهور اطلاق دارد و هزینه رفت و برگشت را شامل است و سراغ این شقوق نرفته اند.

مرحوم صاحب شرایع می فرماید:

و المراد بالزاد قدر الكفاية من القوت و المشروب ذهاباً و عوداً و بالراحلة راحلة مثله. (۱)
 كلام ايشان مطلق است و رفت و برگشت را شامل است و اشاره اي به صور و شقوق نشده
 است. بسياري از اصحاب هم كلامشان مطلق است.

ادله:

در اين مسئله نصّ خاصّي نداريم بنابر اين ما هستيم و اطلاقات. مقتضاي آيه «لله علي الناس
 حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» (۴) فقط ذهاب است.
 اطلاق روايات دهگانه «عنده ما يحجّ به» هم ايب ندارد و فقط ذهاب است. ظاهر رواياتي که
 تعبير «القدرة عليه» و تعبير «له زاد و راحلة» داشت، ذهاب است.
 پس ما باشيم و ظاهر اين اطلاقات فقط ذهاب مراد است ولكن اين اطلاقات يك دلالت
 التزامي عرفي دارد، به اين بيان که وقتی کسي هزينه برگشت را ندارد، عرف او را مستطيع
 نمي داند و در اطلاقات فقط نبايد به اطلاق بدوي تمسّك کرد بلکه بايد لوازم آن را هم سنجيد.
 در ناحيه تخلية السرب هم اگر مي داند که موقع برگشت راه بسته خواهد بود، و يا در ناحيه
 سلامت مي داند که در بازگشت سالم نخواهد بود، عرف اين شخص را مستطيع نمي داند، چون
 عرف بازگشت را هم جزء استطاعت و ما يحجّ به مي داند.
 يؤيد ذلك؛ در بحث هاي آينده خواهد آمد که رجوع به کفايت و نفقه عيال در مدّت رفت و
 برگشت از شرايط حج است و اگر نداشته باشد مستطيع نيست.
 بنابر اين گر چه در بدو نظر اطلاقات دلالت بر اين دارد که هزينه بازگشت جزء استطاعت
 نيست ولی عند الدقّة و التأمل روشن مي شود که استطاعت در بازگشت جزء استطاعت حج
 است.

قول غیر مشهور

بسیاری از علمای متأخرین (عروه و حواشی آن و تحریر الوسیله) شقوقی را استثنا کرده اند. این استثنائات مصادیق نادره ای است که دست هر عرفی داده شود استثنا می زند و در مورد آن هزینه بازگشت را لازم نمی داند.

بقی هنا شیء:

مرحوم امام (رحمه الله) در مورد کسی بین عود به وطن و غیر وطن محیر است، شرط کردند که هزینه عود به غیر وطن بیش از هزینه وطن نباشد. این مسئله واضح است و استطاعت به این است که شخص خرج کمتر را داشته باشد و لازم نیست هزینه بیش از آن را داشته باشد تا مستطیع شود. در ادامه مرحوم امام فرمود مگر این که مجبور شود به وطن دوم برود که هزینه بیشتر دارد که در این صورت چون مجبور است هزینه بیشتر جزء استطاعت خواهد بود.

مسألة ۱۵: يعتبر في وجوبه (حج) وجدان نفقة الذهاب والإياب، زائداً عما يحتاج إليه في ضروريات معاشه فلاتباع دار سكناه اللائقة بحاله ولا ثياب تجملّه ولا أثاث بيته ولا آلات صناعته ولا فرس ركوبه أو سيارة ركوبه ولا سائر ما يحتاج إليه بحسب حاله وزیّه و شرفه بل ولاكتبه العلميّة المحتاج إليها في تحصيل العلم، سواء كانت من العلوم الدينيّة أو من العلوم المباحة المحتاج إليها في معاشه وغيره ولا يعتبر في شيء منها الحاجة الفعلية ولو فرض وجود المذكورات أو شيء منها بيده من غير طريق الملك كالوقف ونحوه وجب بيعها للحج بشرط كون ذلك غير مناف لشأنه ولم يكن المذكورات في معرض الزوال .

اقوال:

در مسئله مستثنیات استطاعت علی اجماله اجماع وجود دارد، فقط از دو نفر مخالفت نقل شده بود که مرحوم کاشف اللثام در مورد مرکب و مرحوم شهید در دروس در آلات کسب خدشه کرده اند.

مرحوم کاشف اللثام می فرماید:

و أمّا استثناء المسكن و الخادم و الثياب ففي المعتبر (محقق) و المنتهي (علامه) و موضع من التذكرة الإجماع عليه و يعضده انتفاء العسر و الحرج في الدين ... و كذا في التذكرة الإجماع علي استثناء فرس الركوب و لا أري له وجهاً.

ادله:

در این مسئله برای استثنا دلایل متعدّد می توان ذکر کرد :

۱- اصل:

اگر دلیل دیگری نباشد اصل اقتضای برائت می کند، چون در تمام واجبات مشروط اگر در شرط یا در تحقق شرط یا در دایره و مفهوم شرط شك شود این شك، شك در مشروط خواهد بود و جایی که در مشروط شك شود اصل برائت است، بنابراین اصل اولیّه اقتضا می کند که هر چرا که شك در استثنایش داشته باشیم، بگوییم مستثنی از استطاعت است.

۲- اجماع:

اجماع مدرکی بوده و قابل اعتماد نیست.

۳- مفهوم استطاعت:

در آیه «لله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» بیان شد که استطاعت عرفی مراد است و اگر کسی خانه و یا وسایل کسب و کارش را بفروشد و به حج برود، عرف او را مستطیع نمی داند. بنابراین مفهوم استطاعت خود دلیل بر این است که این امور جزء مستثنیات است.

۴- تمسّك به قاعده لا ضرر یا لا حرج یا هر دو:

کسی که خانه اش را بفروشد و به حج برود و بعد از بازگشت خانه نداشته باشد، حرج است و خدا در دین حرج قرار نداده است همان گونه که با اندک ضرر و حرج در وضو لازم نیست وضو بگیرد، در اینجا هم این حج حرجی است و لازم نیست.

۵- سیره مستمره:

تاکنون شنیده نشده که گفته شود خانها زیور آلات و یا مردها آلات کسب و خانه شان را بفروشد و به حج بروند و سیره بر این جاری شده است.

۶- روایات:

۱- عن ذریح المحاربی عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: من مات و لم يحجّ حجة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به .

۲- عن أبي الربيع الشامي قال: سئل ابو عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عزّوجلّ «لله علي الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلا» فقال (عليه السلام): ما يقول الناس (عامه)؟ قال: فقلت له: الزاد و الراحلة، قال: فقال ابو عبد الله (عليه السلام): قد سئل ابو جعفر عن هذا فقال: هلك الناس إذن لئن كان من كان له زاد و راحلة قدر ما يقوت عياله و يستغنى به عن الناس ينطلق إليهم فيسلبهم إياه لقد هلكوا إذن .. و يستغنى به الناس يجب عليه أن يحجّ بذلك ثم يرجع فيسأل الناس بكفه لقد هلك .

۳- عن الأعمش عن جعفر بن محمد (عليه السلام) في حديث شرايع الدين قال: و حجّ البيت واجب علي من استطاع إليه سبيلا و هو الزاد و الراحلة مع صحّة البدن و أن يكون للإنسان ما يخلفه علي عياله و ما يرجع إليه بعد حجّه .

۴- المرويّ عن ائمتنا (عليهم السلام) أنّه (استطاعت) الزاد و الراحلة و نفقة من تلزمه نفقته و الرجوع إلى كفاية إمّا من مال أو ضياع أو حرفة .

شمول هر يك از ادله

شمول ادله پنج گانه با هم متفاوت است،

لا حرج فقط شامل ضروریات است

سیره شامل تمام مستثنیات می شود،

روایات ضروریات را قطعاً شامل است و رفاهیّات را هم می گیرد چون بعضی از روایات

مزرعه را هم می گفت،

نتیجه این که تمام این ادله ، تمام مستثنیات مذکور را شامل است.

آیا در استطاعت مالکیت مستثنیات شرط است یا مالکیت شرط نیست؟

پاسخ : ما در کلمه استطاعت مالکیت نداریم لذا می گوئیم شأنیت و عدم عسر و حرج کافی است، بنابراین استطاعت مشروط به مالکیت نیست و اباحه در تصرف مستمری که در شأنش باشد نیز کافی است.

در استطاعت، عسر و حرج شخصی ملاک است

اگر داشتن خانه اجاره ای برای اکثر اشخاص حرجی باشد، این افراد بدون خانه ملکی مستطیع نیستند ولی اگر برای شخصی داشتن خانه اجاره ای حرجی نباشد، نمی توان گفت که او هم مستطیع نیست و حمل بر غالب می کنیم، چون بحث اطلاقات نیست که حمل بر غالب شود بلکه بحث شأنیت است.

مسألة ۱۶ : لو لم یکن المذكورات زائدة عن شأنه عیناً لا قيمة یجب تبديلها و صرف قيمتها فی مؤونة الحج أو تتمیمها بشرط عدم كونه حرجاً و نقصاً و مهانة علیه و كانت الزيادة بمقدار المؤونة أو متممة لها (مؤونة) و لو كانت قليلة.

عنوان مسئله:

مستثنیات باید از سه جهت در حدّ شأن باشد: به حسب کمیّت، کیفیّت و قیمت.

چند نکته

نکته اوّل: شأنیّت در کثیری از مباحث فقه مطرح است که غیر از محلّ بحث (مستثنیات

استطاعت) به چند مورد از آن اشاره می کنیم:

۱- نفقه زوجه باید در حدّ شأن او باشد.

۲- مؤونه سال در خمس باید به حسب شأن باشد.

۳- مصرف زکات برای فقیر باید در حدّ شأن فقیر باشد.

۴- مستثنیات دین باید در حدّ شأن باشد.

۵- ارتزاق قاضی و سایر کارکنان حکومت اسلامی از بیت المال باید در حدّ شأن باشد.

بنابراین مسئله شأنیّت در فقه کثیر الابتلاء است.

نکته دوم: شأنیّت دارای سه مرحله است: حدّ اقل، متوسط و حدّ اکثر، مثلاً اقلّ شأنش خانه

۱۵۰ متری است و اگر ۲۰۰ هم باشد در شأنش است و اگر ۲۵۰ متر هم باشد، حداکثر

شأنش می باشد، در جایی هم که شك کنیم در شأنش هست یا نه، در واقع شكّ در استطاعت

است و اصل عدم استطاعت (اصل حکمی) و اصل برائت از حج (اصل موضوعی) است.

نکته سوّم: شأن به چه معناست؟ کسی متعرّض این بحث نشده و لازم است آن را تعریف کنیم

تا کسی آن را اختلاف طبقاتی معنا نکند.

الشأن هو شرائط الإنسان في حياته الفردي والاجتماعي بحيث لو لم يلحظ كان نقصاً عليه.

شرایط خاصّ هر انسانی در حیات فردی و اجتماعی را شأن می گویند به گونه ای که اگر

ملاحظه نشود نقص محسوب می شود؛ به عنوان مثال:

مثال اول: زن جوان و زن پیر از نظر فردي ويزگي متفاوت دارند و شأن جوان اين است که نیاز به زيور و لباس خاص و غير جوان نیاز به زينت و لباس مخصوص به خود دارد، بنابراین شأن اين دو متفاوت است و اين اختلاف طبقاتي نیست.

مثال دوم: شخصي به حسب فاميل و موقعيت اجتماعي ميهمان زيادي دارد و شأن او اين است که خادم داشته باشد که اين اختلاف طبقاتي نیست بلکه شرايط زندگي اش اين گونه است.

مثال سوم: اگر شخصي کثير المال لباس ساده بپوشد و سوار دوچرخه شود، براي او نقص است و مردم او را ملامت مي کنند، پس بايد در حدّ شأنش بپوشد و مرکبي در حدّ شأنش سوار شود.

البته در مورد بعضي از افراد اين اعمال حمل بر زهد و در مورد بعضي حمل بر خست مي شود به عنوان مثال گاندي رهبر هند، لباسي در حدّ پايين مي پوشيد و بزي داشت که غذايش از شير آن بود و در سازمان ملل هم به همين وضع حاضر شد و ديگران را تحت تأثير قرار داد.

مثال چهارم: براي ساخت مسجد اگر شخص تاجري به اندازه يك کارگر ساده کمک کند، مردم او را خسيس مي دانند و ملامت مي کنند که اين در شأن او نیست.

مثال پنجم: رجال حکومتی اطاقي براي پذيرايي از ميهمانان داخلي و خارجي نیاز دارند، اگر اطاق کوچكي باشد که در آن افراد کمي جاي مي گيرد، در شأن آنها نیست.

بنابراين شرايط فردي و اجتماعي اشخاص متفاوت است و هزينه هاي زندگي آنها به تناسب آن متفاوت خواهد بود و اين امر قابل انکار نیست.

حال در ما نحن اگر کسي مستثنيات استطاعت زائد بر شأنش بود (در هر سه شاخه) بايد آن را به لايق به شأنش تبديل کند.

اقوال:

مرحوم صاحب عروه در مسئله دوازدهم از عروه مي فرمايد:

مسألة ۱۲: لو لم تكن المستثنیات زائدة عن اللائق بحاله بحسب عينها لكن كانت زائدة بحسب القيمة و أمكن تبديلها بما يكون أقل قيمة مع كونها لائقاً بحاله أيضاً فهل يجب التبديل للصرف في نفقة الحج أو لتتميمها قولان.

مرحوم آقاي حكيم در ذيل اين مسئله از عروه مي فرمايد:
الأول الوجوب (وجوب تبديل) اختاره في الدورس ... و وافقه عليه في الجواهر حاكياً عن التذكرة و المسالك و غيرهما التصريح به (وجوب تبديل) ... و القول الثاني للكركي (محقق كركي) علي ما في جواهر و احتمله في كشف اللثام. (۱)
در مسئله دو قول است: وجوب تبديل و عدم وجوب تبديل.

وجوب تبديل

دليل: اطلاقات ادله استطاعت

مطابق آيه «الله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» كسي كه خانه اي چندين طبقه دارد و مي تواند آن را تبديل كند و خانه زائد بر شأن و نیاز اوست، مستطيع است و يا مطابق روايات ده گانه اين شخص مصداق «عنده ما يحج به» و «عنده زاد و راحلة» است، پس مستثنیات دليل بر استثنا شأنيات است و زائد بر آن مشمول ادله استطاعت و زاد و راحله و ما يحج به مي باشد.

عدم وجوب تبديل

دليل

قائلين اين قول دليل روشنی ندارند و شايد دليلشان اين باشد كه سيره بر خلاف اين معنا قائم شده است، چون شنیده نشده كه ائمه (عليهم السلام) به كسي بگویند كه خانه ات را كه در شأنت نیست بفروش و به حج برو، در میان متدینین هم دیده نشده، بنابراین سیره بر خلاف

این جاری شده و وجوب تبدیل را بعید می دانیم، مگر این که خیلی واضح باشد که بیش از شأنش می باشد و اگر شك کنیم که در شأن اوست، اصل برائت و عدم استطاعت است. نتیجه: ما معتقدیم دلیلی بر این معنا نداریم بلکه دلیل بر عکس آن است یعنی سیره مستمره قائم است که حج بر شخصی که مستثنیاتش زائد بر شأنش می باشد واجب نمی باشد.

نکته

... يجب تبديلها و صرف قيمتها في مؤونة الحج أو تتميمها بشرط عدم كونه حرجاً و نقصاً و مهانة عليه.

سؤال: اگر اضافه بر شأن است، تبدیل آن نقص و حرج نمی شود و اگر زائد بر شأن نیست، تبدیل نمی خواهد، پس چرا مرحوم امام این گونه فرمودند؟

جواب: گاه چیزی زائد بر شأن است ولی در عین حال فروشش حرج است و اگر الآن بفروشد، مشکل ایجاد می کند، پس زائد بر شأن است ولی نمی تواند آن را تبدیل کند، بنابراین تعبیر مرحوم امام صحیح است.

مسألة ۱۷: لو لم يكن عنده من أعيان ما يحتاج إليه في ضروريات معاشه و تكسبه و كان عنده من النقود و نحوها ما يكتن شراؤها يجوز صرفها في ذلك من غير فرق بين كون النقد عنده ابتداءً أو بالبيع بقصد التبديل أولاً بقصده (تبدیل) بل لو صرفها في الحج ففي كفاية حجه عن حجة الإسلام إشكال بل منع و لو كان عنده ما يكفيه للحج نازعته نفسه للنكاح (نیاز به نکاح دارد) جاز صرفه فيه بشرط كونه ضرورياً بالنسبة إليه إمّا لكون تركه مشقة عليه أو موجباً لضرر أو موجباً للخوف في وقوع الحرام أو كان تركه (نكاح) نقصاً و مهانة عليه ، ولو كانت عنده زوجة و لا يحتاج إليها و أمكنه طلاقها و صرف نفقتها في الحج لا يجب و لا يستطيع .

فروع مسئله

فرع اول:

نقودي دارد که اگر صرف حوائج زندگي کند، به حج نمي رود و اگر به حج رود، حوائج زندگي مي ماند.

اقوال

وجوب حج

دلیل قائلین به وجوب حج:

در اینجا روایت خاصی نداریم و به اطلاعات استطاعت تمسک می شود، چون چنین شخصی مستطیع محسوب می شود، منتهی در جایی که عسر و حرج است به واسطه حاکمیت دلیل لاجرج جایی را که حج حرج است استثنا می زنند.

نسبت ادله لاجرج با ادله استطاعت عموم و خصوص من وجه است، ولی لاجرج حاکم است و در جایی که نسبت حکومت باشد عموم من وجه بودن ضرری نمی زند.

عدم وجوب حج

دلیل قائلین به عدم وجوب حج:

چنین شخصی مستطیع نیست، چون استطاعت امر عرفی است و عرف وی را، مستطیع نمی داند،

حکم، در صورت شك در صدق استطاعت

اگر شك در استطاعت باشد، اصل عدم استطاعت است ولی اگر استطاعت مسلم فرض شود و شك در صدق لاجرج باشد، مستطیع است.

بحث اصولی:

این بحث داخل در مسئله ای است که می گوید عامی داریم که تخصیص خورده و دامنه مخصّص بین اقل و اکثر مشتبّه شده است، در اینجا به عموم عام تمسّک می کنیم، به عنوان مثال مولی می گوید: اکرم العلماء و بعد می گوید: لا تکرّم الفسّاق منهم، حال مصداق فاسق مشتبّه شده و نمی دانیم که آیا مرتکب کبیره فاسق است (اقل) یا اصرار بر صغیره و مرتکب کبیره (اکثر)؟ در اینجا که دائره مخصّص بین اقل و اکثر مشتبّه شده تمسّک به عموم عام می شود، چون قدر متیقّن از تخصیص مرتکب کبیره است و تخصیص زائد بر آن ثابت نیست، پس اصل تمسّک به عموم عام است.

البته شرط این مسئله این است که مخصّص منفصل باشد (مثل ما نحن فیه) ولی اگر متّصل باشد ابهام مخصّص به عام سرایت می کند، چون در يك كلام هستند (مثل اکرم العلماء إلاّ الفساق منهم که مخصّص متّصل است).

نظر نهایی استاد: تهیه حوائج زندگی مقدّم است و اگر حجّ به جای آورد، حجّ مستحبّی است نه حجّه الاسلام.

فرع دوّم:

این فرع را مرحوم صاحب عروه به عنوان مسئله مستقل در مسئله ۱۴ ذکر کرده و بحث در این است که شخصی مقداری پول دارد ولی ازدواج نکرده، اگر ازدواج کند حجّ نمی تواند برود و اگر حجّ برود نمی تواند ازدواج کند، در این صورت تکلیف چیست؟ این مسئله کثیر الابتلا و در آن سه قول است:

۱- مطلقاً حجّ مقدّم است.

۲- ازدواج مقدّم است.

۳- تفصیل بین جایی که در عسرو حرج شدید است که ازدواج مقدّم است و اگر عسر و حرج شدید نباشد حج مقدّم است.

کلام مرحوم محقق در شرایع که متن جواهر است، چنین است:

ولو كان معه قدر ما يحجّ به فنازعته نفسه إلى النكاح لم يجز صرفه في النكاح وإن شقّ تركه. (۱)
مرحوم صاحب جواهر در ذیل این کلام محقق چهار کتاب را نام می برد که به این قول قائلند:
كما في القواعد و محكي المبسوط و الخلاف و التحرير ... بل في الثلاثة الأخيرة «وإن خاف العنت» (۲).

در قرآن لفظ «عنت» در آیه «ذلك لمن خشي العنت منكم» (۳) در مورد ازدواج حراً با کنیز به کار رفته است و در لغت به معنای استخوانی است که شکسته و جوش خورده و در مرتبه بعد می شکند که درد آن شدیدتر است و کنایه از مشقت شدید است.

مرحوم صاحب عروه در مسئله ۱۴ قول تفصیل را تقویت کرده و می فرماید:
صرّح جماعة بوجوب الحجّ و تقديمه علي التزويج ... و الأقوي و فاقاً لجماعة أخرى عدم وجوبه مع كون ترك التزويج حرجاً عليه أو موجباً لحدوث مرض أو للوقوع في الزنا و نحوه. (۴)
مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

إذا وجد الزاد و الراحلة و لزمه فرض الحجّ (مستطيع شد) و لا زوجة له بدأ بالحجّ دون النكاح سواء خشي العنت أو لم يخش و قال الأوزاعي (از فقهای عامّه): إن خشي العنت فالنكاح أولى و إن لم يخف العنت فالحجّ أولى و قال أصحاب الشافعي: ليس لنا نصّ غير أنّ الذي قاله الأوزاعي قريب (۵).

در ادامه مرحوم شیخ استدلال می کند که استطاعت حاصل و حج واجب است ولی نكاح واجب نبوده و مستحب است و مستحب نمی تواند به واجب لطمه بزند.
مختار ما این است که عندالحاجت تزويج مقدّم است و حاجت غیر از حرج است.
دلیل:

اگر بگوییم اطلاعات استطاعت این فرد را شامل و این شخص مستطیع است، باید با ادله لاجرح جایی را که با ترك نکاح شخص مریض می شود یا ترك نکاح شاق است تخصیص بزنیم، حال آیا خوف وقوع در حرام هم حرج است؟ حرج نیست و نمی توان آن را در مسئله حرج داخل کرد و دلیل لاجرح اینجا را نمی گیرد. اما اگر بگوییم که چنین شخصی استطاعت عرفیه ندارد، دیگر نیازی به دلیل لاجرح نیست، چون عرف کسی را که ازدواج نکرده و در زحمت است، مستطیع نمی داند، علاوه بر حرج اگر خوف وقوع در حرام یا مرض یا مهانت هم باشد، عرف او را مستطیع نمی داند، البته مورد پنجمی هم می توان اضافه کرد که همان حاجت است، بنابراین حاجت منهای آن امور هم می تواند استثنا باشد و نکاح مقدم بر حج می شود، چون استطاعت عرفیه در جایی که حاجت به ازدواج دارد، حاصل نیست.

حال اگر با وجود احتیاج به ازدواج ندانیم که این شخص مستطیع است یا نه، پس لااقل من الشك و شك در شرط واجب مشروط (استطاعت) شك در خود مشروط است (وجوب حج) و اصل برائت از وجوب است، پس هر يك از امور پنج گانه که باشد این شخص مستطیع نخواهد بود و حج واجب نیست، بنابراین در این فرع با متن تحریر موافقیم و فقط يك صورت (حاجت به ازدواج) را اضافه کردیم.

مرحوم آقای خویی فرمود: خوف وقوع در حرام اثری ندارد، چون اختیاراً در حرام واقع می شود و اجباری نیست، ایشان با این فتوا در مسئله ازدواج هم که در صورت وقوع در حرام بعضی ازدواج را واجب می دانند، نباید قائل به وجوب ازدواج باشند. به عنوان مثال مجلس گناهی است که اگر در آن شرکت کند خوف وقوع در حرام است، آیا رفتن به این مجلس حرام است؟ فرض کنیم روایت هم نداریم حکم عقل چیست؟ عقلاً این را حرام می دانند، چون مقدمه حرام است و مولی چنین فردی را مؤاخذه می کند، چرا که نسبت به آینده علم شرط نیست بلکه خوف وظن هم کافی است و بعضی کمتر از ظن را هم خوف

می دانند، چون نسبت به آینده غالباً علم پیدا نمی شود، بنابراین عقلاً خوف را منجز می دانند و مولی می تواند مؤاخذه کند.

همچنین شخصی می داند که اگر قضاوت را قبول کند انسان محکمی نیست و در قضاوت حکم خلاف شرع خواهد کرد، این شخص نباید قاضی شود چون خوف وقوع در حرام مطرح است و گفته شده کسی که به نفسش وثوق دارد قاضی شود.

بنابراین يك اصل عقلایی است که هر جا خوف آلودگی به حرام و مخالفت فرمان مولی باشد، عقل حکم می کند که انجام ندهد و اگر انجام دهد معذور نیست.

نتیجه: خوف وقوع در حرام در مسئله ما منجز است و این که شیخ طوسی می گوید نکاح مستحب است و مستحب مانع واجب نمی شود، در همه جا درست نیست و در جایی که خوف وقوع در حرام باشد نکاح واجب می شود.

فرع سوّم:

شخصی زوجه ای دارد و اگر طلاق دهد و نفقاتش را جمع کند مستطیع می شود و از سوی دیگر نیاز مبرم به زوجه ندارد (فرض کنید زوجه ثانیه است)، آیا واجب است زوجه را طلاق دهد تا مستطیع شود و به حج برود؟ همه گفته اند که واجب نیست، چون این استطاعت نبوده و تحصیل استطاعت است که لازم نیست.

۱. جواهر، ج ۱۷، ص ۲۶۰.

۲. جواهر، ج ۱۷، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

۳. سوره نساء، آیه ۲۵.

۴. عروة الوثقی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۵. کتاب خلاف، ج ۲، ص ۲۴۸، مسئله ۵ از مسائل استطاعت.

مطلبی در ذیل مسئله هفدهم از مسائل استطاعت باقی مانده است.

بقي هنا شيء:

علما در این مسئله فقط به قواعد استدلال کرده و سراغ روایات نرفته اند، در حالی که يك روايت در كتاب النذر در مورد حج و تزويج و مقدم بودن تزويج آمده است که ظاهراً می توان به آن استدلال کرد و چون يك روايت است باید سند آن بررسی شود.

× محمد بن يعقوب (کلینی) عن علي بن ابراهيم، عن أبيه (ابراهيم بن هاشم) عن صفوان بن يحيى (همه ثقة هستند) عن إسحاق بن عمار (مورد بحث است) عن أبي عبد الله (عليه السلام) (اختلاف است که روايت از امام صادق (عليه السلام) است یا از امام کاظم (عليه السلام)؟ در متن وسائل امام صادق (عليه السلام) و در پاورقي آن امام کاظم (عليه السلام) است و چون اسحاق بن عمار از اصحاب هر دو امام بوده از هر کدام نقل کرده باشد فرقي ندارد) قال: قلت له: رجل كان عليه حجة الاسلام (حج بر او واجب بوده است) فأراد أن يحجّ فقليل له: تزوّج ثمّ حجّ، فقال: إن تزوّجت قبل أن أحجّ فغلامي حرّ (شرط نتیجه است یعنی غلامم آزاد باشد و ما شرط نتیجه را در جایی که صیغه خاصی برای معامله نباشد، صحیح می دانیم و این روايت دليل بر صحت شرط نتیجه است) فتزوّج قبل أن يحجّ فقال: أعتق غلامه (غلام آزاد شده) فقلت: لم يرد بعثته وجه الله («نذرت لله» را نگفته و قصد قربت که در نذر لازم است در کلام این شخص نبوده)

فقال: إله نذر في طاعة الله (در جایی اسم خدا را نیاورده که شاید به جهت اهتمام به حج و رضای خدا «غلامی حرّ» را گفته و آن هم به قصد خدا است) و الحجّ أحقّ من التزويج و أوجب عليه من التزويج قلت: فان الحجّ تطوّع (فرض کنید حجّ مستحبّی باشد) قال: و إن كان تطوّعاً فهي طاعة لله قد أعتق غلامه. (۱)

از نظر سند: «اسحاق بن عمّار» روایات متعدّدی دارد و از اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) بوده و عدّه ای از بزرگان رجال او را توثیق کرده اند. او فطحي مذهب است و فطحيّه کسانی هستند که «عبدالله أفطح» فرزند بزرگ امام صادق (علیه السلام) را امام می دانند که شش ماه بیشتر در قید حیات نبود و بعد از او امام کاظم (علیه السلام) را امام می دانند و سیزده امامی هستند.

بعضی معتقدند که اسحاق بن عمّار توبه کرده و برگشته است. ما معتقدیم چه فطحي باشد یا نباشد و چه توبه کند یا نکند، ثقّه است و وثاقتش محلّ بحث نبوده و روایاتش به عنوان موثّقه قابل قبول است.

مرحوم علامّه در کتاب خلاصه در مورد او می گوید:

إلّا عني لا اعتمد بما ينفرد به؛ اگر در روایتی تنها اسحاق بن عمّار باشد آن را قبول نمی کنم. با وجود این که مرحوم علامّه خودش او را توثیق کرده چگونه روایتش را نمی پذیرد؟ شاید به این جهت باشد که بعضی فساد مذهب را مانع قبول روایت می دانند، در حالی که چنین نیست و اگر وثاقت داشته باشد، کافی است، مانند بنی فضّال که از فطحيّه هستند و با وجود این روایاتشان پذیرفته می شود، پس روایت از نظر سند مشکلی ندارد.

از نظر دلالت: در بدو نظر روایت برای کسانی که حج را مقدّم بر تزويج می دانند، شاهد خوبی است ولی اگر دقّت شود چند اشکال دارد:

- ۱- در جایی از روایت نیامده که اگر پولش را خرج ازدواج کند، نمی تواند حج برود و یا اگر خرج حج کند نمی تواند ازدواج کند بلکه پول برای حج و ازدواج دارد و سؤال از تقدّم و تأخّر است که با این اشکال روایت از بحث ما خارج می شود.
مرحوم صاحب جواهر (۲) این مسئله را در باب نذر متعزّض شده است.
 - ۲- ممکن است این حدیث بر تقيّه حمل شود، چون این قبیل نذرها را عامّه داشتند که نام آن را حلف به عتاق، طلاق و صدقه مایملک می گذاشتند، که در روایات ما باطل دانسته شده، چون اگر قسم می خورد باید با صیغه خودش باشد و اگر نذر است باید با صیغه خودش باشد و لحن این روایت همان لحن است، پس اشکال در شرط نتیجه و یا تعلیق در انشاء نیست.
اگر روایت حمل بر تقيّه شود حجّت نخواهد بود.
 - ۳- راوی می گوید حج تطوّع است و امام می فرماید تطوّع هم مقدّم است، در حالی که ما معتقدیم ازدواج هم سنّت و طاعت خداست و بعضی آن را از عبادات می دانند، حال چگونه امام (علیه السلام) حجّ مستحبّی را طاعت خدا می داند ولی نکاح را طاعت خدا نمی داند.
 - ۴- روایت معرض عنهای اصحاب است و کسی آن را به وجوب حمل نکرده بلکه بعضی آن را حمل بر استحباب کرده اند. مرحوم صاحب جواهر می فرماید:
و فی القواعد الفاضل (علامه) أنّه لو قال علیّ کذا و لم یقل لله استحبّ له الوفاء ثمّ استدلّ بهذا الحديث. (۳)
- پس معرض عنها است چون به يك معنا به وجوب حمل نکرده اند و به يك معنی حمل بر استحباب کرده اند.
- به این روایات اشکالات دیگری هم وارد است که چون قابل دفع است از ذکر آن خودداری می کنیم.
- به جهت وجود این اشکالات علما به آن استدلال نکرده اند که مهمترین اشکال همان اشکال اوّل است.

× × ×

اگر عنوان مسئله دقیق مطرح شده و شقوق و صور آن به خوبی بیان شود، پنجاه درصد از مسئله حل می شود.

مسئله بعد دارای شقوق متعدّد است که در عروه به عنوان مسئله ۱۵ و ۱۶ مطرح شده و دو فرع جداگانه است که مرحوم امام در يك مسئله بیان فرموده اند. فرع اوّل در مورد شخص طلبکار است که گاه طلبش عاجل و گاه آجل است و فرع دوّم در مورد وام گرفتن است.

ⁱ. به نظر «صحت نیابت» با «فوریت» قابل جمع نیست؛ زیرا مولی در يك زمان امر به دو مأمور به نمی کند (زیرا انجام دو مأمور به در زمان واحد تکلیف مالا یطاق است و لا یکلف الله نفسا الا ما وسعا) پس با وجود امر به حج نفسی، امر به اتیان حج نیایی صادر نمی فرماید و اگر امر صادر نشده باشد، اتیان آن منتفی است.

ⁱⁱ. به چه دلیل، عدم گنجایش مکان حج، موجب تبدیل «وجوب عینی» به «وجوب کفایی» می گردد؟

ⁱⁱⁱ. در این گونه موارد بجای «الامور» برای هر امر عنوان خاص داده شده است.

^{iv}. بدلیل آنکه طبق نظر استاد ذکر مقدمه سوم لازم نیست، از ذکر آن صرف نظر گشت.

^v. به نظر می رسد، واجب نیست، زیرا؛ مکلف نیست، اگر گفته شود، الزامات عقلیه متوجه او ست، یا این است که منتهی به الزامات شرعیه می گردد، اگر نمی گردد، پس تکلیف شرعی ندارد و اگر می گردد، مخاطب شارع نیست، نتیجه اینکه حرکت به سوی حج واجب نیست.

تعارضی بین چهار دسته روایت نیست

تعارضی بین چهار دسته روایت نیست

vi. به نظر می رسد این که «راحله برای بی نیاز شرط نباشد، دلیل بر عرفی بودن استطاعت نمی باشد، زیرا «تلازمی بین عرفی بودن و عدم شرطیت راحله» یا «شرعی بودن و شرطیت راحله» نیست. پس ممکن است در عین حالی که راحله شرط نیست، قائل به شرعی بودن استطاعت شویم و بگوییم همین عدم شرطیت را نیز از شرع می فهمیم، یعنی از منابع شرعی استفاده می کنیم که «برای کسانی که بی نیاز از راحله هستند، راحله شرط نیست» پس باز هم استطاعت شرعی است، زیرا حدود و ثغور آن را شرع تعیین فرموده است.

<http://\zokr.com>

Copyright ©\Zokr.Com

تمام حقوق محفوظ است، نقل تمام یا بخشی از مطالب حتا با ذکر نام منبع، ممنوع و محدود است.